دیگر اگره خواهد اسپ مشکي را بور کند، اوّل اسپ را خوب بشوید با آب و خاکستر پخته بعد ازآن با آب گرم صابون شسته چنانچه چرک نماند * بعده پهٹکري و شیرهٔ پیٹھا [1] بمالد - بور شود - نیز عکس از اسپ دور شود - مجرب است

دیگر برای رنگ اسپ بور از خاکستر پخته بشوید - بعد ازآن با آب و صابون بشوید چنانچه چرک وچرب نماند - بعده پهٹکري باریک آس کند و بقم با تیل ممزوج کرده بپزد - اگر چنانچه با بقم و با آب ساجي صاف بریزند ارغوان شود اگر بقم خالص باشد سرخ گردد - و اگر بهمان که اول زده شود آب اسبرگ بریزد زرد شود

---

[1] پیٹھا (*peṭhā*), H., the pumpkin, vegetable marrow, *Cucurbita Pepo.*

تمت

دیگر علاج شیر[1] اسپ * روغن را با صد آب بشوید - هر روز با سجي و آب لیمون بشوید - پارۂ روغن حل کند بمالد - در چهارده روز به شود

دیگر دفع کچورة[2] * آنرا از سجي هر روز بشوید - داروی تازه بقدد - پیچیده نگاهدارد - در چند روز به شود

دیگر علاج عقرب[3] یعني در سفیدي پارۂ موی سرخ باشد بیارد سه غوک چاهي - او را پخته کند - در دیگ چهار سیر آب اندازد - پیه آنها را بگیرد و بر موی سرخ بمالد - اول موی مذکور را دور کند - بعد ازآن موی سفید بر آید

دیگر بند شکم[4] اسپ بیارد جوکهار پاؤ - سوخته ستوا[5] نیم آثار - این هر دو را آس کند - با آب گرم اسپ را بدهد - در حال صحت شود

دیگر خارشت[6] اسپ بیارد بادنجان سه آثار - نمک دو آثار - روغن کنجد یک آثار - در اندک آب انداخته پزد - درهم کند - اول جای خارشت را چنان بمالد که سوخ شود بعده این دوا را بمالد - تمام شب بگذارد - بامداد بشوید - تا سه چهار روز عمل کند - شفا یابد مجرب است *

دیگر - اگر خواهد کمیت را ابلق کند روغن گرم کند - بمالد - موی سفید بر آید *

---

1 شیر ; not traceable; see, however, note 5, p. 431.

2 کچورة ; name of a disease; not known.

3 عقرب , or "scorpion" is a horse-dealers' term for a broken blaze, etc., *i.e.*, for a star, blaze, or race in which there are coloured hairs.

4 بند شکم Urdu "constipation."

5 ستوا , H., flour of parched grain.

6 خارشت non-contagious mange or prickly heat.

دو دام - گندهک آنولهسار دو دام - سیماب نیمدام - چوک [1] دو دام - تیل شیرین موافق بدن - جمله یکجا بساید - در بدن بمالد * بعد ازآن که بی‌تابی کند همراه آب گرم بشوید * بعد ازان گلم لیپ [2] کند * بعده بشوید * جغرات چکه کرده بمالد ؛ بشوید

دیگر، دفع اگن باد * مرچ همراه شیر سوده لیپ [2] کند - بامداد بشوید *

دیگر علاج بورسائي [3] * بیارد مصبر دام - و سبوس گندم ده دام - باریک نماید در ظرف گلي کند - بامداد بول طفل درو اندازد و بر آتش ملایم پزد - مثل ملهم شود - با پارچه طلا کند - اول مرتبه شفا یابد - مجرب است *

دیگر، علاج مرض که بر بند سم مثل گوشت بالا مي شود * اول موی آن جا را بتراشد و پاچک [4] صحرائي بمالد که خون بر آید - بیارد صابون دانهٔ و بساید - بر پارچه بمالد - بعد از یکساعت هلیلهٔ کلان و سوپاري هر دو را بسوزد، خاکستر کند - اندک خاکستر پاشد و بالا پرچه صابون بندد - در اندکی مدت شفا یابد - مجرّب است *

دیگر، علاج شیردم [5] اسپ ؛ از علت باد است * هرگاه دم زور گیرد این دارو را دهد، شفا یابد ؛ اینست - قرنفل نیمدام - کالي زیري نیمدام - قند سیاه دوگام *

---

1 چوک (*chūk*), H., sorrel, *Rumex vĕsicarius*.

2 لیپ, H., to plaster on thickly.

3 بورسائي; error for برسائي, vide note 10, page 419.

4 پاچک cow-dung; dry dung of animals.

5 شیر دم *sher-dam*, adj. (and *sher-damī*, subs.), broken-winded.

آب ندهد - بعد از چهار روز وقت ساعت[1] یک پاؤ پوست ترکرده نگاهدارد و وقتی آب همراه ساعت[1] کرده اول روز بخوراند ; بعد ازآن آب خالي بخوراند * دارو اینست :— جوکهار نیم آثار - سوهاگه هفت دام - پهتکري نه دام - گوگل چهارده دام - سجي شانزده دام - صابون دوازده دام - نیله تهوتهه دام - افیون یکنیم دام - آرد موتهه سه پاؤ - تیل شیرین هشت دام *

دیگر، برای خارشت اسب * بیارد پوست[2] نوزده دام - روغن شیرین پنجدام - بنگ دو دام - نمک سه دام - پوست را همراه روغن یکجا کند - وقت شب هر جا که خارشت باشد بمالد - یک روز بماند - سه روز از آب سرد خوب بشوید - صحت یابد *

دیگر، برای خارشت اسب * بیارد نیله تهوتها دام - مردار سنگ دو دام - مرچ چهار دام - تیل شیرین پاؤ - این جمله را یک جا کرده باریک کند * بعد ازآن همراه آب بشوید - صحت یابد *

دیگر، برای خارشت اسب * بیارد یکنیم آثار پیاز و یک و نیم آثار روغن - هر دو را یکجا پخته کند - بعده با تیل[3] یکذات کند - لیپ کند و بالای آن نرم کرده گل بمالد - تا سه روز برآن بمالد - بعده آب پیاز و تیل بر تمام بدن بمالد - دو نیم روز گل بمالد - باز بآب بشوید *

دیگر برای خارشت اسب * کوکنار پاؤ - کلونجي نیم پاؤ - اجوائن خراساني دو دام - اجوائن ساده دو دام - گندهک چهار دام - جرب

---

[1] وقت ساعت ; not traceable.

[2] پوست *post*, Urdu, poppy-heads. *Post*, white poppy, *Papaver somniferum*.

[3] تیل (= سرسون تیل), mustard oil.

دیگر علاج شوره[1] پشت اسب * بیارد حنا - و پهٹکري - برابر کرده بساید - با آب در قند سیاه بجوشاند - در پشت بمالد - صحت شود *

دیگر اگر خصیه ورم شود ازین ادویه در خصیه بمالد :— گل پلاس - زنجبیل - عقرقرحا - سوهاگه - رائي - برنج - بوزن برابر گرفته بمالد *

دیگر برای دفع بوغمه[2] اسب * سونته دو دام - میده دو دام - تالکیر[3] دو دام - نیلکنتي[4] دام - سوهاگه دام - بیخ کنیر سفید دو دام - کالي زیري دو دام - انکول[5] - سهورا[6] - تخم مرغ سفید - آب بیخ کنیر سفید - گولي بسته بخوراند *

دیگر برای قبض بول * در گوش سیماب اندازد ; خلاص شود *

دیگر دفع بیل[7] اسب * هلیله پنجدام - توتیای سبز پنجدام - در آب لیمون گولي بندد - بوزن کوکن اسب را بدهد - شفا یابد *

دیگر جو گیر[8] اسب * اگر ده ساله باشد جملهٔ داروها را یکجا کرده و سائیده شانزده گولي بندد و هفت روز دانه ندهد و سه روز دو وقت هر روز صبح و شام دهد - وقت دانه دهد - بعد از هفت روز یک پاؤ دانه بدهد - هر روز نیم پاو زیاده کند - اول دانه دهد - بعد ازآن گولي دهد - تا سه روز

---

1 شورهٔ پشت , sore back?

2 بوغمه *boghma*, the horse-dealers' term for Enteritis.

3 تالکیر , not traceable.

4 نیلکنتي (*nīlkaṇṭī*), H., *Ajuga bracteosa*; *nīlkantha*, Black Zedoary, *Curcuma* [*cæsia*.

5 انکول (*ankol*), H., *Alangium Lamarckii*.

6 سهور (*sihūr*), H., the milk-hedge plant, *Euphorbia antiquorum*.

7 بیل *bel*, H., farcy or glanders; also called, *khunām bad-nām* and *gum-nām*, and in Hindi *comba*. *Khush-bel*, however, is apparently a horse-dealers' term for consumption.

8 جو گیر or *jau-gīrā*, *bād-gīrā*, *āb-gīrā* and *sīna-gīrā* are horse-dealers' terms for forms of indigestion. The horse appears to be suffering from rheumatism.

دیگر علاج اسپی که اورا گمنام[1] بیرون نه آمده باشد * روز یکشنبه پنج اوکه[2] بیارد - هفت گره بزند - در هر گره درود آمن الرسول[3] تا آخر آیة بخواند و در گلوی اسپ گمنام بندد ; دفع شود *

دیگر * اسپ را که گمنام تمام وجود گرفته باشد روز یکشنبه این دعا را در گوشش بخواند و بدمد ; تا سه شنبه بکلی صحت شود - همین را سه بار بخواند : دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم اَذْهِبِ البَأسَ رَبَّ النَّاسِ وَ اَشْفِ اَنْتَ *

دیگر * اگر اسپ سنج دهن[4] باشد و هارون[5] در گوش شب بخواند یا بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم وَاِذَا قَرَأتَ الْقُرانَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حِجَاباً مَسْتُوراً برحمتک یا ارحم الراحمین *

دیگر * اگر رودهٔ اسپ در فوطه آمده باشد - دو درم میده در یک سیر شیر ماده گاؤ جوشانده پانزده روز بدهد - شفا یابد *

دیگر سوفهٔ اسپ * بیارد رائی سود[6] دام - شب در بول آدمی تر کرده بدارد - بامداد بدهد - فایده کند - در سه روز شفا یابد *

دیگر دفع خام[7] باد * روز یکشنبه پیش از آفتاب سره[8] مع بوتهٔ هلهل[9] در مشت گرفته باسپ دهد ; در هفت روز شفا یابد ; علت دفع شود *

---

1 گمنام, vide note 8, page 419.

2 اوکه (ūkh), H., Sugarcane, *Saccharum officinarum.*

3 Qur'ān, II., 285.

4 سنج دهن ; evidently for سخت دهن.

5 هارون, a corruption of the Arabic حرون "restive, refractory."

6 رائی سود, for رائی سوده, ground mustard ?

7 خام باد ; name of an obscure disease.

8 سره, (sura), H., *Abies Webbiana.*

9 بوتهٔ هلهل : (halhal), H., *Gynandropsis pentaphylla.*

دیگر * اسپی که کرم در شکم دارد علامت او آنست که موها بر خاسته باشند و پوست بروی خشک باشد، اما در علف خوردن نیکو بود و پیوسته کون در دیوار بمالد * علاج او این است - یکنیم آثار کنجد سیاه و یکنیم آثار شملیت - با آب بهم بشوید - با مقدار پنج آثار جو آرداوا بیامیزد - تا سه روز برین وزن بدهد تا بخورد - هر کرمی که در شکم باشد بیفتد - بفرمان خدای تعالی صحت شود *

دیگر * نیم سیر سیر در ظرفی بکوبد - با ولیده [1] اندوده در ده سیر آب بجوشاند تا آنکه ثلث آب بماند - بعده سه درم صبر یعنی کوار [2] بساید و در آن افگند و با دو سیر روغن کنجد در گلوی اسب ریزد - همه علتها که درون شکم اسب بود بفرمان خدای تعالی دفع گردد - بدین نوع و وزن تا سه هفته باید داد *

دیگر * برگ درخت جمیر [3] که پلاس گویند، مقدار یک آثار باریک آس کند و با آب نم [4] در حلق اسب ریزد، تا سه روز - جمله کرمان بیفتد *

دیگر * بیارد قنبیل دانگی - با دو سیر سیر - بهم اسب را بدهد - همان زمان شیرهٔ بهنگره [5] و شیرهٔ برگ دهاتوره بیامیزد و در حلق اسب ریزد - نیکو شود *

---

[1] ولیده for مالیده; half-baked *chapātis* mashed up with *ghī* and *gur*; in Indian Cavalry Regiments generally given after the morning parade, *i.e.*, between the morning and noon-feed.

[2] صبر یعنی کوار; *ṣibr* or *ṣabir* is the plant *Aloe succotrina*. The Hindi name is گیهکوار (*ghīkuār*), and not کوار.

[3] جمیر که پلاس گویند; *palās* is *Butea frondosa*, while *jamīr* is *Ficus palmata*. *Jamīr* is nowhere given as a name of *palās*.

[4] Probably با آب نیم; another probable reading is با آب نم کرده.

[5] بهنگره (*Bhangarā*), H., *Perilla ocimoides*.

نمک شور - از هر یک نه درم - باریک کرده در نه درم روغن تلخ بیامیزد - شافه کند - فی الحال بکشاید - اگر اثر دیر کند دو کرت همبرین وزن نهد - بی شبه قولنج بکشاید *

دیگر * اگر از علاج عاجز آید این را بخواند و بدمد - بفرمان خدای تعالی بگشاید و نیکو شود : اینست :—

بسم الله الرحمن الرحیم ۞

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ۞

دیگر * اسبی که درد شکم دارد علامت او آنست که از بینی او آب رود و از چشمهای او آب بسیار رود و از علف خوردن باز ایستد *

علاج * نخست دهان او را بکشاید ، بنگرد تا زبان چگونه است - اگر دمیده بود و گنجایش گشتن دارد بفرماید تا زیر زبان او نشتر زند - همان ساعت کمتر شود و خوش گردد - این قولنج را هم نیک است *

دیگر * جوائن و انگوزه آس کرده با آب گرم حل کرده در حلق اسب ریزد ؛ در حال نیکو شود *

دیگر * انگوزه و بچ و کوته [1] و نمک سنگ - از هر یک شش درم - باریک بآب شیر گرم حل کند - در حلق اسب ریزد - درد شکم دفع شود *

دیگر * بیارد خیار [2] خرد و هلیله و کفکفی - از هر یک هشت درم - جمله باریک کرده در کمیز ماده گاو یا گوسفند و یا کمیز آدمی حل کند - در حلق اسب ریزد - بفرمان خدای تعالی درد شکم نماند - آنچه در شکم او باشد که سبب درد است آن بیرون افتد *

---

1 کوته (*kota*), H., *Portulaca quadrifida.*

2 خیار خرد ; *khiyār-i khurd* is the *khīra* or *Cucumis sativus.* *Khiyār* is also the name of *Luffa acutangula.*

دیگر دفع کون مرغ اسب [1] * بیارد میخ اک بسوزد ; خاکستر نگاهدارد * بعد روغن گرم کرده بالای زخم اندازد - بالای آن خاکستر اندازد - در یکهفته شفا یابد *

دیگر دفع زهرباد [2] و خام باد و هر نوع باد باشد * بیارد ادویه - تا سه هفته همراه آرد موتهه بدهد : این است - کنگنی پاؤ - کالی زیری پاؤ - سوهاگهٔ بریان پنجدام - بوزن دو دام مرار [3] و آرد موتهه - شفا یابد *

دیگر علاج اسبی که علف کم خورد * بیارد کچور [4] - آس کند و در دو نیم سیر شیر گوسفند و یا ماده گاو بدهد ; برین وزن یکهفته نیکو شود ; مجرب است *

دیگر * شملیت نیم آثار - سپندان سرخ نیم آثار - بربت یعنی سلوتي [5] نیم آثار - پاک کرده جمله را سه حصه کند - یک حصه ازین با دو سیر آب بجوشاند - چون سرد شود درگلوی اسب ریزد - گلو فراخ شود - بعلف خوردن آید *

دیگر اسبی که قولنج دارد علامت او آنست که همي خسپد و خیزد و خویشتن را برزمین زند ; زیرپاهای خویش بنگرد و پوستش گرم بود *

علاج * بیارد نیم سیر گل خیرو [6] - یک سیر کنجد سیاه - جمله را جوکوب کرده در هفت سیر آب بجوشاند و نه درم نمک سنگ بر آن افگند و در حلق اسب ریزد ; قولنج بکشاید * مجرب تر - بیارد هوانسه [7] چهپر [8]

---

[1] کون مرغ اسپ.

[2] زهرباد Lymphangitis, Oedema, and also for طبق لاّ Anasarca; also Erysipelas.

[3] مرار; *marāra? Desmodium tiliæfolium?*

[4] کچور (*kachūr*), H., *Hedychium spicatum.*

[5] بربت یعني سلوتی, *barbat* is *Dalbergia lanceolaria*; سلوتي is not traceable.

[6] گل خیرو (*gul-i kherū*), H., Marsh Mallow Root, *Althæa officinalis.*

[7] = هوانسه for جوانسه (*jawānsa*), H., the Persian Manna Plant or Camel Thorn, *Alhagi maurorum.*

[8] چهپر (*chapar*), H., clay-slate?

دیگر دفع قبض شکم اسپ و آدمي ، هرکه باشد * این را بنویسد و بر زمین فرو نهد و سه مرتبه گرداگرد این نقش اسپ را بگرداند ؛ صحت یابد : اینست :—

٦	٧	دو
١٠	٥	ح
١١	٧	ح

دیگر دفع خارشت اسپ * بیارد اردآوۂ[1] جو پاؤ - برگ نیم نیم پاؤ - مسکه گاؤ پاؤ - این همه را هر روز بدهد تا هفت روز ؛ صحت یابد *

دیگر علاج جو گیر[2] * بیارد موتهه چهار دام - اشخار بیست دام - کنگر کهار[3] دام - نیل دام - افیون کسیره - مصبّر کسیره - نیلا تهوتها کسیره - این جمله داروها خوب باریک بساید تا دو پهر کهرل کند * بعده چهل و چهار گولي بندد - اول روز یک گولي با پاؤ آثار دانه دهد و زیاده کرده بمیعاد رساند *

دیگر دفع جو گیر و قولنج - چهارده روز بدهد شفا یابد * اینست : زرد چوبه دام - مصبر - کودهي - برابر بدهد *

[1] اردآوۂ جو H.; *ardāwa* means coarsely ground. In Dehli the word means gram crushed like *āṭā*, but Indian saises generally call gram and barley, roughly crushed and mixed, *ardāwa*.

[2] جو گیر, "indigestion," *vide* page 429, note 8.

[3] کنگر کهار (*kangar khār*), a species of *Emex*, *vide* Khory's Bomb. Mat. Med., p. 467.

باریک آس کرده درانجا که درد باشد خوب با آبگرم بشوید بانه خوب بمالد *

دیگر علاج قولنج * زنجبیل دو دام - بادیان دو دام - بخوراند - به شود *

دیگر برای اسپ کم خور * بیارد مرج دو دام - اجوائن دو دام - نمک دو دام - روغن دو دام - انگوزه نیم دام - بچ دو دام - بنگ نیم دام - باید که همه را کوفته بخوراند - اشتها شود *

دیگر دفع شاشه بند اسپ * بر سُم نویسد - بول کشاده گردد بفرمان خدای تعالی : دست راست عطوشا[1] - دست چپ عشا - پای راست عطوشا - پای چپ عطشو *

دیگر دفع جهولهٔ[2] اسپ * بیارد سیر پاک پاؤ آثار - نمک سنگ یکنیم - ساجی پاؤ - تیل ارند - این همه را خوب بساید ; در تیل جوشاند ; ادویه را باسپ سخت بمالد بحدیکه عاجز آید * جل و گردنی بپوشاند - در جای گرم نگاهدارد - اسپ عرق کند - صحت یابد *

دیگر * اگر اسپ را باد گرفته باشد بیارد کنگنی دو دام - ادرک دو دام - مرج دو دام - یکجا کرده بدهد یکهفته - شفا یابد *

دیگر دفع خارشت اسپ * بیارد صابون نیم پاؤ - اشخار نیم پاؤ - باروت نیم پاؤ - هر سه را ساویده در یکجا جوش دهد * شب به پشت اسپ بمالد * وقت بامداد بشوید * هر نوع خارشت باشد دفع شود *

---

[1] عطوشا — عشا — عطشو, mystical words of no particular meaning.

[2] جهوله, palsy, paralysis.

دیگر دفع اگن باد * گندهک انولیسار دو دام - روغن‌تاغ دو دام - حالون نیم پاؤ - آب حالون هر روز مع پارهٔ دانه و داروی مذکور را بدهد - انشاء الله تعالی صحت شود **

دیگر دفع اگن باد * گوشت بز مقدار دو آثار بیارد - قیمه کرده همراه دانه و یک پاؤ روغن زرد بخوراند بیست و یکروز یا یک ماه *

دیگر برای پیل[1] اسب - نوشته بندد - بابت شاه مردان * * مصراع *

* لاهي لي هي لو هي *

دیگر دفع - علاج قیصر - بابت گهانسي * بیارد پوست درخت سهجنه دام - پوست درخت هنبس[2] دام - انگوزه دام - سه گولي کند - یک گولي تا سه روز دهد - دانه ندهد - شفا یابد *

دیگر دفع قیصر * سوهاگه - پهتکري - رای آثار - نمک شور آثار - افیون دام - کوکنار - چوب زقوم پنج آثار - صابون آثار - تخم دهاتوره دو دام - همه را کوفته بوزن بندی[3] گولي بندد - بخوراند *

دیگر برای گمنام و بدنام - در گلوی اسب نوشته بندد صحت شود - روز یک شنبه و یا چهار شنبه و یا جمعه نویسد - سورهای والضحی - و الم نشرح - و الحمد مع بسم الله - تمام سورها نویسد *

دیگر یا سهلتی[4] است که در دنب میشود * بیارد زرد چوب و نمک سنگ و جوکهار و نوشادر و سجي و چونه وقند سیاه کهنه - همه را

---

[1] پیل, a glandular swelling.

[2] هنبس, not traceable.

[3] بندی (*bendī*), the seeds of *Thespesia populnea ?*

[4] ? یا سهلتي ; word not traceable.

کند * بعده وقت شام برگ سنبهالو [1] جوش داده شیر گرم بندد و نیز آب اورا بالا می انداخته باشد * بعد از هفت هشت روز به شود *

دیگر علاج بیرهدی [2] * بیارد استره - مو را بتراشد و درانجا چند کلک زند * بعده بیارد اشخار و هرتال و بیخ پرم دندی - از هر کدام اندک بگیرد - بساید - بمالد - و از پاچک سوسی بف بسیار روز دهد - دفع گردد * اگر بسیار کلان کلان باشد میخ حچی اندازد [3] *

دیگر دفع بیرهدی * بیارد گندم ؛ ریزه بخاید ، و بر علت بندد ؛ بالای آن پارچهٔ سفال نهد ؛ محکم بندد ؛ دفع گردد ؛ بابت اجمیری بیگ *

دیگر دفع بدنام و زهرباد * کهکهر [4] - نیل کنگنی - زیرهٔ سیاه - لوته [5] - بابرنگ - مرچ - بوزن برابر - صبح و شام بوزن دام بدهد - شفا یابد *

دیگر دفع اگن باد [6] * دو دام گندهک انولیسار [7] - نیم پاؤ برگ نیم - چکه [8] جغرات [9] - یکجا کرده بدهد * بعده بیارد برگ انجیر - مثل نهک [10] بساید در پشت بمالد - اگر بستانی زبانی [3] کند درآب بشوید - دفع گردد *

دیگر دفع اگن باد * بیارد گندهگ دو دام - بعد دانه متواتر بخوراند تا مدت یک ماه یا چهل روز بلاناغه * باریتعالی صحت بخشد - ضرر ندارد - با آب گرم بشوید *

---

1 سنبهالو (*sambhālū*), H., *Vitex negundo*.

2 بیرهدّی *ber haddi* H., "a splint."

3 Errors in text.

4 کهکهر (*khakhar*), H., Butea Gum, *Butea frondosa*.

5 لوته, for پوته (*pūta*)? *Kydia calycina*.

6 اگن باد *agan-bād* Hindu. "contagious mange."

7 انولیسار for آنولاسار? *Ānolāsār*, H., "purified sulphur": *vide* p. 420, note 4.

8 چکه; *chakka*, H., thick curd, coagulated milk.

9 جغرات (*jughrāt*), (in the dialect of Samarqand), sour, coagulated milk.

10 نهک probably for نمک (*namak*) "To pound like salt" is a colloquial idiom, or "to pound very fine."

دیگر - دفع گمنام * هر روز بخواند بدمد * بیت *

بدیدم سوفری درآن راه جوان * حیاطا حیوطا سیوطا[1] بخوان

دو هفته بخواندم دمیدم بر آن * نماند ز گمنام نام و نشان

دیگر دفع موتره، یادگار تلسیداس * بیارد شاخ گاو میش سوخته - سوهاگه - گورلوته[2] کهار یکدام - شب در بول آدمی ترکرده بدارد * بامداد بعد از گهری نهاری[3] دهد - در مدت یکماه صحت یابد *

دیگر دفع موتره * بیارد ناسپال آثار - گندهک[4] آنولیسار آثار - زرد چوبه آثار - هالون آثار - ساجی آثار - تج[5] آثار - سوهاگه آثار - همه را باریک سائیده نگاهدارد و هر روز نهار مقدار دو دام بدهد - اگر موتره کلان باشد سه دام، اگر بسیار کلان باشد چهار دام بدهد، تاکه دفع شود *

دیگر * اگر اسپ که مادیان را دهد حرام زادگی کند، پس روز یکشنبه بیارد پلپل دراز و دل ماده گاؤ و بول ماده گاؤ و بول مادیان - هر چهار ادویه را باریک بساید و چشم اسپ را دو دفعه از آن شوید - حرامزادگی نکند - مجرب است *

دیگر دفع فیل پا یعنی موسل[6] * گل نانی بار[7] و چند برگ اک در بول آدمی بجوشاند، بعده هر روز بر یک چوب لته بسته گرماگرم طلا

---

1 حیاطا حیوطا سیوطا, words without meaning.

2 گورتوله کهار, not traceable

3 نهاری, the morning feed and also a mixture of *gur*, *āṭā*, *ghi*, dried colocynth and salt given to a tired horse as a pick-me-up, or to a lean horse as extra food.

4 گندهک آنولیسار, *vide* p. 421, note 6.

5 تج (*taj*), H., True cinnamon, *Cinnamomum zeylanicum*.

6 فیل پا یعنی موسل, "elephantiasis." *Mūsal* H., a club?

7 گل نانی بار; not traceable. *Nānī-janglī-kāndo* is *Scilla indica*.

پاؤ - ناسپال[1] پاؤ - هلّیله پاؤ - بلیله پاؤ - کفکفي پاؤ - سونٹهه پاؤ - دهاوه[2] پاؤ - پوست کیکر[3] پاؤ - کیسلے[4] پاؤ - میین پهل پاؤ - قند سیاه دو آثار - قند و گوگل با همه ادویه آمیخته یکپاؤ بخوراند - انشاء الله تعالی صحت شود *

دیگر برای دفع هدّه[5] زانوه و فربه شدن اسپ ؛ تا بیست و یک روز بدهد * کسیره وزن، در شب پیش از دانه * بیارد ادویه ؛ بگیرد ؛ استخوان آدم سوخته پاؤ - پوته[6] سجي پاؤ - تنکار تیله[7] بریان دو نیم دام *

دیگر دفع بدنام[8] و قولنج وخشک بیل[9] و برسائي[10] * بیارد زرد چوبه آثار - کالیه[11] آثار - منډال[12] آثار - مرچ - صبح و شام دام بدهد *

دیگر دفع زخم اسپ * بیارد مصبره‌دام - آرد میده دو دام - در بول آدمي لیئي[13] پزد - تنگ طلا کند - در اندک روز شفا یابد *

دیگر دفع زخ اسپ * بیارد نربسي[14] - با آب لیمون نصف بساید - و نصف لیمون بر زخ بمالد * بعده طلا کند - از بیخ افتد - دفع شود *

---

1 ناسپال (nāspāl), in the Panjab, the rind of the Pomegranate, *Punica granatum.*

2 دهاوه (dhāwa), H., *Anogeissus latifolia.*

3 کیکر (kikar), H., *Acacia arabica.*

4 کیسلے, not traceable.

5 هدّه (haḍḍā), H., "Spavin." *Zānū'ā* in Hindustani is "capped knee."

6 پوته (pūtā), H., *Kydia calycina.*

7 تنکار تیله, a variety of *tinkār* or Biborate of soda. In Khory's Bomb. Mat. Med., p. 79, it is given as *Telio ṭānkna khāra.*

8 بدنام; *bad-nām, gumnām; khunām* and *bel* are all horse-dealers' names for farcy and glanders.

9 خشک بیل; *bel*, cutaneous disease, eruption; but amongst horse-dealers "consumption": here it apparently means farcy. خشکه a horse-dealers' term for "laringytis," also the name of a skin disease.

10 برسائی; for برساتي Barsatee the disease?

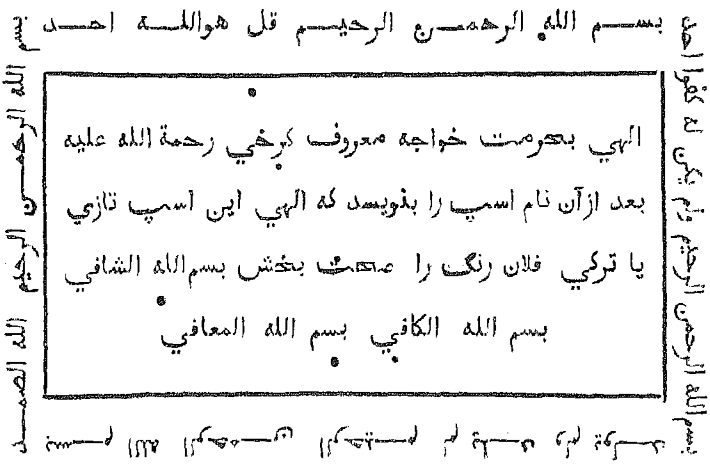
11 کالیه not traceable; for قلیا?

12 منډل (mandal), H., *Rhododendron arboreum.*

13 لیئي for لیپ? *Lep*, salve, ointment, plaster.

14 نربسی (nirbisī), H., *Delphinium denudatum.*

همه آینده را کند و در آب روان اندازد؛ کمثام دفع شود * تعوید مذکور اینست :—



دیگر دفع باد قیصر[1] * بیارد این ادویه را وباریک بساید - قند و گوگل[2] را قوام کند و ادویهٔ ذیل را بآب انداخته گولي بندد و هر روز یکی بدهد؛ اسپ را دانه ندهد - آب وقت شام بدهد بوزن ده سیر گرم کرده * ادویه اینست :— کوته[3] پاؤ - گاؤ پهل[4] - اجوائن خراساني - اجوائن هندي - یکیک پاؤ - نمک پاؤ - پپلا مول[5] پاؤ - بابرنگ پاؤ - چینل[6] پاؤ - نمک سونچر پاؤ - نمک سیندہ

---

[1] قیصر = چانڈني H., "tetanus."

[2] گوگل (*gūgal*), H., Gum Gugul, *Balsamodendron mukul.*

[3] کوته (*kota*), H., *Portulaca quadrifida.*

[4] گاؤ پهل, for کای پهل (*kāī phal*)? the Box-myrtle, *Myrica Nagi.*

[5] پپلا مول (*piplā-mūl*), H., Long Pepper, *Piper longum.*

[6] چینل; *ghānol*, in Gujarat, is the name of *Cassia Absus.* According to the *Makhzan*, *jantal* is *thymus serpyllum.*

دیگر دفع موترہ * برگ کریل [1] و خردل هر دو را بساید - در جغرات [2] گاو اندازد - اسپ را بخوراند - موترہ دفع شود *

دیگر دفع موترہ * سجی چهار دام - نمک رسیق [3] نیم آثار - نمک سونچر چهار دام - نیله تهوتهه یکدام - سم الفار یکدام - اجوائن دام - در ظرف گلی انداخته در بول اندازد؛ زیر آتش کند؛ تا هفته نگاهدارد؛ بول بسیار اندازد * بر آورده در زمستان یکدمڑی بدهد - انشاء الله تعالی بر طرف شود *

دیگر دفع موترہ * روغن کنجد دو دام - نمک سینده دام - هر دو را یکجا کرده در هر دو گوش اسپ اندازد؛ مالش دهد تا بحدی که هر دو گوش ورم شود، آن زمان بگذارد * بکرم الله تعالی موترہ بر طرف شود *

دیگر دفع موترہ و چکاول [4] * بیارد برگ کرنجو [5] دو آثار - خشک کرده نگاهدارد * هر روز مقدار دو دام بعد خوردن دانه در اندک دانه بدهد *

دیگر دفع گمنام [6] اسپ * در روز جمعه، بعد از ادای نماز جمعه، تعویذ نوشته اول ششرہ جیتل [7] را شیرینی بطلبد و بارواح شیخ معروف کرخی [8] فاتحه خواند، بطفلان بدهد * بعد ازین تعویذ را بر گردن اسپ به بندد و در

---

1 کریل (*karel*), H., *Capparis aphylla*.

2 جغرات, Sour, coagulated milk.

3 نمک رسیق, not traceable.

4 چکاول, ring-bone on fore-feet.

5 کرنجو (*karanjū*), H., the Fever-nut, *Cæsalpinia Bonducella*.

6 گمنام, *vide* note 8, page 419.

7 جیتل, a silver coin; said to be a Hindi word.

8 Ma'rūf al-Karkhī, a saint; died in 200 A.H.

دیگر ولیده [1] * موتهه و کنجد سیاه نیز در جواز [2] باریک بکوبد تا مثل آرد شود ; با دو سیر روغن گاو موندہ [3] کند ; با آب گرم تر کند ; زمانی بدارد که بهراد تر شود * بعده در توبره کند ; بدهد * تمام زمستان اگر ولیده بدین نوع بدهد اسپ لاغر و ضعیف چنان فربه شود که در پوست نگنجد *

دیگر فربه کردن اسپ و دفع دنبل [4] و زهرباد [5] و هیچ علت نشود * در زمستان دهد * اگر زهره باد دنبل باشد باني [6] همراه دهد - مرچ دو دام - بابرنگ دو دام - کنگنی دام - اندرملخ [7] دام - کالي زيري نیمدام - نمک سونچر دو دام - ادرک دو دام - زرد چوب دو دام - سونف دام - همه را باریک نموده با آرد نخود بریان غلوله بندد ; بدهد ، گرسنگي زیاده شود ; سرگین بند ، شانه بند ، هرگز نشود برین سال ; تمام زمستان بدهد * این راتب یک روزهٔ اسپ است *

دیگر ، فربه کردن اسپ * بیارد شیر ماده گاو پنج آثار - هالون پاو - باریک نموده بیندازد * بامداد پخته بدهد * شب پاو روغن دهد * چنان فربه شود که نهایت ندارد ; چست و چالاک شود * پنج آثار دانه بدهد *

---

1 ولیدہ and ملیدہ, vulg. for مالیدہ, "half-baked cakes of flour, milk, butter, and sugar. *Vide* note 1, page 427.

2 جواز (*jawāz* or *juwāz*), a large wooden or stone mortar for pounding grain.

3 موندہ; for گوندہ from Hindi *gāndhnā* "to knead."

4 دنبل (*dumbal*), imposthume, bubo.

5 زهرباد, erysipelas.

6 باني, word not traceable.

7 اندرملخ, for اندرجو تلخ (*Indarjā talkh*), Kurchi or Conessi Bark, *Holarrhena antidysenterica.*

باب

در معرفت فربه کردن اسب و دفع علت موتره[1] وغیره

علاج * نوشادر همراه آرد بدهد * روز اول نوشادر یکدمری - روز دویم دودمري - تا هفت روز همین طور وزن اضافه نموده دهد - موتره دفع گردد *

دیگر دفع موتره * بیارد سرگین کنجشک و جمالگوته * با آب لیمون بساید * اندک از جای موتره با ناخن موی دور کند و از چوب نقطهٔ بجای سر نهد و دو وقت بگرداند آب بر آید شفا یابد ; مجرب است و آزموده است *

دیگر دفع لاغری اسپ * بیارد حالون[2] - رای - و میتي[3] - هر سه وزن برابر بساید - هر روز مشتی بدهد و دو آثار دانه دهد * بعد از یکهفته یک پاو قند سیاه بدهد ; فربه شود *

دیگر * هر روز سه سیر برنج پخته کند ; سرد کرده در یک سیر روغن گاو یار کند ; سه هفته بدهد ; فربه شود ; روشن گردد *

---

[1] موترا or موتهرا (*mothrā*), H., bog- or blood spavin.

[2] حالون ; this is probably هلیون (*halyūn*), the asparagus, *Asparagus officinalis.*

[3] میتي for میهتي (*methi*), H., the Fenugreek, *Trigonella Fœnum-græcum.*

لاهوري - گوليها بقدد * هضم دانه : باجرة نيم آثار مرچ يكدام - سوهاگه دام - شكر تري پاو - وقت بامداد چند دانه ميداده باشد *

ديگر حيات[1] برنج پاو - و شكر تري پاو - آب ليمون بقدري كه تمام تر شود * وقت كريز چند روز الاچي دانه بدهد با آرد ؛ از كريز خوب بر آيد *

ديگر * اگر كبوتر تخم ندهد سفيدي بيضهٔ مرغ با آرد پخته بدهد *

ديگر * اگر خواهد كبوتر مست شود ، كلونجي پوتلي بسته در آب اندازد ؛ مست شود *

ديگر * اگر خواهد كه كبوتر بلند رود ، آب هر گهڑي دهد و شب چراغ نمايد ؛ بلند رود *

---

[1] حيات ; can this be حبات "grains" ?

گرفته برنج در آن تر کند ؛ خشک نموده جکنی[1] دهد * بسته دارد - بعد از ساعت پراند ؛ مثل عنقا بلند پروازي کند * پارهٔ شب دهد ، پارهٔ بامداد *

دیگر بابت ابوالفتح ؛ تخمه در پرده دفع گردد * ادویه آورده گولي بوزن کوکن[2] بندد ؛ هر روز بدهد ؛ شفا یابد * اینست - سوهاگهٔ بریان - نوشادر بریان - پهتکري بریان - جوکهار - ایلوا - قند سیاه *

دیگر * مادهٔ که بیضهٔ خام اندازد هر روز صبح و شام این را بدهد ، بیضه پخته بدهد * کودي زرد دام - سوخته سیاه دانه نیمدام - آرد ماه نیمدام - آرد نخود کسیره - آرد گندم کسیره - الایجي دام - با بیضهٔ کبوتر حل کند ، برابر نخود گولي بندد *

دیگر بابت حمید * کودي - سوخته سیاه دانه - مورچ - قرنفل - با آرد خمیر کرده گولي بندد ، بدهد *

دیگر گرسنگي کبوتر و دفع علت شکم ؛ بابت پیر محمد * اگر کبوتر دانه‌زبون بخورد ، گولي دهد ؛ با مراد بخورد ، فربه شود * بیارد اشخار دو دمري - زرد چوبه دو دمري - سوهاگه دو دمري - قند کهنه دام - گولي برابر نخود بندد - بوقت حاجت دهد *

بهوک * نکچهکني دام - کلونجي دام - نمک لاهوري دام - نخود بریان - با شیرهٔ ترب گولي بندد ؛ بوزن دو نخود بندد ؛ بدهد *

دیگر بابت محمد رحیم صافي گوله * بیارد سوکه[3] خام ماشه - قرنفل و مصبر ماشه - پلپل گرد ماشه - برابر همه قند سیاه - بوزن همه نمک

---

1 Vide note 2, p. 408.

2 کوکن (kokan), H., the seeds of the fruit of *Garcinia indica* or Kotam Butter, also of *Cola acuminata*.

3 سوکه, can this be a mistake for سوهاگه?

دیگر صافي صد کبوتر * بیارد منڈي[1] نیم پاو - کلونجي فیم پاو - کباب چیني دام - قرنفل دام - نمک سینده دو نیم دام - ایلوا کسیره - قند سیاه پاو آثار - این همه را یکجا کرده باریک نموده بمقدار پاو دام گولي بندد * اگر موي خورده باشند . پیخال سبز کنند و خشک شوند و بکاهند و دانه بمراد نخورند *

دیگر علاج سردي یافته * اگر دانهٔ سرد خورده باشد بول آدمي چند قطره بدهد ; در سه روز نیکو شود *

دیگر علاج سردي یافته * اگر دانهٔ سرد خورده باشد یا در جائی سرد مانده باشد پس مخمور باشد و ضعیف گردد شکم روان باشد و دانه نخورد * پلپل دراز و پلپل گرد سوده با روغن ستور و آرد گندم غلوله کند - بجای دانه بدهد - نیکو شود *

دیگر علاج باد * اگر باد آید و گردن کبوتر کج شود , در پیشاني در فرق داغ کند بدوک ; نیکو شود ; و اگر تمام اندام آماس کند آب برگ بید انجیر در حلق او اندازد چند روز ; نیکو شود * اگر باد در آید گردن کبوتر کج شود در پیشاني داغ کند *

علاج * اگر کبوتر را زخم رسیده باشد و خون چکد پارهٔ مومیائي بدهد ; نیکو شود *

علاج بیضهٔ خام انداختن * دال نخود و حرام مغز بدهد *

دیگر * اگر خواهد کبوتر بلند پروازي کند بیارد قرنفل - جوتري - زعفران - جوز - شکر تري[2] - وزن برابر - پوتلي بندد و در آب جوشاند * آب صاف

---

1 منڈي (*mundī*), H., *Sphæranthus indicus.*

2 شکر تري , sugar produced from the juice of the date-sugar palm, *Phœnix sylvestris.* The proper spelling of تري is تاڑي .

دیگر * اگر کبوتر تند نه باشد بیارد سونف و در بول آدمی تر کند و شب بدارد * اجوائن همراه آب تر کند * آمیخته بخوراند * خوب بپرد *

دیگر بابت شاه کمال دفع تخمه * بیارد چونه - اشخار - جوکهار - هر سه برابر * اول تخمه را چاک کرده آنچه علت باشد دور کند * بعده دارو بمالد ؛ دفع گردد *

دیگر * اگر بپه [1] وغیره در شکم باشد بیارد پلاس پاپره [2] و بساید ؛ برابر موتهه با آرد گندم غلوله بسته بدهد که فرود برد * از آب دادن تاخیر کند - آنچه علت باشد تمام بیرون اندازد * بعد دو سه روز درمیان کرده دهد ؛ پیه دفع شود ؛ مجرّب است *

دیگر دفع تخمه * متهه ساویده بمالد ؛ به شود *

دیگر * اگر پیه [1] باشد - سوهاگه - مصبر - هر دو را برابر یک کودی بدهد * بابت کریما *

دیگر دفع خرخره * بیارد سیر و ادرک - هر دو را کوفته آب اورا گرفته در قند سیاه حل کند * هرگاه داند گولي بسته میشود برابر نیم نخود گولي بندد ؛ وقت بامداد بدهد * اگر گولي اندازد از آب پرهیز کند * بعد از دو سه گهري نیم آتشي [3] آب دهد ؛ آنچه علت باشد همه اندازد به شود * بابت شاه کمال *

دیگر دفع دمه * بیارد مرچ کسیره - پاپل دراز کسیره - اجوائن دموي بآب لیمون سحق کرده برابر نخود گولي بندد ؛ هر روز بدهد ؛ شفا یابد *

---

[1] بپه, a disease; occurred before as پهه. Below it is spelt پیه.

[2] پلاس پاپره (palās-pāpra), H., the seeds of the *Butea frondosa*, Butea Gum or Bengal Kino.

[3] نیم آتشی for نیم گرم.

دیگر * اگر درون شکم پرده پرده مانده باشد پارهٔ ناں در شوربای گوشت تر کرده بدهد علت از شکم بیرون آید ؛ شفا یابد ؛ مجرّب است *

دیگر * اگر زکام یا خرخره باشد، بیارد سه پر * اول تا نصف پر در دهن انداخته بگرداند ؛ اما پر را بلعاب دهن تر کرده بگرداند ؛ پر دویم را تمام درون بگرداند، جالهٔ عنکبوت و دانه نیز خواهد بر آمد ؛ پر سیوم ساده بگرداند ؛ شفا یابد ؛ مجرّب است *

دیگر * بول آدمي پنج شش روز جمع کند، درکوزهٔ بگیرد ؛ و یک سیر شاهي قند کهنه درو انداخته پنج شش روز بگذراند تا گنده شود * بعده موافق مقدار باجره اندازد ؛ خشک نموده بدارد * هرگاه داند کبوتر مستي میکند و در حکم نیست موافق وزن دانه دهد ؛ بامداد پراند ؛ خوبیها کند *

دیگر * اگر هوا گرم باشد بهلي [1] لیمدام با مصري در آب اندازد - بوقت دو پهر آن آب را دهد ؛ سرد بماند *

دیگر * اگر کبوتر از بیضه دادن مانده باشد هفت روز کودي زرد، یعني هر روز یک کودي دهد تا هفت روز *

دیگر * مغز گنجشک با نان روغني دهد *

دیگر * اگر در شکم پیه باشد بیارد نوشادر برابر دو نخود ؛ در قند پیچیده بدهد ؛ پیه آب شود ؛ صحت یابد * اگر بیضه در شکم مانده باشد نیم کودي مصبر بدهد ؛ هر دو گهرّي آنچه در دل باشد بجنسه اندازد *

دیگر * اگر کبوتر را سوکها [2] شود، پر ذنب بکند و پر سینه دور کند پس روغن تر کرده هر شب بدهد ؛ فربه شود *

---

1 بهلي (*bhallī* = *bhelā*), H., the marking-nut, *Semecarpus anacardium*.

2 سوکها, consumption, atrophy; wasting away, emaciation.

دیگر * اگر کبوتران سردی یافته باشند و مجهول و ضعیف گردند، پلپل دراز و روغن کنجد و آرد گندم غلوله کند و در حلق اندازد؛ بجای دانه اورا همین غلوله بدهد؛ به شود * اگر خشک گردد بول آدمی چند قطره دو سه روز بدهد؛ به شود *

دیگر * اگر تخمه در پلک چشم یا در گلو نزدیک نوک باشد پس تخمه را از استره برد و سرکه مالد؛ این از همه بهتر است *

دیگر * اگر کبوتر را شهوت بسیار باشد و بر بیضه نه نشیند قدری کافور بدهد تا شهوت اندک شود *

دیگر * اگر دمه باشد بیارد کافور بدهد؛ نیکو شود *

دیگر * اگر علت شکم باشد مصبّر اندک بدهد؛ نیکو شود *

دیگر * روغن گاو - سیاه دانه - و آرد گندم غلوله کند؛ در حلق فرود آرد؛ به شود؛ فربه گردد *

دیگر صافی کبوتر * مصبّر - کودی - قند سیاه دام - برابر پلپل دراز گولی بندد * اول دانهٔ کبوتر بوقت پیشین دهد؛ آب ندهد * بعد گولی آب پیش بدارد که صاف شود * بامداد پارهٔ دانه دهد، بپراند؛ بلند پروازی کند *

دیگر * اگر کبوتر کره [1] یافته باشد یا دهن پخته شود، این دواها را باریک نموده در دهن اندازد، به شود * مبهتی کهت [2] دمری - کباب چینی دمری - مرچ ده عدد - الاچی نیم دمری * باریک نموده در دهن اندازد *

دیگر * آنکه گجراتی [3] باریک نموده در دهن اندازد؛ شفا یابد *

---

[1] کره ; a disease, not known.

[2] مبهتی کهت, word not traceable. *Mulhatti* is the Liquorice Root.

[3] گجراتی ([illegible]), H., the Lesser Cardamom, *Elettaria cardamomum*,

کبوتر را بدهد و در خانه نگاهدارد * بعد از ساعت آب بدارد صاف شود *
آنروز دانه ندهد بوزن نیمدام میداده باشد *

دیگر زهر دانهٔ زاغ * کایپن پهل [1] زاغ را در هرچه دهد بیهوش گردد *

دیگر علاج * چون سبوس اجوائن خورد در پرها بمالد دفع شود *

دیگر * اگر آزار غرغره یا دیگر باشد ، بیارد چونهٔ تنبول برابر دال نخود ؛
در قند پیچیده بدهد تا سه روز ؛ شفا یابد *

دیگر * اگر خواهد کبوتر تیز رو باشد و هم اشتها بیارد باجره در کمیز
آدم تر کند و خشک کند نگاهدارد - وقت بامداد پاره جکهي [2] دهد *

دیگر * اگر کبوتر یا مرغ مست نمیشود ، سه دانه [3] بدهد -
مست شود - تخم دهد - جفت شود *

دیگر * اگر بیضه ندهد ، دال نخود و حرام مغز همراه کرده بدهد ؛
بیضه دهد *

دیگر علاج زکام * بیارد روغن تلخ - ناس دهد - و پارهٔ انکوزه در آب
حل کند بدهد - به شود *

دیگر مسهل * بیارد خشت ؛ پخته کند * قدری نمک و بول آدمي
یکجا کند و خشک کرده درآوند [4] کبوتران بدارد چنانچه کبوتران بخورند
خودي خود بخورند ؛ از خوردن این زکام برود *

---

1 کایپن پهل (*kāiphal*), H., *Myrica Nagi*, the Box-myrtle.

2 جکهي ; for *chakī* H., "a taste ; a light meal."

3 سه دانه , probably a mistake for سیاه دانه (*siyāh dāna*), P., *Nigella sativa*, small fennel or black cummin.

4 آوند m. vessel, pan.

دیگر علاج بحری[1] کبوتر * بیارد اجواین ساویده در پارچه بندد * در آب تر کرده ناس دهد ، یکروز درمیان وقت شام ، شفا یابد * مست شود - جفت خورد *

دیگر * برای تیز پر کردن کبوتر خوب پرد - بیارد کلوخ خشت - زرد مرچ - دهنیه[2] - کلونجی - سونف - اجواین - شب در بول تر کرده باریک نموده درآب آمیخته بدهد - تیز پری کند - کبوتر خوب و تند پرد *

دیگر علاج * اگر کبوتر را زکام شود سنگتاب دهد - قرنفل بخوراند - شفا یابد *

دیگر دانهٔ کبوتران * برای دیوانی[3] سه پاؤ دام - گوله دام - کابلی نیمدام *

دیگر * اگر خواهد کبوتر صاف کند در آب لیمون مصری حل کرده بدهد - صاف شود *

دیگر * اگر خواهد کبوتر صاف شود مرهتی و کباب چینی هردو بوزن برابر در قند پیچیده بدهد برابر نخود ، آب پیش او ماند ، صاف شود *

دیگر * اگر خواهد کبوتر پراند هر کدام کبوتر را دانه نیمدام دهد - اول کبوتران را سه روز برنج بریان کرده بدهد - بعده خالی کند * بیارد نمک بوزن دو دام - پهتکری - مرچ ده عدد - سوهاگه کسیره - اول در پارهٔ قند سیاه ساویده پارکند و ده گولی بندد * اگر کابلی باشد دام نمک بگیرد - در قند سیاه انداخته

---

1 بحری not traceable as a disease.

2 دهنیه (*dhaniya*), H., Coriander, *Coriandrum sativum*.

3 دیوانی ; in one of his letters, Abu'l-Fazl refers to a species of pigeons called دیوان بیگی ; it is [illegible] in colour, but its wings, tail, and head are white.

دیگر علاج پهه [1] که در شکم میشود - بشکل دانهای خشخاش می باشد - این همه مثل عراقست [2] - چون پخته شود بیرون آرد *

دیگر - علاج بلندہ [3] یا دهشت زدگی * آن کبوتر همچو مخمور شده باشد و دانه نخورد ؛ و اگر زخم خورده باشد و کبوتر از وهم و هیبت عقاب و یا گربه دانه نخورد ، پس پارۀ معجون بنگ با آرد گندم و روغن ستور غلوله بسته خوردن دهد - زخم و هیبت زود برود *

دیگر - اگر کبوتران را دهکه [4] رسیده باشد و از سبب این دانه و آب نخورند ، بیارد سرگین کبوتر و ماکیان ؛ آس کرده بر زخم بمالد ؛ به شود *

دیگر * اگر کبوتر نیک مست شده باشد و ماده را بدواند ولی ماده بیضۀ خام بیرون اندازد ، نر را چند روز دانه سیر ندهد تا مستی کم شود *

دیگر علاج تخمه * بخارد بعده نمک و چونه هر دو با لعاب دهن بمالد ؛ به شود *

دیگر علاج زهر دانه [5] * اگر کبوتران زهر دانه خورده باشند و همان زمان دریابد طغار پر آب کند ! و پیش ایشان بدارد تا همه در آب در آیند و آب خورند و قی کنند و نیکو شوند * اگر یک دانه در حوصلۀ ایشان باشد از تلواسه بی قرار باشند ؛ تا قی نکنند نیکو نشوند *

دیگر برای کبوتر خانه ؛ نقل از رسالۀ عجوز * بلادر را در خانۀ کبوتر بدارد ؛ گربه بهوش نزدیک نگردد *

---

1 پهه ; later on this is spolt پیهه ; the word not traceable.

2 عراق , not known.

3 بلندہ , not known.

4 دهکه H., "blow"?

5 زهر دانه poisoned or intoxicating grain.

دیگر - علاج نقصان شهوت و سست شدن و بیضه خام دادن * مغز نر کنجشک با روغن ستور [1] و آرد گندم غلوله سازد و بخوراند - نیکو شود ; مجرّب است *

دیگر علاج * اگر بیضه خام اندازد ، کودی [2] سوخته باریک نموده چند روز بخوراند ; به شود *

دیگر علاج لاغري و ضعف * نان گندم با روغن ماده گاو مالیده کند ، بدهد ; فربه شود *

دیگر - علاج علت تخمه * اگر علتی در شکم باشد ودانه بمراد نخورد، باید که شکم او را براند تا همه علت از شکم بیرون رود و کبوتر نیکو شود * بیارد قدری نبات و حل کند ; خوردن دهد * هر چه در شکم باشد صاف شود *

دیگر - علاج تخمه * اگر بیرون باشد آنجارا بخارد و نمک شوره در بول آدمي تر کند و اندک چونه اندازد و درانجا مالد صبح و شام ; علت دفع شود ; مجرّب است *

دیگر علاج * اگر تمام بدن تخمه باشد تخم پنوار [3] با دانه بدهد - علت دفع شود - مصفا بر آید *

دیگر - جهت مستي ونشاط * دانۀ معصفر [4] بدهد ; و اگر زمستان غالب باشد دانۀ کنجد سیاه بدهد ; فربه شود *

---

[1] ستور (*satar*), A., *Origanum vulgare*, called *marjoram* by Europeans in India.

[2] کودي, the Kodo Millet, *Paspalum scrobiculatum*. In Tamil, *kodi* is a name for *Ipomœa hederacea*.

[3] پنوار (*panwār*), H., *Cassia Tora*, the Fœtid Cassia.

[4] معصفر (*mu'asfir*), P., *Carthamus tinctorius*, the safflower.

دیگر تیز پری پنجاه کبوتر گوله * هلیله پنجدام - بلیله پنجدام - سونش آهن[1] ده دام - دو پوتلي بسته در آب تر کند * بعد از هفته آب دهد *

دیگر - اگر هوا گرم باشد بیارد چهار دام لیمون کاغذي - ماشهٔ کافور عدد آن - در آب تر کرده بخوراند ؛ سرد بماند * دیگر اگر کبوتر گوله بلند رود همه داروها را در کوزه انداخته بعد از دانه ازین آب دهد ، وقت دوپهر، گاه گاهی :— ملهٹي نیمدام - آمله پنجدام - بلیله پنجدام - گشنیز دام - کباب چیني دو دام *

دیگر - اگر پائین روند بیارد باجره دام - سوهاگه دام - آب کوکنار دو دام - بول آدم پنجدام - همه را تر کرده خشک کند ؛ نگاهدارد * وقت بامداد نیم دمڑي دهد سر هر کبوتر *

دیگر - اگر خواهد کبوتر دانه اندازد[2] نمک آب دهد ؛ آنچه دانه خورده باشد اندازد *

دیگر - علاج موی خورده : کبوتر پیخال سبز کند و خشک شود و کاهد و دانه نخورد * روغن ماده گاؤ بدهد ؛ در چند روز نیکو شود *

دیگر - علاج زکام کبوتران * بیارد روغن گاؤمیش - دهد - وقدری انگوزه با آب حل کرده بدهد ؛ به شود * پارهٔ نمک باریک نیز بهم آمیخته بدهد - نیکو شود *

دیگر - علاج سردي یافته * اگر داند سردي خورده باشد یا در جای سرد بوده باشد مریض گردد و شکم روان شود و دانه نخورد : پلپل دراز سوده - روغن ماده گاو - آرد گندم - غلوله کند ؛ نیکو شود *

---

[1] سونش آهن ; iron filings.

[2] This is done to *gola* pigeons on their return with a full crop. The grain cast up is collected, dried, and stored up for the rains, when the pigeons are unable to roam far.

درون خانه بامداد گولي صافي دهد - آب تازه هرزمانی دهد - تمام روز درون خانه باشد - تا نماز شام مُهلتی بدهد، و یک دمري وزن دانه دهد و نیز بسته دارد - پرها را وا کند و دو دمري وزن دانه بدهد - اندک دانه درون خانه اندازد - بخوراند در را بسته دارد * روز سیوم سه دمري وزن دانه دهد و یک گهڑی روز مانده وا کند - هر روز یک گهڑي زیاده کند تا نه روز * بعد از سیوم روز اندک پراند و چات شیرین[1] دهد * روز پنجم نیمدام کند * روز دوازدهم پنج دمري * هرگاه داند که خوب گردان شد سه کسیره[2] کند - سه ماه همین وزن باشد * چات[1]: مصری نیمدام - آب لیمون نیمدام - مشک تانک[3] - کافور تانک - برنج سکهداس[4] پانزدهم دام - کجری دو دام - گلاب پنجدام - سفید کهشني[5] دو دام - بیخ موتهه تانک - گل سوپاري تانک - اول آب لیمون دهد - بعده گلاب دهد - بعده همه دارو باریک نموده سائیده بیامیزد - نگاهدارد *

دیگر چات[1] گوله * برنج نیم آثار - دارچیني دو دام - نکچهکني یکنیم دام - قرنفل نیمدام - نخود بریان چهار دام - برنج خشکه کند - ادویه را سائیده در برنج اندازد - خشک کرده بدارد *

دیگر چات[1] کابلي * باجره[6] نیم آثار - نکچهکني دو دام - کلنجن دام - کالا بچهوا[7] دام - کلونجي دام - نمک لاهوري دام - نخود بریان چهار دام - با شیرهٔ ترب گولي بندد ; بوزن دو نخود بدهد *

---

[1] *Chāṭkā dāna*, H., is any pigeon-grain (preferably *bājrā*), mixed with sugar and *ghī*. This is liked by pigeons and induces them to remain in a strange place. *Chāṭ parnā* is now idiomatically used for *parnā* "to acquire a taste for."

[2] *Vide* note 2, p. 391.

[3] تانک (*tānk*), a weight of four *māshas*.

[4] سکهداس (*sukh-dās*), "name of a very superior and delicious kind of rice."

[5] کهشني ; *kasnī* or *kashnī* is the wild or Indian endive, chicory or succory, *Cichorium Intybus*.

[6] باجره (*bājra*), H., *Panicum spicatum*.

[7] کالا بچهوا (*kālā bichhuā*), H., a species of *Polypodium*, *vide* Khory's *Bomb. Mat. Med.*, p. 501.

باب

کبوتر گوله و کابلي[1]

در معرفت دانهٔ کبوتران کابلي وغیره ، بابت شیر محمد * اول نیم دام دانه سر هر کبوتر دهد تا پانزده روز * بعده دمري وزن اضافه کند * بعد از هفتهٔ دمري دیگر اضافه کند *. اگر خواهد دور تر روند یا تا بیضه رسانند و اگر دانه در خانه نخورانند روغن زرد با چوب در دهن اندازد گرسنه شوند و توانا شوند بیارد بآب لیمون کاغذي - جوائین - بچ - نمک سونچر - نمک خوردن - کلجرب[2] همه وزن برابر - در آب نکي[3] بندد - نگاهدارد در خانهٔ کبوتران *

دیگر دانهٔ کبوتران گوله که پرانند * اول شش روز دانه شکم سیر دهد - بعده نیمدام سر هر کبوتر * پس کبوتران را صاف کند و آب پیش بدارد * و اینست که کبوتران را صاف کند : اول قند سیاه سه دام - نمک دو دام - برابر بیر گولي بندد ؛ بدهد ؛ کبوتران را صاف کند * اول کبوتر پخته بیارد - دانه شش روز شکم سیر دهد - روز هفتم آن قدر دانه دهد که باقي نماند -

[1] *Gola kabūtar*, the domesticated blue-rock. This species does not require to be fed; it will fend for itself outside.

Pigeons are divided into two classes; *gola*, those that are more or less like the blue-rock, and *rangīn*, fancy pigeons of different colours. The *kābulī* pigeon is a big, stout pigeon, with large eyes, and a strong short beak; it has no fixed colour.

[2] کلجرب ; can this be گلچري (*gulcherī*), *Polianthes tuberosa ?*

[3] نکي (*nikkī*), H., Buckthorn, *Rhamnus persicus*.

آب بدهد * دچهار گهڑي روز بر آمده جکهني [1] نيز بدهد برابر نخودی *
وقت پیشین رس شکم سیر دهد * وقت شام نیم سیر طعمه دهد * شب
جمعه آخر شب رس دهد * بامداد اندک جکهاي [1] بدهد * بعد از یک
ساعت جنگ اندازد * صافي :— تخم مین پهل یک عدد بدهد ,
روز سه شنبه *

---

[1] چهکني (*chhikani*), in Gujerati, *Centipeda orbicularis* (= نکچهکني).

دیگر- اگر خواهد طوطي مست و گویا گردد بیارد کوکنار - در ظرف بریان کند- و بیارد قرنفل و کلنجي- هر سه را پوتلی بسته اندازد گویا گردد یادگار ابو محمد *

دیگر بابت فقیر- مستي طوطي * بیارد کال[1] با آب شوید - در سایه خشک کند * بعده بیارد جوز - جوتری - زعفران - مشک - هر کدام پارهٔ - باریک بآب بساید چنانچه مثل صندل شود * کال مذکور را دربن ترکرده در سایه نگاهدارد و هرگاه از بالا خشک شود زیر و بالا میکرده باشد که تمام خشک شود * چهار پنج دانه بدهد مست شود گویائي کند * اگر خواهد که صبح و شام گویائي کند دو وقت بدهد - گوینده گردد مجرب است *

دیگر بابت تودو * بیارد شاخ بکن[2] و در قفص اندازد طوطي مست و گویا شود * بعد از دو روز و سه روز بدهد *

دیگر بابت میران جیو * هر روز یک پسته میداده باشد * اگر بسیار فربه شود اندک نبات ساویده بدهد *

دیگر بابت شیخ جمال محمد کیف * قرنفل - مومیائي - نیلکن[3] - ایلوا - کافور - بیربهوتي - قند سیاه بوزن برابر همه - باریک نموده گولي برابر ماه بندد و در شب جمعه دو سه گهڑي شب مانده گولي بدهد و در دست نگاه دارد که گولي نه اندازد * بعد از یکساعت بگذارد که پیخال کند * باز بدست گیرد تاکه هضم شود - اگر فریاد کند اندک تربوز با روغن زرد بدهد * شب جمعه دو سه گهڑي شب مانده رس[4] دهد

---

1 کال; can this be a copyist's error for گل, rose?

2 بکن (*bakan*), H., *Lippia nodiflora.*

3 نیلکن for *nīlkanth? Curcuma cæsia*, black zedoary.

رس (*ras*), H., juice of the sugarcane.

و مست شود بعد از روز سیوم بهوش خواهد آمد * روز جنگ ندهد * دارو اینست :— مشک دو رتی - گل دهاتورہ نیم دام - سدا مست [1] یکدام - مومیائی دو رتی - بچهناگ [2] دمری - بیربهوتی دمری - شراب پاؤ - کنگنی شسته پاؤ * بابت پیر محمد *

دیگر مستی بابت شاه کمال فقیر * این پوتلی برای طوطی در آب دهد - جوز دو رتی - کافور بهیم سینی دو رتی - مدن مست دو رتی - بهت انکس دو رتی - قرنفل عدد - هلیلهٔ زنگی دو عدد - الاچی خورد دو رتی - نرکچور [3] دو رتی - زعفران یکرتی - مشک دو رتی - گلاب - همه را باریک نموده در پارچه پوتلی بندد و در گلاب تر کند * بعده خشک کرده در آب تر کند و آب آن را دهد تا سه روز * بعده نیز در گلاب تر کرده خشک ساخته نگهدارد * وقت حاجت بکار برد - بدهد بوزن برنج *

دیگر - اگر چشم طوطی را درد شود بیارد قرنفل و در دهن خود انداخته در پهلوئی که خواب کند نگهدارد * بامداد خشک نموده چرک زبان بتراشد و نیز قرنفل را بساید و در چشم بمالد ؛ به شود ؛ مجرب است *

دیگر - اگر خواهد طوطی پر سفید بر آرد بیارد پته [4] ؛ در آب او کنگنی تر کند و خشک کند ؛ در هنگام کریز این دانه بدهد - پر سفید بر آید *

دیگر * اگر چشم طوطی بدرد آید سرمه در چشم کشد *

---

1 سدا مست ; is this for مدن مست ?

2 بچهنگ (Bachhnāg), H., Aconitum ferox. Indian Aconite.

3 نرکچور (nar-kachūr), H., Zingiber Zerumbet.

4 Or پتله ; not traceable. Can it be بته (Betel, H., Calamus Rotang, the Rattan [Cane?

دیگر * بیارد کنگنی پاکیزۀ خشک کرده ؛ بیارد شراب - پسکلی [1] اندازد - یک گرگٹ و سر یک مار اندازد ؛ دفن کند ؛ هرگاه خشک شود برآورده نگهدارد * دو سه روز از آن دانه دهد ؛ گویا گردد * اگر سرخ را دهد جنگ کند و بودنه را نیز خشک کند ؛ مجرّب است *

دیگر * کنگنی پاکیزه کرده دردوغ ترکند ؛ خشک نموده باز درشراب تر کند ؛ پنج شش دانه دهد ؛ گویا گردد *

دیگر بیارد کنگنی پاکیزه * اول در شراب بشوید - بعده در شراب یک پسکلی [1] و مار و بیخ کفیر سفید اندازد ؛ در زمین گور کند جائی که مردم بول کنند تا که خشک شود * بیرون کشیده در شیر بشوید - پنج دانه روز جنگ دهد ؛ بعده دانه شکم سیر دهد ؛ جنگ اندازد ؛ سرخ و پودنه و طوطی را نیز مست سازد *

دیگر بابت شاه کمال فقیر * بیارد داروها - جوکوب کرده در گلاب تر کرده بدارد ؛ بعده خشک نموده در آب اندازد - سه روز آب دهد - گویا گردد - باز پوتلی در گلاب ترکرده خشک نموده بدارد - وقت کار باز دهد * مستی سرخ و پودنه - خوب جنگ کند :— داروها آورده باریک کرده در شراب اندازد و هه روز در آفتاب بدارد * بعده کال [2] را شسته خشک کند - در شراب اندازد و دهن کوزه مهر کرده در جائی گرم دفن کند - بعد از دو سه روز بیرون کشیده در آفتاب بدارد تا خشک شود * اول سرخ را ده دانه تا هه روز بخوراند ؛ بعده چند دانۀ ساده آمیخته در پیش سرخ نهد تا بخورد

1 *Piskalī* for *chhipkalī*, the gecko lizard ?

2 کال, not known ; but see note 3, p. 397.

بهیمسینی نیم ماشه - کنگنی سه دام - همه ادویه را باریک نموده با شراب یکجا کرده زیر سرگین اسپان دفن کند تا مدت بیست و یک روز * بعده دانه میداده باشد ; گویا گردد - بکن [1] باشد - زردی گل کتائی بخوراند *

دیگر * مستی که طوطی گویا گردد و مرغ و بودنه نیز جنگ کند * بیارد کنگنی - در آب بشوید * بعده درکمیز آدم تر کند ; بعده در کمیز خر ; بعده در قند سیاه ; بعده در آب کوکنار ; بعده در آب بنگ ; بعده در شیر برگ دهتوره ; بعده در آب بیخ کنیر سفید ; بعده در شراب ; بعده در شیر ; خشک کرده بشوید * هر روز پنج دانه بدهد *

دیگر * مستی طوطی * بیارد کنگنی - اول پاک کند - بآب بشوید خشک کند - پارهٔ در ظرف گل انداخته با شیرهٔ مذکورهٔ ذیل دفن کند * بعده خشک کرده پنج شش دانه هر روز بخوراند ; گویا گردد ; و اگر شیرهٔ کتای انداز در بول تر کند ; اگر تر نکند شیرهٔ نازبو [2] - شیرهٔ بودنه - شراب - شیرهٔ کتای - گلاب - دریکجا کرده آمیخته دفن کند ; بعده خشک نموده نگهدارد ; باقی کال [3] مانده است در شیر گاو میش تر کند سه دفعه بخوراند فربه شود *

دیگر * طوطی سوگا [4] را دال منگ [5] درپرچه بسته در آب تر کند بخوراند ; فربه شود *

---

[1] بکن probably for *bakat*, vulg. for Hindi *bakī*, "garrulous."

[2] نازبو (*nāzbo*), in Sind, *Ocimum Basilicum*, common sweet basil. In the Panjab Niazbo.

[3] کال, a mixture, also anything unripe.

[4] سوگا S., a parrot, esp. a tamed one.

[5] منگ [illegible], H., green gram, *Phaseolus mungo*.

باب

در معرفت مستي طوطي تاکه گويا گردد

تخم بنگ - جوز - جوتري - الاچي - قرنفل - همه را برابر قرنفل بگيرد - و هر مقداري که در شکم کنجشک بگنجد پر کند، و در آب خولنجان [1] کنجشک را تر کند و در کوزه دفن کند، بعد از چهار روز در روغن مادهٔ گاو بريان کند * بعده دارو را در پارچه بسته بدارد و بخوراند - گوينده شود *

ديگر صافي طوطي * بيارد کلونجي و مصري و خولنجان، برابر گرفته گولي بندد، بدهد، صاف شود *

ديگر * تخم کنوچه [2] و عنکبوت سفيد، سر بشکند بدهد، گويا گردد *

ايضاً * شيش [3] دهد - بعد از دو روز مست شود *

ايضاً * يکدال حبهٔ سرخ بعد از هر دو سه روز دهد گويا گردد و مست شود *

ديگر * اگر از خواندن مانده باشد، بيارد جوز ماشهٔ - جوتري ماشهٔ - دار چيني ماشهٔ - کباب چيني ماشهٔ - بيربهوتي ماشهٔ - مشک ماشهٔ - کافور

---

[1] خولنجان (*Khūlanjān*), A., *Alpina officinarum*, the Lesser Galangal.

[2] کنوچه (*kanūcha*), H., according to the author of the *Makhzan* the seeds of the *Marw*. vide *Makhzan*, p. 1286. [lant.

[3] شيش (*shīsh*), in the dialect of the Deccan, is "lead"; it is given as a stimu-

زرد - جوزہ قرنفل - دار چینی - جوتری - فلفل دراز اندازد و کهرل کند - پس درمیان اینها روغن داغ کرده اندازد و درمیان آرد گولی بسته همشیه بخوراند تاکه فربه شود ؛ بعده بجنگاند - تماشا خوب خواهد کرد *

و صالون [1] و تخم سرسن [2] - سائیده لعاب در چشم اندازد - انشاء الله تعالی شفا یابد - نیک آزموده است *

دیگر برای سوختگی [3] مرغ * برگ تلسي و مرچ ، این هر دو را سائیده بخوراند ؛ برای خوردن دو مرچ با پوست بدهد نه روز ؛ و هفت روز باجره و گندم ترکرده بخوراند ؛ به شود *

دیگر * برای کوفت مرغ ؛ بارها آزموده است * بیارد افیون و زرد چوبه و گوگل و بول - این چهار را باریک کرده بخوراند ؛ انشاء الله تعالی دفع خواهد شد *

دیگر برای دفع خار زهر آلود * اگر خار زهر آلود بمرغ رسیده باشد مرغ از کار بیفتد ؛ این نوع بکند شفا یابد ؛ مجرب است * بیارد شهاب [4] و سکیا [5] بول ؛ هر دو را یکجا ، کرده در دهن اندازد که در شکم او برود - انشاء الله تعالی صحت یابد ؛ آزموده است ؛ در سه روز نیک شود *

دیگر * برای خوردن مرغ که چاق و فربه شود * گویا فیل ، منگ [6] پوستي است * بیارد گوشت بز که نغر باشد - اول او را قیمهٔ کند و درمیان کهرل خوب مهرا کند چنانکه مثال حلوا شود * بعده درمیان برگ تنبول

---

1 صالون (*salūn* or *sālwan*), H., *Desmodium gangeticum*.

2 سرسن (*sarsan*), H., *Brassica nigra*, the black or true mustard.

3 سوختگي ; meaning گرمي or خشکي ?

4 According to the *Ma<u>kh</u>zan*, *shahāb* is "milk diluted with water"; also "red juice from the flower of the plant *kajīra*, safflower (*Carthamus tinctorius*).

5 سکیا بول , not traceable.

6 پوستي (*postī*), "one who intoxicates himself with an infusion of poppy-heads"? Perhaps a copyist's error for *fīl-i mangūsī*, a common slang term for a huge and gross man.

باب

در معرفت مرغ و طیار کردن آن برای جنگ

مرغ را باید بسته نگاهدارد * مستي مرغ * لونگ - کافور - قنديل - سوهاگه - مرچ - زرد چوبه - بول - قند سیاه - سیر - مدن مست - همه را هم وزن جمع کرده گولي بندد ; هفت روز مرغ را بخوراند * چنان مست شود که بسیار جنگ کند - وقتی که جنگ اندازد آن روز مرغ را چیزي نخوراند - آزموده است *

ترکیب مرهم مرغ * بیارد نیله تهوتهه - گودي [1] - شنگرف یکنیم دمري - مردار سنگ یکنیم دمري - سنگ جراحت دمري * اول نیله تهوتها را بر آتش بریان کند ; بعده موم در قدری روغن اندازد ; آتش خوب کند , چنانچه الایش بسوزد * اول نیله تهوتها اندازد , بعده موم پخته ; بعده هر سه داروی دیگر را اندازد و نگاهدارد * هر وقتی که ضرب رسد آن زمان طلا کند ; شفا یابد ; مجرّب است *

دیگر برای درد چشم مرغ مفید است و بسیار نیک است * و اگر مرغ را در چشم پهوله [2] افتاده باشد , بگیرد تخم کهرني [3] یعنی مغزش

---

[1] گودي Gúdí, H., Meconopsis aculeata.
[2] پهوله H., for phúlá, "swelling in the eye."
[3] کهرني Khirní, H., Mimusops hexandra.

دیگر گولي کیف * جوز کسیرہ - جوتري کسیرہ - مصري یکنیم کسیرہ -
لونگ دمري - مشک نیم دمري - بیربهوٹي کسیرہ - مدن مست نیم
رتي - افیون دمري - گوشت شیر چهار درم - با قند سیاہ کهنه گولي
بندد برابر متر * بیارد گل کناي[1] کسیرہ - عاقرقرحا کسیر - سونٹهه کسیرہ -
هر سه را پوتلي بندد - اندک آب انداخته بجوشاند - ازین آب خمیر
کند - هرگاه که گولي دهد بیرۂ[2] پان بخورد و اندک پیک[3] در دهن
او اندازد و از اگال[4] بر سر هم اندازد ؛ سن شود ؛ مجرب است *

دیگر ؛ بودنه مست و سن شود ؛ بابت نوربیگ * اگر صبح دهد شام
جنگ اندازد ؛ و اگر شام دهد صبح جنگ اندازد * بیارد کافور - افیون -
مصري - بیربهوٹي - کافور بهیم سیني - چرک گوش - همه وزن برابر -
گولي برابر موٹهه دهد *

---

1 گل کناي ; *kināi* is a name of *Albizzia procera.*

2 بیرۂ پان *bīra-yi pān*, "a chew of betel-leaves.

3 پیک *pīk*, "the juice of the betel leaf chewed and spat out."

4 اگال *(ugāl)*, "that which is spit out after chewing anything (especially betel-leaf)."

فيل ماشهٔ - شراب - مدن مست ماشهٔ - بيربهوٹي ماشهٔ - عسل دو دام - گوش گل - دهاتوره ماشهٔ - برابر ارزن گولي بندد *

ديگر بابت شاه رستم * مصري دو حصه - لونگ نيم حصه - نمک حصهٔ - گولي برابر يکنيم نخود بسته بگذارد - هرگاه گولي دهد آب پيش بودنه نهد ; صاف شود ; خوب جنگ کند ; مجرّب است *

ديگر * بيارد دانهٔ کنگني * اول در بول طفلان تر کند ; خشک نموده در آب کوکنار تر کند * بعده در شراب دو آتشه تر کند خوب * وقتی که خوب رام شود دايم بامداد برابر سرشف افيون ميداده باشد * بعد از چند وقت که خواهد جنگ اندازد بودنه را سه روز دانهٔ کنگني داده جنگ اندازد ; تماشا بيند *

ديگر * دانهٔ بودنه[1] بگيرد - اول در آب کوکنار تر کرده خشک کند - بعده در شراب ترکند - هرگاه اندک نمي بماند - کنيره - افيون - مصري کسيره[2] - کافور يکدام - بهت انکس - باريک نموده بياميزد ; خشک نموده هر روز پنج شش دانه تا ده دوازده دانه رساند *

ديگر بابت نور محمد ، صافي پودنه - لونگ - بيربهوٹي - قطره نمک - قند سياه - گولي دهد ; آب گرم دهد *

ديگر صافي * بيارد کلاه لونگ[3] و بوزن او مصري نيز دهد - و آب نيمگرم دهد *

---

1 بودنه for پودنه? *Pūdīnah*, the Marsh Mint, *Mentha arvensis*. *Pūdneh*, the Spearmint, *Mentha viridis*.

2 کسيره ; this word is not given in dictionaries as the name of any weight: it is probably the diminutive of the Arabic word *kisrah*, "a small piece."

3 کلاه لونگ , the head of a clove; in Hindi *ṭopī*.

و در ظرفی انداخته در سرگین اندازد * بعده امروز بدهد و فردا جنگ اندازد ؛ سن شود ؛ مجرّب است *

دیگر مستی بودنه * بیخ چنبیلی - بیخ کنیر سفید - بیخ کیوڑا - بیخ اک - همه برابر - در تکهٔ ادرک چند نیش کژدم زند - گولی برابر باجره بندد ؛ روز جنگ گولی دهد *

دیگر مستی بودنه * زهر تیله [1] - عقرقرحا - هر دو در دوغ بجوشاند - ساویده گولی برابر باجره بندد و وقت جنگ دهد *

دیگر مستی بودنه * متهه - حبهٔ سفید - بیخ کنیر سفید - مصبر - مشک - کافور - مومیائی - بول - مصطگی - قند سیاه دو چندان - برابر ارزن گولی بندد - روز دویم جنگ اندازد *

دیگر مستی بودنه ولوه [2] * بیارد بول - همالی [3] - سوهاگه - افیون - متهه - بیربهوٹی کچله - گولوچن [4] - کافور - مغز گنجشک * باریک نموده بدارد ؛ برابر ارزن دهد ، جنگ اندازد *

دیگر مستی بودنه بابت مرزا داراب * بیارد بیخ موته جنگلی ماشهٔ - قرنفل جنگلی ماشهٔ - اجوائن خراسانی ماشهٔ - مستی آهو ماشهٔ - مستی

---

[1] تیلیا H., is the name of a species of snake of a dark colour: this is possibly intended here.

[2] لوه *lawā*; the Greater Button Quail and the Lesser Button Quail are in Oudh called *lawā*. In Oudh, however, only the *ghāgas bater* or Common Quail (*Coturnix communis*) and the *chinak* or *chinga*, the Black-breasted or the Rain-quail (*Coturnix coromandelica*) are used for fighting. The Rock-Bush Quail (*Perdicula Asiatica*) and the Black-breasted Bustard-quail (*Turnix taigoot*) are also called *lawā* and are used in some parts of India for fighting.

[3] همالی; word not traceable.

[4] گولوچن, the proper spelling of this word is گوروچن (*go-rochan*); it is the gall stone or biliary concretion of a cow or bullock. *See* Khory's *Bomb. Mat. Med.*, p. 97.

انداخته همه دوا را پزد ؛ اگر شیر نباشد روغن اندازد ؛ برابر جو بدهد هفت روز متواتر * بعده جنگ اندازد * اگر تر نباشد و غلیظ شود روغن اندازد *

دیگر صافي بودنه ، ازابراهیم خان مطرب * بیارد نسوت[1] - تخم هلهل - قند سیاه - از هر کدام پارهٔ - در بول آدمي بجوشاند ؛ یک قطره روغن اندازد ؛ چهارشنبه جنگ اندازد *

دیگر، جوش بودنه و آن اینست * بیارد مومیائي - مشک - گوشت شیر - کافور - هر چهار دارو را برابر باریک بساید و دانهٔ کنگني درمیان نگهدارد ؛ بوقت حاجت بدر شراب تر کرده وقتی که نیم خشک شود بیرون آورده در ظرفی نگهدارد * بعد از روز سیوم دانه بخوراند ؛ مست شود ؛ اگر بمیرد نگریزد *

دیگر * دانهٔ که بودنه را اشتها آرد * دانهٔ کنگني در بول آدم مست و شراب تند سه روز تر کند ؛ خشک کرده نگهدارد * وقت حاجت چند دانه بخوراند ؛ بعد از ساعتی جنگ اندازد *

دیگر دانهٔ بودنه * بیارد کنگني ؛ پاک کند ؛ سه روز در گلاب یزدي تر کند ؛ بعده در ظرف کرده در بول جائی دفن کند - هفت روز در شاشهٔ فیل دفن کند * بعده هر روز چند دانهٔ بخوراند ؛ جنگ خوب کند *

دیگر مستي بودنه * بیارد نجله و در آب تر کند پوست دور کند * بعده افیون و سوختگهٔ خام شرسه را باریک بساید ، در شکم بودنه پر کند

1 نسوت [illegible] 22, Turpeth Root or Indian Jalap, Ipomoea turpethum.

دیگر جوش بودنه که جنگ کند * بیارد کچله و در بارگهتوره اندازد و بالا آرد پیچیده در آتش پزد * هرگاه سرخ شود بر آورده ریزه کند بوزن کال[1] دهد سه روز متواتر * بعده جنگ اندازد * اندک اندازد که فرو برد ، و در مشت نگهدارد تا هضم شود ؛ بعده جنگ اندازد *

دیگر عمل صاف کردن بودنه * کچله بریان کند ؛ پوست دور کند ؛ برابر قرنفل سوهاگه نیم بریان کرده باریک بساید ؛ با قند سیاه کهنه آمیخته برابر مرچ دهد ؛ آب بدهد ، صاف شود *

دیگر * از محبوب کنجر ؛ بودنه مست شود * بیارد گل چنبیلي سفید[2] - بیخ گل چنبیلي سرخ[3] - بیخ کل چنبیلي - سیوتي[4] - بیخ کیوڑا[5] - بیخ چنبهٔ[6] سفید - متهه - بچهناگ - قرنفل پاره - مصري - مشک - زعفران - نمکسنگ - قنبیل - مصطکي - سوهاگه - این همه را خشک کرده بکوبد ، و گولي برابر موتهه بلگه کوچکتر بندد ؛ تا هفت روز بخوراند ؛ بعده جنگ اندازد *

دیگر * از دهرمداس * بیارد بودنه - کچله - لونگ - افیون - مصري از هر کدام دمڑي - آب اجوائین پارهٔ - آب کوکنار پارهٔ - شیر بز پارهٔ -

---

[1] کال ; not known.

[2] گل چنبیلي سفید ; *chambelī*, H. ; *gul-i safīd*, P., the Arabian Jasmine, *Jasminum sambac*.

[3] گل چنبیلي سرخ ; according to the *Makhzan*, there are three varieties of *chambelī*, white, yellow and blue ; there is no red variety. *Gul-i-surkh* in Persian is the Damask or Red Rose, *Rosa damascena* or *R. gallica*.

[4] سیوتي (seoti), or گل سیوتي (*gul-i seotī*), H., Chrysanthemum, *Chrysanthemum coronarium*.

[5] کیوڑا (*keorā*), H., the Keora, *Pandanus odoratissimus*.

[6] چنبه (*champa* or *chamba*), H., *Michelia Champaca*, the Champac.

باب

در معرفت مستي پودنه

جوش پودنه که خوب جنگي کند * دانه روز ديگر دهد - اگر خواهد پودنه را بدهد اول دو سه دانه ارزن بدهد - بعده اندک گولي بدهد ; در خريطه نگاهدارد * بعد از دو سه گهري اکثر فجر دهد برابر هسته بير جنگلي ; مرغ را برابر موتهه بخوراند * اينست :— متهه دو نخود - قرنفل درم - موميائي درم - افيون درم - مشک خالص درم - کباب چيني درم - آب کلم دو دام - آب کوکنار دو درم - مخ[1] گوسفند درم - مالکنگني درم - شراب اول دو درم - چورة[2] دو درم - اجوائين خراساني نيمدرم - تخم دهتورة دو درم - بيربهوتي درم - گوشت شپر درم *

ديگر براى صاف و مست کردن پودنه * بيارد کنگني[3] - هر قدر که خواهد اول در بول آدمي سه روز - در آب کوکنار سه روز - در شربت قند سياه سه روز - در آب برگ دهتورة سه روز - در آب بيض تنير سه روز - در آب نمک سه روز - در شراب سه روز تر کند - بعد خشک نموده هر روز چند دانه روزمرة دهد - جنگ اندازد *

---

[1] مخ, A., Marrow.

[2] چورة (chora), H., Angelica glauca.

[3] کنگني kangni, more usually malkangni, H., Celastrus paniculata. Black Oil, the Oleum Nigrum Plant.

وزن لونگ گولي بندد ؛ سه وقت آب نیشکر دهد ، نیم سیر گونده دهد دو پهر گولي کیفی برابر باجره بندد ؛ همراه شراب دو آتشه دهد :— متهه سه رتي - در شیر بز پزد - کافور بهیم سیني سه رتي - بیربهوٹي سه رتي ٭ حبهٔ سفید سه رتي - افیون سه رتي - بهت انکس سه رتي - مدن مست سه رتي - افیون سه رتي - مصري ٭

دیگر صافي آورده سید میرزا سرهند * این همه را با شیرهٔ برگ توپ گولي بندد مقدار نخود ؛ اول گولي دهد - بعد از دو ساعت آب گرم ؛ اگر آب نخورد پس آب نیشکر دهد * صافي :— قتبیل یک رتي - سوهاگه تیله یک رتي - بول گجراتي یکرتي - قرنفل یک رتي - مرچ یکرتي - نمک لاهوري یک رتي - پلپل دراز یک رتي - هلیله [1] مکسي یک رتي و مومیائي *

گولي کیف - مشک یکرتي - افیون یکرتي - مصری یک رتي چرک گوش یک رتي - بیربهوٹي یک رتي - باریک نموده از شراب گولي بندد - برابر برنج دهد * بابل گریخته را و سرخ را روانه تر کند - پنج دانه هر روز دهد *

دیگر بابت نور بیگ ؛ بابل و بودنه خوب جنگ کند * بیارد بیربهوٹي - افیون - مصري - کافور بهیم سیني - چرک گوش - مرگ چرا [2] - همه وزن برابر ؛ گولي وزن موته ؛ اگر صبح دهد شام جنگ اندازد ، سن شود *

دیگر صافي بابت نور محمد * روز چهار شنبه آب گرم دهد ؛ بعده آب نیشکر دهد ؛ وقت شام سیوم حصه گونده ؛ یک حصه بامداد ؛ اندک آب نیشکر دهد * وقت شام قطرهٔ گونده ، بعده گولي دهد ؛ وقت شام یکنیم حصه گونده * بامداد آب نیشکر دهد ، پیخال کند ؛ جنگ اندازد *

دیگر صافي بابت محمد لطیف * روز سه شنبه بامداد صافي دهد ، وقت شام گولي دهد ؛ سه روز همراه گولي گونده دهد * نسخه اینست :— قرنفل - سوهاگهٔ بریان - مصبر - نمک سینده - قند سیاه همه هم وزن -

---

1 *Halila* is, of course, *Terminalia Chebula*, the Chebulic or Black Myrobalan. The word مکسي which follows is not traceable.

2 مرگ چرا ; word *not traceable*.

بعدہ آب نیشکر دهد ؛ وقت شام اندک گونده دهد ؛ کیف بامداد روز پنجشنبه برابر موته دهد ؛ آب نیشکر دهد * مصطکي رومي یکرتي - بیربهوٹي یک رتي - کافور یک رتي - نمک سیاه یک رتي - مومیائي یک رتي - قند سیاه برابر همه * گولي برابر جوز دهد ؛ روز جمعه جنگ اندازد *

دیگر * اندرائن و بیخ موته و کافور شب در شراب دو آتشه تر کرده بدارد ؛ بامداد در ظرف انداخته اندک بر آتش بریان کند ؛ بادویه همراه کند * اگر بلبل را بدهد از موته کمتر بدهد ، و اگر شکره را دهد از موته زیاده ، وقت پرانیدن * روز چهار شنبه صاف کند ؛ روز پنجشنبه کیف دهد ؛ روز جمعه جنگ اندازد ؛ تا سه سال ترکیب خوب مي نماید *

دیگر صافي بلبل بابت لوزخان * بیارد نبات دو رتي - افیون رتي - سوهاگه رتي - نمک سونچر رتي - قند سیاه - گولي برابر متهه بندد * اول گونده چرب دهد ، بعده گولي دهد * اندک آب نیشکر داده باشد ، و گونده بعد گهري بخوراند ؛ گولي کیف دهد * روز دویم جنگ اندازد *

دیگر صافي بلبل ، بابت محمد علي * شنگرف یک رتي - پهتکري بریان یک رتي - نمک لاهوري یک رتي - مرچ یک رتي - لیمون کاغذي یک - با شیرهٔ او گولي برابر مرچ بندد ، روز سه شنبه صاف کند ، شربت بر وقت میداده باشد ، گونده نیم سیر بدهد علي الصباح * دو گهري پیشتر جنگ گونده سیر دهد - بعد از جنگ نیم سیر گونده دهد ؛ بعد چهار شنبه کیف دهد * و کیف و صافي هر دو دارو به بلبل گریخته دهد * تخم مین پهل و چینا یک ماشه - لونگ یکرتي - نمک لاهوري دو رتي - قنبیل یک ماشه - قند سیاه دو چندان دارو - برابر متر روز سه شنبه گولي بدهد *

دیگر داروی جنگ برای بلبل و بودنه که چهار گهڑي از جنگ پیشتر دهد ؛ جنگ خوب کند * اینست :— بیخ کنیر سیاه دو دام - بیربهوٹي چهار دام - مالکنگني چهار دام - مشک خالص دو دام - بیخ زعفران دو دام - چرک گوش یک ماشه - کوکنار دو دام - مستي فیل یک ماشه - بنگره [1] یک ماشه - بقاشهٔ سفید - هچلہ - این همه داروها را آس کرده برابر موته گولي بندد ؛ از جنگ چهار گهڑي پیشتر دهد ؛ تماشا کند *

دیگر کیف * ایلوا رتي - بول رتي - کافور رتي - چینا [2] رتي - مومیائی رتي - مشک رتي - با قند سیاه مقدار برنج گولي بندد و روز اول صافي و روز دویم کیف دهد ؛ روز سیوم جنگ اندازد *

دیگر کیف ، بابت محمد بیگ * گولي گونده داده بعد از یک گهڑي کیف بدهد ؛ هرگاه بیهوش شود کفني پیچیده در آب تر کنند و در شبنم بدارد ؛ هرگاه بهوش شود آب نیشکر داده نگاهدارد ؛ روز چهار شنبه وقت نماز عصر گولي بقدر مورچ خورد بدهد - بلبل گریخته جنگ کند * اینست نسخهٔ گولي - حبهٔ سفید یک رتي - کافور یک رتي - بیخ کنیر سفید یک رتي - متهه یک رتي - تخم دهتوره یک رتي - بیربهوٹي یک رتي - قند سیاه برابر همه ادویه *

دیگر بابت مدارا خان ، آوردهٔ نور خان * بلبل گریخته جنگ کند * صافي :— سوهاگه یک رتي - نمک سیندهٔ یکرتي - سوکه [3] یکرتي - مرچ یکرتي - با قند برابر مثر گولي بندد ؛ روز چهارشنبه بدهد ؛ آب گرم دهد -

---

1 بنگره (*bangra*), H., *Wedelia calendulacea.*

2 چینا (*chīnā*), H., *Dioscorea sativa*, Common Yam.

3 سوکه ; for *sūkhā* H., dried tobacco leaf ?

که خواهد آب بخورد * بعد از ساعتی جنگ اندازد - خوب جنگ کند * این را بسمی گویند - بلبل و تیتر و لوه هر سه را کار آید ؛ آزموده است *

دیگر از اعظم خان * بیت *

ما و بلبل یک سبق خواندیم در دیوان عشق
او بفریاد است و مارا طاقت فریاد نیست

مشک خطائي يکرتي - کافور يکرتي - نمک سونچر دو رتي - عقرقرحا دو رتي - کلنجن[1] سه رتي - شراب دو آتشه پنج رتي - موميائی يکرتي - ترياک فاروق يک رتي - حبهٔ سرخ و حبهٔ سفيد يک رتي - کرم خاکي سه - زعفران يک رتي - بيخ چته[2] يک رتي - انجروت[3] يک رتي - جوزبويه دو رتي - برگ تنبول يازده عدد - عنکبوت يک عدد - قند کهنه شش رتي - اجزای مذکور را جدا جدا کوفته و بيخته با قند سياه جلاب کرده بکوبد که بهم سر شته شود * بعده حب سازد مقدار مرچ خورد * وقت استعمال اول بآب محرور صاف کند و بعده حب بخوراند * چهار روز پيشتر درست کند - من بعد اين چهار روز کار فرمايد - مجرّب است *

دیگر صافي بلبل * کباب چيني يک رتي - نمک سانبهر يک رتي - سوهاگه دو رتي - پلپل دراز رتي - با قند سياه گولي بندد *

دیگر صافي * بيخ موته جنگلي - مصبر بچ - در قند سياه گولي بندد *

دیگر کيفا * حبهٔ سفيد نه رتي - بيربهوتي دو رتي - اندرجو دو رتي - مالکنگني دو رتي - کافور بهيم سيني دو رتي - شير کوکنار دو رتي *

---

1 کلنجن, Persian name of *Khūlanjān*, the Lesser Galangal, *Alpina officinarum*.

2 چتّه (*chatta*), H., is the name of *Panicum colonum*, and of *P. helopus*; but neither of these is applicable here.

3 انجروت for انزروت (*anzarūt*), A., Sarcocolla.

دیگر — مشک ؛ مومیائی نیم وزن - منهه ، افیون ، مصری ، عقرقرحا ، تخم هلهل ، مصبر ، بیربهوتی ، سوهاگهٔ تیله ، کافور بهیم سیقی ، زنبور سیاه ، دو وزن - تخم دهتوره سیاه ، مصطکی رومی ، قنبیل ، پر مهره ،[1] حررکهه ،[1] مدن مست ، بیخ کنیر سفید ، گلچن ،[2] بول ؛ گوشت شیر ، مغز حبهٔ سفید ، مالکنگنی ، ناخن کژدم سیاه ، چهر[3] سیاه ، مار سیاه ، قرنفل ، پلپلدراز ، همه وزن برابر - مده و زنبور سیاه را موافق نوشته عمل نماید - باریک ساویده اول در آب برگ ترب حل نماید و خشک کند - بعده در آب برگ کنیر سفید حل نماید ؛ بعده در آب برگ هلهل حل نماید ؛ بعده در شراب دو آتشه حل نماید * اول بسیار تند باشد و اگر روزمره دهد برابر ارزن ، و اگر یکبارگی دهد کیفی کند برابر مونگ دهد * و آنچه طعمه داریست بر هر کیف علیحده بکند ؛ مجرب است *

دیگر که بلبل را آسوده کند * بیارد آب ترب - او را بدهد و گوندهٔ روغنی کند و با روغن آمیزد بدهد - فربه شود *

دیگر بابت شاه کمال ؛ مستی و سمن * نرکچور[4] - هلیلهٔ زنگی - تخم میتهی - علیحده باریک نموده - هرسه وزن برابر * کچور و میتهی هر دو را در ظرف پارهٔ آب انداخته بجوشاند ؛ چنانچه قرص بندد و آب خشک شود * تراشیده بگیرد بوزن هلیله اندازد ، آمیخته نگاهدارد * اول روز برابر کنجد دهد - بعده برابر مونهه دهد * بامداد از آب خبردار باشد * اگر دارو بسیار زور کند اندک گوندهٔ با روغن آمیخته برابر نخود دهد * هرگاه داند با خبر شد ، بتاشه آب کرده پیش او نگاهدارد - هر قدری

---

1 پر مهره and حررکهه, not traceable.

2 گلچن ; is this for گلنجن , *Alpina officinarum* ?

3 چهر سیاه ; not known.

4 نرکچور (*nar-kachūr*), H., *Zingiber zerumbet*.

شود * اگر کاسهٔ سر شکسته باشد کاسهٔ استخوان کنجشک موافق بریده درآنجا بند کند و کس [1] بالا لیپ کند - سخت شود *

* دیگر *

کیف مشک مومیائي مصطکي کافور مصبر بول
بیربهوتي زعفران لونگ برابر تول
ماه بري جونجهلي پهري دیکهي کرت ابول
ابوالفتح کریورا صادق ماني بلبل کهول

دیگر گریز دادن بلبل * بیارد بچهٔ موش چشم بسته - مغز سر و پارهٔ گوشت سینه دهد - تمام پرها اندازد - مصفا بر آید *

دیگر یادگار خواجه عنایت الله صافي بلبل * سوهاگه تیله [2] - قفبیل - مصبر - مرچ پنج - نمک سونچر - قرنفل - پلپل دراز - قند سیاه کهنه آن قدر که همه ادویه بسته شود - برابر نخود گولي بندد و باقي موافق برداشت طبع *

دیگر ادویهٔ صافي آوردهٔ سید میر از سرهند * این همه را با شیرهٔ برگ ترب گولي بندد مقدار نخود * اول گولي دهد - بعد ازآن دو ساعت آب گرم دهد * اگر آب نگیرد بعد ازآن رس نیشکر دهد * قفبیل - قرنفل - مورچ - سوهاگهٔ تیله [2] - بول گجراتي - حصهٔ نمک سانبهر - پلپل دراز - هلیلهٔ مکي - و مومیائي *

دیگر گولي کیف * مشک - افیون - مصري - چرک گوش - بیربهوتي - باریک نموده با شراب گولي بندد * برابر برنج دهد گریخته را *

---

[1] کس ; word not traceable.

[2] تیله ; word not traceable. *Suhāgā tilā* may be the same as *telia tankana khārā*, which, according to Khory (p. 79), is a variety of borax.

دیگر بابت حیات بیگ * بیارد سرگربه و در ظرف اندازد و یکدام زرد چوبه باریک نموده اندازد ؛ دفن کند * درو کرم خواهد افتاد * دو سه کرم بخوراند ؛ خوب جنگ کند *

دیگر مستی بلبل * بیارد بهوچنگا - خون و مغز سر و جگر و دل بگیرد * کافور بهیم سینی رتی - مٹهه یک برنج - سوهاگهٔ بریان ماشه - سوپاری در آب شب تر کرده در شبنم بدارد * پلپل دراز نیم عدد - مرچ دو عدد - در بول آدمی تر کند ؛ در شبنم بدارد ؛ اما بول آدمی یک جا کرده گولی برابر موتهه بندد * شب گونده سیر دهد ؛ بعده گولی دهد * روزانه جنگ اندازد *

دیگر بابت پیر محمد * اول بلبل را صاف کند ، بعده گولی دهد ؛ مست و من شود * اینست :— مصطگی رومی دو دمڑی - مومیائی دمڑی - بچهناگ [1] دمڑی - گوشت یکدام - با شیر یا پیه باریک نموده با نخود بریان همراه کرده گولی برابر نخود سازد * آب ندهد وقت جنگ - دو سه گهڑی روز مانده دهد *

دیگر اگر بلبل گریخته باشد روز دو شنبه کافور برابر بیربهوٹی دهد * یک قطره کمیز در دهن اندازاد * کفنی پیچیده بگوشهٔ نگاهدارد تا زمانی که دو مرتبه فریاد کند * بعده قطرهٔ روغن زرد در دهن اندازد و روز سه شنبه صاف کند * روز چهار شنبه دو گهڑی شب مانده چراغ روشن کند ؛ کیف دهد ؛ اندک آب نیشکر دهد * روز پنجشنبه کرم خاک دهد ، نیم وزن طعمه دهد * بامداد جنگ اندازد * اگر در جنگ زخمی شود برگ کروندهی [2] آورده جوش دهد و بدآن آب غسل دهد - اندام سخت

---

1 بچهناگ (*bachhnāg*) H., Aconite, *Aconitum ferox*.

2 کروندهی , for کروندا or کرونده , *Carissa carandas*.

دیگر کیف * کافور یک رتي - مومیائي یک رتي - بول یک رتي - قرنفل یکرتي - نمک سونچر یک رتي - شنگرف یک رتي - بورهٔ ارمني یک رتي - اجوائن خراساني یک رتي - جفت رومي یک رتي - سیاه ابدال [1] یک رتي - سوهاگه یک رتي - بوزن همه دارو قند سیاه - گولي برابر نخود بندد *

دیگر بابت احمد بیگ * متهه - سرسون - مومیائي رتي - کافور دو سرسون - مصبر رتي - توتیای سبز رتي - مشک رتي - این همه را یکجا گرفته گولي بندد ؛ بوقت نماز شام بدهد ؛ سه روز مقابله نکند *

دیگر صافي بابت پهکهاري * لونگ - نمک - سینده - سوهاگه - دانهٔ پلپل دراز - مصبر - باریک نموده با آب ادرک گولي بندد برابر مرچ دهد ؛ یک نخود دهد *

دیگر کریز دادن درماه ساون * تخم مرغ و روغن گاؤ - حرام مغز بز - با نخود آمیخته با شیر خمیر کند ؛ فربه و توانا شود ؛ و پرها خوب بر آید : مجرّب است *

دیگر * چهانپو [2] بیارد ؛ منقار و پا دور کند - پرها بکند وشکنبه را بکشد - نیمدام اسپند و دو دمړي مصبّر ساویده در شکم پر کند و در ظرف اندازد و در سرگین اسپ دفن کند تا هفتهٔ * بعده اگر بلبل را دهد برابر برنج ، و اگر مرغ را دهد برابر موتهه اگر فچه [3] را دهد برابر کوکن - [4] بامداد دهد ؛ شام جنگ اندازد *

---

[1] سیاه ابدال, word not traceable; occurs several times.

[2] چهانپو; not traceable.

[3] فچه for بچه?

[4] کوکن (*kokan*), P., unripe, parched grain.

دیگر * قنبیل پانزده روز در آب نگاهدارد - بعد از آن بیربهوتی ٹانک [1] - مشک ٹانک *

دیگر * مومیائی ٹانک - گجراتی ایلوا - مشک - متهه *

دیگر عمل هدایه * متهه یک رتی - کافور یک رتی - مرچ دو رتی قند سیاه چهار رتی - همه را کوفته بیخته نگاه بدارد * اول فربه کند * بعده روز اول نیم مونگ ; روز دویم سه حصه مونگ ; آخر تا یک مونگ رساند * شیرهٔ نیشکر دهد * روزی که خواهد گولی دهد گونده شکم سیر دهد - در آخر غلوله پیچیده دهد - اگر داند بی تاب شده روغن دهد *

دیگر جوش * کافور یک رتی - مومیائی دو رتی - مصبر یک رتی - سوهاگه یک رتی - بول یک رتی - درمنی [2] تودری [3] سرخ یک رتی - نمک سونچر یکرتی - شنگرف یک رتی - مین پهل یک رتی - پلپل‌دراز یک رتی - بیربهوتی و لونگ جنگلی یک رتی - قنبیل یک رتی - متهه یک رتی - اشخار یک رتی - چرک گوش یک رتی - مدن مست و بهت انکس یک رتی - کچله یک رتی - اجوائن خراسانی - نسوت [4] سنامکی [5] یک رتی - سقمونیا [6] یک رتی - سپرک یک رتی - جوز یک رتی - جوتری یک رتی - افیون دو رتی - عاقرقرحا یک رتی - حالون [7] یک رتی - دارچینی یک رتی - قند سیاه برابر یک نیم وزن همه داروها - گولی برابر موتهه سازد *

---

1 ٹانک (*tānk*), H., a weight of four *māshās*.

2 درمنی, not traceable.

3 تودري سورخ (*todri surkh*), H., *Cheiranthus Cheiri*, the Wall-flower.

4 نسوت (*nasūt*), H., *Erythrina suberosa*.

5 سنا مکي (*sanā-makkī*), A., *Cassia angustifolia* or *C. lanceolata*, the Arabian or Mecca-senna.

6 سقمونیا (*saqmūniā*), A., Scammony, *Convolvulus scammonia*.

7 حالون, for هلیون (*halyūn*) the berries of *Asparagus officinalis*?

داروها را همراه آب برگ ترب بساید ؛ گولي برابر مرچ بدهد * بعد از روز سیوم به جنگهي اندازد *

دیگر * جرؤ [1] - چرک گوش - مغز گربه - بیربهوتي - کرم کهوه [1] - قند سیاه کهنه - آمیخته برابر موتهه گولي بندد *

دیگر * قرنفل - قنبیل - مشک - مومیائي - زعفران - بیربهوتي - مصبر - مصري - شنگرف - کافور - نمکسنگ - اگر باشه یا شکره باشد برابر دانهٔ ماش بدهد ؛ اگر باز و شاهین باشد برابر نخود دهد *

دیگر صافي * دانه پلپل دراز - سوهاگه - نمک - هر سه وزن برابر - آمیخته گولي برابر موتهه بدهد ؛ صاف شود *

دیگر اگر استخوان بابل شکسته باشد زرد چوبه و کرنده [2] هر دو سائیده بمالد ؛ به شود *

* دیگر *

بیربهوتي نانکلي [3] بهتَنکس [4] اور بسول
میان محبت یون کهے ماتا هاتهي [5] کهول

اگر دمه شود زرد چوبه و چونه هر دو بمالد ؛ نیکو شود *

دیگر * بیخ کیله - سوهاگه - نبات - یکجا نموده بوزن نیم نخود بدهد *

---

1 جرؤ and کرم کهوه not traceable.

2 کرنده (*karanda*), H., *Dioscorea bulbifrea*, Bulb-bearing Yam.

3 نانکلي ; this should be مالکنگني (*māl-kangnī*), H., *Celastrus paniculata*, Black Oil.

4 بهتنکس (*bhutankas*), see note 2, page 368.

5 ماتها هاتهي کهول ? "—so powerful as to set the brains of an elephant aboiling ?"

چهار رتي - مصبر دو رتي - بيخ شانه سفيد [1] چهار رتي - همه را باريک نموده گولي برابر موتهه بندد *

ديگر جوش بابت حکيم شکلے گر * بيارد کافور بهم سيني سه رتي - بير بهوتي هفت رتي - مشک هفت رتي - افيون چهار رتي - همه را باريک نموده برابر موتهه در گونده دهد بدين طريق : شيرۀ نيشکر چندان دهد که بيزار شود بعده شيره دهد * چهار گهري شب مانده بر خيزد و دارو دهد و در شب گرفته بنشيند تا که روز بر آيد * به جنگ اندازد - سر شود و اگر سوزن زنند معلوم نشود * اگر خواهد دارو دهد ، بدين نوع دهد - درآن روز سه وقت گونده دهد و وقت چراغ دارو دهد ; شيرۀ نيشکر چندان دهد که بيزار شود - بعده شيره دهد * چهار گهري شب مانده بر خيزد ; نيز دارو دهد *

ديگر صافي و مست کردن بلبل * بيارد زهر هلديه [2] يکماشه - افيون يک ماشه - بير بهوتي پنجعدد - کافور يکماشه - مشک - بهت آنکس نيم ماشه - مصطگي يکفيم ماشه - موميائي يکماشه - گوشت شير يکماشه - حبۀ سفيد ده عدد - سوهاگه نيم ماشه - ناگر موتهه نيم ماشه - نمک شانزده ماشه - روغن زرد با شيرۀ برگ ترب دو سه قطره انداخته حل کند ; بعد ازآن مقدار برنج تا سه روز بدهد *

ديگر مست کردن بلبل * بيارد بيربهوتي هشت عدد - افيون يک سرخ - بهيم سيني يک سرخ - مصطگي يک ماشه - چته دو - مرچ دو دانه - حبۀ سرخ دو دانه - مصبر دو سرخ - قند سياه دمري -

---

1 شانۀ سفيد not traceable.

[2] هلديا (*haldiyā*), H., "a kind of poison."

دیگر صافي * بیارد ریسمان پشم در قند پیچیدهٔ بدهد و بعده چهارده دانه رای در دهن اندازد ؛ کلی آب در دهن اندازد *

دیگر * بابت ملا سلطان صافي و کیف * بیارد نوشادر سرخ دو رتي - در قند سیاه پیچیدهٔ بدهد - بعده روز دویم یک غلوله کیف دهد * اول، دو روز، هر روز بدهد ؛ بعده روز جنگ دو گهري شب مانده نیم گولي دهد ؛ به جنگ اندازد - سر شود * اینست : قنبیل دو - مدن‌مست دو - مصطکي رومي دو - مومیائي دو - مشک دو - ایلوا دو - بیربهوتي یک - زهر[1] یک - این هشت دارو را کوفته باریک کرده در شیرهٔ برگ ترب غلوله مقدار موتهه بدهد و نگهدارد *

دیگر

* لونگ کپور مهوشي بچهوا گاؤ روئین بول *
* سیر شنگرف سانجي جوائین مثهه افهیم سو باري تول *
* سنبل سونچر میل چوک مومیائي کچاه موتهه جو کهول *
* صادق خوبي بل دنکه کرماني بابل کهول[2] *

دیگر * اگر جانور را بادچهوله باشد گوشت گهوس بدهد - شفا یابد - مجرب است *

دیگر * سوهاگه - مثهه - سم الفار - مصبر - این چهار را در شیرهٔ ترب پزد تا سوخته و سیاه شود * بعده ادویهٔ دیگر را همراه کرده گولي بدهد برابر موتهه *

دیگر * بابت میر مرتضی * بیارد مشک دو رتي - مومیائي دو رتي - عنبر دو رتي - کافور دو رتي - مثهه دو رتي - بیربهوتي

[1] زهر not traceable; in Persian, it is, of course, the common name for 'poison.'
[2] This gibberish is apparently a mixture of Sindhi and Panjabi.

دیگر بابت شهر خان * بیارد دارچینی - کباب چینی - لونگ - مشک - متهه - افیون - مومیائي - کرم خاکي - زعفران - سم الفار ؛ با شراب گولي بندد برابر ارزان * اول صاف کند ؛ بعده گولي دهد * شکر تري[1] و آب نیشکر دهد - هر روز به جنگ اندازد - روز چهارم اندک مومیائي دهد و گونده دهد *

دیگر صافي بابت زرگر * بیارد ادویهٔ ذیل را و با شیرهٔ ترب گولي بندد مقدار نخود ؛ اول گولي دهد - بعد ازان آب گرم بدهد - آب اگر نگیرد شیرهٔ نیشکر دهد - بعد اندک وقت گونده نیم سیر دهد - اگر آب داده نگهدارد بامداد شکر تري[1] داده آب دهد ؛ بعد از ساعت به جنگ اندازد : بیارد قنبیل - قرنفل - مرچ - بول گجراتي - مصبر - سنامکي - نمک سانبهر - پلپل دراز - هلیله - همه هم وزن - برابر نخود گولي بندد *

دیگر * مشک - افیون - چرک گوش - بیر بهوٹي - هر چهار برابر - با شراب خمیر کند ؛ روزمره یک برنج میداده باشد ؛ کهتره[2] و سرخ نیز مست شود *

دیگر جوش بلبل * بیارد بهت انکس - مصطکي رومي دو رتي - مومیائي دو رتي - چرک گوش دو رتي - مشک دو رتي - کافور یک رتي - حبهٔ سفید دو رتي - متهه یک رتي - در شیرهٔ پلپل گولي بندد برابر رای - و هر روز یک گولي میداده باشد صبح و شام *

دیگر برای چاشني * کافور و قنبیل یک - ایلوا یک - مصطکي و چرک گوش یک - کل را در دهتوره انداخته بپزد و بعد مع پهل باریک بساید - اندک میداده باشد *

---

1 شکر تري, see p. 412, note 2.

2 کهتره, perhaps an error for *tītar*. *Surkh*, in the Panjab *lāl*, is the Amadavat or Red Wax-bill (*Estrelda amandava*), a species kept by natives for fighting.

Ṭūṭī pālen chūtye aur ʻāshiq pālen lāl :
Kabūtar pālen choṭṭe, jo taken parāyā māl.

"Fools keep parrots and lovers wax-bills ∴ Thieves keep pigeons—who look to others' wealth." Prov. (Pigeon-keepers always try and steal each other's pigeons.)

لونگ نیم ماشه - همه را باریک بساید و موافق دارو شیر اندازد تا غلیظ شود - پس گولي بندد *

دیگر * مصبر - سیاه دانه - سیر - مرچ - قند سیاه - گولي ساخته برابر باجره دهد ، وقت بر آمدن آفتاب - بعد از ساعتی به جنگ اندازد *

دیگر * بچهناک و کافور و مصطگي و جودانه[1] برابر رائي گولي بندد و صباح ان گولي را دهد ؛ بسیار جنگ کند *

دیگر * پهت[2] وغیره در لته بسته تر کرده بدارد ؛ - مصطگي - کافور - کنبیله - مومیائي - ایلوا - پلپل دراز - نمک سونچر - متهه - گولي برابر جوار دهد *

دیگر صافي شکره وغیره ، بابت جمال خان * بیارد کنبیله شسته - لونگ - مصطگي رومي - تخم چرچره - مصري - از هر کدام یکدام و گولي بقدر کنار جنگلي سازد و بدهد - بعد از گهړي آب گرم بخوراند ؛ جانور را گرفته در صحرائی رود - آنوقت حقیقت گولي معلوم شود *

دیگر صافي * نه لونگ ؛ سوهاگه - نمک سینده - قند سیاه - همه برابر وزن نه لونگ - سوهاگه نصف بریان و نصف خام - گولي بندد *

دیگر اگر خواهد بلبل نو رام شود اول کونده دهد * بعده سپاري کوهی جاویده اندک لب دهد آب بخوراند ؛ گرسنه شود و رام گردد ؛ سه مرتبه دهد * نماز شام گونده شکم پر دهد * بامداد کچله برابر موتهه دهد * آب نیشکر دهد ؛ گونده ندهد ؛ بامداد به جنگ اندازد *

---

1 جو دانه grain of barley ?

2 پهت (*phut*), vide p. 370, note 6.

خوب جنگ کند * دیگر بلبل که خوب جنگ کرده گریخته باشد، سه روز مدام گولي دهد، وقت شام اندک آب نیشکر و نبات دهد، بامداد بجنگ اندازد ; گولهٔ آرد شکم سیر دهد تا سه روز * نسخهٔ اینست مدن مست یک - عقرقرحا یک - کافور یک - مصطکي رومي یک - نمک سپیده یک - نمک سانبهر یک - بیربهوتي و قند سیاه سه - روز برابر ماه گولي بندد و با مومیائي دهد *

دیگر صافي و کیف بابت پهکهاري * بیارد کنبیله - مصبر - نمک سونچر - زعفران - پیپل دراز - اونگ - دو گولي برابر نخود بندد با آب ادرک *

دیگر کیف اینست * مشک دو برنج - زعفران دو برنج - افیون دو برنج - عقرقرحا دو برنج - مَتهه دو برنج - بیربهوتي دو برنج - مومیائي دو برنج - کافور دو برنج - همه را باریک نموده برابر مونگ گولي بندد با شراب *

دیگر * بلبل گریخته را فربه کند ; و گولي وقت بامداد بخوراند، امّا خبردار باشد که گولي نه اندازد، از آب تر کند ; حیات او از آب تر کردن است * سه روز گولي دهد - بعده به جنگ اندازد *، اگر اندک جوش کم شود باز دهد چنانچه بالا مسطور است * چنان سُن شود که اگر سوزن زنند خبر نشود * گولي از زیرهٔ کلان تر بندد، و آن اینست - افیون یکماشه - هرتاول [1] ماشه - جوز نیم ماشه - مشک نیم ماشه - زعفران نیم ماشه -

---

[1] هرتاول for هرتال yellow arsenic ?

دیگر بابت شاه پهوري * زهره تیلیه [1] نیمدرم - کوکل یکدام - گوشت تیتر نیمدام - مومیائي چهار سرخ - کافور یکدام - حبه پنج عدد - قند سیاه نیمدام - باید که اول همه را در شیر انداخته بساید * باز این را گولي بندد و در بار درخت دهتوره نهد و دهن محکم بندد تا یک هفته ; بعده بار مذکور را نگاه بدارد - هر وقت که خواهد مقدار موتهه بدهد ; تماشا بیند *

دیگر بابت فقیر ; صافي * بیارد یک پیاله آب برگ ترب ; درو دمري [2] وزن ایلوا و تنکار دمري در ظرف آهني انداخته به پزد - هرگاه سوخته شود. برابر دمري نمک سونچر علیحده ساییده اندازد پنیر کند [3] - برابر دو نخود دهد ; آب نیشکر دهد *

دیگر بابت نصرو * مصطکي یک - کالا بچهوا [4] یک - سوهاگه یک - مصبر یک - بیربهوٹي یک - مشک یک - مومیائي و کافور و لونگ و بول سرخ از هر کدام یکنیم - برابر یک یا دو نخود دهد ; یک روز درمیان کرده روز دوم بجنگ اندازد *

دیگر صافي * سوهاگه یک - مصبر و بول و پلپل دراز و نسوت [5] یک - لونگ یک - بچ خراساني و زعفران دو چند - قند سیاه ; برابر نخود بدهد *

دیگر صافي و کیف بابت محمد یوسف * مرچ یک - کافور یک - لونگ یک - نمک سونچر و قند سیاه برابر ; نیم نخود بدهد - پهت [6] را دهد

---

[1] *Toliyā* H., an eel-like fish.

[2] دمري (*damrī*), H., one-fourth or one-eighth of a *paisā* (about three *dāms*).

[3] پنیر کرنا Panjabi for خمیر کرنا .

[4] کالا بچهوا (*kālā bachhwā*), H., a species of Polypodium. See Khory's *Bombay Mat. Med.*, p. 501.

[5] نسوت (*nasūt*), H., *Erythrina suberosa.*

[6] پهت (*phut*), H., *Cucumis momordica* ?

دیگر کیف اینست * بیارد متهه - بجهناک دو - مومیائي چهار - کافور دو - مشک دو - افیون دو - چته [1] یک - ابهت انکس [2] پنج - موتهه یک - اجوائین خراساني - کرم شاخ گاؤمیش - بهور سیاه - کرم مسي [3] - بیربهوتي - مصبر یک - دارچیني - عقرقرحا یک - شنگرف دو - الاچي کلان و خورد دو - موسلي [4] سفید - موسلي سیاه [5] - دهاوه [6] یک - مرچ یک - پلپل دراز خوشبوی - علحده بساید و نگاه دارد - در شهد گولي بندد * اول برابر کنجد بعده برابر یکنیم کنجد و بعد از چند گاه برابر موتهه زیاده کند * اگر بسیار جنگ کند و زخمي شود یا گریخته شود بیارد خشت پخته و گرم کند - یک پهنکي آرد گرد آن پارچه بگیرد و بالایش سوراخ بگذارد - پائین چوب [7] بندد - اگر بسیار گرم باشد اندک آب پاشد پهنکي بر خشت نهد - بلبل بنشاند - هرگاه سرد شود بیرون کشد *

دیگر بابت کوري پاندي - باز - باشه - جره - شکره را دهد * حبة سفید - بیر بهوتي نه عدد - کوکنار دو - اونگ سه نیم عدد - نمک ۷ - زنبور سیاه عدد - مهاب - مومیائي یک - مشک یک - کافور بهیم سیني - مصطکي یک - منهه یک - عقرقرحا - انگوزه - همه را باریک نموده با شیرهٔ ترب گولي بندد برابر مرچ - چهار گهڑي شب مانده بدهد - روزانه بجنگ اندازد *

---

1 چته (*chatta*), Panjab, *Panicum colonum.*

2 for ابهت انکس, *vide* note 2, p. 368.

3 کرم مسي; meaning uncertain.

4 موسلي سفید (*mūslī safed*), H., *Asparagus adscendens.*

5 موسلي سیاه (*mūslī siyāh*), H., *Curculigo orchidioides.*

6 دهاوا (*dhāwā*), H., *Artocarpus Lakoocha.*

7 *chūb* "perch."

شام ، مومیائي برابر خشخاش و مشک برابر کنجد در کوندہ دهد و چیزی دیگر ندهد - فورا جنگ اندازد * کافور - برنج - مصبر - موتهه - سوهاگه - بج - نمک - مونگ [1] - لونگ مصري - گولي بسته دهد *

دیگر نواسهٔ میر ابوطالب * مشک یک ؛ مومیائي یک - بیض کنجر سفید یک - متهه یک - کافور یک - حبهٔ سفید یک - بول یک - مصطگي یک - مصبر یک - دو چندان قند سیاه - برابر ارزن گولي دهد ؛ آب نیشکر دهد *

دیگر عمل شادي بیگ ؛ جوش بلبل * مصطگي یک - بیربهوتي یک - بهور سیاه یک - متهه یک - مشک یک - عنبر یک - افیون یک - مومیائي یک - کفبیله یک - سوهاگه یک - کلونجي یک - کافور یک - حبهٔ سفید یک - چرک گوش یک - بهت انکس [2] یک - سیندہ [3] یک - سانبهر [4] یک - سونچر یک - مورچ یک - نکچهکني یک - شیرهٔ برگ ترب - شیرهٔ هلهل - با شراب بهتّي آمیزد ؛ برابر ماہ [5] گولي بندد *

دیگر صافي بابت نعمت خان * شیر اگ نه دام - نمک سونچر دام - اگر بوزن [6] باشد نیم موته - فربه را دو موته *

دیگر * در تلخهٔ روهو [7] مرچ پر کند و خشک کرده نگهدارد - بلبل را برابر گندم و شاهین را برابر نخود بدهد *

---

1 مونگ (*mūng*), H., Green Gram, *Rhascolus mungo.*

2 بهت انکس (*bhutankas*), Sind, *Flacourtia Ramontchi.*

3 سیندہ (sendh), H., white rock-salt.

4 Salt from the Sambhar Lake in Rajputana.

5 ماہ ; the Panjabi for *mūng* ; 'vide' note 1, above.

6 بوزن for *bozam*, which is a falconer's word for a bird of one moult ?

7 روهو (*rohū*), H., a kind of fish, *Cyprinus rohita.*

دیگر صاف و کیف بابت محمد یوسف * بیارد مصبر ماشهٔ - مقرقرها ماشهٔ - پلپل دراز ماشهٔ - نمک شش رتي - بول گجراتي ماشهٔ - کنبیله ماشهٔ - قند سیاه بوزن همه دارو؛ گولي برابر نخود بندد و کنبیله بالا بمالد * کیف اینست: کافور، مصبر، سوهاگه، هرسه برابر؛ قند سیاه وزن هر سه؛ گولي برابر نخود بندد * بعد از ساعت آب آمله دهد و اندکا شیرهٔ ترب دهد * فردا جنگ اندازد *

دیگر صاف و کیف بابت شاه حبو * سوهاگه یک - مصبر یک - پهتکري یک - توتیای سبز یک - پلپل دراز یک - بفس لوچن یک - نوشادر یک - لونگ یک - جوکهار یک - نمک لاهوري و زعفران و بیخ کنبیله یک - کتکي [1] یک - سونتهه و نمک سونچر یک - مومیائي یک - بول سرخ یک - کهرینج [2] یک - بیربهوتي یک - تروي [3] یک - مورچ [4] یک - کافور یک - افیون نیم - مصري و سیماب نیم - گولي برابر موتهه دهد *

دیگر کیف بابت مبتلا فقیر * بیربهوتي یک - مومیائي یک - مدن مست [5] یک - نمکسنگ دو - سونچر و مصطکي یک - مشک یک - کافور یکنیم - قند سیاه و متهه از هر کدام یک - گولي برابر مرچ [6] ساخته دهد، در مشت نگهدارد، و تغ آتش دهد؛ وقت بامداد نیز دهد *

دیگر کیف * روز سه شنبه گولي دهد، هرگاه فریاد کند دهد - روز دیگر گوندهٔ دهد - وقت شام نیز دهد * روز پنجشنبه بامداد گوندهٔ دهد *

---

1 کتکی (*kutkī*), H., Black Hellebore, *Helleborus niger*.

2 کهرنیج ; *kharanja* is the name of the Holm Oak, *Quercus Ilex*.

3 تروي , *tārwā*, is the Sea Buckthorn, *Hippophæ rhamnoides*.

4 مورچ ; can this be مرچ ?

5 مدن مست (*madan-mast*), H., *Amorphophallus sylvaticus*.

6 مرچ (*mirch*) H., *Piper nigrum* ; the berries are here meant.

دیگر بابت سید علي * لونگ - کپور - مومیائي - مچهبر - لحي [1]
ایکهي تول .·. سانجي [2] آل رسول کي سید علي کریول *

دیگر صاف و کیف * یکی اینست بابت شاه عنایت الله * کورنج [3] -
سونٹهه یک - کافور یک - دانهٔ پلپل یک - لونگ - متهه چهار ماشه -
نمک یکنیم - مشک نیم - مومیائي و قند سیاه برابر - برابر خستهٔ [4] نیم
گولي بندد - و شب گولي دهد * فردا بجنگ اندازد ؛ و برای باشه
و لگر نیز بکار آید *

دیگر صاف و کیف و روشو [5] بابت سیادت مآب شاه حبو * ایلوا یک -
سوهاگه بریان یک - نوشادر بریان یک - بانس لوچن [6] یک - جواکهار [7] -
بول سرخ [8] یک - کنبیله و لونگ یک - فلفل دراز و نیلا تهوتها و نمک
لاهوري یک - بچ و زعفران و قند سیاه دو چندان ؛ برابر موتهه گولي دهد
روز سه شنبه *

دیگر روشو [5] * گوشت مار دهامن و بیج خراساني یک - سونٹه
ستوا [9] یک - مومیائي و لونگ یک - مشک یک - نمک سه - بول سه -
آمیخته بدارد * شب جمعه برابر موتهه دهد *

---

1 لحي ; not traceable.

2 سانجهي ; not known.

3 کورنج ; *kūrangī* is the small cardamom; *kurang*, in the Panjāb, is the name of *Marsdenia Roylei*.

4 خستهٔ = *hista*, "the stone of fruit."

5 روشو ; not traceable.

6 بانس لوچن (*bāns-lochan*), H., Bamboo Manna.

7 جواکهار *jawākhār*.

8 بول سرخ ; *bol-i siyāh* is the Persian name of *Aloe succotrina; bol-i surkh* is another name for *sibr-i surkh*, Aloe rubescens.

9 سونٹه ستوا , *satwā* is a kind of ginger; also flour of parched grain.

صافي نو کيف ديگر بابت رام اسم * مرچ يک - نمک و مصري يک - لونگ يک - باريک آس نموده در گونده بدهد ، ودر خانه نگهدارد * کيف : بول گجراتي [1] - موميائي - کافور چينه - مشک - تخم دهتوره - زعفران *

ديگر بابت رام اسم * کافور بهيم سيفني - موميائي ، از هر کدام دو - مشک دو - گوشت شير - بيربهوتي چهار عدد - لونگ دو عدد - سهور بچهوري سياه [2] دو - مصطگي رومي دو - افيون دو - مصري دو - برباز [3] دو - جهنگر [4] سياه عدد - جوز بويه دو - مستي آهو [5] دو - بيخ موته [6] يک - جنبلي [7] يک - ريش سير و ريش [8] کيورا [9] - کچله [10] - نربسي از هر کدام يک - هربي يک - اسپند و ايلوا [11] دو - عنبر اشهب يک - لبان دو - چوب کلان يک - لونگ يک - موته جنگلي - قند کهنه - اين همه را باريک نموده غلوله بقدر مقدار خشخاش ، و با مقدار موته [12] در گونده گرفته غلوله پيچيده بدهد *

ديگر کيف ، بابت حاجي کريم داد * متهه [13] - موميائي - افيون - چرک گوش - کافور ؛ گولي برابر کنجد دهد ؛ چکني نبات چهار حصه - دارچيني حصة - سائيده نگهدارد ، اندک دهد ، گرسنه شود *

---

[1] بول گجراتي, not traceable; but *bol* in Persian means "myrrh," as well as "aloes."

[2] سهور بچهوری سياه, the sting of a black scorpion?

[3] بزباز (*bazbāz*), P., the aril of *Myristica fragrans* or the Nutmeg.

[4] جهنگر, for *jhīngur*, a cricket?

[5] مستي آهو is the blood in the pod of the muskdeer before it has formed into [musk.

[6] بيخ موتهه (*moṭh*), H., the root of *Phaseolus aconitifolius*, the Aconite-leaved Kidney Bean.

[7] جنبلی (*Jambula*), Sans., *Eugenia Jambolana*, Black Plum. *Chambeli*, Jasminum grandiflorum, the Spanish jasmine.

[8] ريش سير, the small roots at the bottom of an onion.

[9] کيورا (*keowra*), H., *Sonneratia apetata*; the flower has fibres or *rish*.

[10] کچله (*kuchla*), H., the Nux-vomica, *Strychnos nux-vomica*.

[11] ايلوا (*elwā*), H., *Aloe succotrina*, the Socotrine aloes of commerce.

[12] موتهه (*moṭh*), *vide* note 6, above.

[13] مته (*mutha*?), H., *Cyperus rotundus*.

دیگر صافي و کیف از میان نهال * شیر اک[1] را در پاچیک صحرائي بپز چنانچه کبوگی شود و فرو آورده نگهدار ؛ ازین شیر اک ماشهٔ - مصبر ماشهٔ - نوشادر چهار رتي - توتیای سبز دو رتي ؛ اگر تلخهٔ ماهي تر باشد ، بآب تلخه حل کند ؛ و اگر خشک باشد بگیرد چهار رتي برگ تنبول و بمع مصالح جاویده از لعاب گولي بندد برابر جو * روز چهار شنبه صاف کند - اول مصري صبح دهد - بعده گولي دهد و در آفتاب بدارد * دو پهر ، برابر چهار نخود گونده دهد * وقت شام ، نیز سیر دهد ، برابر کنجد کیف دهد * کیف اینست - سجي سه رتي - کافور بهیم سیني دو رتي - حبهٔ سفید[2] دو عدد - لونگ جنگلي چهار عدد - مصطگي رومي شش رتي - روغن بهلاوه پنج رتي - الاچي کلان ماشهٔ - کرم ببول[3] عدد - بهور سیاه[4] عدد - کرم آرد میده دو عدد - کرم شاخ گاؤ میش شش عدد - کرپه[5] شش عدد - سم الفار رتي هیربي[6] و نربسي[7] شش رتي - گلسرخ ماشهٔ - کنبیله ماشهٔ - توتیای سبز رتي - سوهاگه دو رتي - نوشادر دو رتي - کافور چینه[8] دو رتي - مالکنگني چهار رتي - قند سیاه - شراب - تلخهٔ ماهي - همه ادویه را جمع نموده و معجون ساخته برابر مٹر[9] عدس گولي بندد ؛ و اگر زرد چوبه در تلخهٔ ماهي اندازد ، دو سه لونگ نیز اندازد ، و خشک نموده هر دو را بساید و برابر کنجد میداده باشد ؛ خوش فعلیها کند *

---

[1] شیر اک (*shīr-i āk*), H., the milky sap of *Calotropis gigantea*?

[2] حبهٔ سفید = گهونگچي سفید.

[3] کرم ببول (*babūl*), H., *Acacia arabica*, Indian Gum Arabic Tree.

[4] بهور سیاه; the black *bhanwrā*, H.; a black honey-bee, wild.

[5] کرپه (*karpa*), H., the Iron Wood Tree, *Memecylon edule*.

[6] هیربی, not traceable.

[7] نربسي (*nirbisī*), H., *Delphinium denudatum*.

[8] کافور چینه, Chinese camphor.

[9] مٹر عدس, *matar-i 'adas*, i.e., one pea-grain.

APPENDIX.

خاتمه[1] بر دو مقدمه

مقدمهٔ اول در معالجهٔ بلبل و طوطي و کبوتر وسائر جانوران باني طرب * مقدمهٔ دويم در معالجهٔ اسپان . و آنرا بيطره نامند

مقدمهٔ اول در معالجهٔ جانوران باني طرب * صافي بابت لعل خان ; حيلهٔ بلبل گريخته * روز چهار شنبه صاف کند ; بيارد نکچهکني - نمک سياه - و قند سياه - و برابر نخود گولي بندد * اول دو سه گهري شيرهٔ برگ ترب دهد ; بعده گونده [2] سير دهد - در وقت نماز پيشين نيم سير دهد ، و گولي کيف دهد ; و مصري و آب نيشکر دهد - بامداد نيز دهد - بجنگ اندازد * کيف اينست - موميائي حبهٔ - بيربهوٹي يکعدد - پوست کنير حبهٔ - متهه [3] حبهٔ - بيخ مونهٔ جنگلي [4] و گل دهاتورهٔ دو حبه - مصبر حبهٔ مغز مورد سه حبه - بآب هلهل گولي بندد *

---

1 مقدمه, an error of the author for مقاله.

2 گونده, also گوند, *gūnd*, is flour of parched gram.

3 متهه, *vide* note 13, page 365.

4 مونهٔ جنگلي is used in medicine; *vide* note 6, page 365.

علاج دیگر * اگر مادہ در سینه جانور جمع شده باشد باید که چند دانه مویز و دو سوخ عاقرقرحا و چند دانه حب الرشاد در آب حل کرده در دهان جانور ریزد تا قی کرده فارغ شود *

[بازنامه ختم شد]

و تخم دیوچه[1] که زلو ازان بچها بر آرند و قصب الشیطان[2] - این همه را بر آتش نهاده دود آنرا به بن جانور دهد تا دود بدان رسد ; به شود *

علاج دیگر * سفرهٔ جانور را بگلاب بشو و گل سرخ و گلنار و مازو بهم سائیده دو سه نوبت بر سفرهٔ جانور بپاش - انشاء الله تعالی بیشک به شود *

علاج دیگر * توتیای سبز بو داده بوزن نیم دانگ باریک نموده بر سفرهٔ جانور بپاشد ; به شود *

علاج دیگر * جوشندهٔ تخم کتان و روغن نارجیل گرفته و از جوز گردگان سوخته قدری درآن حل کرده حقنه کند * و یا حقنه بروغن وسمه و کوهان شتر و روغن حب البطم[3] کند ; به شود *

فائده * اگر جانور شب از پرواز بزیر آویخته بود و ازان بیهوش شده باشد و مادهٔ بلغم از دماغ و عروق در سر و سینهٔ او جمع شود آنرا :—

علاج آن بود که نوشادر و اندکی آب در روغن شیرپخت اندازد و بهم ممزوج کرده بچوبی حرکت دهد تا کف ازان برآید , و چند قطره ازان کف در هر دو سوراخ بینی جانور چکاند و رو بروی آفتاب دارد تا خلط از بینی جانور بر آید و بهوش آید *

علاج دیگر * کندش در آب باریک سائیده و از پارچه صاف نموده چند قطره در بینی جانور چکاند *

---

[1] تخم دیوچه; apparently the egg-cocoon of the leech: said to be used in medicine by the Malays.

[2] قصب الشیطان; not traceable.

[3] حب البطم, the fruit of the *Pistacia Terebinthus*.

باب سي و يكم

در معالجهٔ باسور و بن برآمدن جانوران

آن مرض از سردي و گوشت ناپاک دادن و بيوقت سير کردن خيزد
علامت آن بود که چون جانور پيخال کند دم بالا بردارد و دمچه بجنباند و نيفه بمنقار بکاود و خاره و خون در پيخال آرد

علاج آن بود که گوشت کبوتر يا گوسفند با گل ارمني الوده بدهي ؛ به شود *

علاج ديگر * اگر علت صعب بود که بدواى ديگر به نشود ، بهدانه قدر يک توله با شکر فانيذ بهم جوشان و از پارچه صاف نموده و گوشت گوسفند چند روز بهمان لعاب تر کرده بدهد ؛ به شود

علاج ديگر * قرنفل نيمدرم زنجبيل و عود خام و زعفران از هر يک نيمدانگ - همه را اجزاء کوفته و از پارچه صاف نموده صبح قدر يک نيم دانگ در يک ورق باز را خورانند ، و بعد از هضم کردن آن بگوشت کبوتر سير نمايد ؛ صحت يابد

علاج ديگر * اگر بن جانور يعني سفره از تهيگاه بيرون برآمده باشد سفره را بروغن ياسمين چرب کن و استخوان سگ و استخوان ماهي ثور [1]

---

[1] ماهي سور is said to be the porpoise.

باب سی ام

در معالجهٔ بانگ جانوران که گاه گاه بطور خنده آواز کنند

همچنین آواز را مردم بدیمن و نجس و شوم دانند و فی الواقع همچنین است *

علاج آن بود که روغن گاو کهنه که تیز و تلخ شده باشد در گلوی جانور فرو برد ؛ دیگر بانگ نکند *

علاج دیگر * در باز نامهٔ کسری نوشیروان آمده که چون جانور بسیار بانگ کند، او را، چون از غرهٔ ماه پانزده روز اوّلی بگذرد، در پانزدهٔ آخر سبزها که در بستانها و ترّه‌زارها روید از هر قسم آنها را گرفته خوراند و تا نیم روز گرسنه دارد و بعده سیر نمایند ؛ بانگ کم کند *

علاج دیگر * جانور اگر بانگ بسیار کند و بهیچ دوا نرهد انرا ضرور گنگ زبان باید کرد، و آن این طور است : که سندور در شراب حل کرده و یا در شیر جوش داده بجانور خوراند، گنگ گردد، و دیگر بانگ نحس نکند ؛ مجرّب است *

باب بیست و نهم

در معالجهٔ لوط وآن دنبلی است که سروا نه کند

علاج آن بود که جوزبوا یک توله - زنجبیل یک توله - هر دو را سائیده و لوط هر جا که باشد آن را خاریده دوا را بدآن موضع بندد ؛ به شود *

علاج دیگر * خاکستر چوب انجیر و فلفل گرد و آهک و میدهٔ چوب همه را با بول صبیان سائیده بر زخم لوط بندد و تا سه روز بسته دارد ؛ به شود *

علاج دیگر * اولاً جائیکه لوط بود آنجا را آهک و زرنیخ بآب سائیده بندد تا گوشت مرده را بریده دور کند * آنگاه توتیای سبز در ظرف روئین سائیده و باریک نموده بر آن موضع سه روز بسته دارد ؛ به شود *

علاج دیگر * موضع لوط را زخم کرده و آهک و نمک ببول آدمی سرشته بر آن بندد ، و بعد سه روز وا کند ؛ به شود *

باب بیست و هشتم

در معالجهٔ گرم کردن جانور که از هوای سرد و دوای سرد دادن مزاج آن خنک شده باشد

سبب آن بود که از گوشت گاو سرد دادن بلغم زیاده شود و این مرض بهمرسد * علامت آن بود که جانور بشکار رغبت نکند و هر دوا که او را دهند اجابت آن نکند و گوشت دیر بکار برد و گوشت باشتها نخورد و حیران و غمگین بود *

علاج آن بود که شیرهٔ تخم رینگنی یعنی کتائی[1] سه توله - آب برگ سنبهالو چهار توله - هر دو را یکجا کرده و قدری پنبه در آن تر کرده در سایه خشک کند * هرگاه جانوری خنک شده بود فتیلهٔ از آن پنبه درست کرده و قرنفل در آن پیچیده دهد ; به شود *

علاج دیگر * پنبه نیم‌کهنه در بول صبیان ترکرده و در سایه خشک کرده نگهدارد و یکی از اجزاء مذکورهٔ ذیل :—

شونیز - مالکنگنی - زنجبیل - قرنفل - حب المهلب - هر کدام را که خواهد با نبات در آن پنبه پیچیده دهد ; نافع است *

---

[1] رینگنی یعنی کتائی (*rengnī* or *katā'ī*), *Solanum xanthocarpum*; *vide* note 3, p. 339.

علاج دیگر * بیارد سمندر پهل[1] نیم توله - نبات مساوي - هر دو را شب در آب تر کرده صبح طعمه بدان دهد ؛ حرارت مزاج جانور کم گردد *

علاج دیگر * مشک یک سرخ - کافور دو سرخ - طباشیر دو سرخ - بآب خیارین سائیده در یک ورق گوشت جانور را خوراند ؛ و طعمه بآب خیارین و آب گل خیار دادن بهتر است *

علاج دیگر * جانور حرارت رسیده را چند طعمه بعرق بید مشک ولایتي تر کرده دهد ؛ و یا عوض آن عرق برگ بید لرزان[2] و عرق برگ و گل کچنار[3] مجرّب است ؛ حیلهٔ این فقیر است *

علاج دیگر * شکرطبرزد - روغن - زعفران شاخ - نرم بسای و در یک لقمهٔ گوشت بده * بعده گوشت تذرو یا تیهو در آب خیار تر کرده خوراند ، و گوشت ماکیان نیز دهد *

علاج دیگر * کافور و ریوند چیني و شکرطبرزد و کف دریا از هر کدام مقدار یک نخود ، با شیر زنان تر کرده و در گلوی جانور ریزد ؛ و چند روز گوشت ماکیان سیاه بروغن و یا مسکه گاو و شکرطبرزد آلوده دهد ؛ به شود * و گلمهره[4] بآب بادروج نیز بدهد ؛ به شود *

---

[1] سمندر پهل (*samundar-phal*), H., *Barringtonia acutangula*, sometimes called Indian Oak.

[2] بید لرزان, is this the aspen?

[3] کچنار (*kachnār*), H., *Bauhinia variegata*, the mountain ebony.

[4] گل مهره (*gil-muhra*), P., a ball of clay; گلمهر (*gul-muhr*), H., *Poinciana regia*, *P., pulcherrima*.

باب بیست و هفتم

در معالجهٔ مضرت گرمازدگي

علامت آن بود که جانور سست و ترش روی بود و پیخال لعل فام کند *

علاج آن بود که هر روز قدر یک عناب شیر خشت گرد مثل حب تراشیده سازد و از گلوی باز فرو گذراند، و قدر یک عناب در ورق گوشت سفوف کرده جانور را خوراند؛ و بعد چند پیخال بگوشت ماکیان سیاه بریوند چیقي در آب خیارین سائیده تر کرده بدان سیر نماید؛ و در یک هفته سه روز دوا دهد، و روزیکه از دوا ناغه باشد طعمه بروغن پیه ماکیان آلوده سیر نماید *

علاج دیگر * نبات نیم توله در آب برگ حنا شب تر کرده نگهدارد و صبح از پارچه صاف نموده قدر یک کنجشک گوشت بز در آن تر کرده جانور را خوراند و بعد هضم آن از گوشت بز سیر کند؛ به شود *

علاج دیگر * بیارد گشنیز نیم توله و شب در آب تر کرده بسردي نهد[1]، و صبح یک کنجشک درآن تر کرده جانور را خوراند، و بعد هضم آن سیر کند؛ سوختگي دفع شود *

---

[1] بسردي ; probably means in the open air.

علاج دیگر * حیلهٔ فقیر آنست که اگر زهرمهره هاضر باشد قدر یک سرخ فی الفور بگلاب و یا بآب حل کرده در حلق جانور چکاند ؛ به شود - انشاء الله تعالی * اما باید که زهرمهره را بگلاب سائیده و خشک نموده همراه دارد ، و اکثر اوقات بکار انسان نیز آید ؛ و بناچار چون هیچ دوای دیگر میسر نباشد ، چند قطره بول آدمی در هر دو سوراخ بینی جانور چکاند ؛ به شود *

حمام یا در خانه گرم بندی و همانجا بگوشت سگ بچه که چشم وا نکرده باشد و یا شیر خواره باشد سیر نمائی - انشاء الله تعالی صحت یابد *

فصل دویم در معالجهٔ بونده • علامت آن بود که جانور تندرست بر پدواز یا بر دست نشسته باشد و بادی از قسم سموم رسد ، و چند قطره خون از سوراخ بینی او چکد ، و او فی الفور و بی فرصت بمیرد ؛ اگر دواها ساخته و طیار بود بکار می‌آید *

علاج آنکه پوست بریاره [1] و دندان سگ از هر کدام دو سرخ در شاش کودک بساید ، و هرگاه مرض مذکور رخنما شود در بینی جانور چکاند - انشاء الله تعالی اگر حیات باقی است صحت یابد *

علاج دیگر * بیارد تخم گل مهتاب که در هندی گل چاندنی [2] نامند یک توله و کافور دو سرخ و مومیائی دو سرخ - با بول کودک سائیده گولی بسته نگهدارد ؛ هرگاه مرض روی دهد جانور کلان را چهار سرخ و ریزه را یک سرخ بآب سائیده در دهان چکاند ؛ به شود *

علاج دیگر * بیارد تخم هلهل [3] یک توله - گهونگچی سفید چهار دانه - مومیائی چهار سرخ - به بول صبیان گولی ساخته نگهدارد * هرگاه بجانور مرض عارض شود ، حب مذکور را بآب سوده در گلوی جانور چکاند ؛ به شود *

علاج دیگر * آب برگ تنبول و آب سرگین خر سیاه هر دو بهم برابر یکجا کرده و یکدانه فلفل گرد در آن سائیده وقت احتیاج چند قطره در حلق جانور چکاند ، و بعد هضم آن سیر نماید ؛ به شود *

---

1 بریاره (*baryāra*), H., the Hornbeam-leaved Sida, *Sida carpinifolia*.

2 گل چاندنی H., or گل مهتاب P., *Tabernæmontana coronaria*.

3 هلهل (*hulhul*), H., *Cleome viscosa*, sometimes called Wild Mustard.

علاج دیگر از پار بیگ * اگر جانور شل شود آنرا طعمه از کرمهٔ خراطین باید داد که نفع بسیار دارد ; و اگر میسر نیاید از روغن خراطین[1] طعمه آلوده دهد ; به شود *

علاج دیگر * بیخ سنبهالو[2] یکپاو - جوائن نیم پاو - حلبه نیم پاو - شونیز نیم پاو همه را یکجا کرده غالیه ازان چکاند ; و چهار سرخ ازان در یک ورق گوشت صبح جانور را تا هفت روز متواتر خوراند ; به شود *

علاج دیگر * موشي بهندوستان بهمرسد که آنرا دران زبان گهوس[3] نامند ; گوشت آن تنها دوای مجرّب است *

علاج دیگر * مومیائي و مشک و زنجبیل و شونیز و شملیت و آسگندهه[4] همه را باریک آس نموده دو سرخ همراه طعمه میداده باشد ; در چند طعمه به شود *

علاج دیگر * اندکی شیر گوسفند با قدری شهد یار کن ، و گوشت گوسفند بدان آلوده بده ; در چند بار دادن صحت یابد *

علاج دیگر * اگر علت صعب بود ، تنوری یا مغاکی بآتش گرم کن ، و هر دو سوراخ بیني جانور را بغالیهٔ مشکین چرب کن ، و خاکستر از تنور برآورده خشت خام درمیان تنور بنه ، و پارهٔ شراب بران ریز ، و باز را بران خشت نشان ، تا بخار بدو رسد و عرق کند ; بهتر آنست که جانور را در قباچه بسته بران خشت در تنور نهي ; و بعد سرد شدن تنور ، باز را در

---

[1] روغن خراطین is olive oil in which earthworms have been cooked.

[2] سنبهالو (*sanbhālū*), H., *Vitex Negundo.*

[3] گهوس *ghūs* or *ghūns*, H., the Bandicoot (*Mus giganteus*).

[4] آسگندهه (*asgandh*), H., *Withania somnifera.*

علاج دیگر * پوست بیخ سهانجنه[1] یکپاؤ[2] - شملیت دو توله - تخم‌کدو یک سیر - همه را یکجا کرده مثل غالیه عرق چوره چکاند و هر صبح قدر سه سرخ همراه طعمه جانور را خوراند - انشاء الله تعالی در چند طعمه صحت یابد *

علاج دیگر * زاغ سیاه را و اگر بدست نیاید ماکیان سیاه را ریزه[3] باید خورانید ؛ و چون ریزه را هضم کرده پیخال کند ، جانور را از گوشت او سیر نماید ؛ به شود *

علاج دیگر * اگر از هوازدگي دم غازهٔ جانور کج شده باشد آنرا فندق - و تخم حلبه - و مغز جوز - از هر کدام دو سرخ صبح در ورق گوشت جانور را خوراند ؛ به شود *

علاج دیگر * فندق یک توله در شیر بز سیاه جوشاند و اگر آن بهم نرسد در روغن گاو جوشاند و از پارچه فشرده و روغن ازان برآورده چند روز همراه طعمه خوراند ؛ به شود *

علاج دیگر * حلبه نیم توله باریک کوفته بآب برگ تاتورهٔ سیاه برابر کنار جنگلي گولیها کند ، و صبح یک گولي در ورق گوشت جانور را خوراند ؛ چون نیک هضم کند ، انگاه طعمه بشیر گوسفند تر کرده دهد سه روز متواتر ؛ انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * شونیز و شملیت و برنگ کابلي هم‌وزن باریک‌آس نموده همراه قند سیاه برابر دانهٔ ماش گولي چند بسازد و صبح یک گولي همراه طعمه دهد ؛ به شود *

---

1 سانجنه (*sānjna* = *sahajnā* or *sonjhnā*), H., the Horse Radish Tree, *Moringa pterygosperma*.

2 پاؤ H., = 4 *chaṭāṅk* or ¼ of a seer.

3 ریزه crumbs of bread ?

علاج دیگر * جوشاندهٔ برگ تنبول و چوب چینی که درفصل تولک نوشته شده برای هوازدگی بهتر ازین علاجی نیست ; و این حیلهٔ فقیر است *

علاج دیگر * خربق سفید عرف کٹکی[1] کوفته و بآب سیر گولی برابر دانه ماش بسته در ورق گوشت جانور را خوراند ; به شود *

علاج دیگر * هیمهٔ کفار جنگلی را در مغاک سوخته چون خاکستر گردد آنرا بدوغ سرد نماید و جانور را بر آن نشاند ، و از هوا پرهیز کند ; به شود *

علاج دیگر * حلبه تر کرده شب نگهدارد و آب آن را از پارچه صاف نموده و صبح طعمه بدان تر کرده جانور را خوراند ; به شود *

علاج دیگر * بیارد بیخ پپل و پوست بیخ بکاین ، از هر کدام یک توله باریک آس نموده در آب جوش کند تا قوت آن در آب آید ; چون سرد شود صاف کرده اندکی ازان آب در حلق جانور ریزد و پس از هضم کردن سیر نماید ; به شود *

علاج دیگر * شونیز نیم توله - شملیت نیم توله - سیر هفت دانه - در چهار توله روغن جوش کرده نگهدارد ، و از پارچه صاف نموده چند صبح همراه گوشت جانور را خوراند *

علاج دیگر * اگر از هوازدگی بازوی جانور سست شده باشد ، باید که آنرا در خانهٔ تاریک برده از هوا احتیاط کند ; کودکی را باید بر پشت و بازوی جانور مذکور بول کناند و بر سنگتاب نشاند ; به شود *

علاج دیگر * روغن زیت چهار سرخ و روغن جوز دو سرخ در ورق گوشت جانور را خوراند ; به شود *

---

[1] خربق سفید عرف کٹکی (*kharbaq*, A., *kuṭkī*, H.), *Picrorhiza kurrooa*, vide note 1, p. 338.

باب بیست و ششم

در معالجهٔ هوا زدگی مشتمل بر دو فصل

فصل اول در معالجهٔ باد پشت که در هندي آنرا جهوله [1] نامند * سببش از گرم و سرد شدن و از باد سموم زدن است * علامت آن بود که بازوی جانور پائین نیاید و بسختي فرو آرد و حرکت دادن نتواند و گاه باشد که بازوی جانور فرو آویزد و بالا نشود ، و جانور ضعیف و لاغر و سست باشد *

علاج آن بود که چند طعمه از گوشت بوّه بروغن جوز آلوده دهد ؛ انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * اگر جانور از هوازدگي شل شده باشد باید که آنرا در خانهٔ تاریک بندد و از آتش هم بهرحال گرم باید داشت ؛ و قدر یک نخود تریاق فاروق در ورق گوشت دهد و بعد از هضم کردن بگوشت ماکیان سیاه بخون آن آلوده سیر نماید وگوشت کبوتر و فاخته نیکو نفع کند * و خشت یا کلوخ آتش سوخته برپارهٔ نمد به بول صبیان تر کرده برگستراند و باز را بر آن نشاند تا که سرد شود * و بر خشت بسیار گرم باز را نباید نشانید *

---

[1] جهوله H., and باد پشت P., *vide* note 2, p. 30.

باب بیست و پنجم

در معالجهٔ کرف شدن جانوران

علامت آن بود که جانور را هرگاه بشکار برند هرگز بطمع گرفتن در صید نگاه نکند ولی در خانه بهمه پرنده بطپد و بی قرار گردد *

علاج آن بود که باز را در صحرا برده بر چغد بپراند تا بگیرد و از هرجا خواهد بخورد ؛ و چند بار چنین کند و در خانه کمتر دارد و بجنگلها و بیابانها بگرداند * و این اتفاق همه استادان است *

سرخ - گهونگچي سفيد يک سرخ - همه را يکجا کرده سائيده در ورق گوشت صبح جانور را خوراند و بعد هضم شدن طعمه دهد *

علاج ديگر * اگر جانور از فربهي و امتلا شکار نکند و بگريزد ، آنرا هليله زنگي کوفته همراه طعمه بخوراند ؛ نفع بسيار دهد * و اين از دهقان تاهکين و سر باد هنديست *

علاج ديگر * شش گوسفند بآب سرد شسته جانور را طعمه از آن دهد و پر و استخوان دادن نيک است که روغن استخوان دمچهٔ جانور کم شود و فربهي و غرور بگذارد * و گوشت بآب گرم دهد که حريص صيد شود ؛ و اين حيلهٔ مير شکار هروي است *

علاج ديگر * اصل السوس همين عمل کند ؛ مجرّب است *

علاج ديگر * قدري بادروج [1] خشک کند و بسايد و برگوشت بپاشد تا نيک خو گردد * اين از عبد الله بن خالد است *

علاج ديگر * سوختن زير دمچهٔ چاهک پس سر و آن دانهٔ در قفاي سر جانور بهم رسد * چون باز عادت پرواز کند وبعد دير فرود آيد، آنرا چنان بايد سوخت که جانور را گرفته استوار بر بندي و در پس سر او بدهن بدمي تا پرها پراگنده شود و آن چاهک پيدا گردد ؛ پس فتيلهٔ از سوخته بازانداري [2] ساخته بدان بسوز يا بسوزني داغ کن - انشاء الله تعالى بار ديگر پرواز نکند *

---

[1] بادروج (*bādrūj*), A., *Ocimum Basilicum*, common sweet basil.

[2] بازانداري ; word not traceable.

الله تعالی زحیر دفع گردد ، و این حیلهٔ دهقان تاهکین و مردمان سعد [1] است *

علاج دیگر * گوشت در آب انار ترش و شیرین تر کرده جانور را خوراند ، نیکخو گردد - انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * معقود انگبین [2] که نوشته شده است بهمان وزن مذکور جانور را خوراند ، نیک خو گردد *

علاج دیگر * جانور که از درخت بدرخت جهد و حیلهٔ میر شکار قبول نکند ، باید که او را میر شکار بر دست نگیرد ولی آسایش دهد ، و از گوشت فرود آرد و لاغر کند تا گریختن را فراموش کند * و اگر اجابت باین حیله نکند پس باید دانست که جانور مریض است و در معالجهٔ آن مرض مشغول شود *

علاج دیگر * اگر جانور بد فعل باشد و بگریزد ، باید که پرهای گرداگرد نکون [3] جانور بر کنی که بهوا پرواز کردن نتواند ، مجرّب است *

علاج دیگر * اگر جانور بر دست قرار نگیرد و بطپد ، رگی درمیان دو استخوان بازوی جانور است که آن استخوانها را برادران [4] خوانند ، بنشتر بزنی که خون ناپاک ازآن بر آید و جانور ایمن گردد *

علاج دیگر * اگر جانوری بسیار بطپد ، بیارد پوست بریاره دو سرخ - شنجرف یک سرخ - آب بلیله نیم سرخ - نبات یکسرخ - قنبیل نیم

---

1 سعد the name of a place?

2 معقود انگبین congealed honey.

3 نکون ; word not traceable.

4 استخوان برادران ; not traceable.

باب بیست و چهارم

در معالجهٔ بدفعلي جانوران و از درخت بدرخت جستن و عبث پرواز کردن

علاج آن بود که اگر جانور گریختن و در هوا پرواز کردن عادت و خو کند ، آنرا دُم باید بست باین طور که رشتهٔ از ابریشم باریک بتابد و از پرفازهٔ پر میانهٔ دم که آنرا طوغ [1] نامند قایم به بندد و هر دو سر بهر دو پر کناره دم بندد ؛ اگر بسیار تنگ بندد جانور پرواز نتواند کرد * و این حیلهٔ ابوالملک سهیل بلخي است *

علاج دیگر از خاص بیگ رومي * اگر در ایام بهار جانور این عادت را کند آنرا قدر یک سرخ کافور بهمراه طعمه صبح خوراند ؛ نافع است *

علاج دیگر * پرهای ریزه که در گرد گوشهای باز است بمنقاش بر کند ، اگر بگریزد و پرواز کند باد سرد در گوش و دماغ او رسد و از پرواز باز آید و بر زمین نشیند ؛ از تالش ترک است *

علاج دیگر * اگر زحیر باعث مرض است ، قدری زرنیخ سرخ در سه پاره گوشت جانور را خوراند و بعد هضم آن سیر نماید - انشاء

---

[1] طوغ, *dūgh* or *tūgh*, T., "tail," is the name given by Indian falconers to the "beam-feather of the tail." In the Panjab also طوفي .

باب بیست و سیوم

در معالجهٔ فربه کردن جانوری که بی مرض لاغر گردد

علاج * بیارد امروله [1] ، با بیخ و برگ ؛ آن را بر سنگ سائیده چند قطره آب آنرا در حلق جانور چکانده * و ظرف گلي که دران ماهي فروشان همواره ماهي نگهدارند ، و آب ماهي بخود جذب کرده باشد ، آب تازه دران ظرف جوشانیده بنهد تا صاف شود ؛ و سرد کرده طعمه بدان تر کرده دهد ؛ فربه گردد *

علاج دیگر * نبات یکدرم - سپند عرف حرمل یک سرخ - سعد کوفی دو سرخ - باریک آس نموده و بگلاب حب ساخته بدستور صافي بکار برد ، و آب انار همراه طعمه دادن نفع بسیار کند *

علاج دیگر * برنج بآب شسته زمانی تر کرده و آب آنرا صاف نموده همراه گوشت خوراند ؛ فربه کند *

علاج دیگر * زردهٔ تخم مرغ با مساوي روغن زیت الانفاق [2] و یا روغن جوز بهم ممزوج نموده و هر صبح گوشت بدان آلوده سیر نماید ؛ انشاء الله تعالی بزود فربه کند - و این حیلهٔ فقیر و آزمودهٔ میر شکاران است *

---

[1] امروله (*amrola*); in the Panjab, *Viburnum nervosum*.

[2] روغن زیت الانفاق , oil made from unripe olives.

علاج دیگر * فلفل گرد و نمک هندي بر خوره مالیده و روغن بهلاوه برآن نهاده بجوال دوزي داغ کند * بعده آب آنار بمالد ; به شود * این از میرزا مغل بیگ است *

علاج دیگر * باید که تخمه را بناخن گیر چاک کند , و غدود و خلط ازآن برآورده پاک کند و فلفل گرد و نمک هندي باریک آس نموده دران زخم پر کند و به بندد ; در سه روز به خواهد شد *

گویند اضافه نماید ، و بآب برگ تاتوره باید سائید - انشاء الله تعالی نفع کمال دهد *

علاج دیگر * زبان الضبع العرجاء که در فارسي آنرا کفتار نامند خشک کرده نگهدارد ، و هر آن جانوری را که تخمه بود ، پای آن را خون کرده و ورقی ازان زبان کفتار تراشیده بر زخم مذکور تر کرده بندد تا گوشت مرده بریده بر آرد ؛ آنگاه بمرهم به کند ؛ و این از حاجي الیاس نوشته *

علاج دیگر * بول ماده گاو نازاد قدر یک آثار ، در دیگ گلي بر آتش نرم آنقدر جوشاند که بقیهٔ [1] آن در دیگ خشک گردد * بعده تخمه را چاک کرده آن خمیر بول بران بندد ، تا گوشت مرده را بریده بر آرد ؛ آنگاه بمرهم سفید آب به کند و این حیلهٔ فقیر است *

علاج دیگر * اگر ورم پا از حرارت بود ، گل ارمني و صندل سفید و کافور و زعفران با سرکه سائیده برآن ضماد کند ؛ به شود *

علاج دیگر * اگر ورم مزمن بود ، مرهم داخلیون و دبق یعنی شیرهٔ انگور [2] و مویزج [3] با عسل سائیده برآن طلا نماید *

علاج دیگر * پوست کوکنار کوفته قدری بذر قطونا [4] کوفته همراه نموده و با سرکه بر آتش ملائم پخته اندکی روغن گل ارمني بران اضافه نماید ، و نیم گرم بر ورم بندد ؛ نفع بسیار دهد * و اگر منفجر گردد و چرک ازآن برآید پس بمرهم کافور [5] به کند ؛ مجرّب است *

---

[1] بقیهٔ; probably a slip for تهٔ دیگ.

[2] دبق یعنی شیرهٔ انگور; *dibq* Ar., is "*Viscum album*, or the mistletoe" and hence "bird-lime"; but in medicine it is used for شیرهٔ منقی.

[3] مویزج (*mawīzaj*), Ar from P. *mawīzak*, Staphisagria; stavesacre or lousewort.

[4] بذر قطونا (*bazr qaṭūnā*), *Plantago ovata.*

[5] مرهم کافور is a well-known preparation containing many ingredients.

روز ، و گاه گاه اندکی از آب نم می داده باشد ؛ انشاء الله تعالی ورم بر طرف گردد و نماند *

علاج دیگر * مغز پنبه دانه یکتوله - سپندان سفید شش ماشه - هر دو را بهم سائیده و بروغن بیدانجیر ممزوج نموده بر ورم پا که نو بهم رسیده بود بندد ؛ انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * پوست بیخ چنبه یک توله - تخم تاتورهٔ سیاه نیم توله - برچ خراسانی یکدرم - بر سنگ با شاش کودک ممزوج کرده و جانور را گرفته پای آن را چاک کند ، و چرک بر آورده دوای مذکور را بپارچه بر زخم بندد و تا سه روز بسته دارد ؛ به شود - انشاء الله تعالی * و اگر اثری از آن باقی ماند بمرهم معالجه کند *

علاج دیگر * اکثر شاهین و چرغ را تخمه بسیار شود ؛ ابتدا مرهم داخلیون [1] بر پای باید بست و تا سه روز بسته دارد و گاه گاهی تکرار دوا کند تا تخمه را گرد کرده ظاهر گرداند * بعده به نیشتر چاک کرده چرک ازآن بر آورد ، و احتیاط از بریدن رگ و پی پای جانور کند * همان مرهم داخلیون سزاوار او است ، باید بست ، تا زخم به شود *

علاج دیگر * اگر ورم تازه بود ، گل ارمنی و جدوار خطائی و صمغ عربی و حضض مکی و صندل سرخ و افیون کازرونی بآب برگ بسکهپره [2] سائیده بر پارچه مالیده بر پای جانور بندد ورم دفع شود و این حیلهٔ فقیر است و آزمودهٔ عبدالواحد میرشکار * و اگر ورم از سردی بود ، البته پای جانور سرد باشد و شبها ورم زیاده گردد ؛ پس باید که در همان دوا قدری ریوند چینی و جوز القی که در هندی مین پهل

---

1 مرهم داخلیون; name of a well-known ointment.

2 بسکپره (*bis-khaprā*), H., lit. "poison-headed," "*Trianthema pentandra*."

علاج دیگر * زردهٔ تخم مرغ باندکی سیر بهم کرده بر موضع ورم ضماد کند ، و اگر بهمین به شود بهتر و الا زردچوبه و افیون سحق نموده بران آماس بندد ؛ صحت یابد *

علاج دیگر * چهار توله برگ درخت نیم با یک پاؤ بول انسان سائیده تلي را چاک کند چنانکه رگ بریده نگردد ؛ و غدود و چرک ازآن بر آرد و زخم را که سفید بود از آن دارو بشوید تا اثر خون درآن باقي نماند ؛ و اگر اثر خون باقي ماند علت باز عود کند *

علاج دیگر * اگر در یک پای جانور ورم باشد چهار سرخ سنگ بصري (و برای هردو پای یک ماشه سنگ بصري) باریک آس نموده در زخم تخمه پر کرده خشک بند کند ؛ به شود *

علاج دیگر * توتیای سبز سه ماشه - نمک هندي دو درم - حلبه یک توله - پوست آمله شش سرخ - با چهار توله بول انسان بر سنگ باریک آس کند و ورم را چاک کرده بآب لیمون شسته پاک کند * بعده داروی مذکور را در زخم پر کند و تا یک هفته بسته دارد * بعده وا کرده بیند ، اگر به شده باشد بهتر ، و الا مرهم بندد ؛ به شود *

علاج دیگر * توتیا نیم توله - باروت بندوق یک توله - نمک هندي دو توله - هر سه را بآب لیمون سائیده اول پای جانور را چاک کند چنانکه رگ بریده نشود ؛ و چرک بر آورده و از بول صبیان شسته و داروی مذکور را در آن زخم پر کرده با پارچه سه روز بسته دارد ؛ بعده از مرهم سفید آب یا مردارسنج به کند *

علاج دیگر * اگر ورم تازه بود ، ماکیان کشته و خون آن با سفیدهٔ تخم مرغ یکجا کرده و چند دانه نخود خام بدان آلوده بر ورم بسته دارد تا سه

علاج دیگر از یار بیگ * اگر پای جانور ورم داشته باشد ، بیارد گل بید انجیر و برگ تاتوره برابر و بهم سائیده مقدار یک دانه جواري جانور را در ورق گوشت خورانند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * سون کهار[1] و باروت بندوق و افیون هر سه را بر سنگ سائیده تلي را چاک نموده داروی مذکور را برآن بندد ؛ به شود *

علاج دیگر * عسل بلادر بر آکله مالیدن نفع بسیار دهد *

علاج دیگر * نیل وسمه در شیر آک[2] سائیده بر ورم طلا کند ؛ به شود *

علاج دیگر * شوره یکسیر - تخم رینگني[3] دو سیر - هر دو را میان کوزهٔ گلي زیر زمین تا چهل روز دفن کند * بعد از آن بر آورده تخم ریگني دور کند و نمک را نگهدارد * هرگاه پای جانور ورم کند پارچه ازآن تر کرده و بر پدواز پیچیده جانور را بران نشاند - انشاء الله تعالی در چند روز صحت یابد *

علاج دیگر * تلي را چاک نموده و زردچوبه باریک سحق کرده بآب برگ کویله ممزوج نموده بر محل زخم ضماد کند ؛ به شود *

علاج دیگر * اگر ورم خام باشد نمک هندي با روغن گاو باریک آس نموده بر ورم بندد ؛ به شود *

علاج دیگر * کلوخ سوختهٔ گلخن و نمک قلیا بهم باریک نموده بر ورم پای جانور بندد به شود ؛ و افیون خالص سائیده ضماد کردن ورم را نافع است *

---

[1] سون کهار; for *khār-non*, H., alkaline salt?

[2] اک (*āk*), H., *Calotropis gigantea*.

[3] رینگني (*rengni*), H., *Solanum xanthocarpum*.

علاج دیگر * نیل وسمه و خربق سفید [1] عرف کنکی هر دو را سائیده در زخم پر کند و این دوا در چند روز زخم را پاک کند * بعده بمرهم به کند *

علاج دیگر * جانور که ورم پای داشته باشد پدواز آن را از چوب بید انجیر سازد و جوف آن را خالی کرده و کیسهٔ از پارچه دوخته پر از اشخار و افیون و رماد گلخن کند و در جوف آن پدواز بید انجیر بندد و هر روز چند مرتبه آنرا از بول صبیان تر میکرده باشد و جانور را اکثر برآن پدواز باید نشانید - انشاء الله تعالی در چند روز آماس دور گردد *

علاج دیگر * ورم نو که هنوز تخمه نشده باشد آمله و زرد چوبه از هر یک دو مثقال - اشخار و کونج از هر یک پنج مثقال - و هواسه [2] و نمک هندی و افیون از هر کدام یک مثقال - در شاش کودک سحق کرده بر ورم بندد و هموارہ با بول تر دارد و خشک شدن نگذارد - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * ورم پای جانور را چاک کرده و غدود و تخمه از آن برآورده وقته عرف بهروزه بر آتش گرم کرده بپارچه برآن پای جانور بندد به شود * و اگر ورم خام باشد چاک نباید کرد *

علاج دیگر * سهاگه و برگ حنا و قسط که در هندی کهوت [3] نامند هر سه را در سفیدهٔ تخم مرغ سحق کرده بر ورم بندد دفع گردد و تا دو روز بسته دارد و سیوم روز وا کند *

---

[1] خربق سفید, (*kharbaq-i safīd*), P., *Picrorhiza kurrooa*.

[2] هواسه; probably a copyist's error for جواسا *jawāsā* H., "the camel-thorn."

[3] قسط (*qust*) A., کوٹ (*kūt*), H., the Costus, *Saussurea Lappa*.

علاج دیگر از امان الله میر شکار * اول جانور را تصدیع پریدن و شکار باید کنانید و بعد ازآن که تلي خوب پخته شده باشد، چاک کرده زرد چوبه و اشخار خشک کوفته باریک نموده درآن زخم پر کرده بعد سه روز وا کرده بمرهم به کند *

علاج دیگر * جای ورم پای جانور را چاک نموده فلفل گرد و نمک هندي باریک آس نموده درآن زخم پر کرده به بندد؛ در چند روز به شود، و الا بمردارسنج خشک بند کند؛ به شود *

علاج دیگر * بیارد شیر دهودهک [1] و چکسهٔ جانور را ازآن شیر نیکو تر کند و جانور را بوآن بندند؛ در چند مرتبه به شود *

علاج دیگر * بیارد شیرهٔ بهنگرهٔ سیاه و یا سفید [2] و با برگ آمله بهم کوفته بر تلي بپارچه محکم بندد تا دو سه روز - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * شورهٔ که از آن باروت بندوق سازند با بول انسان تر کرده و در طبق سفالین تودهٔ بطور طغل [3] ساخته جانور را برآن بندد؛ ورم که خام باشد انشاء الله تعالی دفع شود *

علاج دیگر از اعظم بیگ برادر حاجي بیگ مغل خاني * چوک خراساني با بول آدمي سائیده بر سر ورم داغ کند تا زخم شود، و گوشت مرده ازآن بر آرد؛ آنگاه بمرهم سفیدآب به کند *

---

[1] دهودهک apparently for دودهك (*dūdhak*), in the Panjab, *Sonchus oleraceus*, Milk Thistle.

[2] بهنگرهٔ (*Bhangra*), H., *Eclipta alba.*

[3] طغل; error for طغله T., "a brick"?

علاج دیگر * صبر زرد سقوطری - و زردچوبه مساوی - به بول صبیان سائیده تا سه روز بر ورم پای بسته دارد و همواره با بول تر داشته باشد ؛ و بعد سه روز تکرار کند سه مرتبه ؛ به شود *

علاج دیگر * مردار سنج [1] باریک آس نموده ورم را بسر استخوان نوکدار و یا ناخن گیر چاک کند و داروی مذکور را خشک درآن چاک پر کند و پارهٔ کاغذ برآن پیچیده بالایش پارچه بندد و بعد از هفت روز بکشاید * جراحت خشک خواهد شد * و لیکن اولا این دارو را بعمل باید آورد : بیارد توتیای سبز و نوشادر و باریک آس نموده بعد چاک کردن اندکی در زخم ازین بمالد تا گوشت مرده بریده بر آرد * بعده مردار سنج خشک ببندد ؛ انشاء الله تعالی زود به شود *

علاج دیگر * بیارد آهک یعنی چونه و نمک سانبهر و افیون و باریک آس نماید ؛ صحاور [2] را در آب لیمو تر کرده و آب سرخ وی بر آورده همه اجزاء را دران بساید و مرهم طور نموده و پای جانور را چاک کرده و خون بر آورده ؛ و دوا را بر کاغذ مالیده به بندد ؛ و بعد از سه روز وا کند * اگر گوشت مرده هیچ نمانده باشد خوب ، و الا یکبار دیگر تکرار کند تا زخم صاف شود ؛ و بعده بمرهم سفید آب ارزیز به کند *

علاج دیگر * تخم ترب با بول انسان سحق کرده بر ورم خام که تازه باشد بندد * ورم بر طرف گردد و تلی شدن نگذارد *

علاج دیگر * تخمه را چاک کرده چرک و غدود ازآن برآورده آهک چونه در چاک پر کند اما بشیر برگ انجیر خمیر نموده ، تا گوشت مرده ازآن بریده بر آرد * آنگاه شسته بمرهم سفید آب به کند *

---

1 مردار سنج *vide* note 1, p. 220.
2 صحاور for مهاور ; *vide* note 1, p. 229.

بندد ; به شود * اما بعد دو سه روز وا کند * و این یادگار میر علي اصغر است *

علاج دیگر از مرزا مغل * توتیای سبز یکدرم - فلفل گرد دو درم - سهاگه یکدرم - با کمیز صبیان سرشته بر پنبه مالیده بر زخم بندد ; به شود *

علاج دیگر * نیل وسمه - زرد چوبه - هردو را مساوي در شاش کودک سحق کرده بر ورم پای جانور به بندد و بعد سه روز وا کند ; و سه مرتبه بهمین نوع و دستور بعمل آرد . انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * زرد چوبه و دراماهله (و آن کاهیست خاردار[1]) و اشخار مساوي کوفته با بول صبیان سرشته بر تلي دمیندگي[2] به پارچه بندد و سه روز بسته دارد و همواره با بول مذکور تر میکرده باشد و سه مرتبه بدستور صدر بکار برد ; به شود انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * باید تخمه را بنیشتر و یا بناخن‌گیر چاک کني و دانه ازآن بر آری و میدهٔ چوب[3] و چوک خراساني[4] بروغن چراغ سحق نموده بر سر تخمه قدر یک درم قرص ساخته بران بندی تا گوشت مرده و غدود بر آید * بعده زخم را ببول کودک باید شست ; آنگاه بمرهم سفید آب به کند *

علاج دیگر * اول ورم را باستره چند جا باریک چاک کند که خوناب ازآن برآید * بعده زردچوبه را به بول صبیان سحق کرده برآن موضع طلا نماید ; به شود *

---

1 دراماهله, not traceable.

2 تلي دمیند گي *vide* note 3, p. 333.

3 میدهٔ چوب *vide* note 1, p. 329.

4 چوک خراساني (*chūk*) H., *Hippophae rhamnoides*, the Sea Buckthorn; also, the sorrel, *Rumex vesicarius*.

و توتیای سبز و فلفل گرد و زنجبیل هر سه دوا را در شاش کودک سائیده و در پنبه کرده بر پای جانور بندد ؛ در چند تکرار به شود *

علاج دیگر از مرزا مغل * توتیای سبز - گل ارمني - پلاس پاپڑہ - مردار سنگ - افیون - جوزبوا - زرد چوب - آمله - زنجبیل - برنگ کابلي - نمک سنگ - اشخار - همه را وزن برابر ببول انسان سحق کرده برآن موضع تخمه بمالد ؛ به شود *

علاج دیگر * بنگ دو درم - نمک هندي چهار سرخ - فلفل گرد پنجعدد - توتیای سبز دو سرخ - هر چهار اجزا را بلعاب دهن خود حل نموده برکف پای جانور و بر زخم آکلۀ پای باید بست و تا نه روز بستۀ دارد و تاکید کند که آب بدان جا نرسد * و بناخن گیر [1] پوست پای جانور را چاک نموده زرد چوبه و قلیا کهار [2] سائیده درآن زخم انداخته به بندد * بعده بمرهم زنگار به کند *

علاج دیگر از محبت میر شکار * باید که دانۀ که در پای باشد با نیشتر و یا ناخن گیر چاک کند و چرک و گوشت مرده ازان بر آورد * آنگاه توتیای سبز و کنکي و قنبیل هر سه را با بول آدمي ممزوج نموده بر چاک مذکور به پارچۀ به بندد ؛ و بعد چهار پاس تجدید دوا کند ، تا سه روز ؛ به شود *

علاج دیگر * افیون یکدام - زردچوبه دو درم - آمله دو درم - زنجبیل دو درم - برگ درخت نیم و نمک هندي ازهریک دو درم - قلیای کهار [2] و سهاگه از هر یک یکدرم - به بول صبیان سائیده بر زخم آکله

---

[1] ناخن گیر a small knife for paring the nails.

[2] قلیا کهار (*qalyā khār*), alkali; potash; impure carbonate of potash or of soda.

علاج دیگر * اگر مرض از سردی بود پس ریوند چینی دانگی - صندل سرخ و صبرزرد از هر کدام دانگی - همه را نرم بکوب و با شیر عورت که پسر داشته باشد ممزوج نموده سه روز پیاپی بر پای جانور بمال و در کف پای جانور دیوچه[1] باید چسپانید که خون و زرد آب ازآن بر آورد ؛ به گردد *

علاج دیگر * چون جانور را نقرس بود و پا ورم کند آنرا چنان داغ باید کنی که عصب و پی را نیازاری * بیار چوب مورو یا چوب گز که تر باشد و بر آتش نه تا نیکو گرم شود ؛ و جانور را گرفته استوار بر بند و کف پای جانور و زیر انگشتان را داغ کن ؛ به شود *

فصل نهم در معالجهٔ تخمه[2] عرف کنکرهٔ پای که سنگریزه عبارت ازانست و ورم پای عرف تلي دمیندکی[3] * علامت تخمه آن بود که کف پای که درونش سنگریزه باشد اول آن آماس کند مانند نوک و اندک اندک بزرگ شود و سخت گردد ؛ و چون سر کند در کف پای سوراخ پیدا شود و زرد آب ازآن رود و بر پشت پای و زیر پای هم باشد و در فارسي آنرا تخمه و آکلهٔ پای گویند و در هندي پیوه[4] و بشوله و کنکري پا وتلي نامند *

علاج آن بود که پدواز جانور تلي دار چون ناوک تیر گران میان خالي کرده[5] جانور را همواره برآن نشاند و جانور دست بازدار هرگز نه بیفتد ؛

---

1 دیوچه "a leech"; *vide* p. 325, note 1.

2 تخمه *vide* note 10, p. xxix.

3 دمیندکي probably for مینڈک H., the frog abscess (a painful abscess which grows on the sole of the foot).

Talī, pl. *taliyān*, is a common falconer's term for swollen feet.

4 پیوه *pewa*, H., is a common term for a corn in a horse's hoof.

5 Apparently the author means that a groove should be cut along the top of the perch.

دهد؛ دویم از شنوج [1] که از خشکي اعصاب بود؛ و سیوم آنکه حرام زادهٔ بقصد گرفتن دست در دو شاخ بازو زند و جانور بطپد ، و ازان رانهای جانور از بند کمر بدرد آید و سست شود و از هم فراخ ماند و تنگ نشود *

علاج * بیارد سوزن جوال دوزي و در آتش گرم کند و جانور را گرفته استوار بر بندد و از شکار بند نگونسار بیاویزد تا هر دو رانهای جانور بجای خود آیند * آنگاه بالای دمچه [2] بر استخوان ران گرداگرد داغ کند تا بحال آید ؛ و بهتر ازین حیلهٔ جهت این مرض نیست - انشاء الله تعالی به شود *

فصل هشتم در معالجهٔ نقرس پای * جانوری که در ایام بهار گرفته باشند آنرا این مرض بسیار میشود و اکثر نر را که جرّه باشد ، و مادهٔ که توار [3] بود آنرا کم بهمرسد * علامت آن بود که چون جانور را سیر کني آن پای نقرس را سخت نتواند کرد و از پرواز بر زمین نشیند و بسینه خسپد چنانکه مرغ بر بیضه نشیند *

اول باین طور امتحان کن : پارهٔ از برج کوفته بر پای جانور بمال ؛ اگر صبر کرد از گرمي است ، و الا از سردي توان دانست *

علاج * اگر از گرمی بود پس پیه خروس فرچند بار بر آن پای جانور بمال ؛ به شود *

علاج دیگر * سرگین تازهٔ خر با خاکستر زرد چوبه بهم بکوب و با روغن زیت مرهم کن ، و چند روز متواتر بر پای جانور تکمید نما و به بند ؛ به شود *

---

1 شنوج apparently incorrect for تَشَنُّج, cramp.

2 دُمچه the same as دُمگزه ? *vide* note 2, p. 247.

3 توار ; in the *Bāz-Nāma-yi Nāṣirī* generally spelt طوار .

فصل ششم در معالجهٔ پیچ افتادن عصب که در هندي آنرا گدي[1] گویند * این پیچ در عضوی افتد که جانور بر تکیهٔ آن عضو تا دیر نشیند و آن اندام از حرکت باز ماند *

علاج آن بود که اشخار کوفته باریک نموده بر موضع که پیچ داشته باشد همراه پارچه بندد ; وآن پارچه را بروغن گاو تر میکرده باشد تا به شود *

علاج دیگر * اگر عصب جانور را درد رسیده بود ، بیارد روغن زیت و روغن نارجیل و روغن نئي که در آبها روید و روغن نفط سفید و همه را با هم وزن آب حل نموده بر آن موضع مالد * و ازین ادهان هر کدام که بدست آید تنها نیز نافع است *

علاج دیگر * مومیائي با روغن گل حل کرده شیر گرم بر موضع درد بمالد ، به شود ; اما از باد پرهیز کند *

علاج دیگر * زفت رومي یکماشه - مومیائي یکماشه - مصطگي رومي دو ماشه - در دو توله روغن گل بر آتش تیز آنقدر جوشاند که بهم حل شوند * آنگاه شیر گرم کرده هرگاه خواهد بمالد - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * نارجیل ریزه بریده در هاون با هم وزن موم بکوبد و در روغن شیرپخت آنقدر جوشاند که یکذات شوند * بعده قدری زرد چوبه اضافه نماید ; آنگاه سرد کرده و در پارچهٔ بسته و هر بار گرم کرده بر آنجای درد نهد ; به شود *

فصل هفتم در سوختن دو شاخهٔ[2] جانور و داغ کردن آن * باز ماندن دو شاخهٔ جانور از سه چیز است ; یکی ضعف و درد و آزاری که روی

---

1 گدی vide note 7, p. xxix.

2 دو شاخه vide note 8, p. xxix.

پارچهٔ که بر آن پیچیده باشد ببول آدم تر دارد و خشک شدن نگذارد ؛ صحت یابد *

علاج دیگر * بیارد سفالپارهٔ سوخته که از ته دیگ گلي باشد ؛ آنرا کوفته در شاش کودک باریک آس نموده و بر پارچه مالیده بر آن موضع به پیچد و برشتهٔ بندد ؛ به شود *

علاج دیگر * بیارد بیخ بید انجیر یک درم - و برگ تمر هندي دو درم - هر دو را همراه بول صبیان آس نموده و بر پارچه مالیده و گرم کرده برآن موضع ببندد ؛ به شود *

علاج دیگر * اگر استخوان جانور شکسته باشد آنرا سفیدهٔ تخم مرغ و زرد چوبه و اشخار هر سه را بهم سائیده و پارچه بدان تر کرده بر آن موضع استخوان شکسته بندد ؛ به شود *

علاج دیگر * اگر استخوان جانور از چنگال جدا شده بود ، سریشم کمانگران بکوبد و در آب جوش کند و آرد ماش در پارچهٔ بیخته باریک مثل میده کرده درآن داخل نماید ، و آن قدر بپزد که بقوام آید ؛ آنگاه بر پارچه مالیده بر موضع درد رسیده بندد * این حیلهٔ فقیر است و به تجربه رسیده *

علاج دیگر * اگر زخم بجانور رسیده باشد سنگ سرمهٔ خوارزمي درآن انداخته و بریسمان باریک ابریشم سبز بخیه زند ؛ و صبر و افیون خوب و مومیائي بروغن گل حل نموده قدری زفت برآن اضافه نماید و بر موضع درد رسیده بمالد ؛ به شود * واگر قدری درد باقي بود یک نخود قلیا درآن داخل کند ؛ به شود *

از بند جدا-شده را کشیده بجای خودش دربند و روغن زیت در قدری شهد ممزوج نموده بر پارهٔ پارچه مالیده و برآن بند پیچیده بریسمان پشم بالاش سست بر بند که هنگام ورم شدن کشیده نگردد ; به شود *

علاج دیگر * اگر زخم در ساق جانور که جدا شده باشد برسد مومیائي باریک نموده بر آن موضع پاشد , و جراحت را پر کند , و مومیائي نیز باید خورانید ; به شود * و اگر سر دست دوای مذکور موجود نباشد در زخم سرمه اندازد و چند ورق گوشت ببول انسان تر کرده خوراند ; کار مومیائي کند *

علاج دیگر * اگر استخوان جانور شکسته باشد باید که پرها را از آنجا برکند ; و بیارد دانهٔ شملیت یکدرم - میدهٔ چوب[1] یک توله - پوست آمله[2] سه ماشه - با شاش کودک بهم سائیده و مومیائي سر انسان[3] بدآن تر کرده برآن موضع به پیچد و ریسمان پشم سست برآن به بندد * اگر جانور کلال‌چشم بود ووحشي نیز, آنرا طوماغه باید داد ; و اگر سیاه چشم است آن خود کلاه دار است *

علاج دیگر * مومیائي نیم سرخ - شب یماني نیم سرخ - آب بلیله یک سرخ - همه را یکجا سائیده در ورق گوشت جانور را خوراند * بعد هضم آن سیر نماید ; سه روز باید داد * و این وزن جانور کلان است ; ریزه را کم کرده بدهد ; به شود *

علاج دیگر * اگر پا و استخوان جانور را آزار رسیده باشد , افیون خالص با شاش کودک حل کرده بر آن موضع مالد و سه روز بسته دارد و همواره

---

1 میدهٔ چوب sawdust ?

2 آمله (*āmula*), P., the Emblic Myrobalan, *Phyllanthus Emblica*.

3 مومیائي سر انسان, a medicinal preparation supposed to be extracted from mummies or from dead bodies.

علاج دیگر * چوب گز تر در آتش بنه تا بسوزد، و از سر دیگر آن، که آب جاری گردد، قدری زرد چوبه درآن سائیده برآن ورم زانو بمال؛ به شود *

بدآنکه ورم زانو وپای بر دو نوع است؛ یکی بسبب زحمتی که بدان رسیده باشد و دویم بی سبب * اما آنکه بی زحمتی آماس کند آنرا علاج آن بود که تخم معصفر[1] را خورد بکوب و با شراب بیامیز و پارچه بدآن آلوده بر ورم بپیچ و آن روز بسته دار * و اگر تابستان باشد در خانهٔ سرد بر زمین میخ زده بدان بند که در آنجا فضله کند و بر آن پا نهد؛ تا سه روز بعمل آر: به شود *

علاج دیگر * پارهٔ صمغ عربی در خون ماکیان و سفیدهٔ تخم مرغ حل کرده بر زانوی جانور و بر ورم چند مرتبه ضماد کند؛ صحت یابد * ورمی که از جهت زحمتی شده باشد اول اورا همین معالجه کند؛ و اگر ورم همه دور نشود آنرا میان هر دو انگشت خورد و بزرگ داغ کند * و داغ را بسرافراز[2] که برای داغ از آهن سازند در آتش پاچک[3] گرم کرده بدان داغ کند؛ اما بقسمی که عصب نسوزد که بیم لنگ شدن جانور است * و چون گره بندد[4] آن گره را خاریده خون و زرد آب ازآن بر کشد تا به شود * و مرهم سفید آب بهترین دواها است *

فصل پنجم در جدا شدن چنگال جانور و معالجهٔ بجاآوردن آن *

چون چنگال جانور از بند جدا شود آنرا علاج آن بود که فی الحال اندام

---

[1] تخم معصفر (*tukhm-i muʻaṣfir*), P., the seeds or flowers of *Carthamus tinctorius*, the Safflower.

[2] سر افراز apparently a term for a branding iron.

[3] پاچک P., dried dung used for fuel; in India, generally, cakes of cow-dung; in Persia, balls of horse- or ass-dung.

[4] گره بندد, *i.e.*, swells up in a knot.

علاج دیگر * اول باید که آتش در مغاک روشن کرده گرم کند ؛ و بعده شاخهای درخت آزاد، که در هندي آنرا بکائن [1] نامند، برآن آتش انداخته آب بالای آن پاشد تا بفسرد و اندکی بخار باقي ماند * آنگاه جانور مریض را بر آنجا باید نشانید ؛ و بالای آن سبدي نهاده هوا بند نماید * و چون مغاک سرد گردد آهسته بتدریج هوا داخل کند و سبد بردارد و جانور را ازآن برآرد ؛ به شود بامر الله تعالی *

علاج دیگر * سورنجانِ مصري یک سرخ - ریوند چیني یکسرخ - زنجبیل دو سرخ - صبر زرد نیم سرخ - نبات سه ماشه - باریک نموده بآب جوشندهٔ فلوس انبلتاس [2] گولي کرده بطور صافي بعمل آرد * و همه قواعد آن چون صافیهای دیگر است ؛ و این حیلهٔ فقیر و آزموده است *

فصل چهارم در معالجهٔ باد زانو و ورم آن * سبب آن بود که جانور را از کریز فربه بردارند و بر آرند، و بازدار آن جانور فربه را به هنگام طپیدن بدرشتي باز دارد * علامت آن بود که جانور همواره همان پای صدمه رسیده را آسایش زیاده دهد، و در پوست زانوی جانور باد باشد، و گاه کم و گاه زیاده گردد، و ورم کند *

علاج آن بود که گوشت برّه بروغن پسته آلوده چند روز جانور را بدان سیر کند و آرام و آسایش بسیار دهد ؛ به شود *

علاج دیگر * رگی است باریک، زیر زانوی جانور ؛ آنرا بنیشتر و یا بسوزن فصد کند تا خون از آن برآید و بهمین قناعت کند ؛ به شود *

---

[1] درخت آزاد, P., بکائن (*bukā'in*), H., *Melia Azadirachta*, the Neem, or *Margosa Tree*; called *Āzādirakht* from its resemblance to the Persian lilac.

[2] فلوس انبلتاس; *vide* note 4, p. 306.

علاج آن بود که جانور را آسایش دهد و بر دست سیر فکند و هرچه دهد زنده پیش جانور باید گذاشت تا خود از هرجا که خواهد بخورد و چندگاه جانور را در خانهٔ کشاده به بندد ؛ به شود *

علاج دیگر * باز را بگیر و استوار قباچه بر پند و نیکو در هردو ران جانور نگاه کن ، و هر جا که کبود و نیلگون شده و بسرخي مائل باشد آنجا را چند سوزن خلانیده گل ارمني و طباشیر بالسویه در طعمه بده ؛ به شود * این حیلهٔ جملهٔ استادان است * و کافور و افیون و جدوار خطائي[1] و ریوند چیني بآب برگ بانسه کپره[2] سحق کرده ضماد نما ؛ و این حیلهٔ فقیر است *

علاج دیگر * جوز القي و زرد چوبه با سرکهٔ انگوري سحق نموده و بر موضع سوزن زده طلا کند ؛ به شود *

علاج دیگر * انگشتري سرب درست نموده و در ملازک[3] دوخته در ساق جانور اندازد - انشاء الله تعالی سست دستي دفع شود *

علاج دیگر * بیارد یک ظرف گلي آب نارسیده و درآن شیر مادهٔ گاو قدر پنج سیر جوش نموده و پدواز بر دهن دیگ بسته جانور سست پا را برآن پدواز نشاند تا از بخار آن انگشتان دست او نرم گردند و قائم شوند *

---

[1] جدوار خطائي, the *Khaṭā'i* or Central Asian variety of Jadwār (*Delphinium denudatum*).

[2] بانسه کپره (*bānsa kapura*), H., a silicious and crystalline substance found in the interior of the hollow stems of some bamboos, chiefly *Bambusa arundinacea*.

[3] ملازک a kind of cloth ?

علاج دیگر * کف پای جانور را با انگشت بزرگ خود بمال و انگشت را آهسته بکش ، به شود *

فصل دویم در معالجهٔ وجع مفاصل و ورم پای جانور * سبب آن بود که از گوشتهای سرد و ثقیل دادن در مزاج جانور امتلا بهم رسد و بلغم زیادتي کند * علامت ؛ ظهور برآمدگیِ مفصل ، و طعمه هضم نکردن و پرواز بچنگال گرفتن نتوانستن و استادن نتوانستن و ورم در مفصل داشتن *

علاج * اگر از حرارت بود برآن موضع دیو سیاه[1] چسپاند ، و گل ارمني و گلاب و حضض مکي و پوش دربندي[2] و نشاسته و سرکه و قدری سورنجان[3] در زعفران سائیده بر موضع درد ضماد کند و آب عناب و روغن بنفشه بخوراند ؛ به شود * و اگر از سردي بود او را روغن جوز و نارجیل و روغن بیدانجیر دهد ؛ و زعفران نیز بسیار مفید است * و گوشت کنجشک بروغن بادام تلخ و شکر طبرزد نافع است ؛ و حرمل در سرکه جوشانیده پارچهٔ درآن ترکرده برآن موضع بندد ؛ و قدر یکدانگ سنامکي[4] خوراندن اثر کامل بخشد ؛ و این از جملهٔ مجرّبات است *

فصل سیوم در معالجهٔ پای سست شدن جانور * سبب آن بود که در شکار جانور بر مرغی بطپد و بازدار آنرا به تندي نگهدارد ؛ و نیز جانور بر دست باشد و اسپ را بدواند ؛ جانور از شدت باد که از تاختن اسپ روبرو آید دست قائم کردن نتواند و ازآن عصبش سست گردد *

---

[1] دیو سیاه apparently دیوچهٔ سیاه, black leech. *Vide* note 1, page 333.

[2] پوش دربندی (*pūsh* or *būsh-i Darbandī*), lozenges or cakes prepared, in the town of Darband, from the leaves of a certain plant.

[3] سورنجان (*sūrinjān*), A., a species of *Colchicum*, Meadow Saffron or Autumn Crocus.

[4] سنا مکی (*sanā-makkī*), A., *Cassia angustifolia*, senna.

باب بیست و دویم

در معالجهٔ امراض پای جانوران مشتمل بر نه فصل

فصل اول در معالجهٔ ستوه شدن جانوران * سبب آن اینکه بازدار نادان چوب پدواز و چکس را سطبر کند و دست جانور وا می‌ماند * باید که چوب مذکور را باریک تراشد چنانکه ناخن نرانگشت و دراز انگشت میانهٔ جانور از گرد چوب بهم برسند * و سبب دیگر آنست که بازدار باز را بر دست بسیار طپاند و بتلخی باز کشد * علامت آن بود که باز چون مرغابی گیرد نگهداشتن نتواند *

علاج * مرغ خانگی در پای باز بده و بگذار تا باهم کشتی کنند و مرغ زور کند و جانور هم چنگال درآن سخت کند و از هر جا که خواهد بخورد؛ چند بار همین کن * آنگاه چند کبوتر چشم دوخته بدو بگذار تا خود سیر شود؛ در اندک وقت صحت یابد * و این معالجهٔ گلال چشم است * و سیاه چشم مثل بحری و شاهین و چرغ که گیرنده نیستند و لکد زننده اند همهٔ آنها را معالجه موجب نوشتهٔ صدر باید * اما پدواز و چکسه سطبر باشد که چنگال آنها از هم وا باشد [1] و کشاده تا قائم گیر و محکم دست شوند - انشاء الله تعالی * و این از اُستاد ابوالحسن است *

---

[1] *i.e.*, so that the claws do not meet round the perch.

و همین عمل کند * و اگر خواهی که پرهای جانور برّاق و روشن و آبدار شوند، نرم پر عقار در پارچهٔ گره بسته، بعد شستن، برآن بگرداند ؛ جلا خوب بخشد ؛ آزموده است *

فصل دهم در معالجهٔ درد بغل جانور که بازو ازآن برداشتن نتواند *

علاج آن بود که مرغ کشته و بسمل گه [1] او را بریسمان بسته و اورا دم داده (چون پوست گوسفندی که جهت آزمایش شمشیر بدمند) و پُر باد نموده و بر شکاربند زین بسته اسپ را بدواند ؛ و لیکن باید که اول شکم مرغ را بفائزه پر آب نماید و تا نیم فرسخ اسپ را چار قطره [2] بتازد * آنگاه سینهٔ مرغ را شگافته پیش جانور بنهد تا از هر جا که بخواهد بخورد * و اگر بیکبار از دوا کردن به نشود چند مرتبه همین عمل کند - انشاء الله تعالی صحت یابد *

---

[1] بسمل گه "the throat."

[2] چار قطره apparently the author's term for چارنعل "at full gallop."

سریشم نوشته شده ؛ هر کدام بهمرسد تحفه توان دانست * و قنه عرف بهروزه [1] نیز بکار برند ؛ آن هم بستگي بسیار دارد *

نوع دیگر * اگر پر از حد گوشت شکسته بود و لائق پیوند نباشد ، پر دیگر نیز ازآنجا بریده و سریشم آلوده در پرغازۀ شکسته فرو خلانند * و باید احتیاط کرد که پر کج و دراز و کوتاه نباشد تا در پرواز درست باشد و جانور تصدیع نه بیند *

فصل هشتم در معالجۀ مرهقه * علامت آن بود که موی سر راست بایستد و ناخنها سست و کج شود چنانکه طعمه را ضبط نتواند کرد *

علاج * اگر زمستان بود در پیش آتش یا در آفتاب بدارد ، و بابونه در آب جوش نموده بر ناخن جانور نطول کند ، بکوزۀ لوله دار ریزد ؛ و نیز آب مورد و آب نرگس خوراند - به شود *

فصل نهم در شستن پرها وبال که چرکین شده باشد * سبب چرک شدن دست چرب بر پر جانور مالیدن و بد تیماري میر شکاراست *

دوای شستن پرهای جانوران * استخوان سوختۀ کوزه کلال باریک کوفته و در پارچۀ باریک گره بسته اول پرهای جانور را نم داده همان گره را تا دیري برآن بمالد و بگرداند ؛ بعده بر طغارۀ پر آب بندد تا جانور غسل کند و صاف شود ، و اگر خود بآب نرود گرفته باید شست *

دوای دیگر که همین کار کند * شب یماني باریک دو آب حل کرده و بدآن پرهای جانور را شسته بعده نزد آب گذارد تا غسل کند ؛ و اگر خود بآب نرود گرفته بشوید * نیز خاکستر خرمهره مجرّب است

[1] قنه عرف بهروزه *Vide* note 1, page 311.

و یا شاخ گاو؛ یا شاخ آهو و یا شاخ بز کوهي یا سُم اسپ و یا چوب بانس و یا آهن سازد ؛ هرچند سوزن سبک تر کند بهتر است که جانور با سوزن گران در پریدن تصدیع کمال بیند * و بجهت پر پیوند کردن مردمی سبک دست و راست نظر و زیرک مي‌باید * و میر ابوالعباس بلخي را بازی مرغابي گیر بود که شانزده کریز در خانه کرده بود و همواره مرغابي خوب میگرفت و چنان شد که باز بمرغابي نمیرسید * به ابوالملک سهیل ترمذي نوشتند * جواب داد که باز را هیچ علت نیست ، مگر پر جانور متبدل و بی قرینه پیوند کرده‌اند ؛ پر از جای دیگر بریده اند و آن را وصل کرده اند و یا سوزن گران گذاشته اند * چون نامه را خواندند و بموجب آن ملاحظه نمودند چنان که نوشته بود یافتند ؛ هم پر غلط بود و هم سوزن گران * چون بار دیگر پر را وصل کردند باز بدستور سابق مرغابي میگرفت *

سریشم که پربدان وصل کنند باید که آهک و قند سیاه و آرد ماش و صمغ کوکل عرق مقل بهم ممزوج نمایند و باندکی آب جوش کنند تا بقوام آید و قدری سفیدی تخم مرغ اضافه نمایند تا لزوجت او زیاده از سریشم گردد * آنگاه سر پر شکسته را منحرف قلم کن و پر دیگر هم که باو پیوند کني آنرا قلم کن ، وبالای سوزن را از نرم پر تغدری و یا عقار و یا پنبهٔ باریک پیچیده و بسریشم مذکور اندوده در هر دو قلم فرو خلان و پر را وصل کن *

عوض آن سریشم ماهي زهره [1] که خاتم بندان کار عاج بدآن وصل کنند و یا سریشم کمانگران ؛ و یا سریشم پنیر [2] که از همه بهتر است بکار برند و یا دانهای سیر با چند دانه مویز بهم کوفته بدآن پیوند نمایند * و اقسام

[1] ماهي زهره, fish-poison; the mullen, *Verbascum Thapsus.*

[2] سریشم پنیر; perhaps the glue made from the hides of cattle.

علاج دیگر * مشک یک سرخ - مومیائي یک سرخ - با قدری شیرهٔ کوار[1] گولي کرده در لقمهٔ گوشت صبح جانور را خوراند ; در چند بار دادن صحت یابد *

علاج دیگر * زنجبیل و زرد چوبه و کچله از هر کدام یکسرخ ، بآب حل کرده چند بار سوزن در بن پر خلانیده دوای مذکور را بوان بمالد ; اما سوزن یکبار زند ، ولی دارو را هر روز بمالد *

علاج دیگر * کبریت دماوندي یک سرخ ، هر روز در ورق گوشت جانور را خوراند - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج از منصور * بیارد ماهي خورد و ریزه و قدری حلتیت و چند دانه سیر بهم باریک نموده و چند سوزن در بن پر خلانیده و خون و زرد آب بر آورده دوا را بمالد و اندکی در طعمه خوراند ; به شود *

فصل هفتم در معالجهٔ پر وصل کردن و قاعدهٔ آن * چون پر جانور شکسته شود و خواهي که آنرا وصل کني ، چنان باید که همان تکهٔ پر را برداري و بهمانجا پیوند کنيْ ; و اگر آن پر ضائع شده باشد پر جانور دیگر از آن جا بریده وصل کني ; ولیکن شرط آنست که عوض شهپر یار پر نباشد و عوض یار پر کزدک[2] نبود * هر آن پری که شکسته باشد عوض آن پر جانور دیگر از همانجا بی تفاوت باید بهمرسانید و سوزنی تیز از نی

---

[1] شیرهٔ کوار (*kuār*), H., juice expressed from the bark of *Holarrhena antidysenterica*, Kurchi or Conessi Bark.

[2] کزدک or قزاق is the 1st primary (in a goshawk called *kirkit*). *Shāh-par*, according to some falconers, is the name of the 1st, 2nd and 3rd primaries, but according to others the 2nd, 3rd, 4th and 5th. *Yār-par* according to some are the 5th, 6th and 7th primaries, but according to some the 8th, 9th and 10th feathers of the wing; while others again so name the 10th wing-feather and onwards.

علاج دیگر * اگر جانور پر خون آلوده اندازد، بیارد سرکه و تلخهٔ گاو و کمیز شیشک[1] یعنی گوسفند از هرکدام نیم توله - هر سه را یکجا کرده و بیخ پر بدان شسته بعده بآب گرم بشوید، به شود *

علاج دیگر * زنگار یک سرخ - مویز و دانهٔ سپند چهار سرخ - سیر نیم دانه - نوشادر نیم سرخ - فلفل گرد دو دانه - همه اجزاء را باریک آس نموده بسرکهٔ خالص معجون کند، و سوزنی چند در رشته پیچیده جانور را استوار گرفته برآن بیخ پر چند سوزن خلانیده خون و زردآب بر آورده دوای مذکور را برآنجا ضماد کند، و در بیخ پر فرو دهد تا پر نیکو و درست بر آید *

علاج دیگر * شونیز یک توله - گونه[2] نیم توله - با یکدرم آب لیموی کاغذی در بیخ پر بمالد، به شود - انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * لسان العصافیر تلخ - برگ حنظل - صبر - هر سه را مساوی خورد بکوبد و برآن پر بمالد، و قرصی از چرم ساخته آن را سوراخ کرده در گردن باز فرو کند تا سرش بپر نرسد و عادت پربریدن فراموش نماید * و اگر برگ حنظل بهم نرسد فلفل معاوضةً بکار برد *

علاج دیگر * سیر چهار دانه در روغن زرد بریان کرده نگهدارد، قدری ازان همراه طعمه بدهد، به شود *

علاج دیگر * سفیدی که بر کدو عرف پتّه[3] می باشد با چند دانه مویز بآب تر کرده همراه طعمه خوراند، به شود *

---

1 شیشک *shishak*, a yearling lamb.

2 گونه, error for گونچ (*gūnch*)? *Abrus precatorius*, Indian or Wild Liquorice.

3 پتّه for *peṭhā* H., *Cucurbita pepo*, the Pumpkin, or vegetable marrow.

علاج آن بود که شنجرف قدر یکسرخ باریک آس نموده همراه طعمهٔ صبح جانور را خوراند ; در چند بار دادن صحت کلي یابد *

علاج دیگر * سهاگه دو سرخ - نمک هندي یک سرخ - نبات دو ماشه - شنجرف یک سرخ - همه اجزاءرا باریک آس نموده بآب لیمون گولي کرده صبح بدستور صافي بدهد ; و همه طعمه داري به قواعد صافیها است ; نفع بسیار دهد *

علاج دیگر * بیارد زرنیخ و باریک کوفته در بیخ پرها پراگنده بدمد ; انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * خلالی از چوب بانس ساخته و یک سرش را تیز تراشیده در بیفي جانور باید خلانید [1] و سر دیگر که بیرون شده باشد آنرا نیز باید تیز کرد ; از منسر جانور آن خلال قدری از هردو طرف برآمده باشد ; تا هرگاه جانور پری را خواهد بتراشد خلال در بازوی جانور خلد و از آن سبب پرکشیدن نتواند ، و منقار نزدیک آوردن نتواند ; مجرّب است *

علاج * بیخ پر را که جانور بریده بود بمنقاش بر آورده و بسوزن آنجا را خاریده دران روغن نفط سفید سه روزچکاند ، و روز چهارم ملاحظه نماید * اگر چرک درآن سوراخ باشد بر آورده و خلالی از موم سفید درست کرده و بمسکه چرب نموده در سوراخ بن پر بدهد ; به شود *

---

[1] In India domestic fowls often have a feather run through the nostrils and left with its ends projecting, so that the fowl is unable to peck at a wound or a diseased feather.

علاج دیگر * نانِ گندم تازه و گرم که فی الحال از تنور بر آورده شده باشد آنرا شگافته و پر کج شده را دران گرم کرده راست نماید *

علاج دیگر * ترب یا شقاقل کلان یا شلغم هر کدام که بهمرسد در دودی[1] گرم کرده و چون نرم شود شگافته پر کج شده را در شگاف داده و گرم نموده راست سازد *

علاج دیگر * اگر پرغارهٔ پر جانور شگافته باشد آنرا باید که سوزنی باریک بسریشم آلوده و در پرغاره خلانیده و بالایش ابریشم پیچیده استوار کنی تا زیاده شگاف نگردد * و اگر جانور پر بریزد و نیکو بر نیارد و یا باریک بر آرد و یا اصلا پر نه روید، از احراق مواد و خشکی تصور توان نمود و علاج بمسهلات کند * و بعضی صبر زرد نافع دانسته اند؛ قدر خوراک از یکدانگ تا دو دانگ، و روغن حب الغار[2] و روغن جوز و فرفیون[3] و پیه تازه و خاکستر علیق[4] و خاکستر سنبل چاهی یکجا کرده ضماد نماید، و بجوشندهٔ شلغم و برگ کنجد مکرر بشوید؛ و هرگاه موئی[5] بریده شود و بیخ آن باقی ماند بروغن موزو و روغن وسمه و قدری لادن طلا کند و مگس را بال جدا کرده در روغن حل نموده بر آنجا بمالد؛ عجیب الاثر است *

فصل ششم در معالجهٔ پر تراش که در هندی کتّونکه خوانند *

این مرض از بلغم و سودا خیزد * علامت آن بود که جانور پرهای بازوی خود را از نزدیک بیخ بنوک منسر ببرد، در عین تواک و بعد از آن نیز *

---

[1] دودی, evidently دودی درویش, *vide* p. 123, note 3.

[2] حب الغار (*habbu'l-ghār*), A., the berries of *Laurus nobilis*, the "sweet barg," or "laurel" of the poets.

[3] فرفیون (*farfiyūn*), A., *Euphorbia resinifera*, euphorbium.

[4] علیق (*'ullayq*), A., *the rubus fruticosus* or common bramble.

[5] مو "hair" appears to be used by the author for the small feathers.

علاج دیگر * برگ تلسي دو نیم[1] ورق - برگ تنبول یک ورق - با قدری انگوزه در روغن گاو پخته نگهدارد ; صبح همراه طعمه خورانیده باشد ; به شود *

فصل چهارم در معالجهٔ پر بگوشت اندر شکستن

* این مرض از بسیار خون دادن در کریز و از بی تیماري و گرمي خیزد ، و باشد که اندرون پر غازه در بن گوشت شپش پیدا شود و بخارد ; و آنچه اندرون گوشت بود بی قوت بود و آن پر از اندرون حد گوشت بشکند *

علاج * رگی است درمیان دو استخوان بازو که آن استخوان‌ها را برادران خوانند ; در آن رگ سوزن خلانیده و یا به نشتر از آن خون بر آرد * اگر بهمین علاج به شود بهتر ، و الا از پرهائی که شکسته باشد یکدو پر بر آرد ، و در بیخ آن ملاحظه کند که در آن پر غازه شپش هست یا نه * اگر باشد پرغازه را از بیرون حد گوشت سوراخ کرده سرکه در آن ریزد تا کرم بمیرد ; به شود *

علاج دیگر * بورهٔ ارمني در سرکه حل کرده پر غازه را بدان بشوید ; به شود *

فصل پنجم در معالجهٔ پر کج راست کردان و پر غازه شگافته شدن و قطعاً نروئیدن *

علاج آن بود که کاسهٔ از آب گرم پر کرده و پری که کج شده باشد در آن تر کرده و بخار داده ، گرم و نرم ، آن پر را بدست خود آهسته راست کن ; مجرّب است *

---

[1] دو ورق و نیم ; Indian for دو نیم ورق .

فصل سیوم در معالجهٔ پر کور کردن جانور *

علاج آن بود که جانور را گرفته در سوراخ بن پر که گوشت رسته باشد روغن نفط سفید در چکاند ; اگر بیک مرتبه چکانیدن سوراخ کشاده نگردد چند بار این ترکیب را بعمل آرد * چون کشاد شود سر پر غازهٔ پر مرغ درآن سوراخ خلانیده دهن آن را صاف کند که دران چرک نماند و پارهٔ گردهٔ گوسفند بر آتش بریان کند تا نیم کباب گردد بعد بنهد تا سرد شود و انگاه در سوراخ اندر کند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * هر آن پری که کور شده باشد باید پرغازهٔ آن پر را از حد گوشت بریده روغن نفط سفید در سوراخ آن چکاند * چون آن پر بر آید دیگری را معالجه کند و همه پرها را یکجا دوا نکند تا که بازوی جانور ورم نکند ; و پر غازه را آنچنان باید برید که برابر بگوشت باشد و الا جانور بمنقار پر بر کشد ; و چند مرتبه البته روغن باید چکانید *

علاج دیگر * نمک هندي یک توله - انگوزه مساوي - دار فلفل نیم توله - همه را بهم باریک آس نموده و بآب سیر گولي کرده هر آن پری که کور شده باشد خلالی در سوراخ بن پر خلانیده و از چرک پاک کرده دوای مذکور را در آن سوراخ پر کند , که این علت کرم است , و کرم بدوای مذکور بمیرد و مرض دفع گردد *

علاج دیگر از نتهو بیگ * جانوریکه پر کور کند و بیخ او اندرون بماند, باید که پر غازه را بمنقاش برآرد ; هر مرتبه که پر نو بر آید بکند ; در تکرار سهٔ مرتبه پر درست بر آید ; مجرّب است *

فصل دویم در معالجهٔ پر گردان شدن جانور * سبب آن بود که در کریز از خانه بخانه برند و آن خانه نمناک بود و نیز از دواهای گرم خیزد که در کریز دهند * علامت آن بود که جانور چون از کریز فارغ شده پر و بال درست کند باز از سر نو پر بریزد و همیشه بپر انداختن درمانده بود و میرشکار ازان هیچ لذتی نیابد *

علاج * آنکه سوزنی برشته پیچیده نوک آن را خالي بگذارد و جانور را گرفته و بیخ پر را بسوزن خلانیده خون آلوده کند * آنگاه سپندان سفید و زعفران شاخ نرم بساید و ممزوج کند و بکمیز طفل شیرخواره و سرکهٔ ترش شسته پس در بیخ پر دوای مذکور را بمالد ; به شود *

علاج دیگر * جانور را چند روز شیر عورت همراه گوشت خوراند و چند دانه سیر کوفته بر بیخ پر بمالد ; به شود *

علاج دیگر * بیخ گهونگچي خشک کرده و انگوزه گرم کرده هر دو را مساوي بهم سائیده گولي برابر دانهٔ نخود صبح جانور را در ورق گوشت خوراند و گرسنه دارد تا چاشت * بعد ازان بگوشت بز سیر کند *

علاج دیگر آزمودهٔ فقیر * پوست نخود شب در آب تر کرده نگهدارد و صبح از پارچه صاف نموده آن گوشت را بآب تر کرده بخوراند ; در چند طعمه به شود * و اگر پر زیاده ریزد قدر یک ماشه جوزبوا شب یار کرده تر سازد ; مجرّب است *

علاج دیگر آزمودهٔ این فقیر * خون ناخن کشیدن و با چهار ماشهٔ نبات و دو سرخ کبریت دامغاني گولي بآب لیمون بسته صاف نمودن سریع النفع است و تکراراً بتجربه رسیده *

تر کرده دارد * بعده خشک کرده بسای و جای ورم پر خوره را بنوک سوزن چند جا خلانیده خون بر آورده پاک کرده دوای مذکور را خشک برآن بمال و فتیلهٔ پشم گوسفند بروغن زیت آلوده و داروی مذکور را بران فتیله پاشیده بر خوره نه و بریسمان باریک بند و سه روز متواتر همین عمل کن به شود *

علاج دیگر * سرکهٔ تیز و زهرهٔ گاو و کمیز شتر اروانه[1] هر سه را بهم ممزوج نموده و جای پرخوره را چند سوزن خلانیده و خون بر آورده دوای مذکور بران ضماد کند ; به شود *

علاج دیگر * بورهٔ ارمنی و زنگار و نوشادر و صبر و دار فلفل از هر کدام دانگی با سه دانه مویز کوفته داروها را بدان معجون نماید ; و تنکار سفید مساوی داخل کند و جانور را گرفته و چند سوزن در جای پر خوره زده خون و زرد آب بر آورده و بسرکه شسته بعده دوای مذکور را برانجا ضماد نماید ; به شود *

علاج دیگر * رگی است زیر بازوی جانور که تا سر زانو پیوسته است هر دو جانب آنرا بنوک سوزن زده دانگی از گل ارمنی و کافور خورد سائیده بدانجای پر زده بمال ; و گوشت گوسفند بانگبین آلوده بده ; به شود *

علاج دیگر * جانوری که پرها را از شدت مرض از بیخ بر کند و هر بار که پر نو بروید و بنصفه رسد آنرا نیز بر کند ; پس باید که تو پیش ازانکه جانور پر نو را بر کند پیش دستی کنی و پررا بر کنی ; انشاء الله تعالی پر خوب و پاکیزه برآرد * و اگر اثرش بماند چهار مرتبه پرهای نو بر آورده از بیخ بر کن ; پنجم بار درست و سالم بر آرد ; مجرّب است *

---

1 شتر اروانه is said to be a female camel of a special breed.

باب بیست و یکم

در معالجهٔ امراض بر مشتمل بر ده فصل

فصل اول در معالجهٔ پر خوره * سببش آن بود که جانور را فربه از تولگ برآرند و گوشت گوسفند بسیار دهند ; و گاه باشد که جانور فربه بطپد و پر بازوهایش بر پدواز یا چیز درشتی آسیب و صدمه خورد * علامت آن است که چون جانور بطپد پرهایش بی ردیف[1] بر یکدیگر نشینند و اکثر اوقات جانور پرها را کشاده دارد و خود را بسیار خارد و بال بر کند ; و چون بطپد و پرها را بجنباند هر پری که افتاده و از جانور جدا شده بینی پر غازهٔ آن پر پُر از خون مرده باشد و موی گردن بریزد و لاغر گردد ، و گوشت نیکو خورد ولی زود سیر شود *

علاج آن بود که جانور را گرفته بیخ پرهایش را بسرکه بشوید * اکثر جای پر خوره ورم داشته باشد و کبود رنگ بود * باید که خمیر میدهٔ گندم برابر آتش بنهی تا بسوزد و انگشت گردد ، آنرا در سرکه تر کرده دار ;

---

[1] بی ردیف یک دیگر ; *i.e.*, after 'rousing,' the feathers do not return to their normal position.

علاج دیگر * اگر مسه بر انگشت و ساق پای جانور بهمرسد پس قنه عرف بهروزه [1] و مقل عرف گوگل [2] در سرکه یک شباروز خیسانیده و بیخ کیر [3] و تخم خطمي از هر کدام دو جزء ، و تخم کتان و بنفشه و بابونه از هر کدام یک جزء ، همه را یکجا در سنگ صلایه باریک آش نموده برآن بمالد؛ به شود * و اگر بدواهای حار زخم شود آنرا خشک بگل ارمني و مردارسنگ و سفید آب ارزیز بند کند ; زود باصلاح آید *

---

[1] قنه عرف بهروزه , *qinnah*, A., *bihrūza* or *bārzad*, P., galbanum, *Ferula galbaniflua*.

[2] گوگل (*gūgal*), H., مقل (*muql*), A.; gum gugul, bdellium, *Balsamodendron mukul*.

[3] بیخ کیر , for کندر ? *Vide* p. 139, note 7.

بترشروئي نگاه به او کند ، و گوشت سست خورد و دیر بکاره برد ، و صید بناخوشي گیرد ، و مسکه هضم نتوان کرد *

علاج آنکه جانور را فربه داري و بمرغابي نپراني که باعث هلاک او بود *

علاج دیگر * قدري مومیائي در روغن نرگس یا روغن یاسمین بر آتش نرم حل کرده و گوشت بدان آلوده چند روز بده تا علت زیاده نشود ؛ و بعد هر چند روز چند مرتبه بده * اگر خواهي که صوم بگدازد قدري انگوزه در سرکه یک شباروز تر کرده در گلوی کبوتر بچهٔ فربه بریز و آن روز توقف کن تا بمیرد ؛ انگاه بگوشت آن سیر کن ؛ اما جانور را مختار کن تا از هرجا که بخواهد بخورد * و در شش روز یکبار دیگر بده ؛ به شود *

علاج دیگر * مسه را با پارهٔ نمک سنگ کاویده شیر انجیر و زقوم خاردار برآن بمال یک مرتبه ؛ به شود *

علاج دیگر از سید لطف علي * تخم تمر هندي که در هندي انبلي [1] نامند در ظرفی با بول صبیان پرورده تا یک هفته در زیر زمین دفن کند ؛ بعده باریک آس نموده برآن موضع طلا کند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * تنکار ، که سهاگه [2] بود ، تنها خشک برآن سر مسه سوهان طور بسای تاکه اثر دانه نماند و خون جاري گردد * بعده خون به پنبه پاک کرده بگذار ؛ به شود * اما سهاگه آنقدر بمال که مسه تمام از بیخ بر طرف گردد که احتیاج بار دیگر نشود ؛ مجرّب است * بر هر عضوی که بود انشاء الله تعالی بهمین دوا دفع گردد ؛ و آزمودهٔ این فقیر است *

---

1 انبلي *aṃblī* and *imblī*; forms of اِملي *imlī* H., the tamarind tree or its fruit.
2 سہاگہ (*suhāga*), H., تنکار (*tankār* or *tinkār*), A. and P.; borax, biborate of soda.

دواهای پُرنفع است ؛ و اگر جانور لاغر باشد چند سرخ از وزن کم کرده دهد و زنهار حذر نکند ؛ مجرّب است *

علاج دیگر * نشارهٔ [1] شاخ بز و ترب در روغن بیدانجیر جوشانیده بر ساق و ناخن چنگال و منسر که پرده دار شوند بمالد ؛ به شود *

علاج دیگر * آب مورد [2] و لادن [3] که آن نیز قسمی از عنبر است بهم ممزوج نموده بر موضع پرده دار ضماد نماید ؛ به شود *

علاج دیگر * زردهٔ تخم کبوتر و مغز پسته در روغن بادام بهم ممزوج نموده بر موضع پرده‌دار ضماد کند ؛ به شود * اگر جانور، چنگال را بمنقار خود کندن گیرد و خون برارد بر آن دارچینی و زنجبیل و عاقرقرحا و امثال آن مالیدن نیک نفع کند *

فصل چهارم در معالجهٔ صوم [4] که بعربي ثالیل و بترکي ازکیل و بهندي مسه نامند و این در بچگي بهمرسد * سببش آن بود که مادر شکار مي آرد و بچهٔ که زورآور تر باشد طعمه را از منقار مادر ستاند و بچگان دیگر قصد حصهٔ خود کرده یکدیگر را در چنگال گیرند و اکثر زخم در بدن هم بکنند ، و نرم پر و خون که یکجا درآن زخمها بمانند ، در کلاني مادّه شود و بجوش آمده سر بطور دنبل وا نماید و ازآن ناسور و مسه بهمرسد * علامت آن بود که جانور همواره ترشرو بود و گاه گاه از جای بجهد و خود را ور چیدهٔ دارد و بددل و هراسنده بود ، و هر کس از پس پشت او بگذرد

---

1 نشاره sawdust; saw-powder.

2 مورد (*mūrad*), *vide* p. 125, note 9.

3 لادن (*lādan* or *lāḏan*), A., ladanum, the resinous juice or gum of *Cistus creticus*.

4 صوم *vide* note 7, p. 23.

ماشه ازآن بآب جوشندهٔ عناب گولي ساخته بدستور صافي بکار برد - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * اگر جانور باین به نشود آنرا شنجرف دوسرخ - حلبه یک ماشه - مشک قدری - بهم باریک آس نموده بآب کوله نارنجي گولي برابر دانهٔ عدس سازد ؛ هر صبح یک حبه در ورق گوشت جانور را خوراند * چون آن را نیک هضم کند سیر نماید ، و از گوشت میش پرهیزد که گوشت اسپ و شتر و میش سودا انگیزد *

علاج دیگر * صندل یک ماشه - شنگرف چهار سرخ - مشک یک سرخ - قرنفل دو عدد - دانهای الاچيي خورد چهار سرخ - عنبر یک سرخ - بیربهوتّي یکعدد - همه اجزاء را باریک کوفته بآب ککرونده [1] گولیها برابر دانهٔ ماش ساخته نگهدارد و هر صبح در ایام کریز یکحب میخورانیده باشد و چون نیک هضم کند سیر نماید ؛ به شود *

علاج دیگر * شنگرف چهار برنج - در شیر بز حل کرده و طعمه را درآن تر کرده سیر نماید ؛ به شود انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * شیرهٔ بیخ بریاره همراه طعمه دادن نافع است *

علاج دیگر از یار بیگ * چند دانه پلاس پاپره [2] در روغن گاو برشته نگهدارد و در کریز همراه طعمه خوراند ؛ کلنجر دفع گردد ، انشاء الله تعالی *

علاج دیگر از تجربهٔ این فقیر * صافي بیست و چهار سرخ نمک تنها که در شکار باز ذکر است بنوعی که نوشته شده بعمل آرد ؛ این از جملهٔ

---

1 ککرونده *vide* note 3, p. 79.

2 پلاس پاپره (*palās pāpra*), H., the fruit of *Butea frondosa*.

بآب برگ نیم گولي قدر یک سرخ کند ، و هر صبح چهار گولي باز کلان را در ورق طعمه خوراند و چون نیک هضم کند سیر نماید ، و این حیلهٔ فقیر است و بتجربه رسیده *

علاج دیگر * جانوری را که خارش بود آن جا را بآب غوره یا آب چغندر یا آب حلبه با یکی ازینها ، شوئید و روغن بادام و عسل بدآنجا مالد و روغن گاو تازه با شکر طبرزد در طعمه دهد ، نافع است *

فصل سیوم در معالجهٔ شقاق عرف کلنجر * این علت از گرمي و حرارت داروهای گرم که در تولک و یا در شکار دهند خیزد * چون از حرارت آن خون جانور سوخته و سوداوي گردد ، چنانچه انسان را جذام عارض شود ، جانور را کلنجر بهمرسد ؛ اما در هنگام تولک زیاده شود و طول کشد * علامت آن بود که ناخنهای چنگال جانور سفید شود و پردها از ناخن جدا شوند و دانها بر انگشتان پیدا شود و رنگ منسر هم بطور ناخن گردد ، و لاغر شده باز فربه نشود و بعضی پرها باریک و خام و شکننده بر آرد و گوشت خورد و بکار برد و لیکن فربه نگردد ؛ و پوست بالای ساق سفید پردها شده بریزد ، و سبزي بن منسر نیزلون بگرداند [1] *

علاج آن بود که اول از بریدن ناخنهای انگشت خون را کم کند و بعد یک هفته صاف کند بصافیهای مسهل که مخصوص جهت همین مرض نوشته شده *

صافی اول * دارچیني یک ماشه - تربد سفید چهار ماشه - مصطگي یک ماشه - نبات چهار ماشه - همه داروها را باریک آس کرده قدر سه

[1] In this disease the nails also drop out and do not grow again.

علاج دیگر * روغن سرشف یک آثار، و سیر نیم آثار، در روغن مذکور سرخ کند، و هر صبح قدری ازآن بهمراه طعمه میخورانیده باشد، به شود *

علاج دیگر * زیرهٔ سفید و انگوزه و کبریت و شملیت برابر هم، باریک آس نموده بماسورهٔ در اصل پر جانور بدمد ؛ جرب دفع گردد *

علاج دیگر * برگ مورو و دانهای نیم و مردار سنگ و حُضُض [1] مکي و هلتیت و چاکسو [2] و حب الرشاد [3] و کبریت دامغانی همه را باریک آس نموده در بیخ پرها بدم ؛ خارش دفع کند *

علاج دیگر * دانهٔ الاچي خورد چهار سرخ - نبات شش ماشه - باریک کرده و بآب انبلتاس [4] گولي کرده بدستور صافي بکار برد *

علاج دیگر * کبریت دماوندي سه درم - زهرهٔ میش و روغن سرشف ده توله - هر دو را بر آتش نرم نگهدارد و چون بهم حل شوند آب تلخه برآن اضافه نماید و بجوشاند تا آب فاني گردد * پس از پارچه صاف کرده در ظرف سفالین کند ؛ هر صبح قدر یک ماشه ازآن روغن بهمراه گوشت چغد جانور را دهد، نفع بیّن کند ؛ مُجرّب است *

علاج دیگر * جوزبوا و طباشیر از هر کدام دو ماشه - زنجبیل یکماشه - صبر سقوطري دو سرخ - برنگ کابلي یک ماشه - شونیز دو ماشه - شاهترهٔ [5] خشک چهار ماشه - کبریت دماوندی یکماشه - همه را باریک کوفته

---

1 حضض مکي (*ḥuẓuẓ-i makkī*), extract of *Berberis lycium* or *Berberis aristata*. *Vide* note 1, p. 208.

2 چاکسو (*chāksu*), H., *Cassia Absus*.

3 حب الرشاد *vide* note 3, p. 255.

4 املتاس (*amaltās*), H., is *Cassia fistula*.

5 Common in gardens in the Panjab. شاهترة (*shāhtara*), P., *Fumaria officinalis*.

علاج دیگر * اگر جانور را شپش بسیار بود و از هیچ دوا برنیاید، دار فلفل وکندش از هر کدام یک جزو باریک کوفته و جانور را گرفته و استوار کرده در اصل پرهایش بدمد و در آفتاب دارد - انشاء الله تعالی در یک لحظه پاک شود ؛ و هر یک این دو اجزا بجّای خود برین کرم عامل است *

فصل دویم در معالجهٔ جرب و آن گر است عرف خارش

علامت آن بود که جانور موی سینه و زیر نیفه را [1] بر کند و بخارد *

علاج * آن بود، که زهرهٔ گوسفند و یا گاو در اصل پرها بمالد *

علاج دیگر * اگر جانور از پر کندن باز نماند، آنرا باید که از پیش سینه و نیفه [1] پرها بر کند و قدری سرکه و آب آنار شیرین برآن اضافه نموده بر سینه و نیفهٔ جانور بمالد ؛ نافع است *

علاج دیگر * چرک گوش بچهٔ گاو میش قدر یکدانهٔ ماش در ورق گوشت دربین طعمه جانور را خوراند ؛ در چند مرتبه دادن نفع بخشد *

علاج دیگر * هیندان نرم بکوب و بسرکهٔ انگوری حل کرده جای خارش جّانور را بدان بشوی ؛ به شود *

علاج دیگر * برگ نیم بیست ورق - کبریت دامغانی دو سرخ - دانهٔ حلبه چهار سرخ - همهٔ ادویهٔ را باریک آس نموده بآب نخود گولی برابر دانهٔ نخود ساخته صبح یک گولی درورق گوشت بز جانور را خوراند، و چون نیک هضم کند سیر نماید ؛ نافع است *

---

1 نیفه vide note 1, p. 257. From the context here, it would appear that the term is applied to the feathers between the legs over the abdomen and not to the feathers under the tail.

علاج دیگر * چند دانهٔ سیر در چند ورق گوشت جانور را بخوران *

علاج دیگر * چرک گوش بچهٔ گاومیش بقدر یکدانهٔ ماش در طعمه جانور را خوراند ؛ اما نصف طعمه اول خورانیده در یک ورق دوای مذکور را دهد و بعده نصف دیگر طعمه خوراند - انشاء الله تعالی از شپش پاک شود *

علاج دیگر * بطرطي کند (که در فارسي آنرا دارتو[1] گویند و بکار رنگریزان آید) و بذر البنج و مویز و زراوند طویل[2] در آب جوشانیده در اصول پر مالد و بر آفتاب نشاند ؛ پاک شود *

علاج دیگر * بیار برگ بهانت[3] و آنرا خشک کرده باریک بکوب و چهار توله ازآن با یکتوله برنج کوفته یکجا کن و بماسورهٔ در بیخ پرها بدم و در آفتاب نشان ؛ پاک شود *

علاج دیگر * زیبق با قدری آب لیمون و یا سرکه بر کف دست بمال که یکذات شوند ، و نخ پنبه درو تر کرده بر جانور به بند ؛ و یا دوای مذکور را در اصول پرها بمال ؛ از شپش پاک گردد[4] *

علاج دیگر * گیاهي است در مازندران که مردم آنرا کیکواش[5] نامند و در فارسي ریوش گویند نرم بساید و در شراب تر کرده در بیخ پرها بمالد ؛ از شپش پاک شود * اما در آفتاب نشاندن لازم است *

---

1 دار تو or بطرطي كند ; طرطي is evidently the Arabic word دردي (*durdī*), tartar; دار تو (*dārtū*), P., tartar (the acid).

2 زراوند طويل (*zarāwand*), P., Long-rooted Birthwort, *Aristolochia longa*.

3 برگ بهانت ; (*bhānt*), H., is *Clerodendron infortunatum*.

4 An excellent and common remedy for lice ; it is much used by Indian women.

5 ريوش or كيكواش ; *kaik-wāsh*, in Arabic حشيشة البراغيث , a variety of *dūqas* ; see *Makhzan*, p. 662 : ريوش not traceable.

علاج دیگر * بورهٔ ارمني سائیده در نائزهٔ کن و در همهٔ پرهای جانور اندر دم تا به شود *

علاج دیگر * پارهٔ پارچهٔ پاک و سفید بیار و جانور را در آن پارچه پیچیده بر آفتاب[1] بنه ؛ همه شپش درآن کرباس چسپد و جانور خلاص گردد ؛ پس پارچه را دور کن ؛ به شود *

علاج دیگر * قدری پنبه در شراب تر کرده حلقه دستور در گردن باز چون طوق بانداز و تمام شب در گردنش باشد ، و محافظت کن که نیفتد ؛ روز دیگر تمام شپش در آن پنبه چسپد و جمع گردد ؛ پنبه را از گردن جانور برآر ؛ پاک شود *

علاج دیگر * دار فلفل نرم سائیده سه توله - خاکستر سرگین گاو صحرائي[2] سوخته یک توله ، هر دو را بهم بکوب ، و در پرهای جانور با پر مرغ یا کبوتر برکش ، و در آفتاب بر بند ، پاک شود ؛ و اگر پاک نشود ، بعد سه روز ، یکمرتبهٔ دیگر بعمل آر - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * برج کوهي چهار توله - میدهٔ کوانچ[3] یکتوله - هر دو را با نیم پاؤ آب تر کرده در بیخ پرهای جانور بر کش و در آفتاب بر بند - انشاء الله تعالی پاک گردد *

علاج دیگر * سبوس اجوائین[4] خراساني باریک بکوب و در بیخ پرها بماسورهٔ در دم و جانور را بر آفتاب بر بند ؛ بامر الهي از شپش پاک شود * بعده بآب اجوائین غسل ده ؛ مجرّب است *

---

1 بر آفتاب *bar-i-āftāb*, is properly "at the edge of the sun," i.e., half in the shade and half in the sun ; at the edge of a shadow cast by a wall.

2 گاو صحرائي wild ox ?

3 کوانچ *kawānch*, H., the Cowhage Plant, *Mucuna pruriens*.

4 سبوس اجوائین [illegible], P., [illegible] chaff.

باب بیستم

در معالجهٔ امراض جلد مشتمل بر چهار فصل

فصل اول در معالجهٔ شپش که در پرهای جانور بهم رسد *
جانور را بسته داشتن و گوشتهای ناپاک دادن و دست چرب و ناشسته در پرها مالیدن و چرکین داشتن سبب این مرض است * علامت آن بود که جانور را موی قفا بر خیزد و ریختن گیرد، و خود را بسیار خارد و بسیار افشاند و نرم پر[1] بریزد و موی پیش نیفه بر کند *

علاج آن بود که پارهٔ زرنیخ فارسي خورد بکوبی و بغالیهٔ مشکین عرف چوا[2] بیامیزی و بر قفای جانور ضماد کنی؛ و اگر زمستان باشد در خانهٔ گرم بربندی، و اگر تابستان بود پیش آفتاب بندی؛ به شود *

علاج دیگر * قدری دریز[3] یعني مویز در آب بجوشان و بنه تا صاف شود و بر تمام پرهای جانور بمال و بر آفتاب بند - انشاء الله تعالی همه شپش بمیرد *

---

[1] نرم پر *narm-par*, "down."

[2] چوا غالیهٔ مشکین عرف چوا *chauwā*, H., an unguent or fragrant paste of four ingredients (*viz.*, sandal, agallochum, saffron, and musk; or ambergris, saffron, musk, and the juice of the flowers of the *Abor tristis*).

[3] دریز *Vide* note 1, p. 226.

ریگ سرد پیش نشیمن باز بریز تا برآن نشیند، و اگر زمستان بود پوست گوسفند برّه پیش جانور بنه تا بر آن سینه نهد و نشیند که نفع بسیار دارد، انشاء الله تعالی به شود * و چون جانور از گوشت خوردن باز ماند بیماری سخت است و نا امید، طلب جانور دیگر کن که علاج اثر نکند *

چرکین خورانیدن * علامت آن بود که جانور چون بطپد گوشه های دهان را باز دارد *

علاج آن بود که جانور را فرو گیری و کام و دهانش را نیکو ملاحظه کنی که چیزی در آنجا چسپیده نباشد ، و اگر باشد نیکو پاک کنی ؛ و ریوند چینی یکدانگ - کافور نیمدانگ - صبر زرد دانگی - فلونیا دو دانگ - گلسرخ [1] همه را باریک آس کرده به بیز و بآب گشنیز و آب انار ترش و شیرین تر کرده با انگبین صاف و روغن بنفشه معجون کن و سه پاره نموده بگلوی باز فرو بگذران و زمانی بر دست دار * بعده بگوشت میش گیاه خواره بروغن بنفشه آلوده سیر کن *

علاج دیگر * ریوند چینی و صبر زرد و شکر طبرزد از هر کدام دانگی درمیان قدری مسکه کن و بر یخ بنه تا سرد شود و منجمد گردد * پس ، از گلوی جانور فرو بگذران ؛ همه روز بعد ، شیر خر سیاه بروغن گنجد سفید بیامیز و بجوشان و بنه تا سرد شود ؛ آنگاه بگوشت ماکیان سیاه و گوشت کبک ازآن روغن آلوده سیر کن *

علاج دیگر * زهرهٔ خرگوش نیمدانگ - خایهٔ کشف و ریوند چینی و صبر زرد از هر کدام دانگی - بخون شبپرک و شیر زنی که پسر داشته باشد آن همه را بهم بسای تا چون مرهم شود ، و حصهٔ سیوم از آن بگوشت ماکیان سیاه بده ؛ به شود *

علاج دیگر * شکر طبرزد یکدرم - زعفران شاخ نیمدانگ - کافور یک نخود - درمیان مسکه گولی کرده در حلق جانور بده * اگر تابستان باشد

[1] گلسرخ , silicate of alumina and oxide of iron ; *bole rubra* or red chalk.

خوران ؛ و بعد زمانی بگوشت کبک و یا گوشت تیهو و یا گوشت خوک بچه بشیر گاو سیاه یک شبا روز تر کن و دیگر روز بدان سیر کن ؛ به شود

علاج دیگر * فلونیا [1] دو دانگ بمیان گوشت بده و بعد زمانی بگوشت میش گیاه خواره بروغن کنجد سفید آلوده باز را بدان سیر کن ؛ و در جائی باز را نشان که آواز مردم در آنجا نشنود ؛ خصوصاً در شب احتیاط زیاد لازم است *

فصل سیوم در معالجهٔ بیماري خفقان * و آن دل تنگي است * علامت آن بود که جانور نفس متواتر و زود بکشد ، و منخرین که هر دو سوراخ بیني را گویند حرکت تند کند ، و سر استخوان سینه که زورق عبارت از انست بسرعت زند و طپش دل ظاهراً معلوم گردد *

علاج آن بود که گل ارمني و گل مختوم [2] و لعاب تخم ریحان و آب انجیر در گلاب تر کرده جانور را بنوشاند و بروی سبزیها و علفهای سبز بخواباند و طعمه از زردهٔ تخم خام کبوتر خانگي که پوست در شکم پخته نشده باشد بدهد ، و گوشت چوزه که پر و بال بر نیاورده باشد نافع است *

علاج دیگر * شیر خشت با قدری زرشک و عناب در شیر بز حل کرده در ناگزه عوض صافي بکار برد ؛ نافع ترین چیزها است *

فصل چهارم در معالجهٔ هول دل عرف کهنه * این مرض از جگر حرارت خیزد و از بسیار خون دادن و از گوشت گوسفند و گوشت

---

[1] فلونیا vide note 3, p. 182. This word is properly the name of a [illegible] electuary, principally composed of [illegible]. It is so called after its inventor, Philon of Tarsus, a contemporary of Augustus.

[2] گل مختوم, a variety of [illegible] Armenian bole.

چرب کرده در حلق جانور فرو ده و چند ساعت گرسنه داره و آب پیش جانور بنه و گوشتهای اقسام و متبدل بروغن سرطان آلوده بده، و بدان سیر کن، و در چند مرتبه دوا کردن به شود؛ و دلاسا و نوازش کردن باز را لازم است *

فصل دویم در معالجهٔ بیماري كاهش * این مرض از گرمی و خشکي خیزد و نیز از سردي و خشکي و در آب ترشدن بسیار بهمرسد * علامت آن بود که جانور همه گوشتها برغبت خورد و نیکو هضم کند ولی در تن مي‌کاهد؛ و آب بسیار خورد و از آب بشکیبد[1] و در پیخال رگهای سرخ بود و خود را بسیار خارد و بیفشاند و شپش در ریزه بالهایش[2] افتد *

علاج آن بود که سه من[3] گوشت فربه در دیگ سنگین یا در دیگ سفالین کن و آن دیگر را بگل حکمت اندوده نما و پر آب کرده آنقدر بجوشان که گوشت از استخوانها بریزد؛ پس فرو آورده بنه تا سرد شود * بعده سر دیگ را بکشا و گوشت بیرون کن و آب گوشت را در طغاره کن و پیش باز بنه تا بخورد و تشنگي ساکن گردد؛ و بعده بگیر روغن گاو خوش[4] و دو سه حب بساز و بر یخ بنهٔ تا منعقد گردد؛ پس بگلوی جانور فرو نه و دیگر هیچ مده و تا دیر گرسنه دار؛ آنگاه بگوشت میش گیاه خواره بروغن شیر پخت آلوده بده و سه روز بهمین دستور سیر نما؛ به شود *

علاج دیگر * کندش و شحم حنظل و صبر زرد و شنگرف رومي از هریک نیمدرم، همه را نرم بکوب و ببیز، و سه روز در گوشت پارها صبح جانور را

---

[1] از آب بشکیبد ; the author apparently by this means, "avoids bathing"; he has just stated that in this disease the hawk drinks inordinately.

[2] *Vide* note 1, p. 297.

[3] *Mgn*; an obvious error.

[4] گاو خوش ; the author has used this obscure word, or phrase, several times.

باب نوزدهم

در امراض دل مشتمل بر چهار فصل

فصل اول در معالجهٔ بیماري دق * سببش آنکه چون صیّاد جانور را در دام افتاده بیند از غایت فرحت خود را بر بالای جانور بی اختیار اندازد و جانور را بسختي تمام از دام بر آرد و چشم را نا دوخته در روی جانور بسیار نگاه کند ; و نیز از میر شکار کاهل که برای رام شدن تا دیر باز را بسته دارد و با جانور درشتي کند ، علت مذکور بهمرسد * علامت آن بود که جانور آماسیده و خیره بود و همواره ترش روی ; و بالهای[1] بالای چشمهایش برخاسته ، و پر بازوها بر آورده بود ، و گوشت کم خورد و مي کاهد و اکثر بآستانهٔ خانه نظر بسیار کند *

علاج آن بود که مدام آب بر جانور افگني و طغارهٔ آب پیش نهاده باشي و از گوشت همه مرغان دهي غیر گوشت عکه *

علاج دیگر * سعد کوفي و تخم کرنج[2] و ریوند و زعفران و عود قماري[3] از هر کدام دانگي ، همه را نرم کوفته به بیز و بگلاب سه گولي کن و با مسکه

---

[1] بال for پر.

[2] تخم کرنج (*karanj*), H., the seeds of *Pongamia glabra*.

[3] عود قماري (*'ūd qamārī*), pale-coloured aloes-wood.

علاج دیگر * پوست هلیلهٔ کابلي یک ماشه بروغن السي [1] سوده گولي ساخته صبح بدستور صافي از حلق جانور فرو برد ، و بعد زماني آب پیش نهد ؛ اگر نخورد نائزه کند * چون صاف شود بگوشت بز آبداره کرده سیر نمایند ؛ به شود *

علاج دیگر * خونابهٔ که زیر گوشت فربه در ته ظرف میماند ، گوشت گوسفند در آن تر کرده جانور را خورانند فربه شود - انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * تخم مرغ خانگي که تازه باشد آن را در آب جوش نموده و پوست از آن دور کرده و زردهٔ آن را بروغن گاو و روغن بادام حل کرده عوض طعمه جانور را بهمان سیر نماید ؛ و بگوشت زنده آخر روز سیر کند - به شود *

علاج دیگر * از مرزا نتهو بیگ * اگر جانور لاغر باشد و بهیچ دوا فربه نگردد آن را چند لقمه از گوشت جانور که در هندي چهپاکه [2] نامند سیر کند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * قدری شیر خر گرفته و سرگین موش درآن حل کرده صبح جانور را در نائزه دهد ؛ و بعد چند پیخال آب پیش باید نهاد تا خود بخورد ؛ و چون صاف شود بگوشت بز سیر کند *

علاج دیگر * روغن ترب همراه طعمه خورانیدن نفع بسیار کند ، و آن را این طور سازند که آب بیخ ترب را با روغن بادام و کنجد مساوي بجوشانند تا آب فاني گردد و روغن بماند ؛ پس سرد کرده و گوشت بدان آلوده جانور را سیر نمایند - انشاء الله تعالی فربهي مکمل آرد *

---

[1] السي *alsī*, H., linseed (*Linum usitatissimum*).

[2] چهپاکه *vide* note 1, p. 289

علاج دیگر * روغن دست کش نام این روغن است :— کفچه کوفته و روغن از آن فشرده بر آرد و قدر سیوم حصه شیر بز در آن داخل نموده بر آتش نرم شیر گرم نماید و گوشت در آن تر کرده بدهد - انشاء الله تعالی فربه گردد *

علاج دیگر * شیر بز سیاه یکتوله - برگ ریحان، عرف تاسي سیاه، هفت برگ - آب ازان بر آورده شیر مذکور را ممزوج نموده همراه طعمه خوراند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * شیرهٔ کوله نارنجي[1] دو سرخ - مشک نیم سرخ - شنجرف نیم سرخ - هر سه اجزاء را بهم یکجا کرده صبح در یک ورق گوشت جانور را خوراند، و چون نیک هضم کند بطعمهٔ معتاد سیر نماید - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * گوشت خوک صحرائي اگر بهمرسد هر صبح طعمه ازان بجانور خوراند؛ در چند خوراک به شود * اما گوشت مذکور ثقیل است، زیاده نباید داد؛ و جانور لاغر را هضم کردن دشوار است *

علاج دیگر * سهاگهٔ بو داده قدر یک سرخ - مردار سنگ یک سرخ - بخون انگشت میر شکار حل نموده همراه گوشت جانور را خوراند * چون نیک هضم کند بگوشت گوسفند سیر نماید؛ به شود *

علاج دیگر * لاک یک توله - مومیائي و مشک از هر کدام چهار سرخ - شنجرف چهار سرخ - همه را یکجا کرده قدر چهار نخود گولي کند؛ هر روز حبی در ورق گوشت جانور را خوراند - به شود *

[1] کوله نارنجي H.; *kaunlā* or *kamlā*, are sweet oranges.

گرم پیش او بنهد، و چون صاف گردد بگوشت کنجشک کاکلدار و یا گوسفند یا کبوتر بچه فربه سیر نماید *

علاج دیگر * مشک نیم سرخ - تخم مرغ یکماشه - کافور دو سرخ - شیر عورت دو درم - بهم حل کرده گوشت بدان تر کرده جانور را خوراند - فربه شود، انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * شیر خر مادهٔ سیاه - و شیرهٔ جو مقشر - و آب کدو - بهم ممزوج نموده بجانور همراه طعمه خوراند ؛ و بر برگ اسفناج که در هندي پالک[1] نامند و برگ گشنیز و برگ بید و امثال آن جانور را باید نشانید ؛ و داغ کردن هر دو جانب منسر متصل ناظرین[2] بهتر است ؛ و داغ پیشاني که بچوب مورد کنند نیز نافع است *

فصل پنجم در فربه کردن جانور لاغر *

علاج آن بود که شاش کودک با آب مساوي ممزوج نموده هفت سفالپاره، سوختهٔ آتش، در آن سرد کني و از پارچه صاف کرده صبح گوشت بز در آن تر کرده سیر نمائي ؛ اشتهاء و هاضمه بسیار آرد و در اندک وقت فربه گردد *

علاج دیگر * شنگرف یک سرخ در شیر بز سائیده همراه طعمه دهد زود فربه شود ؛ و مشک قدر یکدانهٔ جواری همراه طعمه دادن نافع است *

علاج دیگر * بیخ بریارهٔ بر سنگ مالیده و در آب آن طعمه تر کرده خوراند ؛ اما قدری آب در شیرهٔ آن داخل نماید ؛ به شود *

---

[1] اسفناج (*isfināj*), P. and A., پالک (*pālak*), H., *Spinacia oleracea*, Garden Spinach.

[2] ناظرین the two eyes.

علاج دیگر * روغن زیت و روغن کنجد سفید و انگبین همه را یکجا کرده بزن و در گلوی کبوتر فرو ریز تا پُر شود و گلوی کبوتر را بریسمان بند و بیاویز و روز دیگر بگوشت آن باز را سیر کن * سه روز این معالجه را بنما و آب نده ; و اگر گوشت غیر آب دیر هضم کند آب آهن تاب بده تا به شود *

علاج دیگر * فلفل گرد سفید نیم دانگ - قرنفل نیم دانگ - مشک یک جو - همه را نرم سائیده در سه پاره گوشت باز را بده ; نافع است *

علاج دیگر * گوشت سگ بچه که چشم وا نکرده باشد و گوشت خار پشت و دل و جگر مرغ سیاه بروغن زیت آلوده بده ; به شود *

علاج * سنگدان ماکیان سیاه در شیر زنی که پسر داشته باشد یک شبانروز تر کند و روز دیگر گوشت بدان آلوده باز را خوراند ; و اگر نخورد در حلق فرو برد ; به شود انشاء الله تعالی *

فصل چهارم در لاغری که از خشکی سینه بود و معالجهٔ آن * بدان لاغری که از سبب خشکی سینه بود غیر حرارت نیست *

علاج آن بود که بیارد شیر عورت پسردار و گوشت گوسفند دران تر کرده خوراند *

علاج دیگر * شیر بز سیاه و یا سرخ بهمراه گوشت خورانیدن بسی نافع است *

علاج دیگر * شیر گاو تنها قدر دو توله - دران اندکی شیرخشت حل کرده همراه ناتُره دهد ; مفید است * چون از پیخال کردن فارغ شود آب شیر

فصل دویم در معالجهٔ درد جگر جانور * علامت آن بود که زیر کف پای جانور سرد نشود و شبها زیاده گرم باشد چنانکه دست بازدار ازان گرمی آگهی یابد *

علاج آن بود که قدری ریوند چینی و آب بیخ کاسنی بهم ممزوج نموده طعمه بدان تر کرده دهد ؛ و اگر از سبب تلخی، ریوند نخورد، پس از بیخ کاسنی لعاب گیرد و ریوند را جدا کوفته در ورق گوشت خوراند و طعمه بلعاب مذکور تر کرده بدان سیر نماید ؛ و قدر خوراک ریوند باز را چهار سرخ است *

علاج دیگر * انگور سوده دانگی در یک ورق گوشت گوسفند بدهد * چون هضم کند طعمه از گوشت خوک و یا خرگوش و یا گوشت تدرو ماده و ماکیان سیاه در شیر خر تر کرده دهد ؛ مجرّب است *

فصل سیوم در معالجهٔ خورد و گذار * این مرض از سردی افتد و از گوشت گاو و بی وقت سیر کردن * علامت آن بود که جانور همه گوشتها خورد و بکار می برد ولی همواره میگذارد * باید دانست که هر طعمه که باز ازان خورد موجب معتاد خود، نصف را بحساب پیخال زند : اگر چنین باشد نشانهٔ تندرستی است ؛ و اگر زیاده از مقدار نصف در پیخال آرد آن از درد مذکور است * هرچند پیخال زیاده از طعمه زند بیماری در باز کار کرده باشد و فضله تنگ و شاخ شاخ بود *

علاج آن بود که زردهٔ تخم مرغ در ظرفی کنی و چندان بدست بزنی که حل شود ؛ و گوشت گوسفند بدان آلوده سیر نمائی ؛ در چند طعمه صحت یابد *

باب هژدهم

در امراض جگر مشتمل بر پنج فصل

فصل اول در معالجهٔ سدّهٔ جگر * علامت بستگي جگر و ورم آن، و تشنگي بسيار، و قبضيت، و استخوان سينه بيرون بر آمدن *،

علاج آن بود که پرهاى زير سينه دور کرده و صندل سفيد و سرخ بآب جو و مصطکي و سرکه بهم ماليده ضماد نمايند؛ نافع است *

علاج ديگر * لاک مغسول که هفت مرتبه شسته و در آب سائيده و خشک کرده باشد - و ريوند چيني - و گل سرخ - و بيخ کاسني - همه را مساوي در آب جوشانيده و آب آنرا صاف نموده بنوشانند؛ و طعمه از زردهٔ تخم مرغ و آرد عدس ممزوج نموده بشکر طبرزد دهد؛ و گاهي از گوشت لطيف بآب جوشندهٔ عدس بايد داد؛ به شود *

علاج ديگر * زرشک و بيخ عليق [1] و جوشندهٔ آن خورانيدن نفع بسيار بخشد *

---

[1] بيخ عليق (*'ullayq*), A., the roots of *Rubus fruticosus*, the Blackberry or Bramble.

و یا گنجشگ هزارداستان کاکلدار[1] سیر نماید ؛ هردو قسم تمه دفع شود بامر الله تعالی * و این وزن جانور کلان است، و ریزه را نصف آن *

علاج دیگر * روغن پنبه دانه شب در دماغ جانور چکاند و صبح کندس[2] کوفته بماسورهٔ باریک در هردو سوراخ بینی جانور بدمد و بر آفتاب بندد تا زرد آب از دماغ بریزد و بعده سیر کند *

---

[1] گنجشک هزار داستان کاکلدار ; this is most probably a species of lark. The term *hazār-dāstān* is properly applied to the Persian *bulbul* or nightingale (*Daulias Hafizi*) to distinguish it from the bulbuls of India.

[2] کندس = کندش .

علاج دیگر * تخم بریاره یکسرخ با روغن السي آس نموده گولي بسته از حلق جانور بگذراند و بعد پیخال کردن سیر نماید بگوشتی که معتاد آن باشد و در یکهفته سه روز دوا دهد - نافع است *

علاج دیگر * نیل وسمه و مومیائي و بیربهوتي هر سه سائیده و گولي کرده صبح در ورق گوشت گوسفند خوراند و چون هضم کند طعمهٔ گوشت گوسفند در شیر خر سیاه تر کرده سیر نماید - به شود *

علاج دیگر * صمغ عربي و گل ارمني با قدری روغن کنجد و لعاب بهیدانه حل نموده همراه طعمه جانور را خوراند ؛ دمهٔ شش دفع گردد *

چند نسخه دوا که بر هر دو نوع دمه عامل است اینجا نوشته شده *

شب اول باید که جانور را روغن سرشف در بیني چکاند و صبح برگ درخت چیت فشرده و آب آن چند قطره در سوراخ بیني جانور چکاند و در آفتاب بندد و دمچهٔ بز در پای باز دهد تا بقوت منقار آنرا بر کند و زرد آب از دماغ جانور بر آید * بعده بگوشت کبوتر و یا فاخته سیر نماید *

علاج دیگر * آب چرچره نیز در دماغ جانور چکاند بدستور صدر ؛ همین عمل کند *

علاج دیگر * تلخهٔ خرگوش خشک کرده و یکسرخ ازان با نیم سرخ کافور و دو سرخ نوشادر همه را یار کن، و باریک کرده در یک ورق گوشت گوسفند صبح جانور را خوران * چون نیک هضم کند بگوشت هدهد و یا گوشت چپاکه [1]

---

[1] چپاکه the spotted owlet (*Athene brama*): called in the Derajat (where it is a quarry for the Common-, the Red-headed Merlin and the Shikra) *ch'apākī*, vulgar for *shapīkī*. A Derawal falconer, when he takes one of these little owls with his hawk, washes his hands in its blood; his hands thenceforward will cure the [illegible] *shapīkī* when passed over the spot. Vide also note 2, p. 286.

علاج دیگر * شش گرگ را خشک کرده و با قدری کَتیرا [1] و شیر خر سیاه آمیخته گولی قدر مغز پسته سازد ، و هر روز یک حب ازان میداده باشد ، و بگوشت ماکیان سیاه سیر کند ، به شود ; و این معالجهٔ جالینوس حکیم است و آزمودهٔ صد ققنوس مغربی است *

علاج دیگر * مشک خالص یک مثقال و نیم ، و بورهٔ ارمنی و مردارسنگ و هزار درمان خشک از هر کدام دانگی ، همه را باریک آس کرده در سه لقمه گوشت گوسفند بدهد ; و هر چند روز که مداومت این دوا را نماید ، طعمه از گوشت گاو بروغن نیلوفر آلوده بدهد ; مجرّب است *

علاج دیگر * دو دانگ شکرطبرزد با دو دانگ هزار درمان خشک سائیده به بیز ، و در سه لقمه گوشت گوسفند بده ، و آب پیش جانور بنه ، و تا ظهر گرسنه دار * بعد ازان بگوشت ماکیان سیاه بروغن بنفشه آلوده سه روز متواتر بدین سیر کن و همین دوا باید داد *

علاج دیگر * سعتر [2] در شیر عورت تر کن و از پارچه صاف کرده و طعمه در آن تر نموده بده - انشاء الله تعالی در هفت طعمه به گردد *

علاج دیگر * بیار ترب و اندرونش را کاویده روغن کنجد و روغن گاو خوش [3] و شیر خشت قدری دران انداخته بر آتش بنه تا کف کند ; و گوشت میش گیاه خواره [4] دران کف روغن آلوده بخوران ; به شود انشاء الله تعالی *

---

[1] کَتیرا *Cochlospermum gossypium.*

[2] سعتر (*sa'tar*), also written صعتر or زعتر , A., *Thymus serpyllum.* See Watt, Vol. VI.,—Part IV, p. 48, under *Thymus.*

[3] گاو خوش ; this word recurs more than once: can it be an error for گاو میش ?

[4] گیاه خواره *i.e.*, fed only on grass and not on grain.

علاج دیگر * بیارد تلخهٔ خرگوش و گوشت بدان آلوده سیر کند دو سه مرتبه ؛ صحت یابد *

علاج دیگر * پوست بریارہ یک سرخ - مشک یک سرخ - کافور نیم سرخ - شنگرف یک سرخ - هر چهار دارو را یکجا بهم آس نموده در یک ورق گوشت جانور را خوراند و چون هضم کند آنگاه بگوشت کنجشک کاکلدار سیر نماید ؛ به شود *

علاج دیگر از افغان * بر چ قدر یک نخود - نمک سونچر قدر یک نخود - صبر زرد نیم نخود - قرنفل نیم سرخ - هر چهار ادویه را کوفته بآب شیر گرم گولی ساخته جانور را خوراند * بعده آب پیش او بنهد تا بخورد و تا ظهر گرسنه دارد * بعده بگوشت ماکیان سیاه بخون او در روغن کنجد آلوده سیر کند ؛ به شود *

فصل چهارم در معالجهٔ دمهٔ شش * و این مرض از گرمی و خشکی و گرده و خاک بود * علامت آن بود که چون جانور بطپد و نفس بر شش افتد پیوسته گوشه های دهان را کشاده دارد *

علاج آن بود که گوشت کبوتر سرخ دم دار[1] باین نوع بدهد ؛ کبوتر سرخ را حوصله بسرکهٔ انگوری پر کن و گلوی کبوتر را بریسمان بر بند و تمام شب نگهدار، و صبح بگوشت آن جانور را سیر نما ؛ اگر خود نخورد، گرفته از حلقش فرو بگذران ؛ به شود *

علاج دیگر * بیار شیر خر سیاه و بروغن کنجد بیامیز و بر آتش بنه تا گرم شود ؛ و گوشت ماکیان سیاه و گوشت بز یکجا کرده زمانی در شیر و روغن تر کن و جانور را بدان سیر نما ؛ در چند طعمه به شود *

---

[1] کبوتر سرخ دم دار ; not intelligible.

بآب لیموں سائیده گولي ساخته در ورق گوشت صبح جانور را خوراند ؛ چون نیک هضم کند ، بعد ازان بگوشت ماکیان سیاه سیر نمایند * و اگر احتیاج بار دیگر باشد ، بعد چهار روز این دوا را دهد ؛ زنجبیل دو سرخ - قرنفل یکسرخ - صبر زرد نیم سرخ - مصطکي یک سرخ - هر چهار اجزاء را بهم سائیده در ورق گوشت صبح جانور را خوراند ؛ تا هفت روز متواتر دهد - انشاء الله تعالی دمه دفع شود *

علاج دیگر * شیر درخت گولر[1] و هیزلي[2] از هر کدام قدر یک نخود در یک ورق گوشت جانور را خوراند ، و بعد هضم شدن بگوشت کبوتر سیر نمایند *

علاج دیگر * شیر درخت نربسي[3] که آن قسم جدوار[3] است زهردار ، قدر نیم سرخ - بشیر مذکور سائیده در یک ورق گوشت جانور را خوراند و بعد هضم شدن سیر کند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * بنگ کوهي[4] سه سرخ - لاک یک سرخ - نبات یک سرخ - بهم سائیده در ورق گوشت صبح جانور را خوراند ؛ چون هضم کند سیر نماید *

علاج دیگر * اگر دمه با آواز خرخر در گلو باشد ، بیارد شملیت و شب آنرا در آب تر کرده صبح آب آنرا از پارچه صاف نموده همراه طعمه بخوراند ؛ و اگر نخورد در حلق جانور چکاند ؛ به شود *

---

1 گولر (*gūlar*), H., the wild fig tree, *Ficus glomerate.*

2 هیزلی , word not traceable.

3 نربسي (*nirbisī*), H., *Aconitum palmatum* ; جدوار (*jadwār*), A., *Delphinium denudatum.*

4 بنگ کوهي , syn. of شوکران (*shawkarān*), A., the Spotted Hemlock, *Conium maculatum.*

علاج دیگر * گاوروهن که آن از زهرهٔ گاو بر آید قدر یکدانهٔ جو در ورق گوشت بز جانور را بدهد و چون هضم کند بگوشت ماکیان سیاه سیر کند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * گاوروهن دو سرخ - مشک و شنجرف از هر کدام یک سرخ - هرسه را بهم سائیده بآب آنار شیرین گولی ساخته در ورق گوشت بز سیاه صبح جانور را خوراند ؛ چون آنرا نیک هضم کند سیر کند ؛ این ادویه را چند بار دادن صحت بخشد - انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * بیارد صبر یک سرخ و زیرهٔ سفید و گل چنبه [1] از هر کدام نیم سرخ - تخم مالکنگنی دو سرخ - شنجرف نیم سرخ - همه را باریک آس نموده و با مغز سر کنجشک حب ساخته در ورق گوشت جانور را خوراند ؛ چون نیک هضم کند بگوشت هدهد سیر نمایند ؛ و در یکهفته سه روز دوا را ناغه کرده بدهد *

علاج دیگر * بیارد چند تلخهٔ ساروی ابلقه [2]؛ وصبح روز اول زهرهٔ سه سارو همراه طعمه خوراند ، و صبح روز دویم زهرهٔ چهار سارو ؛ و صبح روز سیوم تلخهٔ پنج سارو خوراند ؛ اگر خود بخورد بهتر و الا جانور را گرفته در حلقش فرو ریزد و آب ندهد تا هضم کند ؛ پیخال دیده بگوشت ماکیان سیاه بخون او در روغن زیت یا کنجد یا روغن کتان آلوده سیر نماید * باشه را روز اول تلخهٔ یک سارو و روز دویم دو ، و روز سیوم سه زهره دهد ؛ دمه دفع شود *

علاج دیگر * مردار سنگ و مشک و شنگرف از هر کدام یک سرخ - کافور و گهونگچی سفید و مومیائی از هر کدام نیم سرخ - همه را یکجا کرده

---

1 چنبه (*chamba* or *champa*) H., *Michelia champaca.*

2 ساروی ابلق probably the Pied Starling (*Sturnopastor contra*).

علاج دیگر * مورچهٔ خشک کرده قیراطی ازان خورد بها، و در سه پارهٔ گوشت گوسفند جانور را بده، و بدار تا هضم کند؛ و بعده آب شیر گرم تا نیم روز پیش او بنه * بعد ازان سیر کن، گوشت میش تازهٔ گرم بخون او آلوده بده - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * بریاره [1] یکتوله - و بیخ نیلوفر یک توله - بیخ اسگندهه[2] دانگی - قلیا دانگی - قرنفل و مومیائی وتخم کرفس وشنجرف از هر کدام دانگی - همه را کوفته باریک آس نموده بآب گولی بندد؛ جانور کلان را قدر نخود و خورد را برابر ماش، صبح گرفته و دهنش را وا کرده در حلق او فرو دهد؛ چون یک پیخال کند بگوشت ماکیان سیاه بخون او آلوده سیر کند * و در شش روز سه روز بنوبت دوا دهد؛ به شود *

علاج دیگر * اگر دمه باشد، شنگرف در شیر بز سائیده همراه طعمه بخوراند؛ به شود *

علاج دیگر * بیربهوتی و مومیائی و قنبیل مساوی بهم آمیخته برابر نخود گولی سازد * جانور کلان را برابر نخود در ورق گوشت گوسفند بخوراند و بعد هضم کردن بگوشت میش سیر کند؛ به شود *

علاج دیگر * دختری که اول مرتبه او را حیض آمده باشد لتّهٔ خون آلودهٔ او را بگیرد و در شیر خر تر کرده و فشرده و قدر یک سرخ عسل بلادر دران ممزوج نموده و چند ورق گوشت گوسفند بدان تر کرده جانور را بخوراند؛ و هرگاه هضم کند بگوشت گوسفند سیر کند؛ اما آب کم و شیر گرم باید داد؛ به شود و مجرّب است *

---

1 بریاره (or *baryāla*), H., *Sida cordifolia.*
2 اسگندهه (*asgandh*), H., *Withania somnifera.*

علاج دیگر * صمغ عربی - کثیرا[1] - هزار درمان خشک - از هر کدام یکدرم باریک سائیده و با سه درم روغن گاو کهنهٔ تیز شده[2] بیامیز و سه حصه کن ؛ ازین داروها نیم درم با یکدرم روغن گاو بیامیز و بر پیچ بنه تا سرد شود، و یا در ظرفی کن و آن ظرف را در آب سرد بنه تا دوا منعقد گردد؛ و جانور را گرفته در گلوی او فرو بگذران، و همچنان در قباچه بسته دار ؛ و میخ در دیوار بزن، و جانور را سر بالا و دم طرف زمین و پشت بدیوار کرده بیاویز، و بعد ازان از قباچه بر آر، و تا نماز عصر گرسنه دار * و بعد ازان بگوشت ماکیان سیاه سیر کن و گردن ماکیان بشکر طبرزد آمیخته بده؛ در شش روز سه روز بده و سه روز ناغه کن ؛ و روز ناغه گوشت بروغن بنفشه و نیلوفر آلوده بده ؛ مجرّب است *

علاج دیگر * شُش روباه خشک کرده - و بیخ سوسن - و شکر طبرزد - خورد بسا و به بیز، و در سه لقمه گوشت قدر نیمدرم ازین دارو بده و زمانی بدار تا هضم کند * بعده بگوشت ماکیان سیاه سیر کن ؛ به شود *

علاج دیگر * فلونیا[3] تنها در چند پاره گوشت بده و هیچ طعمهٔ دیگر مده تا که این لقمه را هضم کند؛ آنگاه بگوشت ماکیان سیاه بخون او در روغن بنفشه آمیخته سیر کن؛ و لیکن بعد از یکدو پیخال سیر کن تا دوا اثر کند *

علاج دیگر * قرنفل سائیده در سه پاره گوشت بده، به شود ؛ اما در شش روز سه روز بده *

---

1 For کثیرا (*katīrā*), the gum of *Cochlospermum gossypium*, sometimes called White Silk-Cotton Tree?

2 تیز شده *i.e.*, kept for some years; it is said to produce sneezing.

3 فلونیا, see page 299, note 1.

شهد خالص ممزوج نموده در گلوی جانور بریز، و زمانی بر چکس ببند تا قی کند و بلغم بسیار بر آرد * چون از قی فارغ شود آب شیر گرم پیش جانور بنه تا برغبت خود بخورد ؛ و زنهار جانور قی کرده را غسل نیکو نیست * و بعد نماز ظهر بگوشت ماکیان سیاه بخون او آلوده سیر کن و اگر در قی کردن جانور سست گردد آنرا قدری مسکه در گلویش پیش از سیر کردن بریز تا بحال آید * و روز دویم ناغه کن که قی متواتر جانور را ناتوان گرداند ؛ و آنروز بگوشت گاو و یا بگوشت میش بخون آلوده یک خوره سیر کن * بعد صبح، روز سیم، این سفوف را در سه ورق گوشت بده تا بلغم را نضج داده در سینه یکجا کند و در روز قی تصدیع بباز نرسد وآسان بر آید * بادیان سه ماشه - ایرسا[1] که بیخ سوسن باشد یکدرم - اصل السوس دو ماشه - صمغ کندر یکماشه - نمک هندی یک ماشه - نبات دو درم - همه اجزاء را باریک آس نموده نگهدارد : و این را فقیر بر باز آزموده است *

علاج دیگر * آب سوسن نیم توله - آب کندل[2] شش ماشه - پوست کوکنار سی و دو درم - بکوب و با آن آبها به پز و با دوازده جزء عسل بقوام آورده معجون کن و قدر پنجدانگ باز را بده اگر کلان بود ؛ میانه را سه دانگ بده ؛ با چهار دانگ شیر زنان آمیخته * و خون ماکیان سیاه با این داروها بیامیز و بده ؛ به شود * اگر همراه طعمه خورد بهتر، و الا در حلقش بریز* و اگر ازین دارو فضلهٔ جانور زرد و یا سیاه رنگ شود، آنرا بزردهٔ تخم مرغ و یا روغن زیت بیامیز و گوشت خوک بدان آلوده تا سه روز بده ؛ به شود - انشاء الله تعالی *

---

[1] ایرسا (*īrsā*), A., *Iris germanica*.

[2] کندل, *kundal* is the Hindī name for *sakbīnaj*, the Sagapenum of the Greeks.

آب پیش بنه تا بخورد * و خون ماکیان سیاه بروغن نیلوفر بیامیز و گردن ماکیان دران آلوده بخوران؛ به شود *

علاج * زنجبیل چینی - نوشادر - وسرگین[1] سگ، خشک و سفید شده، از هرکدام یکدرم - بشیر زنی که دختر داشته باشد ممزوج کن و ازان پانزده حب ساخته که هر کدام برابر فلفل باشد در گوشت میش چهار حب روز اول بده، و گرسنه دار، و آب پیش بنه، وبعد از نماز ظهر بگوشت ماکیان سیاه و یا کبک و یا کبوتر بچهٔ فربه سیرکن؛ یک روز درمیان کرده پنج حب دیگر بده * علی هذا میداده باش * در هفتهٔ، سه روز دوا بده و سه روز ناغه کن * و بعد از فراغ شدن، یکهفتهٔ دیگر از گوشتهائی که گفته شده بده، و بروغن کنجد آلوده و سرگین سفید شدهٔ سگ پاشیده بدان سیر کن؛ به شود *

فصل سیوم در معالجهٔ دمه که بلغم باشد و باد * این مرض از دادن گوشت گاو و گوشتهای سرد و مسکه خیزد * علامت آن بود که آواز خرخر در گلوی جانور پیدا شود و چون دهنش را باز کنی بلغم در او بنظرآید و اگر انگشت در حلق او کنی پر از بلغم بر آید *

علاج آن بود که شکر فانیذ[2] یکدرم در سپرز بزغالهٔ سرخ اندر کنی و سه لقمه ازان سپرز بدهی وآنروز گرسنه داری و بهمان اکتفا کنی * روز دیگر بگوشت میش بروغن کنجد آلوده سیر کن؛ به شود *

علاج دیگر * سپندان سفید و دار فلفل از هر کدام دانگی، سائیده به بیز؛ و بیست و یکدانه مویز با این داروها یکجا کرده بکوب؛ و بقدری

---

[1] سرگین, for فضله.

[2] فانیذ, sugar-candy.

باب هفدهم

در معالجهٔ امراض دمه مشتمل بر چهار فصل

فصل اول در معالجهٔ دم گرفتن جانوران ؛ این مرض از دود و خاک خیزد و از بی‌تیماری باز دار * علامت آن بود که آب از بینی جاری باشد و آواز گرفته شود و چون جانور بطپد نفس برو تنگ شود چون دمه *

علاج آن بود که در دو دانگ مویز با یک قیراط فلفل گرد بهم سائیده و در پارچه بیخته با انگبین معجون کند و جانور را گرفته آن را در کام و دهان او بمالد تا قی کند ؛ و بعد از فراغ آن دهانش را بشوید و طعمه بروغن زیت و شیر خر ممزوج کرده و بدان آلوده در چند طعمه بدهد صحت یابد - انشاء الله تعالی ؛ و گوشت ماکیان سیاه خوب است *

فصل دویم در تنگی نفس جانوران * علاج آن بود که فلفل و بادیان[1] و بورهٔ ارمنی و نمک هندی همه را بهم برابر بسای و بیامیز ، و جانور را گرفته بر بند و زبان او را بروغن گاو چرب کن و آلودگیها را از زبان او بخلال چوب بید پاک کن * پس دهان جانور را بپارچه مالیده از نم خشک کرده بعده دوا را در دهان و کام بمال و تا ظهر پیش آفتاب دار ؛ آنگاه

[1] بادیان (*bādiyān*), P., the Star Anise of China, *Illicium anisetum*.

علاج دیگر * شیاف پیه خوک خاصه برای باز خوب است *

علاج دیگر * اگر جانور را اثر حرارت ظاهر باشد عوض نمک در صافي و شیاف و حقنه هلیلهٔ زرد داخل نماید ؛ و چرغ و شاهین و بحري را جهت صافي قدری از نوشادر با شکر و روغن گاو دادن بسیار نفع کند - و الله اعلم *

علاج * سپندان و زنجبیل و برج همه مساوي کوفته و در سه پاره گوشت صبح جانور را بدهد ; و بعد هضم آن بگوشت کنجشک و بچهٔ خطاف عرف ابابیل و موسیچه[1] بی استخوان و پر در مسکه آلوده بدهد ; و گوشت خرگوش درین حالت نافع است ; و روغن زیت الانفاق[2] همراه گوشت نافع است ; و از گوشت مرغ احتراز نماید که بسیار مضرّ است *

علاج دیگر * زنجبیل - مصطکي - کرو[3] - دارچیني - و فلفل‌گرد - از هرکدام یک جزء وحرف ابیض[4] چهارم حصه از یک جزء - شکرطبرزد قدری- بهم باریک آس نموده و بگلاب حبها برابر دانهٔ فلفل ساخته در ورق گوشت دهد ; نفع بسیار بخشد ; وطعمه از ملخ و خطاف و خرگوش دهد *

علاج دیگر * حقنه بجوشندهٔ رازیانه و کرفس[5] و فلفل با روغن تازه و یا بیج کند ; صحت یابد *

علاج دیگر * جگر گوسفند و یا بز با شیر خر سیاه ممزوج کرده و هلیلهٔ زرد دران سائیده خوراند و بدستور تخم سنگ - پشت با شکرطبرزد با جگر مذکور دهد ; و این از دواهای پر نفع است *

علاج دیگر * شیاف[6] - شکرطبرزد - و عسل - و انذروت[7] - و نمک - بسیار مفید است *

---

[1] For موسیچه? *vide* note 4, p. 228.

[2] زیت الانفاق, oil of unripe olives, see *Makhzan*, p. 749.

[3] For کرد for گرد چوب P., *Areca catechu*, the Betel-nut?

[4] حرف ابیض, (*ḥurf*) A.; the White Mustard, *Brassica alba*.

[5] کرفس (*karafs*), A.; celery, wild or cultivated, *Apium graveolens*.

[6] شیاف (*shiyāf*), A., suppository.

[7] انذروت (*anzarūt*), A., the Sarcocolla of the ancients, a gum obtained from a species of Astragalus.

علاج دیگر * اگر مرض مذکور از حرارت باشد قدر چهار سرخ زهرمهره[1] بگلاب و یا آب سحق کرده در گلو چکاند، نفع بسیار بخشد * و علامت حرارت درین فصل درج است * و برودت آنست که جانور هر چهار اعضا را سست کند و سر بجنباند بطور لرزه، و هر دو پای سیاه نیلگون شود و دراز بگذارد *

فصل دویم در معالجهٔ قولنج شکم * علامت آن خشکی فضله است و جانور اکثر سینه بر خاک گذارد و از غایت درد بی آرام بود *

علاج آن بود که حلبه[2] و شبت با عسل و آب جوش نموده بخوراند *

علاج دیگر * آب نسرین و آب زنبق و عرق بهار نارنج[3] که حلبه[2] دران تر کرده باشند آن را خورانیدن بسی نافع فرموده اند *

علاج دیگر * حقنه بآبهای مذکور با روغن کتان و بابونه[4] و امثال آن نافع است *

فصل سیوم در معالجهٔ نفخ شکم، یعنی باد که در معدهٔ جانور بهمرسد و هاضمه کم کند * سببش غیر برودت و بد گواری طعمه چیزی دیگر نبود * علامت آن بود که فضله گسسته و ناهموار کند و در وی خشونت بود یعنی ریزه ریزه مثل دانهای خشخاش و حباب بر آن باشد و بزردی مائل، و رنگ و قوام فضله بگچ آهک ماند، و آواز نفخ از رودگان جانور شنیده شود و گوشت کم خورد *

---

1 زهر مهره (*zahr-muhra*), P., bezoar stone; silicate of magnesia and iron.

2 حلبه (*ḥulbah*), A., the Fenugreek, *Trigonella Fœnum-græcum.*

3 بهار نارنج, orange blossom.

4 بابونه (*bābūna*), P., Persian chamomile, *Matricaria chamomilla.*

علاج دیگر * اگر جانور از شدت و حدت هیچ صافي غش کند و بیهوش بماند و بلرزد (و بعد از صاف کردن اینها علامت مرگ است) پس آنرا علاج بهتر ازین نیست که برنج سفید بآب ترکرده زمانی نگهدارد * و بعده جانور را گرفته از آن آب در حلق او ریزد و زمانی توقف نماید که آب در حوصلهٔ جانور گرم شده باشد؛ پس فوراً آن آب را از حلق جانور بر آرد و یک نائزهٔ دیگر هم از آب برنج کند که اثر حرارت نماند * و این علامتها را نیز از کسافت و سدهٔ روده توان دانست که بسبب آن گره صافي کار نکند و هوا در شکم جانور تا بدیر بماند، و از حرارت ماندن صافي در معده هوا از حدت بخارات محتبسه بمرتبهٔ سمّ رسد و مهلک بود، و غش کردن جانور ازان است - والله اعلم *

علاج دیگر آنکه اگر جانور در ایام زمستان بسبب هوازدگی و برودت بعد صاف کردن غش کند، آنرا جندبیدستر که آش بچگان نیز خوانند و آن خصیهٔ سگ آبي است [1]، قدر یکسرخ در حلق جانور فرو برد و در جائی گرمگاه دارد بلکه سنگ تاب نیز کند * انواع سنگتاب در فصل مرض پا یاد کرده خواهد شد؛ بدان موجب بعمل آرد *

علاج دیگر * اگر جانور بالجزم [2] هوا زده باشد، آنرا قدر یک فلفل تریاق فاروق[3] و یا مشرود بطوس که آن هردو معاجین را طیار و ساخته از ملک روم آرند، در حلق جانور فرو برد؛ انشاء الله تعالی صحت یابد * و این هر دو حیلهٔ فقیر است *

---

[1] خصیهٔ سگ آبي, the preputial follicles of the otter; for جند بید ستر, see note 2, page 115. In the latter place, it is said that *bachagān* is another name for *junda-bīdastar*. Here, the correct name is given as *āsh-i bachagān*. It is so called from the fact that it is a medicine given to infants.

[2] بالحرّ Ar., "in the hot season," or بالجزم "of a certainty?"

[3] تریاق فاروق (*tiryāq-i-fārūq*), A., *see* p. 217, note 1, and Khory's *Bombay Materia Medica*, page 119.

باب شانزدهم

در امراض روده مشتمل بر سه فصل

فصل اول در معالجهٔ سدهٔ روده که از بی عملی مسهلات بهمرسد *

علامت آن بود که جانور بوقت مسهلات تصدیع بسیار بیند و بمیرد ; و اکثر استادان این مرض را سدّهٔ روده مقرر فرموده اند ; و در هنگام صافی شکمش بند شود ; وگاه باشد که طعمه دیر بکار برد و پیخال سرخی آمیز و گسسته کند و اشتها کم شود *

علاج آن بود که گوشتهای لطیف خورانند و مسکهٔ گاو بهمراه طعمه دهد *

علاج دیگر * فتیلهٔ چرب کرده بروغن هستهٔ شفتالو و یا مسکه در بن باز داده ناتزهٔ آب شیر گرم باید داد ; نافع است *

علاج دیگر * مسکهٔ گاو قدر نیم توله و آب لیمون دو ماشه بهم حل کرده ناتزه کند ; و بعد صاف شدن سیر نماید * و بعده چند مرتبه هردو هفته یکبار نبات ، بهمراه طعمه و یا بدستور صافی ، میداده باشد و استعمال دهنیات [1] نیکو ترین دواها است ، اما نه آنقدر که موجب امتلا گردد *

---

[1] دهنیات , medicated oils.

علاج دیگر * مازو و پوست آنار شیرین خشک هر دو را برابرِ وزن کوفته باریک نموده با قدری سرکهٔ انگوری پخته حبها برابر فلفل سازد * یک حب تا دو حب یک خوراک بود *

علاج دیگر * سفدروس - انجیار[1] - گلنار[2] - صندل سفید - از هرکدام مساوي کوفته سفوف نماید * قدر دو سرخ یک خوراک بود *

علاج دیگر * کوکنار[3] نیم برشت سه ماشه - گل ارمني یک ماشه - زنجبیل یک ماشه - سفوف کند و از آن دو سرخ بدهد *

علاج دیگر * بسبله[4] دو ماشه - طباشیر دو ماشه - مصطکي رومي یکماشه - کتهوري[5] دو ماشه کوفته سفوف کند * قدر دو سرخ یک خوراک بود *

علاج دیگر * تریاق اکبر یعني فاروق[6] - مشرود بطوس[7] - تنتروي[8] خطائي - گل مختوم[9] و گل داغستاني[10] - هر کدام این بسر جای خود دوا است ؛ و خوراک قدر یک نخود نافع بود *

علاج دیگر * ابرک کشته[11] قدر دو سرخ در ورق گوشت مقدار یک خوراک بود *

---

1 انجیار ; word not traceable.

2 گلنار , the flowers of the pomegranate.

3 کوکنار (*koknār*), the Persian name of the Arabic *khashkhāsh*, the Poppy.

4 بسبله , probably an error for بسباسه (*basbāsa*), A., the aril of *Myristica fragrans*, the Nutmeg.

5 کتهوري (*katorī*), Panjab, the root of *Cissampelos pareira*, the False Pareira Brava.

6 فاروق , *vide* note 1, page 217.

7 مشرود بطوس a kind of *ma'jūn*; *vide* p. 276, line 17.

8 تنتوري (*tintūrī*), Beng., Tamarind, *Tamarindus indica*.

9 گل مختوم (*gil-i makhtūm*), a variety of *gil-i armanī* or Armenian bole, *Silicate of alumina, magnesia* and *oxide of iron*.

10 گل داغستاني See *Makhzan*, page 910.

11 ابرک کشته (*abrak*), H., mica. The ashes are used in medicine.

فصل شانزدهم در معالجهٔ ضعیفی مزاج جانوران * و علامت آن پیداست *

علاج آن بود که دارچینی دو دانگ باریک نموده در سه پاره گوشت بدهد * چون هضم‌کند بعده بگوشت ماکیان سیاه بروغن کنجد سفید آلوده سیر کند *

علاج دیگر * جانور را در آب فرو برد و همان‌آب پیش او بنهد تا بخورد و غسل کند * بعده طعمه بآب آنار شیرین و ترش بدهد؛ به شود *

علاج دیگر * قدری روغن زیت و روغن گاو و شیر گوسفند با خون ماکیان که سیاه گوشت داشته باشد[1] بر آتش نهاده شیر گرم کند و گوشت میش، بر آتش نرم، آن قدر کباب کند که گوشت سفیدی گیرد * پس چند طعمه ازان بروغن مذکور آلوده بدهد؛ به شود *

علاج دیگر * چند طعمه از گوشت چغد باید داد *

فصل هفدهم درمعالجهٔ زحیر اندرونی و آن پیچش شکم است * از زیادتی صفراء و حرارت خیزد * علامت آن بود که پیخال جانور لعل فام بود و جانور بیقرار باشد *

علاج آن بود سندروس[2] یکماشه - مازو یکماشه - گل‌ارمنی دو ماشه - صندل سفید چهار ماشه - کوفته سفوف کرده قدر سه سرخ در ورق گوشت خوراند و طعمهٔ گوشتهای لطیف دهد *

---

[1] This breed of fowl with black flesh is called in Hindustanī *karaknāth* and *karnātik*.

[2] سندروس (*sandarūs*), A. and P., the Sandarach or Arar, *Callitris quadrivalvis*.

و صبح دوبم نبات تنها دانها تراشیده بدان جانور را صاف کند - انشاء الله تعالی چونگی دفع شود *

علاج دیگر * آبی که زیر گوشت برنگ خون باشد [1] قدری - آب برگ چقندر و آب برگ شفتالو و قدری عسل صاف بهم ممزوج کرده جانور را دهد تا خود بخورد و اگر نخورد گرم کرده بفائزه دهد ؛ و بعد برنگ کابلی و قنبیل و برنج ترابی و تربد سفید [2] مساوی بشهد گولی کرده بطور صافی باید داد ؛ کرمه بر آرد ؛ مجرّب است *

فصل پانزدهم درمعالجهٔ استادم و هر جانوری که همین علت داشته باشد * علامت آن بود که همیشه خود را ور چیده دارد و بهیچ نطپد وخاموش ماند و پیخال بسبزی مایل بود و سیاهی پیخالش میانه بود و شور مزه و گوشت اندک خورد و دیر بکار برد ؛ و بیشتر این مرض در جانب راست بود طرف جگر ؛ و در جانبی که علت مذکور بود پایش سست بود و آن پا را نیز گران بردارد *

علاج آن بود که افسنتین نیمدرم نرم بساید و در سه ورق گوشت گوسفند بجانور خوراند و زمانی بر دست دارد تا چند پیخال کند * آنگاه گل گاو چشم [3] بآب بیامیزد و صاف کند ؛ و در آب دیگر داخل کند و پیش جانور بنهد * بعد ازان بگوشت خوک صحرائی و یا گوشت ماکیان سیاه سیر کند ؛ مجرّب است و نفع دارد *

---

[1] In Hindustani *dhowan;* given for indigestion.

[2] تربد سفید (*turbud*), P., the white variety of *Ipomœa turpethum*, Turpeth Root or Indian Jalap.

[3] گل گاو چشم, *gāo-chashm,* the Persian name of the اقحوان (*uqḥuwān*), camomile, *Anthemis nobilis.*

علاج دیگر * سنون عرف مسي که بدان دندان را سیاه [1] کنند قدر چهار سرخ بآب گولي ساخته و صبح پیش از سیر کردن از حلق جانور فرو برد - انشاء الله تعالی همه غلولهٔ کرمهای مردهٔ از دهن بر آورد ؛ اگر بر نیارد بگوشت آبدارهٔ نیم سیر نماید و عصر گوشت بی پر و استخوان داده و صبح دوم نبات تنها دانها تراشیده جانور را بدان صاف کند و گوشت ماکیان سیاه بروغن نارجیل آلوده بدان سیر کند ؛ نافع است *

علاج دیگر * فلفل گرد دو عدد - نمک سنگ یک سرخ - سهاگهٔ بریان و صبر سقوطري از هر کدام یک سرخ - برچ دو سرخ - نبات شش ماشه - باریک آس نموده بآب گولي ساخته صبح بدستور صافي بعمل آرد و آب پیش نهد و چون صاف شود بگوشت ماکیان سیاه و روغن هستهٔ شفتالو آلوده سیر کند ؛ کرم مرده بر آید *

علاج دیگر * بار درخت نار سوخته و زغال آنرا در آب تر کرده و از پارچه صاف کرده نگهدارد ، و قدری آب برگ بهتل [2] دران ممزوج کرده هفت سفالپارهٔ سوختهٔ آتش دران سرد کند ، و صاف نموده قدری ازان آب در نائزه کرده - جانور را دهد - انشاء الله تعالی چونگي و خلطه هر دو بر آرد *

علاج دیگر * زیرهٔ کرماني دو سرخ - قنبیل دو سرخ - تاتورهٔ سفید یکدانه - فلفل گرد دو دانه - نمک سنگ یکنخود - همه را باریک آس نموده صبح در ورق گوشت جانور را بخوراند * بعد یک پیخال آب پیش نهد * بعده بگوشت بز آبدارهٔ نیم سیر کند ؛ و عصر طعمهٔ بی استخوان دهد *

---

[1] مسي (*missī* or *misī*), H., a powder (composed of yellow myrobalan, gall-nut, iron filings, vitriol, etc.) used by women for tinging the teeth a black colour.

[2] بهتل *Vide* note 1, page 190.

گرم پیش نهد ؛ و چون صاف شود گوشت بروغن نارجیل آلوده بدان نیم سیر کند که این از جملهٔ مجرّبات است *

علاج دیگر * باید که اول تا سه روز جانور را صبح طعمه با روغن نارجیل بدهد و شام بگوشت آبدارهٔ سیر کند * روز چهارم صبح زنگار پاکیزه دو سرخ - نبات یکماشه - باریک آس نموده در دو لقمهٔ گوشت بز جانور را بخوراند و چون نیک هضم کند بر آب بندد * بعده از گوشت آبداره نیم سیر کند و عصر طعمهٔ بی استخوان بدهد ؛ و روز پنجم صبح زنگار دو سرخ و نبات یک ماشه بهم کوفته بآب لیمون گولي بسته جانور را گرفته از حلق او فرو بگذرانند ؛ و چون دوا در تن جانور اثر کند ، بعد از قي و پیخال قدر شش ماشه نبات تنها دانه ها تراشیده بدستور صافي بعمل آرد * و بعد از صاف شدن بگوشت ماکیان سیاه بخون و روغن نارجیل آلوده سیر کند ؛ و وقت دوا کردن بن[1] باز بروغن هستهٔ شفتالو و یا بروغن گاو خوش باید چرب کرد - انشاء الله تعالی کرمه مرده بر آید *

علاج دیگر * تخم تاتوره یکدانه - قرنفل یکعدد - نبات نیم توله - قنبیل یک سرخ - همه اجزاء را باریک آس نموده بآب گولي ساخته بدستور صافي بکار برد * بعد صاف شدن جانور را بگوشت بز آبداره سیر کند *

علاج دیگر * پوست بیخ آنار ترش چهار سرخ - برج دو سرخ - نمک سنگ دو سرخ - بهم باریک آس نموده و بآب گولي کرده صبح در حلق جانور فرو برد * اگر در قی کرمه بر آرد بهتر ، و الا گولي نبات سه ماشهٔ بآب لیمون ساخته و قنبیل بالایش آندوده جانور را بدان گولي صاف کند ؛ و گوشت ماکیان سیاه بروغن نارجیل آلوده بدهد - مجرّب است *

---

1 *bun* = *maqʻad*.

گوشت صبح جانور را خوراند و گرسنه دارد تا یک پیخال کند * بعده بگوشت آبداره سیر باید کرد ؛ کرمهٔ مرده در پیخال برآید و در سه روز متواتر دادن به شود *

علاج دیگر * تنکار[1] یکسرخ - قرنفل یکعدد - مومیائي قدر یکدانهٔ ماش - قنبیل دو سرخ - همه اجزاء را باریک نموده صبح بآب لیمون گولي ساخته در یک ورق گوشت جانور را خوراند * بعد پیخال کردن بطعمهٔ آبداره سیر کند - انشاء الله تعالی کرمه در پیخال برآرد *

علاج دیگر * روغن بهلاوه که آنرا عسل بلادر نامند در ورق گوشت صبح پیش از طعمه جانور را بدهند ؛ کرمهٔ مرده در پیخال بر آرد ؛ و بگوشت ماکیان سیاه سیر کند و ظهر آبداره دهد *

علاج دیگر از نتهو بیگ * بُرادهٔ مس باریک در ورق گوشت قدر سه سرخ هر روز پیش از طعمه بدهد و چون هضم کند بطعمهٔ آبداره سیر نماید و برطغارهٔ پر آب باید بست تا بخورد - انشاء الله تعالی کرمهٔ مرده در پیخال بر آرد * و سه روز بدهد ؛ نافع است * و اگر کرمهای مرده در شکم بماند و بر نیاید به نبات تفها و روغن بادام گولي بسته صاف کند ؛ و گولي را در قنبیل باید اندود *

علاج دیگر از حیلهٔ فقیر است * نبات دو درم حلتیت[2] که انگوزه باشد یک سرخ - قنبیل نیمدانگ - باریک نموده بآب لیمون گولي ساخته بدستور صافي بکار برد ؛ و بعد از بر آمدن کرمه در قی و پیخال ، آب شیر

---

[1] تنکار (*tinkār*), biborate of soda. [2] حلتیت (*ḥiltīt*), A., asafœtida.

علاج دیگر * مومیائي نیم سرخ ، و بلیله بآب سوده و مومیائي مذکور را دران حل کرده صبح در یک گوشت جانور را خوراند و بعد یک پیخال بطعمهٔ معتاد سیر نماید ؛ کرمه همه مرده همراه پیخال برآید و سه روز همین عمل علی التواتر کند *

علاج دیگر * صبر زرد یکسرخ - قنبیل یکسرخ - قرنفل یک عدد - دانهٔ قاقله صغار یک سرخ - بیربهوٹي یک عدد - همه اجزاء را باریک آس نموده با قدری قند سیاه گولي ببندد و صبح بدستور صافي بعمل آرد * بعد قی و پیخال کردن آب شیر گرم دهد و چون فارغ شود بآبداره سیر کند *

علاج دیگر * آب بلیله قدر یک سرخ - نبات دو درم - آب خر زهره که در هندي گل جنکي گویند [1] سه سرخ - دانهٔ الاچي خورد بیست دانه - قنبیل یک سرخ - دانهٔ دار فلفل سه دانه - همه اجزاء را باریک آس نموده گولي ساخته صبح در حلق جانور فرو بگذراند ؛ و چون کرم در قی و پیخال برآرد آب شیر گرم پیش نهد ، و چون صاف شود بگوشت ماکیان سیاه و روغن نارجیل آلوده سیر کند ؛ صحت یابد ؛ مجرّب است *

علاج دیگر * نوشادر دو سرخ - زنجبیل چهار سرخ - دار فلفل یکسرخ - قند سیاه چهار سرخ - همه را باریک آس نموده و گولي بسته بدستور صافي بکار برد و بعد قی و پیخال آب شیر گرم دهد و پس از صاف شدن بگوشت آبداره سیر کند ؛ مجرّب است *

علاج دیگر * شونیز چهار سرخ - آب بلیله یک سرخ - گهونگچي سفید یک عدد - نوشادر خالص دو سرخ - باریک آس نموده در یک ورق

[1] خر زهره (*khar zahra*), P., *Nerium odorum*, the sweet-scented Oleander. The Hindi name گل جنکي not traceable ; the ordinary Hindi name is *kaner*.

علاج دیگر * لسان العصافیر عرف اندرجو تلخ دانگی - صبر زرد دو سرخ - شونیز دو سرخ - هرسه را در دو ماشه قند سیاه گولي کرده در نبات باریک خشک اندوده بدستور صافي بعمل آرد * بعد دو پیخال آب دهد ؛ همهٔ کرمها یا پیش از پیخال درقی بر آرد یا پس از پیخال * بعد بآبداره نیم سیر کند ؛ وظهر گوشت بروغن نارجیل آلوده دهد ؛ مجرّب است *

علاج دیگر * اگر جانور کرمه چونکي در شکم داشته باشد آنرا باین طور صاف نماید * شب ، سیوم حصه طعمه از معتاد کم کرده بخورانند و صبح نبات یک ماشه - پوست بیخ آنار ترش دانگی - قنبیل چهار سرخ - نوشادر صاف دو سرخ - همه را خورد بکوبد و بآب لیمون گولي بسته بدستور صافي جانور را بدهد ؛ و چون از قی فارغ شود و یک پیخال کند ، بعده قدر سه ماشه نبات تنها ، دانه‌ها تراشیده و جانور را گرفته ، از حلق او فرو بگذراند - انشاء الله تعالی همه کرمها مرده در قی و پیخال برآید * بعده آب شیر گرم دهد تا جانور از علت فارغ گردد * پس بگوشت آبداره نیم سیر کند ؛ ظهر روغن نارجیل با طعمه آلوده دهد ؛ آزمودهٔ این فقیر است * اما پوست بیخ آنار که از طرف شاخ واژگونه جانب بیخ کشند اسهال نکند و قی آرد ؛ و اگر از جانب بیخ طرف بالای سر شاخ بر آرند قی کم کند ولي آن مسهل است *

علاج دیگر * پوست ترنج دانگی - صبر زرد یک سرخ - دار فلفل یکسرخ - قنبیل یکسرخ - قند سیاه سه ماشه - بهم گولي بسته در حلق جانور با چند قطره آب لیمون فرو بگذراند * بعد یکدو پیخال اگر کرمها درقی بر آرد بهتر ، و الا آب شیر گرم پیش جانور نهد تا برغبت بخورد ، و اگر نخورد نائزه کند و چون صاف شود بگوشت آبداره سیر نماید *

علاج دیگر * موهای خورد که زیر دم خر مي باشد بریده نیک خورد کن و در یک ورق گوشت جانور را بده تا بخورد و به شود *

علاج دیگر * اگر کرمه دراز باشد چنانکه چونکي[1] بود، و اگر جانور توانا و فربه بود، آن را دو روز گرسنه دار و هیچ مده؛ آنچه کرم در شکم باشد همه مرده و بهم پیچیده مثل غلوله بر آید؛ و آن کرمها را خشک کرده نگهدار؛ اگر جانوری را مرض مذکور روی دهد همان کرم خشک کوفته بر گوشت پاشیده بخوران؛ کرم مرده در پیخال بر آید *

علاج دیگر * روغن نارجیل سه روز بگوشت بده؛ نافع است *

علاج دیگر * شکرطبرزد یک مثقال - نمک هندي نیم دانگ - زنجبیل نیمدانگ - نرم سائیده در حوصلهٔ مرغ کن و برشتهٔ باریک بر بند و بگلوی جانور فرو بگذران و سر ریسمان بر کش و زمانی جانور را بر دست دار تا همه کرمها برآید؛ بعد از آن طغارهٔ آب شیر گرم پیش او بنه تا بخورد؛ و چون صاف شود از گوشت ماکیان سیاه بروغن آلوده سیر کن؛ صحت یابد *

علاج دیگر * لاک چوري که بر درخت پلاس[2] میشود دانگی - صبر سقوطري دو سرخ - نبات نیم توله - بهم سائیده گولي بندد و بوقت صبح بطور صافي بکار برد؛ و بعد دو پیخال اگر چونگي در قي بر آرد بهتر و الا آب پیش نهد تا در پیخال بر آورد * بعده بطعمه آبداره نیم سیر کند، و عصر گوشت بروغن نارجیل آلوده بدان سیر نماید - انشاء الله تعالی صحت یابد *

---

[1] چونگي *chongī*, H., a joint or division of the bamboo.

[2] درخت پلاس (*palās*), H., *Butea frondosa*, the Butea gum; Bengal Kino; sometimes called the Bastard Teak (Watt). *Lāk-i chūrī* is the shellac from which bangles are made.

دهد و همواره طعمه داري چنان کند که روغن بنفشه و شیر عورت بهم ممزوج نموده و طعمهٔ عصربی پر و استخوان بدان آلوده دهد و صبح نیم توله مسکه بجاي طعمه میخورانیده باشد ، و این حیلهٔ فقیر است و آزموده است * و اگر روغن بنفشه بهم نرسد پس این روغن معاوضهٔ او است و در خاصیت قائم مقام بنفشه میباشد : روغن ؛ بهیدانه عوض روغن بنفشه کار کند ؛ بهیدانه یکتوله جوکوب کرده و در آب و گلاب تر کرده قدر یک پاو آثار پخته [1] لعاب آن را بگیرد و روغن بادام یازده توله بر آن اضافه کرده آن قدر جوشاند که آب خشک گردد و روغن باقي ماند آنرا از پارچه صاف نموده همراه طعمه میداده باشد ؛ با هم وزن شیر خر سیاه و یا شیر عورت ممزوج نموده ظهر بکار برد ؛ و این حیلهٔ فقیر است و بتجربه رسیده *

فصل چهاردهم در معالجهٔ کرمه چونکي که در شکم جانور بهمرسد

سببش از گوشت ناپاک و پلید و سرد دادن است و اکثر از پي و رگها و گوشت متعفن خورانیدن خیزد * علامت آن بود که جانور پرهای زیر نیفهٔ خود را بکند و بالها کشاده دارد و دم بجنباند و تهیگاه بخارد و گاه باشد که در پیخال کرمهای دراز و سرخ اندازد *

علاج آن بود که زهرهٔ گاو در پیش نیفه جائی که پرکنده باشد بمالد ، و گوشت بآب پیاز تر کرده دهد ؛ انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * برنگ کابلي دانگی کوفته بمیان ورقی گوشت بده ؛ کرمها در پیخال بر آید و فارغ شود *

---

[1] آثار پخته , in Hindustani the *pakkā ser* of a hundred tolas, as opposed to the *kachchā ser* or English *ser* of eighty tolas.

علاج دیگر * نبات شش ماشه - دانهٔ الاچیي کلان دو رتي -سهاگهٔ تیلیا دو رتي - بآب لیمون گولي ساخته بن باز را بروغن گاو چرب کند و گولي مذکور را از حلق باز فرو بگذراند و چون دو پیخال کند آب پیش جانور باید نهاد و اگر نخورد نائزهٔ آب شیر گرم دهد تا کنکري همه برآید *

علاج دیگر * اگر گذرگاه جانور تنگ شده باشد آنرا بروغن زیت با قدری زفت رومي گداخته بدان بن جانور را چرب کند و یا اندکی موم با روغن مذکور گرم کرده بکار برد *

علاج دیگر * نوشادر سفید یک نخود - کندش عرف نکچهکني چهار سرخ - هلیلهٔ زرد چهار سرخ - و دانهٔ خردل - همه را نرم بکوب و بروغن گاو بیامیز و فتیلهٔ بدان تر کرده در بن جانور نه و دو سه روز گوشت در روغن زیت انداخته باو بده *

علاج دیگر * زنگار دانگی - نبات یکماشه - بشهد گولي کرده در گذرگاه فضلهٔ جانور بدهد و بعد زماني آب پیش نهد و سیر نماید ؛ نافع است *

علاج دیگر * اگر جانور را خشکي سخت بود و کنکري دشوار برآرد آن را چند روز هر صبح مسکه عوض گوشت خوراند ؛ و بعد ازان نبات دو ماشه در شیر بز حل کرده و طعمه در آن تر کرده نیم سیر نمایند و بعد یک پیخال بر آب نشاند و هر شام بگوشت زندهٔ بي پر و استخوان سیر میکرده باشد تا چهار روز * و روز پنجم شیر خشت دو ماشه - و زرشک پانزده دانه - باریک آس نموده و سه دانه عناب در آب جوش نموده و هر دو اجزاء را در آن حل کرده از پارچه صاف کند و چون سرد شود همراه نائزه جانور را دهد و بعد دو پیخال شیر بز بآب یکجا نموده عوض آب همان را دهد تا همه کنکري برآید * بعده چند ورق گوشت دل بز در روغن بنفشه آلوده

جانور را گرفته و فتیلهٔ با روغن گاو یا شفتالو چرب کرده در تهیگاه جانور دهد و بعد از آن حب مذکور را در بن جانور داده بسر فتیله در معدهٔ او رساند و بعد یک پیخال آب پیش آرد * اگر باز برغبت خرد خورد بهتر، و الا بگوشت ماکیان سیاه بخون او آلوده و روغن زیت و روغن شیر پخت[1] آلوده بدان نیم سیر کند - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * درد گاخن دو سرخ - شنجرف مساوي - بچهار سرخ قند سیاه گولي ساخته بطریق لقمه[2] در ورق گوشت بز جانور را خورانیده بالای آن زود سیر ننماید و طعمه بآب و گلاب تر کرده دهد ؛ به شود *

علاج دیگر * هلیله زرد چهار سرخ - نبات یکماشه - بروغن گاو گولي ساخته در ورق گوشت بجانور دهد و بعد یک پیخال آب دهد ؛ و چون فارغ از آب خوردن شود گوشت بز بروغن گاو آلوده سیر کند ؛ به شود *

علاج دیگر * دانهٔ الاچي چهار سرخ - شب یماني دو سرخ - نبات قرنفل یکعدد - سهاگهٔ بودادہ نیم سرخ - همه اجزاء را باریک آس نموده با مغز گنجشک و یا بروغن گاو گولي سازد و بطور صافي بدهد ؛ و آب بعد دو پیخال پیش نهد * بعد بر آمدن کنکري بگوشت ماکیان سیاه و خون و روغن او آلوده سیر کند ؛ به شود *

علاج دیگر * چند صبح متواتر گوشت بروغن گاو آلوده دهد و شام هر روز طعمه بآب برگ چرچره و یا شیرهٔ تخم او تر کرده دهد و بعده به نبات تنها صاف نماید ؛ به شود *

---

[1] روغن شیر پخت; *vide* note 2, page 257.

[2] لقمة *luqma* is a term applied to the many pastes, intoxicating and otherwise, that artificially increase a hawk's hunger. A minute portion is concealed in a wafer or mouthful of meat, and then given to the hawk.

معالجه نکنند زخم در شکم جانور از چسپیدن آن کنکري بهمرسد و آکله شود، و آن مرض مهلک است *

علاج آن بود که بیارد خوشهٔ انگور که بالای درخت خشک شده باشد و بتاکید سوخته خاکستر آن را قدر شش ماشه - نبات مساوي - در دو توله آب حل نموده و قدری گوشت از معتاد کم کرده بآب مذکور تر کرده جانور را بخوراند ؛ صحت یابد *

علاج دیگر * نبات سه درم - قرنفل یک عدد - سهاگهٔ بریان کرده یکماشه - شنگرف یکماشه - نمک هندي یکسرخ - دانهٔ قاقله کبار عرف الاچي کلان سي دانه - و آب بلیله ده قطره - دران داخل کرده و بشراب خالص و یا آب لیمون گولي ساخته بدستور صافي از حلق جانور فرو برد ؛ و بعد یک پیخال آب پیش او دارد تا برغبت خود بخورد، و دانها در فضله بر آید * بعده طعمه بروغن نارجیل آلوده دهد ؛ به شود * و این وزن باز است و بریزه جانور چهارم حصهٔ آن کافیست *

علاج دیگر * قنبیل از پارچه صاف کرده چهار سرخ - نبات شش ماشه - هل کلان چهار سرخ - بآب گولي کرده نگهدارد ؛ صبح اولاً قدر یکماشه مسکهٔ گاو بهر حیله جانور را خوراند * بعده داروی مذکور را در حلق باز رساند * چون در پیخال دفع شود آب بنماید * اگر جانور برغبت خود خورد بهتر، و الا بطعمهٔ آبدارة سیر کند ، و تا سه روز دیگر بهیچ دوا نکند و ملاحظه نماید ؛ اگر مرض از همان دفع شود بهتر، و الا یک مرتبه بموجب مسطور صدر تکرار تداوي کند ؛ صحت یابد *

علاج دیگر * نوشادر سفید یک سرخ بروغن هستهٔ شفتالو یا روغن زیت بهم حل نموده بدو ماشه نبات حب بطور سنجدي سازد * صبح

سه شافه در بن او اندر ده و نگونسار دار تا که دوا بگذرد ؛ آنگاه سه گولي مسله [1] در حلق جانور فرو بگذران و هيچ نخوران ؛ تا عصر گرسنه دار * آنگاه سفيدي تخم مرغ بروغن گاو بهم ممزوج کرده و طعمه بدان آلوده بخوران - انشاء الله صحت يابد *

علاج ديگر * روغن هستهٔ شفتالوي تلخ [2] بهمرساند و بن جانور را بدان چرب کند و زيره سائيده بر بن جانور بچسپان و بپاش ؛ به شود *

علاج ديگر * روغن ياسمين با موم صاف و زفت رومي [3] قدري بر آتش بگذار و چند بار بن جانور را بدان چرب کن - به شود *

علاج ديگر * نوشادر بوداده بکوب و بروغن گاو ممزوج نموده سه شافه بساز و بن جانور را بروغن بنفشه چرب کن و سه شافهٔ مذکور را در بن جانور فرو ده و زماني گرسنه دار ؛ آنگاه گوشت بروغن بادام آلوده سير کن ؛ انشاء الله تعالي به شود *

فصل سيزدهم در معالجهٔ کنکري که در شکم جانور پيدا گردد

سببش از خشکي بود : چون يبوست مزاج از اهمال معالجه مزمن گردد و پيخال در معده خشک شده بچسپد سنگريزه مانند، بدشواري، بهمراه فضله بر آرد * علامت آن بود که دانهاي خشک مثل فضلهٔ مرغ در پيخال بر آرد و اکثر همان فضلهٔ خشک شده کنکري گردد و جانور وقت پيخال کردن هر دو بازوي خود را بلرزاند و کتف بهم تنگ کند و بدشواري پيخال کند، و هنگام کردن پيخال آوازي حزين از دهن بر آرد، و اگر زود

---

1 مسله : is this an error for مسهله ?

2 روغن هستهٔ شفتالوی تلخ ; oil obtained from the bitter kernels of the peach.

3 زفت رومي = زفت بحري ; mineral tar.

علاج دیگر * روغن بادام چهار توله - و روغن کنجد دو توله - بهیدانه ده ماشه - تخم کاهو یک ماشه - عنبر چهار سرخ - بیربهوٹی چهار عدد - بآب برگ کاسنی همه اجزاء را باریک نموده و صلایه کرده دران روغن مذکور بر آتش ملائم بپزد تا آب فانی گردد و روغن بماند ؛ آنگاه فرود آورده و از پارچه صاف کرده نگهدارد ؛ و صبح گوشت بره بدآن آلوده دهد ؛ و ظهر گوشت خطاف عرف ابابیل و گنجشک کاکادار تنها دادن و ماکیان سیاه هم بد نیست ؛ و گوشت خوک صحرائی نیکو نافع است ؛ و این حیلهٔ این فقیر است *

علاج دیگر * پیه قاز گداخته و از پارچه صاف نموده در شیشه نگهدارد ؛ صبح قدر یک ماشه ازان با قدری سفیدی تخم مرغ ممزوج نموده و گوشت بزغاله بدان آلوده بخوراند ؛ و ظهر بگوشت ماکیان سیر کند ؛ و این حیلهٔ فقیر است *

علاج دیگر * دود آستانه خانه [1] با قدری زنگار باریک آس نموده با انگبین حب برابر دانهٔ سنجد بسازد و جانور را گرفته و بنش را بروغن هستهٔ شفتالو چرب کرده سه حب ازان دوا در بن او دهد و در معدهٔ او بذریعهٔ فتیلهٔ چرب شده رساند ؛ و بعد چند پیخال بگوشت بز ورق کرده و آبداره نموده بخوراند ؛ و ظهر گوشت زنده بآب برگ خیار و گل خیار تر کرده بخوراند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * کرکم دانگی - شکر طبرزد چهار دانگ - عنبر دانگی - همه را کوفته بمغز کاکلی برابر دانهٔ سنجد طویل بساز و بر یخ بنه تا سرد و سخت گردد * بعده جانور را گرفته و بن آن بروغن شفتالو چرب کرده

[1] دود آستانهٔ خانهٔ ; *vide* note 1, p. 247.

رو بروی چراغ نگاه دارد و صبح آن روغن سوختهٔ چراغ را در پارچه صاف کرده قدر نیم توله همراه گوشت برهٔ گوسفند بخوراند ؛ و باید که هر روز گوشت از معتاد کم کند و مقدار روغن مذکور بیفزاید تا آنکه بیک توله رسد - انشاء الله تعالی، در چند طعمه به شود *

علاج دیگر * شیر خر سیاه سه ماشه - مشک یکسرخ - مومیائی نیم سرخ - گهونگچي سفید یک دانه - بیربهوٹي یک عدد - همه را بهم باریک کرده و در شیر مذکور حل نموده همراه گوشت بز بربری خانگي بخوراند و چون نیک هضم کند سیر کند ؛ به شود *

علاج دیگر قرنفل نیم سرخ - قنبیل نیم سرخ - مالکنگني یک سرخ - همه را باریک نموده در شیر اسپ ماده حل نماید و گوشت بدان آلوده بخوراند * و اگر شیر مذکور بهم نرسد آب لیمون و گلاب معاوضهٔ او بکار برد *

علاج دیگر * بیارد گوشت فربه از بزغالهٔ شیر مست [1] و در آب که زیر گوشت خام در ته ظرف ماند و آنرا خوناب نامند در آن تر کرده بخوراند ؛ به شود *

علاج دیگر * مغز استخوان ساق بز جوان که فربه باشد نیم توله در گوشت گوسفند ممزوج نموده جانوری که خشکي داشته باشد بدان نیم سیر نماید ؛ انشاء الله تعالی در چند بار دادن صحت یابد ؛ مجرّب است * و آب پیش جانور نهادن پیش از هضم کردن چربي خطا است و شوخ از آن بهمرسد * و آخر روز بگوشت ماکیان سیاه سیر باید نمود ؛ به شود *

---

[1] بزغالهٔ شیر مست ; "a sucking kid."

و آخر روز بگوشت مرغک کاکلدار که گنجشک کوهي نامند و در هندي آن را چندور[1] گويند سير کند و يا عوض آن بگوشت ماکيان سياه سير کند *

علاج ديگر * بيارد تخم ماکيان سياه رنگ پنجعدد و در ظرف آهني بر آتش بريان کرده و در شيشه و يا خمرهٔ گلئ که چرب و کهنه باشد داخل کرده و روغن[2] ازآن چکانيده، چهار سرخ ازآن روغن - و کافور نيم سرخ - مشک يک سرخ - بهم حل کرده و گوشت بز بربري خانگي بدان آلوده بخوراند و بعد نيکو هضم کردن سير نمايد ; و اين وزن جانور کلان است *

علاج ديگر * بيارد روغن کتان که در هندي السي نامند يکتوله - و دانهٔ الاچي خورد يک و نيم سرخ[3] - و مشک يکسرخ - هر دو را در روغن مذکور حل نموده قدر يک گنجشک گوشت صبح بدان آلوده بخوراند و بعد هضم کردن سير نمايد - انشاء الله تعالي در هفت طعمه خشکي دفع گردد *

علاج ديگر * روغن جوز چهار مغز دو درم - و موميائي يک سرخ - در آن روغن حل کرده و سينهٔ يک گنجشک صبح بدان آلوده بخوراند و بعد گواريدن آن سير کند - انشاء الله تعالي در هفت طعمه به شود *

علاج ديگر * گلاب يکتوله - و خون شبپره نيم توله - مردار سنگ يک سرخ[4] - موميائي يک سرخ - دران حل نموده قدر يک گنجشک گوشت بدان آلوده بخوراند * چون هضم کند سير نمايد ; به شود *

علاج ديگر * روغن کتان در چراغ انداخته و شب يک شنبه و يا سه شنبه در جائي پاکيزه به فتيلهٔ پنبهٔ نو روشن کند و تمام شب جانور را

---

[1] چندور or گنجشک کوهي ; the *chandūr* or *chandūl*, H., is probably the large crested lark (*Galerida cristata*).

[2] روغن تخم ماکيان سياه ; oil extracted from the eggs of black hens ?

[3] يک و نيم سرخ ; Indian and Afghan for يک سرخ و نيم .

[4] مردار سنگ (*murdār sang*), P., litharge.

از سیر کردن در ورق گوشت خورانیده تا یک پیخال گرسنه دارد؛ بعده آب دهد تا بخورد * پس از صاف شدن نیم سیر کند - انشاء الله تعالی به شود *

فصل دوازدهم در معالجهٔ قبضیت شکم و خشکی مزاج جانوران *

سببش از گوشت سخت دادن و دیر بکار بردن و هم از داروهای گرم و خشک دادن و آب پیش نه نهادن و گوشت گوسفند نه دادن و گوشت گاو بسیار دادن خصوصاً در هنگام شکار، که جانور از حدت دواهای حاره و مشقت و رنج، خشکی پیدا کند * علامت آن بود که گذرگاه فضلهٔ او تنگ شود و چون پیخال کند، دم بردارد و بسختی و دیر و گسسته پیخال کند * و در وقت صاف کردن باید که اول بن جانور را بروغن هستهٔ شفتالو و یا بمسکه چرب کرده بعده صاف نماید، چراکه نبات جلاب و مسهل جانور است البته پیخال بسیار کلان و بزور خواهد انداخت، و از سبب تنگی گذرگاه پیخال بیکبار از تهیگاه بر نیاید، و اکثر رودهٔ جانور پاره شود، و قدری در پرهای نیفه [1] چسپد و قدری گسسته و ریزه ریزه، متفرق و پاشیده، کند و پارهٔ در ته جانور بماند و خشک گردد و کنکری در شکم جانور از آن بهمرسد و آن عارضه ازین است *

علاج آن بود که کف روغن شیر پخت سیاه [2] نیم توله - مشک یک سرخ - دانهٔ الاچی خورد یکسرخ - این هر دو را بهم باریک آس نموده و در روغن مذکور حل کرده و قدریک گنجشک گوشت بز و یا گوسفند آلوده بخوراند

1 پرهای نیفه ; according to Vüller, نیفه is derived from the Persian نافه by *imāla*. The Ar. form is *naifaq*, which, according to the *Kitābu 'l-Bazyarah* of *Kushājim*, a MS. copy of which is in the possession of the editor, means "the feathers under the tail."

2 شیر پخت سیاه ; the oil obtained from the black-seeded variety of sesamum.

فصل یازدهم در معالجهٔ گندهٔ پیخال * این مرض از وقت ناوقت سیر کردن خیزد، و هنوز ته معده خالي نشده بالای آن گوشت دیگر دادن، و گوشت چرنده و پرنده یکجا دادن، و گوشت متعفن و کهنه دادن، بهمرسد * علامت آن بود که جانور پیخال سیاه و گنده و بدبو کند *

علاج آن بود که نبات نیم توله که شش ماشه بود و شب یماني دو رتي، هر دو را بهم سائیده و بیست دانه الاچي کوفته داخل نموده گولي بآب خالص بسته بدستور صافي بعمل آرد و آب داده بقاعده طعمه داري نماید - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * نبات نیم توله - الاچي کلاں دو سرخ - زنجبیل دو سرخ - نمک هندي یک سرخ - بهم سائیده و بآب لیمون گولي ساخته شب جانور را نیم سیر کند و پر و استخوان ندهد و صبح بگولي مذکور صاف نماید بدستور متعارف؛ به شود *.

علاج دیگر * نبات یک سرخ - کمیله یک رتي - نمک هندي دو رتي - همه را یکجا باریک آس نموده و با مغز گنجشک حب ساخته در ورق گوشت جانور را بخوراند، و چون نیکو بکار برد بگوشت نرم سیر کند؛ مجرّب است *

علاج دیگر * مشک دو سرخ - عنبر یکسرخ - کافور سه سرخ - کرکم یکسرخ - دارچیني یکسرخ - نبات دو ماشه - نوشادر چهار سرخ - نمک هندي دو سرخ - همه اجزا را بهم سائیده و بگلاب خمیر کرده قدر دو نخود گولي ساخته نگهدارد؛ و اول به نبات تنها صاف نموده بعد ازآن هر روز یک گولي در ورق گوشت بالای طعمه مي خورانیده باشد؛ انشاء الله تعالی در چند طعمه نجات یابد * و اگر باین طور به نگردد گولي مذکور را پیش

علاجِ آن بود که از گوشت تذرو ماده یا خشیشار [1] ماده طعمه دهي و روغن دیوسیده [2] بآب ترب در گلوی جانور فرو ریزي و بگوشت ماکیان سیر کني تا به شود *

علاج دیگر آنکه پوست هلیلهٔ زرد نرم بکوبي و بروغن یاسمین ممزوج کني ; و حوصله یا زهرهٔ مرغي پاک کني و بشوئي و ازین روغن پر کني و سرش را برشتهٔ باریک به بندي و بگلوی جانور فرو بري و رشته را بر آري ; و زماني بر دست نگهداري تا دارو در تن باز اثر کند * بعده بگوشت ماکیان سیاه بروغن جوز آلوده سیر کن ; به شود *

علاج دیگر * تخم کدو یکدرم - حب الرشاد سفید [3] یکمثقال - باندکی آب بجوشان و گوشت دران آب تر کرده چند بار سیر کن ، تا به شود *

علاج دیگر * گوشت ماکیان سیاه بروغن هستهٔ زرد آلوی تلخ چند روز آلوده سیر نما ; به شود *

علاج دیگر * ترید سفید که در هندي تریج ککري [4] نامند یکسرخ - دارچیني دو سرخ - مصطگي رومي نیم سرخ - نبات یکماشه - همه را باریک نموده و بگلاب گولي کوده بدستور صافي بعمل آرد و بعد پیخال آب شیر گرم دهد و بعد از فراغ شدن بگوشت خطاف (که مرغی است سیاه و نیز از قسم ابابیل) و یا ماکیان سیاه سیر کند ; به شود انشاء الله تعالی *

---

1 خشیشار *vide* note 1, p. 181.

2 دیوسیده ; the author's word for دیوچه "a leech."

3 حب الرشاد سفید (*ḥabbu 'r-rashād*), the seeds of the cress, *Lepidium sativum*.

4 *Vide* note 2, page 248.

خیزد ، و نیز از خشکي و کنکري یعني سنگریزه که در پیقو [1] جانور بهمرسد و آنجا را قرحه و خوره کند * علامت آن بود که گوشت دیر بکار برد و بوی ترش و بد از دهان جانور آید و خمیازه بسیار کشد *

علاج آن بود که سنوني [2] که بدان دندان سیاه کنند و بهندي مِسّي [2] نامند قدر یکسرخ درورق گوشت بجانور خوراند ؛ انشاء الله تعالی در عرض چند روز و بدادن چند طعمه بدستوری که نوشته صحت یابد ؛ و طعمهٔ معتاد آبداره و گاهی بروغن بادام میداده باشد و این از شیخ جمال ارادتخاني است *

علاج دیگر * جانوری که در شکمش آکله بهمرسد ، نبات سه ماشه دانها تراشیده صبح در حلق او فرو بگذراند و بالای آن در دهن جانور خون جانورک سارو گرما گرم بچکاند و طعمه داري بموجب صافي بعمل آرد ؛ و اکثر گوشت لطیف و نرم بی استخوان نیک است ؛ و این از محمد هاشم میرشکار سعید خاني است *

فصل دهم در معالجهٔ نخیز * سببش آن بود که سیر کرده بپراني ، و یا سیر کرده از دور بچکسه افگني ، و یا بکریز گرسنه داري و جانور نا خورده بماند ، و یا از تولک فربه برداشته باشي * علامت آن بود که اگر انگشت بر ته جانور نهي و بجوئي چون گرسنه بود چیزی مثل خایهٔ گنجشک در شکم او بیابي و هر روز که بپراني زیاده شود تا قدر خایهٔ مرغ گردد و جانور بمیرد *

---

[1] بیقر *vide* note 4, p. 181.

[2] سنون (*sanūn*), Ar., "tooth-powder"; مِسّي *missī*, H., is a powder (composed of yellow myrobalan, gall-nut, iron filings, vitriol, etc.) used for tinging the teeth black.

شکم را هیکشد و نیفه [1] زند و بغل زند * اگر طرف راست بغل زیاده زند بمعالجه پرداز *

علاج او این است که طعمهٔ خشک از ماکیان سیاه و گردن او بشکر طبرزد، و گوشت چوزه، و گوشت گاو بروغن نیلوفر، و گوشت میش بروغن بنفشه آلوده باید خورانی تا به شود *

علاج دیگر * ریوند چینی نیمدانگ - کافور نیمدانگ - دارفلفل نیمدانگ - همه را خورد بکوب و به بیز و هر روز در سه ورق گوشت ماکیان سیاه بشیر خر سیاه تر کرده قدر یک گنجشک بخوران، و مغز سرت [2] با روغن بنفشه آلوده بده به شود؛ و سرت نام جانوری است خاکستری رنگ که ذکر حق حق گوید [2] *

فصل ششم در معالجهٔ قراقر که در شکم پیدا شود * این مرض از دادن گوشت گاو و از سردیها و از بلغم و بواسیر جانور را شود * علامت آن بود که در شکم جانور آواز قراقر از روده چون نفخ بگوش افتد و در پیخال دانهای سفید برنگ صابون کف آمیز بر آرد *

علاج آن بود که سپندان کهنه و زنجبیل هر دو برابر سائیده دانگی ازان همراه طعمه جانور را بخورانی؛ به شود *

علاج دیگر * گوشت آهوی تازه و یا گوشت خارپشت بشیر خر سیاه تر کرده بده تا بخورد * در چند بار به شود - انشاء الله تعالی *

فصل نهم در معالجهٔ آکلهٔ شکم * و آن از قرحه در ته معدهٔ جانور بهمرسد؛ و این مرض از گوشت چرک و بادی بسیار، مثل گوشت میش،

---

[1] نیفه *vide* note 1, p 257.

[2] سرت; word not traceable. A species of small owl is called *Ḥaqq-go*.

بعده جگر مرغي باستخوان باهم نرم بکوب و قدر یکجوز باز را بده تا بخورد و آن روز دیگر هیچ مده * روز دویم ماکیاني سیاه بکش و بگوشت و روغن او سیر کن و گردن مهره بخون و روغن او آلوده بده ؛ به شود * و چون جانور ازین مرض بر آید تاریکي چشم افزاید و روشني کم شود : دوای او این است - پارهٔ هزار درمان [1] خشک و نمک کشي [2] و شکرطبرزد نرم بکوب و نیکو ببیز و بماسورهٔ باریک بچشم جانور در دم ؛ به شود *

علاج دیگر * گوشت شیر و یا گوشت ماری که در هندي دهامن نامند و یا گوشت خوک صحرائي ، هرچه ازینها بهمرسد ، صبح قدر یک نخود همراه طعمه چند روز بده ؛ به شود *

علاج دیگر ؛ از لعل درویش * زعفران - قرنفل - مشک - مومیائي - از هر کدام یکماشه - سائیده بشهد گولي بفدد و برابر یک نخود روز اول در پارهٔ گوشت بخوراند و بعده سیر کند و روز دوم ناغه کند * روز سیوم همان یک حب بخوراند - انشاء الله تعالی در چند روز به شود *

علاج دیگر * برنگ کابلي و شونیز و حلبه [3] و زنجبیل از هر کدام یکماشه - شب در قدری آب تر کرده نگهدارد و صبح از پارچه صاف نموده طعمهٔ گوشت بز دران ترکرده بخوراند و آخرروز بگوشت کبوتر درزنجبیل زده سیر کند ، به شود ؛ و این از شیخ جمال نیکوکاره میرشکار ارادتخاني است *

فصل هفتم در معالجهٔ مرض کشنه * و اصل این از شوخ است و این از گرمي که در مزاج جانور بهمرسد خیزد * علامت آن بود که جانور

---

[1] هزار درمان *vide* note 2, p. 210.

[2] نمک کشي ; probably error for نمک کچهي , salt of Cutch.

[3] حلبه (*ḥulbah*), Ar., the fenugreek, *Trigonella Fœnum-græcum*.

خشت و شکرطبرزد بهم کوفته بغلطان و سه گولي کن و آنها را بروغن بنفشه چرب کرده در حلق جانور فرو بر و زماني گرفته دار * بعده بر چکسه ببند و تا ظهر گرسنه دار * چون صاف شود آب پیش او بنه و آنروز اندکی مایه خیری[1] بده * بعده شافه از مغز گاو قدر یک دانه سنجد ساخته تهیگاه جانور را بروغن هستهٔ شفتالو چرب کن و شافهٔ مذکور را در بن باز فروده و زماني بسته دار تا دوا کار کند * بعده جانور را بر دست گیر و بعد یکساعت آب پیش او بنه تا بخورد ; و بگوشت ماکیان سیاه وقت آخر ظهر سیر کن تا به شود *

علاج دیگر * روغن زیت دانگی - و قدری انگبین - و یکدانگ نمک هندي - و بورهٔ ارمني دانگی - همه را نرم بکوب و بآب بادیان و شیر گاو ممزوج کرده و در زهرهٔ بدستوری که گفته شد بکن ; و جانور را گرفته بن او بروغن هستهٔ شفتالو چرب کن و این دارو را بنائزه و یا حقنه اندر کن و جانور را نگونسار دار تا دوا کار کند * بعده بر چکسه به بند و آب در طغارهٔ پیش جانور بنه ; و بعد نماز ظهر بگوشت ماکیان سیاه سیر کن و گردن ماکیان را بروغن هستهٔ شفتالو و خون او آلوده بده ; به شود *

علاج دیگر * نمک هندي و بنفشه خشک از هر کدام نیمدانگ - شکرفانیذ یعنی بتاسه[2] دانگی - سُکُّ[3] دانگی - باقلي رومي مساوي - این پنج را نرم بکوب و با زهرهٔ گوسفند بیامیز و سه شافه درست کن * بعده جانور را گرفته استوار ببند و بن اورا بمغز گاو چرب کن و شافه را در تهیگاه اندر کن و زماني نگونسار دار * چون داني که دوا در شکم جانور بگداخت آنگاه بر دست گیر و ساعتي نگهدار * بعده آب پیش جانور بنه تا بخورد *

---

1 مایه خیري, paste of the _kh_īrī flower.

2 فانیذ یعني بتاسه, *Fānīẕ* is thrice refined sugar used in the preparation of the *batāsā* sweetmeat.

3 *Vide* note 3, page 246.

بداروهای مذکوره نموده بکوب ٫ و زهرهٔ برّهٔ وارون کن و پاک بشوی ٫ و این داروها را در جگر برّهٔ آمیخته بزهره اندر کن ٫ و برشتهٔ باریک بگرهٔ شکاربند ببند چنانچه گفته شده ٫ و جانور را گرفته در گلوی او فرو بگذران و رشته را بالا کش ؛ ولی یک زمان گرفته دار تا دوا اثر کند * بعده بر دست بگیر چندانی که معالجه کار کند ؛ آنگاه بر پدواز خورد بسته طغارهٔ پر آب پیش او بنه که بخورد و غسل کند - انشاء الله تعالی به شود * .

علاج دیگر * اگر علت زیاده بود ٫ بیار وسمه و شکرطبرزد و دودهٔ آستانهٔ خانه[1] و نمک هندي و زعفران شاخ ٫ از هرکدام نیمدرم و باریک آس نموده ٫ قدری روغن گاو که کهنه و تیز و تلخ شده باشد بر آتش بگذار و این داروها را دران بیامیز ؛ و یک بند نی[2] باریک یکسر بسته بیار و چوبی درو بگردان تا صاف شود و پردها از اندرونش برآید ؛ و آن دوائي که بروغن آمیختهٔ دران بند نی بیانداز و بنه تاکه سرد شود * و اگر تابستان باشد دریخ بنه و یا در آب که در شوره سرد شده باشد تا دوا منجمد گردد ؛ آنگاه آن نی را بشگاف و دوا را ازآن بر آر ٫ و بدستور شافه سه دانه برابر دانهٔ سنجد درست کن * و باید که بن[3] جانور را بروغن هستهٔ شفتالو چرب کرده این شافها را در تهیگاه جانور اندر کني و نگونسار داري تا در شکم جانور بگدازد ؛ آنگاه بر پدواز بسته طغارهٔ آب پیش جانور بنه تا بخورد - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * شیرخشت چهار درم بکوب ٫ و قدری عسل مصفّی بر آتش بنه و بجوشان تا منجمد گردد * آنگاه قدر چهار درم در ظرفی کن و بر یخ و یا آب سرد بنه که سرد شود و بسته گردد و آنرا قدر دو درم در شیر

1 *Vide* note 1, p. 247.

2 بند نی , one joint of a cane; as much as lies between two knots.

3 بن = مقعدة

و بریان بده تا مرده شود ؛ پس ازان در حلق جانور فرو بر ؛ به شود انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * جگر بزغاله بنوک چوبی نوکدار چند مرتبه بزن چنانکه کباب را زنند ، و نرم کرده در شاش کودک که کم از یک ساله بود آن جگر را بده و یک شبا روز دران تر کرده دار * بعد ازان قدر یک گنجشک جانوررا بده تا بخورد ؛ و اگر خود میل نکند در گلویش فرو بر ، و تا ظهر هیچ مده * بعده بگوشت ماکیان سیاه ، روغن بنفشه و شکر طبرزد آلوده چند روز سیر کن ، و در خانهٔ تاریک به بند ؛ به شود *

علاج دیگر * بیار نمک هندی و هم وزن شکرطبرزد ؛ از هر کدام سه پاره ریزهٔ مساوي کن و هر شش پاره را بروغن بنفشه و یا روغن بادام چرب کرده از حلق جانور فرو بگذران و آب پیشش بنه تا بخورد * هرچه علت در شکم جانور بود در پیخال بیرون آید * بعده آب شلغم بگیر و بنه تا صاف شود ، و قدر یک طعمهٔ معتاد دران تر کرده سیر کن - انشاء الله به شود *

فصل ششم در معالجهٔ هیضه * و آن از شوخ بهم رسد وقتی که از کج بگذرد * علامت آن بود که باز دُم بوقت پیخال بردارد و یک دو بار آواز پف پف چون گوز از تهیگاه جانور بگوش رسد و پیخال زدن نتواند و اگر زند خورد و بزردی مایل ، و کف برو باشد ، و خط نکشد ، مثل قرص یکجا کند *

علاج * صبر سقوطري زرد و زعفران شاخ و نمک هندي و نیل وسمه و شکرطبرزد از هر کدام نیم دانگ ؛ این مقدار جانور میانه را شاید و کلان را از هر کدام دانگی ؛ باریک آس نموده و جگر پارهٔ بز ماده بیار و ممزوج

علاج دیگر * شیر خر سیاه بروغن کنجد سفید باهم بیامیز و بجوشان و بنه تا سرد شود * بعده گوشت خوک بچه و یا خار پشت دران روغن چرب کرده جانور را بدان سیر کن و سه روز معالجه کن *

صافي که شوخ را زائل کند * ترنجبین نیم مثقال - شیر خشت یک مثقال - نمک هندي نیمدانگ - همه را نرم سائیده بروغن بادام چرب کن و یک چهار ماشه پاؤ کم قطره آب در افگن [1] و بگلوی جانور فرو بگذران تا معدهٔ او پاک شود ; و جهت صاف کردن جانور بهتر ازین دوا نیست و بهر موسم موافقت دارد * و اگر حسب مدعا کار کند بهتر, و الا ضرر نرساند * مگر زمستان عوض روغن بادام, روغن جوز داخل نماید * بعد فراغ کار بگوشت ماکیان سیاه بروغن خایهٔ مرغ نر و پید آن آلوده سیر کند تا به شود ; و این از استاد صاحب بازنامهٔ ایران است *

فصل پنجم در معالجهٔ کچ * و آن مرضی است مثل شوخ * علامت آن بود که چون جانور پیخال کند دم بالا بردارد و پنجه استوار کند و دم بجنباند و بسختي پیخال کند, و در آن, خوردک خوردک, رنگ کچ بود *

علاج آنکه از یک موش خورد پوست کشیده آن پوست را بگردان و وارون کرده بشو و از روغن کنجد و یا روغن بنفشه پر کن و سر آن را بریسمان بسته از حلق جانور فرو بگذارد ; تا روز دیگر آن خلطه را با موی بر آرد *

علاج دیگر * ریوند چیني و ترید سفید [2] از هر کدام نیم دانگ و شکر طبرزد دانگی ; هر سه را نرم بسا و بروغن گاو بیامیز و سه قسمت کن

---

[1] چهار ماشه پاو کم قطره آب در افگن ; error in text.

[2] ترید سفید ; the white variety of *Turbud*, Turpeth root or Indian jalap, *Ipomœa turpethum*.

پس جانور را بر دست بگیر و زمانی باحتیاط نگهدار تا دارو در تن جانور اثر کند؛ آنگاه بر پرواز بدهند و طغارهٔ پر آب پیش جانور بنه تا به شود *

علاج دیگر * سُکّ و شکر طبرزد و دود آستانهٔ خانه [1] و نمک هندی از هر کدام نیمدانگ، همه را بهم بکوب و جگر برّه را بدان اجزاء یکجا نیز بکوب و در زهرهٔ کن و سرش را بریسمان باریک به بند و در گلوی باز فرو بر * چون از حوصله فرو برد آن زمان ریسمان را بر کش تا وا شود؛ و زمانی جانور را گرفته دار تا دارو در تن او اثر کند * بعد ازان طغارهٔ آب پیش جانور بنه تا به شود و گوشت ماکیان و استخوان سر دم غازهٔ [2] گوسفند ده تا به شود *

علاج دیگر * شش برّهٔ گوسفند بماء العسل [3] سوده به جانور بده تا بخورد، و اگر میل نکند در گلویش ریز تا به شود *

علاج دیگر * گوشت را با روغن گاو سه روز بده؛ به شود *

علاج دیگر * گوشت ماکیان سیاه بروغن بنفشه یا بادام بده، به شود - انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * بیار خون میش دنبه تا سرد شود و پیش جانور بنه تا بخورد * و اگر نخورد در گلویش فرو بگذاران؛ و دو روز پیاپی بده * و روز سیوم کبوتر بچهٔ فربه بکش و بآب گرم یکشب بنه و روز دیگر بده تا جانور بخورد با همه آلات شش، آنچه خواهد؛ پس هرچه در شکم جانور علت بود بیرون افگند

1 دود اسقانهٔ خانه, *vide* note 1, p. 260.

2 دمغازه for دمگزه, the root of the tail, the pope's-nose.

3 ماءالعسل, an infusion of honey.

آنگاه کبوتری کشته بگوشت وخون او سیر کن؛ واین معالجۀ استاد میر میران شاه هریوي است *

علاج دیگر * دو درم سنگ زنجبیل چیني در اندکی آب بجوشان و چند پارۀ گوشت گوسپند دران ترکرده بده، به شود؛ و این معالجۀ دهقان قاهکین است *

علاج دیگر * مغز جوز قدری و سه دانه مغز پنبه دانه، همه را نرم بکوب و بروغن بادام در گلوی کبوتر کهنه ریز و گلویش بریسمان بسته بیاویز و روز دیگر جانور را از گوشت آن کبوتر سیر کن - انشاء الله تعالی به شود *

فصل چهارم در معالجۀ شوخ * و این بیماري را در ابتدا شوخ خوانند و چون مزمن گردد کج خوانند و آن علاج جدا دارد؛ و چون ازان بگذرد هیضه نامند * این مرض از گرمي خیزد و کثرت استعمال گوشت گوسفند و کبوتر، و از خون تنهای بی آب دادن و از گوشت ماکیان سیاه ناپاک و استخوان ندادن و آب پیش نه نهادن * علامت آن بود که پیخال دراز نکند ولي باریک و گسسته بود و بردن کشن[1] *

علاج * گردن خشنشار[2] ساده یا ماکیان سیاه با شکرطبرزد بده؛ و یک مثقال سُکُ[3] یکجا بکوب و جگربرّه در آن ادویه بیامیز؛ وزهرۀ برّۀ بیار و تهي کن و پاک بشوی، و اگرزهره نباشد حوصلۀ مرغ، و این داروهای آمیخته را دران زهره و یا حوصله اندر کن و سرش به بند و در گلوی باز فرو بر؛ چون به حوصله فرو برد آن زمان ریسمان را بکش تا از هم بکشاید و رشته را بیرون آر؛

---

1 بودہ کشد; error in text.

2 خشنشار, same as خشنسار, *khashansār*, "a coot"; *vide* note 1, p. 181.

3 سُکُ, *suku*; is this an error for سُکّر, Ar., refined sugar? *Vide* note 3, page 251.

علاج آن بود که روغن هستهٔ زرد آلوی تلخ و روغن یاسمین و روغن کنجد سفید با قدری سداب نیکو بجوشانی و صاف کنی و چند قطره روغن نفط سفید درو چکانی و انها را در گلوی کبوتر ریزی و ریسمانی در گلوی کبوتر بسته چند بار نوک کارد در اعضای کبوتر زنی و تمام شب بیاویزی و صبح از گوشت آن سیر کنی و چند روز بگوشت گوسفند بروغنهای مذکور آلوده سیر کنی - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * عود خام و مشک و قرنفل و شکرطبرزد و تودری سرخ و علک رومی و زنجبیل و فرفر[1] همه را باریک سائیده بآب بجوشان و بنه تا بفسرد و چون جانور را سیر کنی قدر فندق ازان دوا همراه گوشت پاره بده و سیر کن ؛ به شود *

علاج دیگر * دو دانگ زنجبیل بکوب و بدو پاره گوشت اندر کن * اگر جانور توانا و قدّآور تر باشد بدو توان داد ، و خورد را کمتر از آن ؛ و نگهدار تا پیخال کند * آنگاه انگور[2] یکدرم سنگ[3] اندر آب بجوشان و جانور را بگیر و به گلویش چکان و باقی را در آب دیگر ممزوج کرده در طغاره پیش جانور بنه و تا نیم روز گرسنه دار * بعده بگوشت گوسفند نیم سیر کن و آنروز چیزی دیگر مده - و این معالجهٔ سرد باد هندیست *

علاج دیگر * بیارد بول کودک شیرخواره که بیک سال سن او نرسیده ؛ کمیز[4] اولین و آخرین بکار نیاید میانه را باید گرفت ؛ و از آن قطرهٔ چند در گلوی جانور چکان * بعده سه پاره گوشت گوسفند بده * چون هضم کند

---

[1] فرفر or فرمز, perhaps a copyist's error for قرفة, cinnamon.
[2] انگور for انگوزه? (*Angūza*, P., *Ferula assafœtida.*)
[3] سنگ, "weight."
[4] کمیز *kumīz*, urine; dung: *vide* note 1, p. 86; and note 2, p. 233.

علاج دیگر * اگر از علاج مذکور اندیشه کني نائزهٔ از مس و یا برنج و یا استخوان[1] درست کن و اندرونش را پاک کن و این را در حلق جانور بروغن هستهٔ شفتالو چرب کرده بده و کجکي [2] در آن ماسوره اندر کن و پرمهره را بانگشت نزدیک تهیگاه باز آورده و سر ماسوره را برآن مهره نهاده و کجک درآن خلانیده بکش * اما تأکید - اول نائزه را چرب کردن و کجک را غیر نائزه نخلانیدن و جانور را استوار بسته داشتن و احتیاط معدهٔ جانور کردن ، این احتیاطها باعث صحت باز است ، و اگر خطائی سرزند ، از آن ، جانور هلاک شود * بعده بگوشت ماکیان سیاه با روغن بادام آلوده سیر کن و زنهار که درین ایام پر و استخوان ندهي که باعث مرگ است *

علاج دیگر * انکوزه قدر دو نخود از حلق جانور فرو بگذرانند و یا در ورق گوشت بدهد - انشاء الله تعالی پرمهره را بر اندازد ، مجرّب است *

علاج دیگر * اگر صبح جانور پرمهره را نیاندازد آنرا گردن مهرهٔ ماکیان سیاه باندکی گوشت و چند دانه فلفل در ورق بخورانند و تا ظهر گرسنه دارد - انشاء الله تعالی زود پرمهره را بیاندازد و این حیلهٔ فقیر است *

فصل سیوم در استرخا و سستي بدن جانور * این مرض از گوشت سرد خیزد و از چوزهٔ مرغان که نارسیده و خورد باشد و از بچهٔ هر مرغ که شائستهٔ خورانیدن نبود * علامت آن بود که جانور پر گوشت بود ، فربه ، و لیکن بوی دهانش ترش بود و گوشت زود بکار برد و پیخال تنگ و آبدار کند و پرها فرو افگنده دارد و خیره چشم و بخاستن ضعیف و سست باشد و بال نتواند زدن و در پریدن بیک پهلو پرد *

---

[1] The tarsus of a crane or a heron is usually used.

[2] کجک (*kajak*), a crook or hook.

حلق فرو مےگذراند * اگر في الفور بر آورد بهتر و الا آب گرم باید داد ؛ و اگر خود نخورد اندکی بنائزه بدهد ؛ مجرّب است و از تجویز فقیر *

علاج دیگر * خردل باریک آس نموده بآب حب برابر کنار جنگلي کرده در حلق باز فرو برد - انشاء الله تعالی زود فارغ شود *

علاج دیگر * روغن سرشف تلخ [1] چند قطره در حلق جانور چکاند * اگر پرمهره بر آرد بهتر، والا آب شیر گرم بده بهر حیلهٔ که خورد - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * دانهٔ از نمک بتراش برابر کنار جنگلي ؛ درست نموده با دو دانه فلفل گرد از حلق جانور فرو بگذران ؛ و این معالجه پرمهرهٔ را که از اندازه کلان تراست و یا بهر نوع که باشد نرم کرده و گسسته بر آرد ؛ و اگر چند پر از هم وا شده در شکم جانور باز مانده باشد همراه پیخال بر آید، و آزمودهٔ فقیر است *

علاج دیگر * بیارد روغن بید انجیر و با قدری آب گرم یک جا کرده در حلق جانور چکاند - آزمودهٔ این فقیر است *

آخر الدوا * اگر جانور بهیچ نوع پرمهره بر نیارد آن را بیم هلاک بود ؛ پس باید که توکل بر خدای عزّ و جلّ نموده شکم جانور را جانب چپ چاک کني و بشگافي و پرمهره را برآري ؛ بعد بابریشم بدوز و خون کبوتر گرم و تازه بر آن جراحت بمال و سنگ سرمهٔ خوارزمي و شمع بلادر [2] سوده بر جراحت پاش تا دو روز ؛ آنگاه بروغن بادام چرب کن تا به شود *

---

1 سرشف تلخ (*sarshaf*), P., the black mustard, *Brassica nigra*.

2 شمع بلادر *vide* note 1, p. 227; and note 1, p. 232.

علاج دیگر * صابون لاهوري دانگی - بآب حل کرده در حلق جانور فرو چکانند ؛ فوراً پرمهره بدر آرد *

علاج دیگر * دانهای سیر کوفته و حب نموده در حلق جانور فرو برد - انشاء الله تعالی في الحال پرمهره قی کرده بر آرد *

علاج دیگر * اگر جانور پرمهرهٔ خام و نرم و تر بر آورد آن از سردي و بلغم است که از بد گواري طعمه در معدهٔ جانور بهمرسد * آنرا مالکنگني نیم‌درم - قنبیل یکسرخ - شنجرف یکسرخ - نوشادر یکسرخ - نمک هندي یکسرخ - مومیائي نیم سرخ - گهونگچي سفید نیم دانه - دانهٔ الاچي دوسرخ - قرنفل یکعدد - نبات چهار سرخ - همه را باریک آس نموده بآب لیمون گولي ساخته نگهدارد ، و زودي در پی معالجه شود * شب طعمه از هر روزه کم کرده دهد بی استخوان ، و صبح گولي بطور صافي بعمل آرد * بعد سه پیتخال آب شیرگرم پیش باز نهد ، و بعد صاف شدن اندکی گوشت بآب تر کرده بدهد ، و عصر بگوشت کبوتر سیر کند ؛ و اگر دارو هضم نکند و قی کند ، بعد استفراغ آب داده سیر کند - انشاء الله تعالی پرمهره بمراد بر آرد *

علاج دیگر * برچ باریک آس نموده و قدریک کفار جنگلي گولي ساخته و قدر یکجو چوب عاقرقرحا دران خلانیده از حلق باز فرو برد - انشاء الله تعالی پرمهره قی کرده بر آرد و این آزمودهٔ فقیر است *

علاج دیگر * جوز القي که در هندي مین پهل [1] گویند کوفته باریک نموده و وزن چهار سرخ با سه دانه مویز سیاه ممزوج نموده و گولي کرده از

[1] جوز القی (*Jawzu 'l-Qay*), Ar., مین پهل (*mayn-phal*), H., the emetic nut, *Randia dumetorum*.

فصل دوم در معالجهٔ بروخ [1] بر نیاوردن * و این پرمهره بر نیاوردن بود * سببش از بی خبري و تغافل بازدار است که جانور پرمهره بر نیاورده باشد و نادانسته اورا سیر کند * و نیز از بی تیماري بازدار که جانور را وقت آخر شب آگاه [2] ندارد، و جانور غافل شده پرمهره را در شکم نگهدارد * چون وقت پرمهره انداختن میگذرد جانور در فکر خورش نو مي باشد و آن پرمهره را بطمع گوشت دانسته بر نیارد * و قاعدهٔ استادان است که آن شب که پر دهند از معتاد قدر دو گنجشک گوشت کم کرده بخورانند، تا آخر شب قبل از دمیدن صبح باز گرسنه گردد، و آن وقت طعمهٔ دیگر نیست، در آن تاریکي البته پرمهره اندازد؛ واکثر جهت قوي پر بر نیاوردن همین است *

علاج آن بود که جانور را برای خوردن چیزی مده و گرسنه دار تا که پرمهره بر آرد؛ و اگر بر نیارد موی ریزه که در زیر دم خر مي شود بر آوردهٔ در گوشت پاره جانور را بخوراند تا پرمهره بر آورد، و بعده سیر کند بگوشت پاکیزه، ولیکن با زنجبیل پرورده؛ و اگر بدین معالجه بر نیارد پس :—

علاج دیگر دریز یعنی مویز را گواي برابر دانهٔ سنجد کرده در حلق جانور فرو برد تا همراه آن پرمهرهٔ کهنه را هم بر آرد *

علاج دیگر * بزر کتان که در هندي السي [3] نامند باریک نموده با گوشت پاره بده تا بخورد، و بعد از آنکه پرمهره بر آرد سیر باید کرد *

علاج دیگر * فلفل گرد چند دانه باریک نموده در کام جانور بمال، و اگر باین بر نیارد برابر دو نخود گولي از فلفل کوفته بآب تازه بسته از حلق جانور فرو بگذران - انشاء الله تعالی پرمهره بدآن بر آرد *

---

1 بروخ; word not traceable.

2 A good falconer, especially when his hawk has been fed late, will take it on the fist and 'carry' it an hour or so before daylight.

3 بزر کتان (*bazr-i kattān*), Ar., السي (*alsī*), H., linseed, *Linum usitatissimum*.

فربه ، هر کدام ازینها بهمرسد ، سیر نماید * و اگر گوشت را از سبب مرض هضم نکند آنرا گوشت گوسفند با خون حیض عورت آلوده سیر کند ؛ گوارا شود * و اگر درد از گرمی بود، گوشت گرم شده و نیز متعفن و گندیده شده بر آرد و قی کند اما دیر تر *

علاج دیگر * کافور دو سرخ بآب گشنیز و آب خیارین [1] ممزوج نموده گوشت بزغاله در آن تر کرده بدان جانور را سیر کند ؛ و اگر آب خیارین بسبب نبودن موسم میسر نباشد ، آب تخم آنها نافع است *

علاج دیگر * شیر میش تازه که گرما گرم بود گوشت درآن تر کرده بخوراند - انشاء الله تعالی سود دارد *

علاج دیگر * گوشت ماکیان سیاه در شیر خر سیاه تر کرده جانور را بخوراند ؛ نفع بخشد *

علاج دیگر * کلوخ آفتاب سوخته در آتش گرم کن ، و چون خوب گرم شود در آب انداز ، و چون سرد شود کلوخ را بر آورده آب را بنه تا صاف شود * بعده از پارچه صاف نموده و گوشت بزغاله درآن تر کرده بخوران ؛ نافع است *

علاج دیگر * حلیج پنبهٔ مهاور ، یعنی سرخ رنگ که لاک و سرخی نامند ، شب در شیر تر کرده نگهدارد و صبح گوشت تذرو یا بلدرچین عرف تیهو [2] در آن تر کرده بدهد ؛ و اگر این گوشتها بهم نرسد ضرورتاً گوشت درّاج سیاه و یا ماکیان سیاه باید داد *

---

[1] خیارین *kh̲iyārayn* (dual), the two kinds of cucumbers, *i.e.*, the cucumber and the musk-melon.

[2] تیهو *tīhū* or *tayhū* is, in Persia, the See-see partridge (*Ammorperdix bonhami*) and not the quail.

باب پانزدهم

در معالجهٔ امراض معده، مشتمل بر هفتده فصل

فصل اول در معالجهٔ درد معدهٔ * و ایرانیان ته شکم جانور را بیقر[1] خوانند * این مرض از برودت و حرارت خیزد * علامت: اگر درد از سردي بود جانور پیخال تنگ و آبناک و بلغم آمیز کند *

علاج * از دویز[2] یعنی مویز گولي قدر یک دانهٔ سنجد[3] صبح در ورق گوشت جانور را بخوراند و پیش از قی کردن سیر نباید کرد *

علاج دیگر * شیر خشت و ترنجبین از هر کدام نیم مثقال - نمک هندي دانگی - در روغن جوز چرب کرده و گولي ساخته جانور را دهد، تا لعاب از معدهٔ او بر آید و پاک شود: و اگر از سبب سردي، گوشت گرم ناشده از معده بگرداند، آنرا زنجبیل پرورده همراه طعمه دهد تا هضم کند *

علاج دیگر * جوزبوا دو سرخ و قرنفل دو عدد باریک آس نموده و در سه پاره گوشت گنجشک یا موش بچه یا موش خانگي یا کبوتر بچهٔ

---

1 بیقر *vide* note 4, p. 181.
2 دویز *vide* note 1, p. 226.
3 سنجد (*sinjid*), P., the common jujube, *Zizyphus vulgaris*.

سیاه بخوران ؛ و چند روز کافور و طباشیر و شکر طبرزد و گشنیز خشک ، از هر کدام یک جزء با گلاب گولي بسته قدر دو نخود باز را بده ؛ و قدر مغز پسته نیز روا داشته اند ؛ و این حیلهٔ این فقیر است *

علاج دیگر * گل ارمني در گلاب تر کرده و صبح صاف نموده و گوشت بدان آب تر نموده بخوراند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * اگر جانور از دهن آب قی کند آنرا زنجبیل دو سرخ - قرنفل یکعدد - کافور یک سرخ - دانهٔ الاچي خورد دو سرخ - در پنبه پیچیده فتیله دستور نرم دوخته شب طعمه کم کرده بدهد * بعد هضم ، آن فتیلهٔ مذکور را بدهد ؛ اگر بیکبار به نشود از تکرار صحت یابد *

بدستور صافیِ فرو برد * اگر قی کرده بلغم و آب بر آرد بهتر؛ و اگر هضم کند، آب شیر گرم پیش او بنهد * چون صاف شود پس بگوشت زاغ و یا سارو نیم سیر کند - انشاء الله تعالی مرض دور شود *

علاج دیگر * صبر دو سرخ - شملیت دو سرخ - اجوائن دو سرخ - اندرجو شیرین[1] دو سرخ - همه را باریک سائیده بآب گولی بسته بدهد بطور صافی، و بدستور صدر بعمل آرد *

علاج دیگر * دانهٔ الاچی خورد دو سرخ - مغز هلیلهٔ زرد یک سرخ - صبر یک سرخ - همهٔ اجزاء را بمغز گنجشک گولی بسته در حلق جانور فرو بگذراند؛ اگر بیکبار دادن صحت یابد بهتر، و الا تا سه روز تکرار باید کرد - به شود بامر الله تعالی * و در سه مرتبه دادن مابین هر مرتبه سه روز ناغه کن که نه روز شود * اگر سیلان از صفرا و حرارت بود و اگر قبل از سیر کردن در گرسنگی آب قی کند، رنگ آب زرد بود مانند کرکم[2] *

علاج دیگر * زرشک بی دانه پانزده دانه - شیر خشت دو درم - هر دو را بهم بکوب و ممزوج کن؛ بعده بیار عناب پنجدانه، و در قدری آب بجوشان تا قوتش در آب آید؛ از پارچه صاف نموده دواهای مذکور را درآن آب قدر یکتوله حل نما و صاف نموده جانور را گرفته در ناٸزه ده * چون از قی و پیخال کردن فارغ گردد آب سرد در شیر بز سیاه ممزوج نموده در پیالهٔ پیش جانور آر * اگر برغبت خود بخورد بهتر، و الا در ناٸزه ده * بعد از صاف شدن قدر دو گنجشک گوشت دل بز ورق و آبداره نموده در شیر و آب سرد تر کرده بخوران و شام مقدار چهار گنجشک از گوشت ماکیان

---

[1] اندرجو شیرین (*indarjav-i shīrīn*), *Wrightia tinctoria*.

[2] کرکم (*kurkum*), Ar., turmeric, *Curcuma longa*.

و این عمل را کم‌تر از سه مرتبه نباید کرد ؛ و موجب قول حکما هفت مرتبه تکرار کردن بهتر است *

علاج دیگر که هاضمه از حد زیاده آرد * مصطگي رومي یکماشه - زنجبیل پرورده سه ماشه - مومیائي و مشک از هر کدام دانگی - بیربهوتي چهار عدد - نبات سه درم - قرنفل یکماشه - همه را باریک بهم آس نموده باندکی عسل ممزوج کرده معجون کن و پیش از طعمهٔ صبح قدر یک ماشهٔ گولي کرده در ورق گوشت باز را بده ؛ و اگر خود نخورد گرفته از حلق او بگذران * بعد دو پیخال سیر نما و این آزمودهٔ فقیر است *

فصل هشتم درمعالجهٔ سیلان آب از دهن که در هندي آنرا کلي

نامند یعني مضمضه کردن * و آن از برودت معده و بلغمی که تازه و خام از امتلا و زیادتي طعمه بهمرسد * علامت آن بود که جانور بی سبب آب قي کند مثل مضمضه کردن ؛ و آن آب بدو رنگ بود ، سفید و زرد * سفید از برودت و بلغم بود ، و زرد از حرارت و صفرا *

علاج * مالکنگني پنجسرخ - شنجرف یکسرخ - مومیائي نیم سرخ - قنبیل یکسرخ - نوشادر یکسرخ - نمک دو سرخ - نبات چهار سرخ - همه را بآب لیمون گولي بسته ، شب ، پیش از دادن دوا ، طعمه داري کند بی استخوان ، و صبح بطور صافي گولي را از حلق جانور فرو بگذراند و بعد سه پیخال آب شیر گرم دهد و چون صاف شود تهوار از گوشت کبوتر و یا فاخته دهد بخون آلوده ؛ مجرّب است *

علاج دیگر * زنجبیل چهار سرخ - نبات چهار سرخ - نوشادر یکسرخ - صبر نیم سرخ - سرگین سگ که خشک و سفید شده باشد دو سرخ - دارفلفل نیم سرخ - همه را نرم سائیده بمغز گنجشک گولي بسته در حلق جانور

علاج دیگر * اگر جانور از معتاد طعمه زیادة خوردة باشد ، اگر قدر یک گنجشک هم زیادة خوردة، پس قدر یک سرخ نمک بجانور باید خورانید : سر هر گنجشک یک سرخ نمک مقرر فرموده اند * هر قدر گوشت زیاد خوردة باشد بقدر آن نمک بیفزاید - انشاء الله تعالی مجرّب است *

علاج دیگر * اگر شاهین و یا جانور دیگر طعمه هضم نکردة باشد، آنرا قدر یک ماشه برنج باریک آس نمودة در قدری آب حل کردة در حلق او چکاند ؛ اگر باین دارو قی کند و گوشت را از حوصله بر آرد بهتر ، و الا قدر دو ماشه روغن بیدانجیر که در هندی آنرا ارندة و هرنولي [1] نیز گویند در حلق او فرو ریزد ؛ و اگر روغن مذکور پیدا نشود روغن گاو باندکی نمک یار نمودة در گلوی جانور ریزد ؛ البته قی کند ؛ مجرّب است *

علاج دیگر * اگر هاضمهٔ جانور کم شدة باشد آنرا قبل از سیر کردن قدر یک سرخ نمک قلیا و دو دانه قرنفل کوفته بآب گولي کردة صبح در ورق گوشت بز باید خورانید و زمانی گرسنه باید داشت ؛ و بعدة بگوشت ماکیان سیر باید نمود ؛ اشتها و هاضمه بسیار کند ؛ و بالای طعمه خورانیدن زود گوارا است ، و آزمودهٔ فقیر است *

نسخهٔ ساختن نمک قلیا * اول اشخار قدر بیست آثار شاهجهانی در آب دو برابر آن تمام شب تر کردة صبح آنرا بحجر علقه صاف نماید ؛ و آن آب صاف را در دیگ گلي آنقدر بجوشاند که آب همه فاني گردد ؛ و نمکی که در ته دیگ ماند در آب تازة حل کند و بحجر علقه صاف نماید و بار دیگر بجوشاند تا خشک شود ؛ و بهمین دستور سه مرتبه جوش کند تا نیکو صاف و سفید رنگ شود ؛ پس نگهدارد و هنگام احتیاج بکار برد *

---

[1] روغن بیدانجیر که در هندي ارند و هرنولي گویند *bedānjīr*, P.; *arand* and *harnaulī*, H.; castor-oil plant, Palma Christi, *Ricinus communis*.

و زمانی گرسنه دارد * بعده گوشت کبوتر بخون تازهٔ او آلودٔه سیر کن - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * اگر جانور قی کند و گوشت هضم نکند، بیارد خفّاش کلان عرف شبپرک و وقت سیر کردن از گوشت آن بخون او آلوده خوراند - انشاء الله تعالی هضم کند * اگر بطبع جانور موافقت کند پس چند مرتبه همین را استعمال کند * چون بهاضمه آید آنگاه بگوشتهای دیگر سیر نماید ؛ مجرّب است *

علاج دیگر * قرنفل نرم سائیده در پنبه پیچیده و در آب، همان قدر که پنبه او را جذب کند، تر کرده چند قطره از آن در حلق جانور چکاند ؛ به شود *

علاج دیگر * نان خمیر پخته، خوب بریان کند، چنانچه سرخ گردد ؛ هرچند بریان و بسیار خشک شود نیکو تر اثر کند * بعد از آن گرما گرم در آب اندازد تا سرد شود * پس آنرا از آب بر آورده و بدان آب طعمه را تر کرده بخوراند *

علاج دیگر * اگر جانور قی کند و طعمه هضم نکند، بیارد هلیلهٔ زرد قدر دو سرخ، و کنجد سیاه یکتوله ؛ بریان کرده در آب گرم اندازد و آن آب را از پارچه صاف نموده طعمه را بدان تر کرده بخوراند، اما سه مرتبه ؛ و گوشت از معتاد کم کرده بخوراند ؛ و چون قوت هاضمه نیکو آید بگوشتهای دیگر سیر کند *

علاج دیگر * چون داند که جانور به هیچ معالجه گوشت نگاه نمیدارد آنرا به نبات تنها، نمک قدر یکدانهٔ ماش در آن یار کرده، بدان صاف کند، و بهتر ازین حیلهٔ دیگر نیست ؛ و نبات موجب برداشت مزاج جانور باید داد *

او فرو بگذران ، و تا نیم روز گرسنه دار * بعد از آن بگوشت زندهٔ نرم سیر کن و طعمهٔ زیاده ندهد ؛ البته قدری از معتاد کم باشد ، موافق اشتهای جانور * و در شش روز سه روز بده یعنی بنوبت یک روز درمیان ناغه میکرده باش *

علاج دیگر * سداب خشک نرم سوده وزن دو دانگ همراه طعمه با چند ورق گوشت بخوران * بعده کلوخ سوختهٔ آتش را در آب افگن و یکزمان نگهدار و گوشت گوسفند بدان آبدارهٔ کرده سیر کن * در چند مرتبه دادن صحت یابد - انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * اگر جانور طعمه را قی کند ، بیار مومیائی انسانی و نرم سائیده همراه شاش صبیان گولی برابر دانهٔ فلفل ساخته جانور را در یک ورق گوشت خوران ، و بعد زمانی سیر نما * در ایام زمستان بهتر ازین دوائی نیست *

علاج دیگر * قاقلهٔ صغار ، عرف الاچی خورد ، نرم سائیده همراه گوشت بخوراند - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * اگر جانور در ایام گرما طعمه را قی کند آنرا قدری کافور بهیم سینی [1] در آب حل کرده و گوشت بدان آلوده بخوراند ؛ هضم شود *

علاج دیگر * اگر جانور از سبب امتلا طعمه نخورد او را مومیائی و یکمیز [2] کودک نافع است *

علاج دیگر * اگر جانور در ایام زمستان طعمه نخورد او را خردل قدر یکسرخ و قرنفل یکعدد باهم باریک آس کرده در یک ورق گوشت بخوراند ؛ و اگر خود نخورد گولی بآب کرده از حلق جانور فرو بگذراند

---

1 کافور بهیم سینی the Bhimsaini or Barus Camphor. See Watt, C 259.

2 یکمیز کودک *vide* note 1, p. 86. Evidently a slip for کمیز .

تازه و گرم ، بر آن دوغنگي بريز ، و بعده سنگ سرمهٔ خوارزمي و شمع بلادر[1] سائيده بر جراحت بپاش ؛ و اگر اينها پيدا نشود سوگين خر خشک کرده سائيده برو بپاش و هيچ انديشه مکن که باز را ازين سليم تر علاج ديگر نخواهد بود *

فصل هفتم در طعمه قي کردن و ناگواريدن و معالجهٔ آن * اين شکايت از بي وقت سير کردن ، و بسيار خورانيدن گوشت گوسفند ، و پي و چربي خورانيدن ، و بعد از خورانيدن فسکه آب دادن و گوشت بالاي گوشت خورانيدن ، يعني هنوز خوب گرسنه نشده و ته شکم جانور خالي نشده سير کند ، برميخيزد *

علاج * جانور را در خانهٔ تاريک بايد بست و تا بدير گرسنه داشت * بعده سه پاره گوشت گوسفند با زنجبيل پرورده و بيخ سوسن کوفته بده تا بخورد ؛ و گوشت مازه ورق کن و در آب گرم آبداره کرده بدان سير کن ؛ * و روز ديگر جاوشير[2] نرم بکوب و بسفيدي خايهٔ مرغ[3] ممزوج نموده چند لقمه بده تا بخورد و تا شب گرسنه دار ، آنگاه بگوشت نرم سير کن ؛ و اگر جانور فربه باشد پس گرسنه داشتن نفع بسيار است *

علاج ديگر * زنجبيل نيمدانگ - قرنفل نيمدانگ - زعفران شاخ نيمدانگ - مويز نيمدانگ - سنبل الطيب[4] نيمدانگ - عود خام دانگي - نمک يکجو - همه را نرم بساي و به بيز ؛ و قدري شهد بر آتش نه تا بقوام آيد و ادويه را بدان معجون کن ؛ و قدر يک بادام جانور را گرفته و از حلق

---

[1] شمع بلادر *Vide* note 1, p. 227.

[2] جاو شير (*jāwshīr*), P., *Ferula galbaniflua*, Galbanum.

[3] خايهٔ مرغ the author uses this expression more than once apparently for "hen's egg."

[4] سنبل الطيب, spikenard, *Nardostachys jatamansi*.

و آهو، و از میان طیور کبک و شترمرغ و قطاة که بفارسي سنگ شکنک [1] گویند *

فصل ششم در معالجهٔ گوشت نافه افگندن جانور * و این مرض پیدا میشود از سبب آنکه، وقت سیر کردن اگر از پس پشت جانور کسی بگذرد و جانور بترسد، گوشت از خطرهٔ آن نافه کند * علامت آنکه جانور سر بیفشاند و گوشت را که در حوصله مثل نافه گره شده است بر آوردن نتواند و سرفه بسیار کند *

علاج * جانور را گرفته آب گرم در حلق او بریزد و نگونسار دارد تا گوشت براندازد؛ و اگر بر نیارد و نتواند پس جانور را قباچه کرده به بندد و انبان پرباد کرده و جانور را بسته بر خیک پرباد چند بار بزند في الحال بر آرد؛ و اگر باز هم بر نیارد علاج آنکه چند دانه نبات از حلق او فرو بگذراند؛ قدر چند نخود بکار برد؛ مجرّب است *

علاج دیگر * آب مویز بکام و دهان باز بمال و اگر گوشت نافه را بر نیارد قدری آب در حلق او بریز؛ البته بر آرد *

علاج دیگر * نخ ابریشم سبز باریک بتاب و پارهٔ گوشت بر سر آن به بند و جانور را بده تا بخورد و یک زمان فرصت کن * بعد از آن ریسمان را بیرون برکش، تا جانور گوشت را بر آرد *

علاج دیگر * اگر گوشت بر نیارد و زحمت زیاد باشد پس جانور را بگیر و نیکو به بند و از جانب چپ حوصلهٔ جانور را بشکاف و گوشت ر بیرون آر و زود بابریشم سبز باریک طور نیکو بخیهٔ خورد [2] بزن و خون کبوتر،

---

[1] سنگ خوار P., and قطاة A., is the sand-grouse, *Pterocles arenaria*. The Ar. pl. is قطا. *Sang-shikanak* not traceable. [2] بخیه a stitch.

فصل پنجم در معالجهٔ زهرک * و آن بسبب طعمهٔ بی وقت و بسیار دادن و بدیر هضم کردن بهمرسد * علامت قی کردن و سستي سر و بال و بر خاک غلطیدن و بر نشیمن قرار نداشتن و دهان باز کردن *

علاج آن گرسنه داشتن و بیشتر پرانیدن است ؛ و طعمه از برنج و زردهٔ تخم مرغ باین نوع باید داد که مرغ را پخته در آب جوش نموده پوست دور کرده و قدری برنج باریک آس نموده بهم ممزوج کنند و عوض طعمه جانور را همان دهد ؛ و اگر خود نخورد بخون سرخ کرده بخورانند * و روز سیوم طعمهٔ گوشت گنجشک دهد و دوا که ذیلاً گفته مي شود در آن پیچیده بدهد * زنجبیل و مصطکي و یا دارچیني و فلفل گرد از هر کدام یک جزء - حرف ابیض[1] و شکر طبرزد باهم باریک آس نموده برابر یکدانهٔ فلفل نموده هر روز صبح یکی از آن در ورق گوشت میداده باشد *

جهت دفع رطوبات غلیظه مویز را از جملهٔ مجربات فرموده اند * قدر خوراک باز از سه دانه تا هفت دانه و سوم‌ارس[2] و ادهم[3] جوشنده و مصطکي و قرنفل را نیز اختیار نموده اند ؛ و بر برگ نعناع تازه و پودینه[4] و سداب[5] تازه سرکه پاشیده بر آن باز را بنشانند و بخسپانند و در پیش نشیمن بگسترانند *

از انسان و وحوش و طیور سه صنف اند که تخمه بآنها نشود یعني حکیم و راهب و مسافر، و از میان وحوش شیر و پلنگ

---

[1] حرف ابیض (*ḥurf-i abyaẓ*), the White Mustard, *Brassic alba*.

[2] سوم‌ارس ; for *sūmār?* *Sūmār* (سومار) is iron or copper-filings.

[3] ادهم ; word not traceable.

[4] نعناع (*na'nā'*), A., peppermint, *Mentha piperita*. پودینه (*pūdīna*), H., the marsh mint, *Mentha arvensis*.

[5] سداب (*sudāb*), P., garden rue, *Ruta graveolens*.

فصل چهارم در معالجهٔ ضعیف شدن حوصلهٔ جانور * و این علت از بسیاري گوشت سرد دادن و از بلغم و رطوبت بهمرسد * علامت آن بود که گوشت گرم ناشده از حوصله پس بگرداند و قی کند *

علاج * کبوتری کشته و خون آن در پیالهٔ گرفته و مغز کبوتر را بدان سرخ کرده بخوران ، و بگوشت همان کبوتر بخون او آلوده نیم سیر کن ؛ اگر هضم کرد بهتر ، و اگر بر آورد زنجبیل و قرنفل و جوزبوا سائیده در سه پارهٔ گوشت گوسفند جانور را بده ؛ به شود *

علاج * شیر گوسفند گرم کرده و گوشت میش در آن تر کرده بخوران - انشاء الله تعالی هضم کند و به شود *

علاج دیگر * سرخي [1] در شیر گوسفند یا در شیر عورت و یا شیر بز یک شب تر کرده صبح فشرده و گوشت کبوتر بچهٔ فربه بدان آلوده سیر کن تا به شود * و سرخي رنگ مهاور [1] را گویند که پنبه در آن تر کرده خشک سازند *

علاج دیگر * یک گل کریله در یک ورق گوشت باز را بخوراند و بعد زماني بگوشت زنده نیم سیر کند - انشاء الله تعالی هضم کند *

علاج دیگر * اگر جانور از ضعف حوصله گوشت هضم نکند آنرا گوشت نباید داد * کبوتری گرفته خون آن را گرم و تازه در حلق جانور باید چکانید ؛ و اگر کبوتر بدست نیاید خون هر پرندهٔ که موجود بود بکار برد * بعد زمانی سیر نماید ؛ صحت یابد *

---

[1] سرخي or رنگ مهاور ; *mahāwar* or *mahāwar* (مهاور) H., is lac, the red animal-dye so called.

اگر باین حیله بر نیاید، پس مویز در آب حل کرده آب آنرا صاف نموده در ام و دهان باز بمال و نیز در حلق او بچکان تا قی کند * و چون روز دیگر سیر نی گوشت از جانوری که روز اول از آن داده باشي و آن در حوصلهٔ جانور بخني شده باشد آن را موقوف داشته در عوض آن گوشت متبدل دیگر بده که شاید گوشت جانور دیگر پسند کند و هضم نماید * و استادان لعمهٔ متبدل جهت همین مقرر فرموده اند * و نیز اگر مرض در نیافتهٔ و سببش را معلوم نکرده باشي ، پس همان گوشت جانوری که در شکم باز یخني شده روز دیگر هم بده تا اصل مرض نیکو تحقیق شود * پس بدانکه اگر جانور مریض است روز دویم یخني کند ، و در معالجهٔ آن تغافل کردن خطاست ، و در علاج آن بکوش ؛ و اگر هضم کرد نشانهٔ تندرستي است *

علاج دیگر * قدری زنجبیل نرم بکوب و میان گوشت بخوردن بده ؛ به شود بامر رب العالمین *

علاج دیگر * قرنفل نیم‌دنگ باریک نموده و بگوشت آلوده به خوردن بده تا صحت یابد *

علاج دیگر * گوشت پشت مازهٔ گوسفند بروغن جوز و روغن فندق ممزوج نموده و آلوده بخوران تا به شود ؛ و گوشت موسل [1] و لحم فاختة و گنجشک [2] سیاه که در سوراخ دیوارها بچه کند و گوشت کندره [3] که آن مرغی است که درختان را بمنقار سوراخ کرده دران بچه کند ، و گوشت موسیچه [4] و فراشترک خانگی یعني پرستوک (و آن در خانها آشیانه سازد) جهت این امراض نافع و نیک است *

---

1 موسل : Can this be an error for مرشک ?

2 گنجشک سیاه ; probably the common sparrow.

3 کندره *kandara*, a woodpecker, *vide* note 5, p. 24.

4 موسیچه *mūsīcha*, possibly the Indian tree-pipit (*Pipastes agilis*). According to a footnote in Qāʿānī this is a swallow,

فصل دوم در معالجهٔ گوشت در حوصلهٔ جانور افسردن، یعني سرد شده در حوصله بماند و هضم نشود *

علاج آن بود که جانور را نزدیک آتش داري تا گرم گردد، و شراب نیکو گرم کرده قدر یکماشه در گلوی جانور کلان فرو چکاني تا آن گوشت سرد شده را بگدازد و هضم کند * و روز دویم گوشت کبوتر بخون او آلوده و قدری زنجبیل سائیده بمیان گوشت مذکور گذارده بخوراني و بدان سیر کني * و اگر در آن وقت شراب نیابي آب گرم عوض آن بده که استادان روا داشته اند تا گوشت را هضم کند *

علاج دیگر * اگر گوشت در حوصلهٔ جانور بسیار سرد شده باشد، پس جانور را گرفته استوار به بند، و دلاوري کن و مترس، و حوصلهٔ جانور را از جانب راست چاک کن و گوشت را بیرون آورده بابریشم سبز رنگ باریک بدوز؛ و پارهٔ سنگ سرمه خوارزمي و شمع بلادر[1] نرم سائیده بر جراحت بمال و این کاربست سلیم * بعد طعمه بروغن جوز آلوده و کم از معتدل کرده سیر کن - انشاء الله تعالی به شود *

فصل سیوم در معالجهٔ گوشت در حوصلهٔ جانور یخني شدن *
و یخني آنرا گویند که گوشت هضم نشده سخت نباشد و لی نرم شده بماند *

علاج * اول آنکه پارهٔ گوشت کوفته در سر تار ابریشم به بند، و همان پاره گوشت را بجانور بخوران و سر تار بدست نگهدار و بعد زماني آن تار ابریشم را بیرون کش تا آن گوشت که در حوصلهٔ جانور یخني شده است باین گوشت پاره، که درسرابریشم بسته است، چسپیده از حوصلهٔ جانور بر آید *

---

[1] شمع بلادر probably a copyist's error for صمغ بلادر.

باب چهاردهم

در بیماري حوصله مشتمل بر هشت فصل

فصل اول در معالجهٔ حوصلهٔ گرفته شدن جانوران * این مرض از بلغم و سردي خیزد *

علاج آن بود که از دربز [1] که آن مویز خشک است از آن بروخي [2] بتراش یعني دانه دستور، و در ورق گوشت باز را بده تا بخورد ; و آن روز چیزی مده که گولي برآرد و قی کند ; و در روز دویم بگوشت پشت مازهٔ گوسپند بشکرطبرزد آلوده سیر نما - به شود انشاء الله العزیز *

علاج دیگر * زنجبیل دو ماشه - اصل السوس دو ماشه - ایرسان، که آن بیخ سوسن بود، خشک، سه ماشه - صمغ کندر [3] دو ماشه - باریک آس نموده دانگی از آن در ورق گوشت بخوراند، و تا یکپاس برآمدن روز گرسنه دارد ; آنگاه بگوشت و خون ماکیان سیاه سیر کند، و مهرهٔ گردن بروغن زیت و شکر طبرزد آلوده نیز دهد - انشاء الله تعالی بلغم بگدازد و در پیخال بریزد * از مجربات فقیر است *

---

[1] دوبز later written دویز ; word not traceable.

[2] بروخي ; copyist's error for مخروطي ?

[3] صمغ کندر (*kundur*), A., the gum of *Boswellia Carterii*, the frankincense or alibanum of European commerce.

علاج دیگر * گوشت ماکیان سیاه بروغن زیت آلوده سه روز بخوراند - انشاء الله تعالی در مداومت صحت یابد *

علاج دیگر * نوشادر یک قیراط - ماميران چيني[1] یک قیراط - باریک سائیده بانگبین معجون کند و در کام جانور مالد و جانور را نیکو گرفته بخبرداري بعمل آرد * یک آثار جو و یک آثار بيخ شونيز[2] در آب جوشانیده بگذارد تا صاف شود و باز را گرفته چند قطره در حلق او بریزد و باقي را در طغارهٔ پر آب بیندازد و تا نیم روز گرسنه دارد - آنگاه بگوشت ماکیان سیاه سیر کند و بروغن زیت آلوده نماید *

علاج دیگر * اگر جانور بزرگ بود ، هفت دانه مویز ، و اگر میانه بود قدر پنج دانه ، و اگر خورد بود سه دانه ، بآب تر کرده مقشّر کند ؛ بعده نرم سائیده بکام و دهان جانور بمالد تا هر بلغمی که در شکم و گلوی جانور باشد قی کرده بر آرد ، و تا نماز ظهر گرسنه دارد ؛ و چون از قی فارغ شود آنگاه او را گرفته کام و دهانش را شسته بگوشت ماکیان سیاه بروغن زیت آلوده سیر کند - به شود *

علاج * اگر آواز جانور بند شده باشد آن را انجیر زرد و خطمي و زوفا[3] و عسل بهم جوشانیده بخوراند - به شود *

علاج دیگر * اگر مرض دشوار بود پوست تخم مرغ نرم سائیده و با مویز ممزوج کرده گولي سازد و بآب کلم پوته دارو[4] است باز را بخوراند انشاء الله تعالی به شود * و اگر مرض از گرمي بود طعمه بروغن بنفشه و گلاب و آب کاسني و روغن گل بدهد - نفع بسیار رساند *

---

[1] ماميران چيني, vide p. 199, note 1.

[2] بيخ شونيز (*shūnīz*), A., small fennel or black cummin, *Nigella sativa*.

[3] زوفا (*zūfā*), A., hyssop, *Hyssopus officinalis*.

[4] کلم پوتهٔ دارو است, error in text.

علاج دیگر * بیارد چند ورق تنبول و آب آن را بر آورده دو دانه فلفل گرد در آن حل کرده و ورم را بچوب درخت کنار خاریده داروی مذکور را بر آن موضع بمالد ؛ و زمانی توقف کند تا دارو کار کند * بعد ازان بگوشت بز سیر کرده تا سه روز همین دوا کند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * بیارد خرفه[1] مع شاخ ، چهار توله - فلفل گرد چهار توله - بهم باریک نموده و خناق را بچوب درخت کنار خاریده ادویه را بدان جا بمالد و زمانی فرصت کند * چون طعمه طلبد بقدر معتاد بخوراند ، و لیکن یک روز درمیان ناغه کرده معالجه کند *

علاج دیگر * بیارد سرگین خر بچه که نو زائیده بود و در سایه خشک کرده نگهدارد ، و جانوری که ورم گلو داشته باشد ، چهار سرخ از سرگین مذکور و یک دانه فلفل گرد ، هر دو را بآب بالای سنگ سوده در دهن او بمالد - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * بیارد شحم حنظل یک ماشه - چرچره یکماشه - با سرکهٔ انگوری سائیده جائی که ننائی باشد آنجا را بخارد و دارو را متواتر بمالد - انشاء الله به شود *

علاج دیگر * نوشادر یکسرخ - فلفل گرد یکدانه - و هستهٔ زرد آلو ده سرخ - همه را با آب ترب ده سرخ بساید و دهن جانور را فراخ نموده و ننائی را خاریده بر آن دارو را بمالد - در سه روز به شود *

علاج * بیار آب و سرگین اسپ بهم سائیده و دهن جانور را باز کرده و دانهٔ مذکور را خاریده دارو را بر آن ضماد کند ؛ سه روز پی هم این دارو را بعمل آرد *

---

[1] خرفه (*khurfa*), P., *portulaca oleracea*, the common Indian Purslane.

وخوردن گوشتهای پلید و سرد خیزد، و نیز اکثر اوقات از فساد خون سوداوی بهمرسد * علامت آن بود که در هنگام خوردن طعمه از گلوی باز آوازی آید و بانگ نتواند زد *

علاج * بیارد لتهٔ آلودهٔ حیض دختری که اول بار به حیض آمده باشد و آن پارچه را در شیرهٔ لیمون تر کرده و یک قطره از آن در حلق جانور بجای خناق بچکاند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج * چون از شدت مرض جانور گوشت خوردن نتواند، بیارد خشت کهنه و آن را سائیده و بآب آمیخته دهن جانور را بدان بشوید ؛ بعده بگلاب ممزوج نموده دهن جانور را بدان بشوید ؛ آنگاه مشک باریک آس نموده بر آن ورم بپاشد - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * مومیائی و جوز و قرنفل و وسمه و مشک و قلیا یعنی[1] شخار مساوی بهم باریک آس کرده و بآب گولی برابر نخود سازد * یک گولی در ورق گوشت پیش از طعمه دهد، و زمانی توقف بکند ؛ بعده سیر کند * اما این وزن باز است، و ریزه جانور را نصف * ورم گلو بامر الله تعالی دفع شود *

علاج * درانجائی که ننائی باشد آنجا را بچوب درخت کنار، پوست دور کرده، بخارد * آنچه چرک بود پاک کند، و شراب خالص بانگشت در گلوی جانور بمالد * بعده این دوا کند - ادرک بوزن یکدرم - فلفل گرد دو دانه - هر دو را بهم سائیده در شراب حل نموده جائی که زخم بود بمالد و سه روز همین دوا کند * و هرگاه که این عمل کند اول آن ورم را بچوب مذکور خارد بعد ازان علاج نماید - انشاء الله تعالی صحت یابد *

---

[1] قلیا یعنی شخار, *qalyā*, Syr., *shakhār*, P., Alkaline ashes.

باب سيزدهم

در امراض گلو - مشتمل بر دو فصل

فصل اول در معالجهٔ کشوم - و آن بثرات حلق است * سبب آن گرمي و خشکي است و از خورهٔ مفسر نيز خيزد و علامت اين علت چند دانه مثل ارزن بر هر دو سر حلقوم باشد * علامت آن بود که جانور همواره بناخن و بچوب چکسه حلقوم خود را بخارد *

علاج * ريوند چيني [1] دانگي - کافور دانگي - شيرخشت دو دانگ - شکر طبرزد قدري - همه را باريک آس نموده بروغن گاو گولي بندند و بگلوي جانور سه روز متواتر فرو بگذارند * و گشنيز با روغن بنفشه و خايهٔ مرغ سفيد يکجا بياميزد و در گلوي جانور فرو ريزند و سه روز بعمل آرد * هر طعمهٔ که دهي بروغن نيلوفر و بنفشه آلوده بده ؛ و اين مرض صعب العلاج است . و الله اعلم *

فصل دوم در معالجهٔ تتائي [2] - و آن دانهٔ در گلوي جانور بهمرسد و ورم کند مثل خناق ، و در هندي آنرا تتائي [2] گويند * اين علت از بلغم

---

[1] ريوند چيني (*rewand-i chīnī*), Panj., the root of rhubarb, *Rheum emodi.*

[2] *Vide* p. xxvi, note 5.

علاج آن بود که آب انجیر و مویز بهم بجوشاند و جانور را بخوراند ، و اگر خود نخورد در حلق او چکاند، و روغن اگرده‌گان را بر آن موضع بمالد - نافع است *

علاج دیگر * بهدانه و یا شملیت در گلاب تر کرده بدآن دهان جانور را بشوید و طعمهٔ کنجشک دهد - انشاء الله تعالی زود به شود *

علاج دیگر * نشاستهٔ [1] گندم و کتیرا باریک نموده در دهان جانور پاشد - کشیدگی اعصاب گلو را مفید است و نیکوترین معالجه است *

---

[1] نشاستهٔ گندم starch of wheat.

علاج دیگر * اگر منقار کژ شده باشد و پیچیده بود ، شب یمانی در سرکهٔ انگوری سائیده ضماد نماید ؛ اکثر خود راست گردد و اگر اندکی کج بماند پس چون منقار باستعمال دوا نرم گردد آنزمان بدست خود راست کند *

علاج دیگر * اگر منسر از هم باز نشود و ناخن انگشتان نیز ، پس باید که با کنجد و روغن گاو تازه چرب کنی و در دماغ جانور نیز چکانی و طعمه بزردهٔ تخم مرغ خانگی دهی ؛ اما تخم خام که پوست سفید بر آن نیامده باشد و از شکم ماکیان ذبح نموده بر آرند که هنوز خام بود آنرا باید داد *

فصل سیوم در معالجهٔ آکلهٔ دهن * و آن خوره است و اکثر معالجهٔ آن موافق بمعالجهٔ آکلهٔ سفید مرگ بود که در آن فصل درج گردیده و قلیلی در اینجا یاد کرده شد *

علاج آن بود که عناب را خشک کرده بهمراه تخمش سائیده باریک نموده و عسل بر آن جراحت آکله مالیده ادویهٔ مذکور را بر آن بپاشد - انشاء الله تعالی بزودی به شود و مجرّب است *

علاج دیگر * آب برگ حنا و آب گشنیز تازه بهم ممزوج نموده و پارهٔ وسمه دران سائیده بران جراحت بمالد ؛ نفع بسیار دارد *

علاج دیگر * کافور دو سرخ - مرداسنگ [1] چهار سرخ - گل گلاب خوشک [2] یکماشه - بآب حنا سائیده در جراحات دهان بمالد - نفع بسیار کند *

فصل چهارم در معالجهٔ خشونت دهان و تشنّج اعصاب گلو - یعنی کشیدگی رگهای گلو که دراز نشود و مانع خوردن طعمه بود *

---

[1] مردا سنگ or مردار سنگ, P., Litharge; dross of lead.

[2] گل گلاب خوشک apparently dried rose-leaves.

باب دوازدهم

در معالجهٔ امراض خورهٔ منسر مشتمل بر چهار فصل

فصل اول در معالجهٔ خورهٔ منسر یعنی منقار *

علاج * تا جائی که منقار را خوره گرفته باشد ببر چنانکه خون جاری گردد ; بعده نرسنگ[1] و فکنار[2] سوده بر آنجای بریده بمال و تا یکپاس بدار و هیچ چربی نزدیک به منسر نرسان *

علاج دیگر * زنگار باریک آس نموده و منسر را از آن خوره چنانکه گفته شد پاک نموده بعده دوای مذکور را بمال - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر از شیخ عبد الواحد میر شکار * خوره را بریده و برگ درخت نیم بهر دو دست مالیده نرم کند و بر آن جا بمالد و زمانی گرسنه دارد * بعده بطعمهٔ معتاد سیر کند ; آزمودهٔ این فقیر است *

فصل دوم در معالجهٔ کج شدن منسر * اگر منقار کج شده باشد تراشیده درست کن *

---

[1] نرسنگ perhaps an error for *barsing*, which is the antler of the *bāra-singh* stag; it is rubbed on a stone with water and applied to wounds.

[2] فکنار perhaps a copyist's error for *tinkār* Ar., biborate of soda.

علاج آن بود که زهرهٔ هر جانوری که بهرسد در شهد ممزوج نموده در چشم چکاند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * آب برگ مورد[1] را در چشم چکاند * و استاد ادهم گوید که آب مذکور را بهمراه سنگ بصري[2] که بترتیب شسته باشند حل کرده کار فرماید که در تجربه رسیده *

فصل چهاردهم در معالجهٔ طرفه یعنی سطبري پلک چشم و تنگ شدن چشم از سبب آن *

علاج آن بود که خون پرغازهٔ بچهٔ هر پرندهٔ که موجود باشد با شکرطبرزد ممزوج نموده در چشم جانور چکاند * جهت آن طرفه که آب متواتر جاري باشد و گاهي فرصت یک دو گهڑي در شبانروز کند و چشم بدرد آید و اکثر بدرد نمي آید معالجهٔ مذکور را جمیع استادان نافع پنداشته اند و اکثر امراض چشم را مفید است و بتجربه رسیده *

---

[1] برگ مورد (*mūrad*), H., the leaves of the myrtle, *Myrtus communis*.
[2] سنگ بصری carbonate of zinc.

سه مرتبه همین معالجه کند - انشاء الله تعالی صحت یابد ؛ این از بقراط حکیم و آزمودهٔ ابوالجوارح است *

فصل یازدهم در معالجهٔ عشاوه یعنی موتیابند و آن ضعف بصر آرد *

علاج آن بود که تلخهٔ هر جانور که بدست آید با مروارید ریزه باریک بهم سائیده و قدری شکر طبرزد ممزوج کرده در چشم باز بکار برد - انشاء الله تعالی صحت یابد *

فصل دوازدهم در چشم فرا کردن جانور یعنی بهم بسته داشتن *
این مرض از گرمی و خشکی دماغ بود *

علاج آن بود که باز را گرفته و روغن گاو میش بهردو سوراخ بینی اندر چکاند تا به شود ؛ و روز دویم نوشادر را بروغن گاو گولی کن و بالای یخ بنه تا سرد شود و بگلوی جانور فرو بر * و این معالجه از جالینوس حکیم و آزمودهٔ خواجه زاکی اصفهانی و جمیع اجلهٔ وقت است *

- علاج * قدری تریاق فاروق[1] در شراب حل کرده در بینی جانور چکاند و این آزمودهٔ صاحب باز نامهٔ ایران است *

فصل سیزدهم در معالجهٔ اتساع * و آن نزول آبست در چشم که جانور در روز نه بیند * علامت آن بود که مردمک دیدهٔ جانور فراخ و وسیع گردد ؛ و جانور وقت تندرستی در هوای سرد شب و یا روز مردمک را فراخ میکند و هنگام گرمی این علامت پیدا نمی شود *

---

[1] تریاق فاروق, "An electuary said to be prepared from seventy medicinal substances; it is an antidote to all poisons. Also called تریاق کبیر, The Great Antidote." See Khory's *Bomb. Mat. Med.*, p. 119.

فصل هفتم در معالجهٔ جرب و سرخي يعني خارش و خشونت پلک چشم *

علاج آن بود که سفيد آب که از ارزيز[1] سازند، آنرا بشراب انگوري حل نموده در چشم جانور چکاند *

علاج ديگر * آنکه سماق که بهندي آنرا تنتريک نامند با گلاب تر کرده در چشم چکاند - انشاء الله تعالى به شود *

فصل هشتم در معالجهٔ ونله * و آن دانهٔ در گوشهٔ چشم است و اکثر طرف بيني بود و طرف گوش کم بهمرسد، و سيلان آب اندازد *

علاج آن بود که روغن گل و شراب انگوري در چشم چکاند؛ به شود *

فصل نهم در معالجهٔ دموع * وآن کثرت اشک است و اين از دود و خاک و از نزديک نشستن آتش عارض شود *

علاج آن بود که روغن بنفشه و بادام بشير عورت ممزوج نموده در چشم جانور چکاند؛ به شود *

فصل دهم در معالجهٔ سبل برداشتن از چشم جانور * آن پردهٔ رگ کبود مايل بسرخي و سفيدي است که پيش چشم جانور آيد و در بصارت نقصان کند *

علاج آن بود که کفک آبگينه[2] که بهندي آنرا کاچ لون گويند، و آن قسمي است از بوره، سرمه سا کرده و جانور را گرفته دوا را در چشم او از ميل کشيده تا ديري بسته داري تا مرض به شود؛ و بيک مرتبه اگر نفع نکند

---

[1] ارزيز (*arzīz*), P., stannum; tin.

[2] کفک آبگينه; this is evidently the same as *shīsha-kaf*; see page 184, note 2.

علاج آن بود که خوب کلان[1] که آنرا خاک شیر نامند در هاون گلي انداخته بدستهٔ چوبي بگرداني تا پوست ازان بر طرف شود و مقشر گردد، و بدم تا صاف شود * بعده آنرا باهموزن شکر طبرزد باریک آس نموده، باز را گرفته آهسته و استوار ببندد و بماسورهٔ باریک در چشم باز دوا را انداز و چشم جانور را تا یک لمحه ببندد * بعد از آن بگذار تا دیده از هم وا کند و ببازوی خود بمالد - انشاء الله تعالی صحت یابد * و این معالجهٔ خواجه عبدالله بن خالد هرلوی است *

علاج دیگر * هزار درمان[2] خشک و قدری شکر طبرزد و اندکی زاج سفید باهم سائیده بهبیز و در ماسورهٔ کرده در چشم باز اندر بدم و زمانی بسته دار تا کار کند؛ آنگاه بگذار تا دیده از هم وا کند و بگرداند و این از بهترین معالجات است و از تجویز ابوالعباس بن فضل بلخي است و آزمودهٔ استادان *

فصل پنجم در معالجهٔ جدري * و آن نقطهای سرخ و مدوّر در پلک چشم است *

علاج آن بود که آنجا را با سیر بمالد * بعده خاکستر برگ زیتون بر آن پاشد؛ صحت یابد *

فصل ششم اندر معالجهٔ سلاق * و آن سرخي پلک است و در هندي آنرا بامني گویند و اگرچه درد نباشد اما طغیان و جوشش بسیار کند *

علاج آن بود که گلاب با روغن پسته در چشم چکاند - انشاء الله تعالی صحت یابد و مجرّب است *

---

[1] خوب کلان (*khūb kalān*), H.; خاک شیر, properly خاکشي (*khākshī*), P.; the seeds of Sisymbrium Irio.

[2] *Vide* note 2, p. 210.

علاج دیگر * بیارد سپرز[1] بز و آنرا در سیخ زند و الدکی نمک سنگ
و فلفل بران پاشد * بعده بر آتش نرم گرم کند تا خوناب ازان روان گردد ؛
آن خوناب را در چشم جانور باید کشید * زنهار که زیاده گرم نباشد و نه تمام
سرد ؛ شیر گرم نافع است *

فصل سیوم در معالجهٔ پردهٔ چشم * چون پرده در چشم جانور
آید و بالا باز پس نرود باینطور باید سوخت که غیر از سوختن حیلهٔ دیگر
ندارد ؛ باید که فتیلهٔ باریک درست کنی و جانور را گرفته استوار به بندی *
پس بیار چوب گز که تازه و تر باشد و یا چوب بید تر و یا چوب انگور تر ؛ ازین
سه ، هر آن که بدست آید در آتش نه تا آب از سر چوب بحرارت
آتش جاری گردد * بعده آن فتیله را زیر پرده بنه تا پرده از مردمک جدا
شود * پس ، ازین چوبهای گرم هر کدام که آب چکد برسر پرده نه تا بسوزد
و این عمل را بسرعت و سبکدستی و دلیری باید کرد * چون پرده سوخته
شود جانور را در هر دو پا پابند ضامن[2] بربند از نخ پنبه ، تا بناخن
آن داغ را نخارد ؛ و چند روز در خانهٔ تاریک بسته نگهدار - انشاء الله تعالی
صحت یابد *

فصل چهارم در معالجهٔ درد چشم و کوری چشم جانوران * درد
چشم جانور از گرد و خاک و از دود و خون و گوشتهای گرم خورانیدن
و از حرارت آفتاب خیزد * علامت آنکه در چشم جانور رگهای سرخ
پیدا شود و گوشه های چشم را خم گیرد ، و چون در پی صید پرانی نرسد
و در راه بنشیند *

---

1 سپرز, P., the spleen.

2 Text appears corrupt. *Ẓāmin* in Urdu is an amulet and *ẓāminī gūndhnā* is a kind of plaiting.

بندد و تا چهار پاس بسته دارد ؛ بعد آزان گوشت بنماید و امتحان بصارت جانور بکنند ؛ و اگر اندکی شکایت باقي ماند یکدو بار دیگر هم این عمل را کنند * این دوا بمجرد زخم رسیدن بچشم باید کرد ؛ بعد از دیری بسیار کار نیاید ؛ مگر یکپاس فرصت روا است که درتلاش دوا بگذرد ؛ و امتحان آنست که سوزن در چشم خروس خلانیده و بی آب کرده دوا را درو بیازماید و این باذن الله تعالی مجرّب است و بتجربهٔ فقیر رسیده *

فصل دویم در معالجهٔ عشا و آن شبکوري است * استادان فرموده اند که غیر انسان و بوزینه و مرغ خانگي و کبوتر، دیگر همه جانوران، شبها، همه چیزرا واضح و روشن مي بینند ؛ و جانور ناخن دار، که صاحب مخلب عبارت ازآن است، اگر شبها کم بیند غیر شبکوري تصور نتوان نمود * علاج آن بود که گوشت کمتر باید داد بلکه منع کلي است، و اکثر حبوب و غلات دهد ؛ گاهگاهی از هر غله باید داد ؛ وگلاب و شکر طبرزد در حلق جانور چکاند *

، علاج * چرک گوش بچهٔ گاومیش با شیر عورت سحق نموده در چشم جانور کشد - انشاء الله تعالی بینا گردد ؛ و صابون[1] عراقي خوشبو خود دوای عشا است ؛ اگر بآب سحق کرده در چشم کشد نفع کلي دهد *

علاج دیگر * خون کبوتر بیاباني و آب تلخهٔ او بهم ممزوج کرده و اندکی فرفیون[2] درآن سائیده در چشم جانور اندازد، به شود ؛ آزمودهٔ فقیر است *

---

[1] صابون عراقي = صابون رقّي , "soap manufactured at Raqqah, a town on the Euphrates"

[2] فرفیون (*farfiyūn*), Ar., Euphorbium, the gum or resinous exudation of *Euphorbia resinifera*.

علاج دیگر * بیارد برگ کدو ، و میلی از نمک سانبهر طیار کرده آن میل را در سر شاخ، آن برگ خلانیده و پر آب کرده در چشم باز کشد ؛ بیاض دفع شود *

علاج دیگر * بیارد تخم کهونی و سنانکه [1] و شیر عورت پسردار ؛ هر سه را باهم حل نموده در چشم جانور چکاند ؛ سفیدی دفع گردد *

علاج دیگر * بیار سفال چینی و آزان سرمه ساز و در چشم جانور بماسورهٔ در دم ؛ از هر قسم سفیدی که باشد چه از خلش طوماغه و چه از جهتی دیگر بایں دارو صحت یابد - انشاء الله تعالی * اما دوا وقت شب در چشم باز کش و بر دست گرفته رو بروی چراغ نشان تا جانور از مواجهت چراغ و روشنی آن چشم را بگردش آرد که دوا اثر کند و گل [2] زود بریده شود *

علاج دیگر * اگر خار در چشم جانور بخلد و آب چشم جانور ریخته شود فی‌الفور آب برگ پنبه در دست مالیده و نمک قدر نیم جو درآن سحق کرده چند قطره در چشم جانور چکاند ، (اگر چه تنها ، بی نمک هندی ، آب برگ مذکور هم این قدر کار کند اما شوره اثر بسیار کند) و زمانی بسته دارد * بعده یکدو مرتبه همین دوا را بعمل آرد ؛ صحت یابد *

علاج دیگر * اگر در چشم جانور خار خلد و بی نور شود و آب ریخته و مردمک از بی آبی مثل پوست گردد ، پس برگ حنظل خورد در دست مالیده فی‌الفور آب آن را در چشم جانور چکاند و ثفل [3] آن در چشم

---

1 سنانکه ; I am unable to trace this word.

2 گل ; the spot.

3 ثفل ; the flesh of the fruit after the juice has been expressed.

علاج دیگر * جانوری که بیاض العین [1] داشته باشد آنرا زیر درختی که در هندی بر نامند برده یک قطره شیرهٔ درخت مذکور در چشم جانور چکاند - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * شیشهٔ حلبی [2] یکسرخ - سندور دو سرخ - هر دو را نرم بآب بالای سنگ سائیده و در ماسورهٔ پر کرده در چشم جانور بدمد تا سه روز - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج * بیارد چند برگ کومه [3] و آب آن بر آورده، پوست هلیلهٔ زرد، قدر دو سرخ، در آن سوده، و از پارچه صاف نموده چند قطره در چشم جانور چکاند - بامر الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * شب یمانی دانگی، و نوشادر دانگی، هر دو را در شیر عورت سوده و از پارچه صاف نموده در چشم جانور چکاند؛ سفیدی چشم زائل گردد، بامر الله تعالی *

علاج دیگر * بیارد شکر طبرزد بوزن یکماشه و در شیر عورتی که پسر زائیده بساید و در چشم جانور چکاند؛ و از تکرار استعمال آن نفع بسیار کند *

علاج دیگر * بیارد سرطان که در آب ماند و پوست آنرا بگیرد و نرم بساید؛ (اگر خشک شده باشد قطرهٔ چند از آب داخل کند) و در پارچه صاف نموده در چشم جانور چکاند؛ صحت یابد *

علاج دیگر * یک عدد فلفل گرد - و نمک هندی یکسرخ - برج یک سرخ - هر سه را در آب شسته، از دست در ظرفی سوده، در چشم جانور چکاند - انشاء الله تعالی سفیدی دفع شود *

---

[1] بیاض العین, glaucoma.

[2] Aleppo was famous for its glass manufacture. In India "Aleppo glass" means thick glass.

[3] برگ کومه; probably an error for کوم (*kūm*), *Fraxinus excelsior*; the common ash.

علاج دیگر * قدری انگبین با شیر زنی ممزوج کن و قدر نیم جو زنگار
در آن باریک حل نموده و جانور را گرفته در قباچه کن و دوا را در چشمش
اندر چکان و زمانی چشم اورا بسته دار و چند مرتبه همچنین کن ؛ به شود *
و این معالجهٔ بوزرچمهر حکیم است و آزمودهٔ خواجه زنگي اصفهاني *

علاج دیگر * سنبل الطیب [1] نرم سائیده بماسورهٔ در چشم جانور میدمیده
باش تا به شود ؛ و این فرمودهٔ جاماسب حکیم است و آزمودهٔ خاص بیگ
رومي *

علاج دیگر * بیار هزار درمان [2] ، و خشک و خورد و سحق نموده به
بیز ، و باهم وزن لوبیای سفید مقشّر باریک کن و بماسورهٔ در چشم جانور
اندر دم و زمانی چشمش را بسته دار تا به شود ؛ و این معالجهٔ ابوالخیر و
آزمودهٔ سرباد هندیست *

علاج دیگر * اگر جانور کور چشم شده باشد بگیر تخم کهرنی [3] و بلادر
سرجدا کرده عرف بهلاوه وسندهور [4] ، و هر سه را سوخته سرمه کن و بماسورهٔ
در چشم جانور بدم - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * اگر چشم جانور سیاه چشم کور شده باشد آنرا شاش
انسان در چشم انداخته زمانی بسته دار ؛ نیکو روشن گردد *

علاج دیگر از شاه کمال * فضلهٔ بچهٔ انسان که زادهٔ یک دو روزه باشد ،
با پیخال همان جانور مریض و سرگین سگ ، که سفید شده باشد ، باهم
باریک آس نموده در چشم جانور اندازد - انشاء الله تعالی به شود *

---

1 سنبل الطیب spikenard, *Nardostachys Jatamansi.*

2 هزار درمان probably an error for هزار چشان or هزار فشان, the bryony or white vine, *Bryonia dioica ;* Watt, *Bryonia laciniosa.*

3 تخم کهرني (*khirnī*), H., *Mimusops hexandra.*

4 سندهور (*sandhūr*), H., red oxide of lead.

باب یازدهم

در معالجهٔ امراض چشم مشتمل بر چهارده فصل

فصل اول در معالجهٔ سفیدي چشم * علامتش خود ظاهر و عیان است *

علاج آنکه خروس یکرنگ سفید بگیر و با وضو بوده رو بقبله کرده بنشین و جانور را گرفته قباچه کن و در دل خود نیت کن که ضرور این سفیدي از چشم جانور برود ; و بگو "یا خداوند عزّ و جلّ تو میتواني گداختن سنگ سخت را ; یارب العلمین تو این سفیدي را از چشم جانور بر دار" * بعده ذبح کرده تلخهٔ آن را در چشمش بچکان - انشاء الله تعالی في الحال صحت یابد ; و این معالجه را هرگز سبک نداني که بزه کار[1] شوي و این را جالیونس اختراع نموده ; مجرّب است *

علاج دیگر * خون هدهد[2] خشک کرده و باریک نموده در شیر عورت که پسر زایده باشد سائیده در چشم باز کشد ; به شود بامر رب العزت ; و این از بقراط حکیم است *

---

[1] بزه کار *baza-kār* = *gunāh-kār*. This rite is also mentioned in the *Bāz-Nāma-yi Nāṣirī*.

[2] *Hud-hud* "the hoopoe."

علاج دیگر * روغن بادام یکتوله و آب زهرهٔ گاو دو توله * هر دو را بهم ممزوج نموده بر آتش بجوشانند تا آب مذکور فاني گردد و بعده از پارچه صاف نموده نگهدارد * هر روز روغن شیر گرم کرده در گوش باز چکاند * بامر الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * روغن کنجد یک جزو و آب ترب دو جز هر دو را بهم بجوشان تا آب فاني گردد * بعده از پارچه صاف نموده شیر گرم در گوش جانور بچکان - انشاء الله تعالی صحت یابد *

فصل دویم در معالجهٔ ریم و چرک و سیلان آب از گوش جانور *

سبب کسافت دماغ و بخارات معده بود *

علاج آن حضض مکي که در هندي آنرا رسوت [1] نامند در شهد خالص سحق نموده در گوش جانور اندر چکاند و طعمه بآب گشنیز خشک دادن نفع بسیار کند و این تجربهٔ فقیر است *

علاج دیگر * پوست سخت که در اندرون سنگدان مرغ خانگي بود آنرا خشک کرده بکوب و دو جزو ازان با دو جزو بسپاسه که جلوتري بود یکجا کرده و یک جزو سنگ بصري [2] هر سه را باهم بکوب و باریک آس کرده نبات برابر همهٔ دوا وزن کرده داخل کن * هر روز پیش از طعمه دادن دو سرخ در ورق گوشت باز را بخوران و بعد یک پیخال سیر کن * انشاء الله تعالی صحت یابد *

---

[1] حضض (*ḥuẓuẓ*), A., رسوت (*raswat*), H., extract of *Berberis aristata* or the Barberry.

[2] سنگ بصری carbonate of zinc.

باب دهم

در معالجهٔ امراض گوش مشتمل بر دو فصل

فصل اول در معالجهٔ درد گوش و کري گوش * سببش از گرمي و اکثر از لاغري خيزد ؛ اگر باز لاغر را زمستان در هواى سرد بپرانند و باد سرد در گوشهاى جانور رود يا در شکار مرغابي باز در آب افتد و آب در گوش باز داخل شود آن باعث مرض گوش جانور گردد *

علامت آن بود که در آن اُذن که وجع بود جانور سر بدانجانب دارد و از جهت درد گوش را بناخن و کتف خود همي خارد و ريم جاري گردد * اما بعد طول مرض نشان کري آنست که جانور سر منکوس دارد و دهن کشاده ؛ و لاغر گردد *

علاج * پيه خرگوش چهار سرخ - روغن نفط سفيد[1] چهار سرخ - (نفط روغني است که از کوه چکد و آنرا حکما در معالجهٔ گرش بکار برند) ؛ بايد که هردو دوا را ممزوج نموده هر روز يک قطره بگوش جانور اندر چکاند تا به شود ؛ و بگوشت ماکيان سياه از خون او آلوده سير کند و در خانهٔ تاريک بستن نافع است *

---

[1] نفط سفيد white naphtha; see *Makhzan*, sub voce.

و بجانور هنگام گرفتن سخن بگو که هول در دل او پیدا نگردد ; و هر بار جانور را بر دست گیري، گوشت در دست باشد که عادت ترس از دل برود و فراموش کند * و اکثر زنجبیل کوفته همراه طعمه دهي و دائماً بگوشت ماکیان سیاه سیر کني و آب زیره بآب صاف بیامیز و پیش جانور بنه تا از آن آب خود را بشوید و بخورد ; به شود انشاء الله تعالی *

فصل سیزدهم در معالجهٔ اقرع و آن ریختن موهای ریزهٔ سر است *

علاج * آب جو خورانیدن و آب کدو بر سر جانور مالیدن و روغن بنفشه و آب گشنیز و خاکستر سنبل جاهي [1] و سفوف هستهٔ خرمای سوختهٔ مالیدن ; نفع کند *

---

[1] سنبل جاهي ; probably an error for سنبل کوهي *sumbul-i kohī* the Spikenard, *nardostachys jatamansi*.

علاج دیگر * اگر صرع بهیچ دوا دفع نشود گوشت شپرک چند طعمه بدهد ؛ به شود *

فصل دهم در معالجهٔ دیوانگي جانوران * از گرمي و خشکي خیزد * علامت آن بود که چون جانور را بردست گیرند بال و پر کشاده کند - و در روی آدم بسیار بیند و بانگ کند و بهرجا که رسد آدم را پنجه زند *

علاج آن * غوکی بکُش و روده اش بجانور بخوران و طعمه بروغن نیلوفر و بنفشه و بادام و بروغن افتیمون [1] آلوده بده و از گوشت ماکیان سیاه سیر کن *

فصل یازدهم درمعالجهٔ سر سست‌کردن جانور * سببش از گرمي هوا ، و از کریز فربه کشیدن ، و از آب نا دادن ، و از دوای گرم دادن بسیار * علامت آن بود که باز سر پیش انداخته دارد و غمناک بود ؛ و تیز از حرارت که باعصاب او رسد سر سست کند *

علاج آن بود که پیش باز آب همواره نهاده داري و پارهٔ از وسمه اندرو افگن تا جانور مدام ازان آب میخورده باشد و همه طعمهای سرد بدهي - مجرّب است *

فصل دوازدهم در معالجهٔ سکته * سبب آن بود که ناگهان صیّاد و یا میرشکار هر که باشد جانور را گرفته و یا گاهی شغال و یا روباه و یا گربه بر جانور حمله کرده است ؛ ازان ترس و هول ، اکثر جانور بمیرد *

علاج آن بود که با جانور نرمي کني و بنوازي و چون خواهي که جانور را برای صاف کردن بگیري اول کلاه در سر او بده و آنگاه بگیر

---

[1] روغن افتیمون (aftīmūn) the Dodder, *Cuscuta reflexa.*

ادویهٔ مذکور را باریک آس نموده در آب مذکور حل کرده در حلق جانور فرو ریز تا به شود ؛ این علاج خواجه زکي عراقي است *

علاج دیگر * گندم پاک کرده قدر دو سیر در نیم من آب بجوشان و صاف کن ؛ بنه تا حرارتش نصفه شود * جانور را گرفته قدری ازان در دهانش چکان و باقي را در طغارهٔ اندر کن و بآب بیامیز و پیش جانور بنه تا بخورد ؛ و تا نیم روز گرسنه دار * بعد از آن بگوشت مرغان ، بغیر گوشت عکه ، سیر کن ؛ و بعده تا یک هفته بگوشت ماکیان سیاه سیر کن ؛ و این علاج شاه خلف سیستاني است *

علاج دیگر * انچه در سنگدان [1] لوسنگ [2] ، و آن مرغ اهوبره عرف تغداري است ، باشد از آن قدر چهار سرخ - فلفل‌گرد چهار دانه - زعفران دو سرخ - همه را شب در آب تر کرده صبح صاف نموده همراه طعمه بجانور بخوراند و چند قطره دربیني جانور چکاند ؛ به شود انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * اگر اصل این مرض از بلغم و برودت بود استخوان کلهٔ انسان یکماشه - فلفل گرد دو سرخ - کوفته باریک نموده در ماسوره کند و پارهٔ در دماغ جانور بدان ماسوره بدمد ؛ اما دوا باید خشک باشد ، تر نیکو اثر نکند * و اگر اصل مرض از صفرا و حرارت و احتباس بخار معده باشد ؛ علامت آن بود که بمجردی که جانور چشم بگرداند و آب سرد آنرا خورانیدمي ، اگر فوراً مرض دفع شود باید دانست که از حرارت است که بسردي زائل گشته * باید که شیرهٔ بهدانه یعني لعاب آن و آب کاسني [3] و آب گشنیز خشک یا تر بهمراه طعمه بخوراند تا به شود *

---

1 سنگدان the gizzard.

2 لوسنگ, I am unable to trace this word which may be an error for *sohan*, a Hindi name of the great Indian Bustard. *Tughdarī*, T., is in the Kapurthala State, in the Panjab, the name of the Hubara Bustard, *vide* Jl. As. Soc. Beng., Vol. II, No. 9, 1906.

3 کاسني (*kāsnī*) H., Endive chichory, *Cichorium endivia*.

هیچ نم نماند ، و بینی جانور نیکو مکیده نفسش را جاري ساز ؛ آنگاه دو فتیلهٔ خورد را با روغن بنفشه چرب کن و در چراغ بسوزان و یک فتیله از آن دو روشن کن ؛ انگاه آن را بانگشت فشرده روغن ازو بچکان ؛ بعده در کف دست بزن تا شعله بمیرد و گل آن فتیله پخته گردد * آنگاه بار دیگر روشن کرده بر خطی که در وسط کام جانور مي باشد بسرعت و سبکدستي برکش ؛ و فتیلهٔ دویم بهمین دستور * اما چیره دستي لازم است که جای نازک است ؛ تصدیع بجانور نرسد * و باید که وقت داغ کردن ، جانور را استوار به بندي و راستان نگاه داري و پارهٔ کاغذ بر زبان و سر حلق جانور داري تا گرمي بدآنجا نرسد ؛ واین فتیله از پیش گلو از حد سرخي طرف منسر برکش و سیاهي کام را باید سوخت ؛ و زنهار که فتیله در حلق نرود که جانور هلاک گردد * بعده نمک نرم سوده بر آن سوختگي بمال و نیزیک گولي مسکه با شکر طبرزد در جای داغ بنه و تا ظهر گرسنه دار * آنگاه بگوشت پشت مازهٔ گوسفند بروغن بادام آلوده نیم سیر کن و تا دو هفته پر و استخوان مده و بر دست مگیر ، و در خانهٔ تاریک به بند ؛ و این داغ را چنان بسبکدستي کني که زود به شود و دیر نکشد *

فصل نهم در معالجهٔ کوفتگي و صرع * این مرض از گوشت گاو دادن بسیار و از بد تیماري بازدار خیزد * علامت آن است که باز چون بآفتاب بیند بلرزد ، چشم بگرداند *

علاج آن بود که پوست بیضهٔ کبوتر خانگي یک قیراط[1] - پوست جوز چهار مغز یک نیمه - سد آب که در هندي آنرا جوچي[2] نامند قدري -

---

[1] قیراط, A weight of four grains.

[2] سداب - در هندي جوچي (*sudāb*), *Panjābī*, the fruit of *Euphorbia dracunculoides*; in Beng., *jaichi*.

و نیکو احتیاط کن که دوای مذکور اندرون حلق جانور نرود که قی آرنده است ؛ و همواره پنبه نزدیک خود میداشته باش و بدآن گلوی جانور را صاف میکن ؛ بعده آب سرگین خر و سرکه و روغن هستهٔ شفتالو بهم شامل کرده و جانور را گرفته در دماغش چکان - انشاء الله تعالی صحت یابد ؛ و این تجربهٔ خاص بیگ رومی است و خواجه زکی عراقی *

علاج دیگر * فلفل گرد و تخم بنگ و هستهٔ زرد آلو و نوشادر از هر چهار قدری گرفته بسرکه حل نموده در کام و دهان جانور بمال ؛ مجرب است *

علاج دیگر از مرزا مغل بیگ * نمک هندی و فلفل گرد برآن خورهٔ دهان بمال و بعده روغن بهلاوه[1] یعنی عسل بلادر بران بمال و بسیخ داغ کن ؛ آنگاه آب انار شیرین بمال ؛ انشا الله تعالی به شود *

علاج دیگر * آرد گندم خمیر کرده گرد خوره که در دهان باشد دیوار دستور خمیر بگیر که غیر آن جائی دیگر نسوزد ؛ و روغن گاو گرم کرده ، بلکه سوخته ، یک قطره از آن بالای خوره بخاشاکی بچکان تا آنجا سوخته داغ شود ؛ اما گرد خورهٔ طوری خمیر گیر که روغن اطراف دیگر دهان نسوزد *

علاج دیگر از یار بیگ * اول با تکهٔ نمک خوره را بمال و خون و چرک بر آورده بعده در زخم آن سرمه و یا کت هندي[2] و یا شیرهٔ کوار[3] پر کرده طعمه بدستور سابق ده * آخرالدوا داغ باید کرد : چهار فتیله از[4] سوت پنبه ، دو بزرگ و دو خورد ، ساز * جانوری که سفید مرگ سخت داشته باشد کام آنرا اول بدآن دو فتیلهٔ کلان پاک کن که خشک شود چنانکه

---

[1] بهلاوه (*bhilāwa*) H., the Marking-nut Tree, *Semecarpus anacardium.*

[2] کت هندي (*kat*) H., the extract catechu or cutch; the resinous extract of *Acacia catechu.*

[3] شیرهٔ کوار (*kuār*) H., an expressed juice prepared from the bark of *Holarrhena anti-dysenterica*, the Kurchi or Conessi Bark.

[4] *Sūt* H. "thread."

علاج دیگر * دو دانه فلفل گرد نرم بکوب و بروغن گاو حل کرده کام و دهان باز بدآن روغن چرب کن - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * فلفل گرد بآب ترب سحق نموده برآن جوشش ضماد نماید ؛ صحت یابد *

علاج دیگر * نوشادر خالص را بروغن گاو سائیده در کام و دهان جانور بمال ؛ صحت یابد *

علاج دیگر * ریوند چینی [1] و نوشادر و نیل وسمه [2] از هرکدام اندکی بکوب و بآب ترب و شیر عورت حل کن و در کام و دهان جانور بمال ؛ به شود انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * بورهٔ ارمنی و زرنیخ و فلفل مساوی بکوب و به بیز و بآب شیر گرم ممزوج کرده در کام و دهان باز ضماد کن ؛ و بعد از آن بسرکهٔ انگوری شسته بروغن گل چرب کن ؛ شفا یابد *

علاج دیگر * جائی که خوره بود آنجا را بچوبی مثل خلال خاریده و چرک از آن پاک نموده بعده زنگار بر آنجای جوشش که خاریده باشی باریک سائیده بمال ؛ بعده بسرکه شسته بروغن گل چرب کن *

علاج دیگر * آنار ترش و کافور و شکر طبرزد و آب غوره [3] و ریوند خطائی [4] همه را باریک سائیده در کام و دهان جانور بمال و بار دیگر بعمل آر تا به شود ؛ و بگوشت ماکیان سیاه سیر کن و گوشت درّاج بکشگلاب [5] تر کرده سه روز بده

---

[1] ریوند چینی Chinese rhubarb, *rheum emodi.*

[2] نیل وسمه (*nīl wasma*), the leaves of the indigo plant of commerce, *Indigofera tinctoria.*

[3] آب غوره (*āb-i ghūra*), the juice of unripe grapes or dates.

[4] ریوند خطائي Central Asiatic species of rhubarb.

[5] کشگلاب ; I am unable to trace this word.

و اندکی مسکه باو یار کن و قدر یک بادام بآب گشنیز از حلق جانور فرو بگذران و روغن نیلوفر و روغن بادام یکجا کرده طعمه بدان تر کرده بخوران - انشاء الله تعالی این مرض دفع شود * و گوشتهای سرد و نرم بخوران ؛ زنهار که پر و استخوان ندهی ؛ طعمه خصی بهتر است * بفضل الهی در دوازده روز صحت یابد *

علاج دیگر آنست که روغن کنجد که بسیار کهنه شده باشد و فلفل گرد باریک سائیده در آن روغن حل کرده باز را گرفته در هر دو سوراخ بینی او چکاند ؛ و روز دوم آب ترب در بینی جانور باید چکانید؛ و روز سیوم روغن کنجد سفید اندر بینی جانور چکاند ؛ و این علاج از ابو الجوارح است *

علاج دیگر * نوشادر سفید با زرنیخ[1] سرخ باریک نموده به بیز و در بینی باز بماسورهٔ در دم تا به شود ؛ و سپندان سفید و نمک هندی از هر یک یکدرم نرم کوب و به بیز و دهان جانور را بگلاب پاک شسته آنگاه در کام جانور آن دارو را بمال ؛ و بفتیلهٔ باریک در شگافی که در وسط کام جانور است داروی مذکور را پرکن ؛ و اگر بیکبار به نشود سه بار همین معالجه کن و این آزمودهٔ شاه خلف است *

علاج دیگر * آب گشنیز و کافور و الاچی کبار باریک آس نموده در دهان جانور بمالد و همراه طعمه مالیده بخوراند ؛ به شود *

علاج دیگر * سوزنی در تکمهٔ بینی جانور خلاند تا چند قطره زرد آب از آن برآید ؛ صحت یابد *

علاج دیگر * دو دانه فلفل گرد باریک آس نموده و در پارچهٔ بسته و در آب ترکرده چند قطره در هر دو سوراخ بینی چکاند ؛ صحت یابد *

---

[1] زرنیخ سرخ *bisulphuret of arsenic*; red arsenic.

علاج * گوشتهای سرد باید داد مثل گوشت گاو و ماکیان سیاه ; و طعمه بآب گشنیز و استخوان گردن ماکیان بشکر طبرزد بده ; وگاه طعمه را بآب گشنیز و کافور سفید و تخم مرغ و نیلوفر باهم بیامیز - انشاء الله تعالی به شود *

علاج * پارهٔ شکر طبرزد و اندکی کافور بکوب و بآب گشنیز ممزوج نموده چند دانه مثل بادام ساخته از آن یکدانه بگلوی جانور فرو بگذران تا بحوصله رسد * و اگر سفید مرگ بدهان دمیده باشد ، یعنی دهان جانور جوشیده باشد ، بیار سوزن و رشتهٔ دور آن سوزن پیچیده سر سوزن را اندک بیرون دار ، و تکمهٔ ، که آن گوشتی در بینی جانور بطور دانه بود ، آنرا بزن ، تا خون از آن تکمه برآید ; و بعده مالیده پاک کن تا خون از آن جاري نماند ; وقدری مامیران چینی[1] که آن چوبی باریک زرد رنگ که برای تاریکی چشم کار آید ، آنرا بآب کامه[2] خوش بسای و پارهٔ کافور دران یار کن و جانور را گرفته و دهن آن را کشوده و هر آبلهٔ که در دهان جانور از جوشش سفید مرگ باشد بسر سوزن و یا با چوبی خلال دستور تراشیده بشگاف و خون بدآکید از آن بر آور * و از درازي کام ، یعنی از طول کام که از طرف مفسر جانب گلو باشد ، بشکاف ، و زنهار بر عرض نشگافي که به شدن زخم عریض آسان نیست و مطول بهتر است ; بعد ازآن این داروها را در کام جانور بمال تا نیک خون آلوده گردد ; آنگاه بموم صاف آن خون را از کام جانور پاک کن ، و روغن بنفشه و روغن بادام ممزوج نموده کام باز را بدان چرب کن و بگذار * پس اگر تابستان بود در خانهٔ خوش هوا و سرد نشان ; و از قدری کافور و پارهٔ شکر طبرزد بآب کشنیز گولي کن

---

[1] مامیران چینی ; *māmīrān* is *thalictrum foliolosum*, the gold thread.

[2] آب کامه *āb-kāma* is a kind of sour and bitter gruel used as a digestive.

کردن نتواند * سببش از سودي و تري است و از دادن ٭گوشت گاو و گوشت چوزهٔ مرغ که نارسیده باشد *

علامت آنکه چون جانور را سیر کني پرها بر دم هر دو بازو[1] بیک سو می برد پس گشاد کند و دم را اکثر میکند، و بر خویشتن همي پیچد، و از پریدن باز میماند و چون بشکار پراني نگیرد و بافتد و بجهد *

علاج * مغز دانهٔ جوز و فندق را بیرون آر و نرم سای و روغن ازآن بیرون آر، و هر بار که جانور را سیر کني گوشت گوسفند و یا بگوشت کبوتر بهمین روغن آلوده بده - انشاء الله تعالی صحت ایابد *

علاج دیگر آن که تخم بنگ را در پارچهٔ به بند و در روغن گاو و پیه اسپ بجوشان ؛ بعده پارچه بر کش و دور کن و همان روغن را بهمراه طعمه میخورانیده باش - صحت یابد انشاء الله تعالی *

فصل هشتم در معالجهٔ سفید مرگ * و آن خورهٔ سر باشد، و آکله همانرا گویند * خوردن را در عربي اکل گویند و خوره را آکله * این علت جانور را از سبب شوخ خیزد * چون از کسافت معده شوخ پیدا شود و بخار آن بدماغ باز رسد، از آن خورهٔ سفید بمهرساند ؛ و این مرض از گرمي و خشکي خیزد و از خاک و گرد و از خون و گوشت گوسفند فربه خورانیدن، و این چیزها اکثر باني شوخ اند ؛ و سفید مرگ ضرور از شوخ پیدا شود *

علامت آن بود که پردهٔ گرد چشم که اندرون پلک مي باشد آن بیرون مي آید و جانور همیشه روشن چشم و آرمنده و خوشمنش و فربه بود، و دراز پیخال کند اما باریک و گسسته و ناپسندیده ؛ و گاه باشد که خشکي و دمه پیدا کند *

---

[1] Error in text.

عود قماري [1] - نيم دانگ دار مشک زمين عرف سعد كوفي [2] كه در هندي ناگرموتهه نامند - و نيم دانگ قرنفل - و نيم دانگ تودري [3] سرخ - نيم دانگ علک [4] رومي - نيم دانگ برنگ كابلي - و نيم دانگ سپندان سفيد، همه را باريک بكوب و به بيز و سفوف دستور يعني خشكه كن؛ و تا سه روز جانور را درگوشت كبوتر بچه و يا گوشت گوسفند بخوران هر روز سه لقمه، و چون سير كني قدري گل ارمني همراه طعمه بخوران - انشاء الله تعالى صحت يابد *

علاج ديگر * اگر ورم از سبب كم دهني بهمرساند آنرا لعاب بزرقطونا [5] بآب گرم ممزوج كرده بخوران، و انجير و سير بهم در آب جوشانيده چون مهرّا شود بر ورم مذكور ضماد كن، و چون بشگافد چرک از آن پاک نموده برگ عنّاب را كوفته مثل سرمه سفوف كن و برآن جراحت پاش تا به شود - انشاء الله تعالى *

علاج ديگر * بايد كه جوال دوز آهني و يا ميلي كه جهت داغ كردن جانور سازند در آتش سرخ كني و بدآن جانور را پس قفاي بسوز چنانكه عصب و لحم نسوزد و پوست داغ گردد چرا كه سوختن پي و رگهاي گردن موجب مرگ جانور است * و بگوشت كلهٔ سگ سير كن، نافع است انشاء الله تعالى *

فصل هفتم در معالجهٔ [6] فالج كه در هندي آنرا آردهنگ نامند *

و در آن يكطرف تن جانور خشک ميشود، و از جنبش باز ماند و حركت

---

[1] عود قماري pale-coloured aloes-wood, *Aquilaria agallocha.*

[2] دار مشک عرف سعد كوفي — ناگر موتهه galingale; مشك زمين (*mushk-i-zamīn* P.); سعد كوفي (*su'd-kūfī*) Ar.; ناگر موتهه (*nāgar-moth*) H.; *Cyperus*, English galingale.

[3] تودري سرخ (*todrī*) H., *Cheiranthus cheiri*, the wall-flower.

[4] علک رومی (*'ilk-i rūmī*), mastic, the resin of *Pistacia lentiscus.*

[5] بزرقطونا (*bazriqaṭūnā*) Ar., *Plantago ispaghūla*, spogel seeds.

[6] *Fālij*, Ar., and *ardhāng*, H., paralysis of one side of the body; hemiplegia.

علاج * باز را اول داروی قی کردن باید داد * بیار سپندان سفید دانگی - و فلفل گرد نیم دانگ - نوشادر نیم دانگ - نمک سنگ قدر یک جوائین - همه اجزاء را نرم سائیده با انگبین معجون کن و بگلوی جانور فرو بر؛ و بیخ درخت موز، که درهندی کیله نامند و ان برگ کشاد و دراز دارد، بکوب و درپارچه به بند و در آب سرد انداز وتا چند گهري بگذار * بعده آن آب را اندر دهان جانور چکان تا قی بسیار کند؛ وچون دارو دهي، اول هر دو پشت پای جانور را بروغن گاو چرب کن، و هرگاه جانور از قی فارغ شود مقدار یک بادام روغن گاو گولي کرده دربرف یا آب سرد بنه تا منعقد گردد * اگر از قی بسیار جانور بیهوش گردد گولي روغن مذکور را در حلق جانور فرو بگذران تا بهوش خود آید؛ و بعد زمانی بگوشت سگ نر و خوک سیر کن؛ و آب دادن مضر است، پرهیز خوب بود؛ و شیر ماده خر سیاه همواره بده - انشاء الله تعالی زود صحت یابد *

علاج دیگر * زنجبیل پروردهٔ شراب قدر یک مغز پسته و قرنفل دو عدد در گوشت پاره جانور را بخوران تا صحت یابد *

علاج دیگر * تنوري ساز ودران آتش از هیزم افروز و یا مغاکی در زمین مثل تنور ساخته و کافته از هیزم گرم کن؛ پس از آن خاکستر بیرون کشیده پاک کن، و خشتی خام در آن بنه، وشراب کهنه بر خشت بریز، و چون دود و بخار از آن برآید جانور را در قباچه کن، و هر دو سوراخ بیني او را بغالیهٔ مشکین (یعنی چووه [1] سیاه رنگ و خوشبو که از عود چکاند) چرب کن، و بر همان خشت بنشان و زمانی تأمّل کن * بعد از آن بر دار و در خانهٔ تاریک که از باد محفوظ بود به بند؛ و نیم دانگ زنجبیل - و نیم دانگ

[1] چووه, app. چووا, or چوا, H., a fragrant paste made of ambergris and other ingredients.

علاج دیگر * آنار شیرین و بادروج [1] و قدری شاه‌سپرغم [2] که به هندی گل ریحان نامند باهم بیامیز؛ چند گولي برابر مغز بادام بساز و سه دانه ازان در سه ورق گوشت گوسفند بده * و اگر نخورد جانور را گرفته دوا را از حلق او فرو باید گذرانید؛ و بعد زمانی بگوشت خوک و بخون انسان آلوده باید خورانید * و خون آدمي از فصد کردن میسر آید * آخر الدوا داغ کردن است * باید که سوخته جرجاني [3] بهمرساني و او را چون دانهٔ چلغوزه فتیله وار بتراش و بدان بسوز * اگر این فتیله بهم نه رسد پارهٔ کاغذ درشت به پیچ و مثل فتیلهٔ کن و بدان بسوز چنانکه پوست سوزد و ضرر بگوشت نرسد * و پارهٔ نمک بروغن زیت حل کرده سوراخ بیني را بدان چرب کن * و داغ بدین دستور کردن باید که از سر منقار تا حد سبزی منسر؛ اما باید که سبزی بن منقار نسوزد *

علامت این مرض آنست که هرگاه جانور گوشت کندن گیرد از بیني جانور خوناب چکیدن گیرد و اکثر ریم جریان شود؛ و گاه باشد که از نه آمدن ریم دماغ جانور بند شود چنانکه نفس نتواند کشید *

فصل ششم در معالجهٔ لقوه؛ و آن دهن کج شدن است * این مرض از سردي و تري خیزد *

علامت آن بود که جانور همیشه روی بسوی آسمان کند و سر و گردن بر یک جانب دارد و بر خود همي پیچد و دم را یک سو کند و کج دارد *

---

1 بادروج (*bādrūj*), Ar., Common sweet basil.

2 شاه سپرغم (*shāh-sipargham*) P., Sweet basil; basil-royal.

3 جرجاني; this word not traceable. There is a herb called جرجار *jurjār*.

فصل پنجم در علاج سر گرفته شدن جانور * و آن از گرمي خیزد * علامت آنکه جانور سر فرو افگنده دارد و سیاهي چشمش بزردي مائل شود و گاهگاه چشمها ناخوش کند و دم زند [1] و پیخال گسسته آرد *

علاج آن * نیم درم افسنتین [2] باریک سائیده درسه لقمه گوشت گوسفند جانور را بخوراند و زمانی گرسنه دارد و آب پیشش نهد ; بعده بگوشت کبوتر سیر کند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * ستارم [3] نیم درم بگوشت اندر کن و بجانور بخوران تا به شود و بهتر ازین دوا دیگر نیست * و ستارم صمغی است که از درخت آنار بیرون چکد * و جانوری را که این علت باشد زمستان در خانهٔ گرم و تابستان در خانهٔ سرد باید بست *

علاج دیگر * گل ارمني و قدری زنجبیل باهم در سنگ صلایه سائیده باریک کن و با روغن یاسمین در یک ظرف بر آتش نرم بجوشان و سرد کن و در گلوی جانور بریز ; و سه روز این معالجه کن ; و سه روز دیگر فلونیا [4] در گوشت گوسفند بده ; اگر جانور بزرگ بود یکدرم و میانه را نیم درم و خورد را دانگی باید داد *

علاج دیگر * گل ارمني چند روز در ورق گوشت جانور را بخوران - انشاء الله تعالی صحت یابد *

---

[1] Meaning not clear.

[2] افسنتین (*afsantīn*) *Artemisia absinthium;* the absinthe, wormwood.

[3] ستارم ; in the text "gum from the pomegranate." I am unable to trace this name.

[4] فلونیا, *vide* p.182, note 3.

علاج دیگر * اگر سر و روی جانور ورم کرده باشد، بیارد شیرهٔ انجیر و قدر یک قطره در ورق گوشت بجانور دهد - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج * بیارد برگ درخت سرس[1] و آب آنرا بر آورده در هر دو سوراخ بینی چکاند ؛ به شود *

علاج دیگر * بیارد برگ رواسن[2] وآب آنرا در هر دو سوراخ بینی جانور چکاند - شفا یابد *

علاج دیگر * اگر تمام بدن جانور آماس کرده باشد قرنفل و فلفل گرد، از هر کدام قدری، در روغن گاو برشته همراه طعمه بخوراند ؛ ورم دور شود بامر الله تعالی *

فصل چهارم در تقلیس * بدانکه تقلیس مرضی است که پیش دماغ خیزد که جانور از آن حرکت به تصدیع کند *

علاج آن * شبت که در هندی آنرا سوه[3] خوانند و سبزهٔ آنرا پخته همراه طعام میخورند، باید که آب برگ آن را بروغن کنجد مساوی بهم جوش نموده و در آفتابهٔ لوله دار انداخته بر آن موضع نطول[4] کند یعنی هموار هموار بریزد - به شود *

علاج دیگر * شیرهٔ انگور بزردهٔ تخم مرغ ممزوج کرده گرم کند و همراه طعمه بخوراند * آب عنّاب و بنفشه بر آورده خورانیدن نیز نافع است *

---

1 درخت سرش (*siris* or *sirish*) H., the *Acacia-sirissa.*

2 App. راسن (*rāsan*), A., the Elecampane, *Inula racemosa.*

3 سوه (*sowa*) H., and شبت (*shibit*) P., the dill, *Peucedanum graveolens.*

4 نطول Ar., in H. *tarārā*, "warm water medicinally prepared and poured from a vessel slowly over the head."

یک سرخ ازآن، شب، بعد از هضم طعمه در یک ورق گوشت جانور را بخوراند * جانور کلان را یک سرخ و جانور خورد را نصف آن *

علاج دیگر * قدری جلوتری و کافور بروغن گاو حل نموده برآماس ضماد کند - شفا یابد انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * کرم زمین یعنی خراطین آنرا خشک کرده هموارہ با طعمه میخورانیده باشد - صحت یابد *

علاج دیگر * زرد چوبه در آتش سوخته و کوفته قدر یک سرخ همراه طعمهٔ شب بخوراند؛ ورم دور شود انشاء الله تعالی *

علاج دیگر * افیون بآب برگ تاتوره سائیده بر ادماغ جانور و بر سر و جائی که ورم باشد ضماد کند و بعد زمانی در آفتاب بندد و گوشت رگدار در مخلب باز دهد یا استخوان دمچهٔ بز؛ تا خلطه از بینی جانور از سبب دوا مالیدن به نضج آمده بریزد *

علاج دیگر * اگر از سبب ورم آب از چشم جانور جاری شود بیارد برگ پنبه نرمه[1] و آب آن در چشم جانور چکاند - انشاء الله تعالی صحت یابد؛ و سیلان را باز دارد *

علاج دیگر که همین عمل کند * بیارد برگ تنبول سفید؛ سائیده آب آنرا در چشم جانور چکاند؛ سیلان را باز دارد *

علاج دیگر * اگر سر و چشم جانور آماس کند، فلفل گرد یکدانه، جانور کلان را در غدود گاو اگر بمهرسد، و الا غدود سر حلقوم بز، در طعمهٔ شب بخوراند؛ و البته آن شب طعمه کم کرده بخوراند * مرض بامر الله تعالی بصحت مبدّل گردد * و جانور خورد را نیم دانه فلفل دهد *

[1] برگ پنبهٔ نرمه *barg-i pamba narma*; the leaves of *Gossypium arboreum*.

و آنچه خلط باشد همراه قی بر آرد، پس آب گرم پیش او بنه تا برغبت
خود بخورد؛ بعده بگوشت بی پر و استخوان سیرکن * وصبح دویم به نبات
صاف نما - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * ناس برای شکره * روغن کنجد در چراغ سوخته و در هر
دو سوراخ بینی جانور بچکاند؛ به شود *

علاج آزمودهٔ فقیر * اگر سر جانور ورم کرده باشد و یا دماغ بسته باشد،
قرنفل یکعدد - ادرک یکماشه (و یا عوض آن زنجبیل) - و فلفل گرد
سه عدد - شونیز عرف کلونجی دو سرخ - نمک هندي دو سرخ -
و در آب تر کرده از پارچه گذرانیده در دماغ جانور بچکاند؛ و دمچهٔ
بز در چنگال باز دهد که از کندن آن خلطه از دماغ او بریزد؛ پس بگوشت
گنجشک بخون آلوده سیر نماید *

علاج دیگر * آب چرچره بر آورده در هر دو سوراخ بیني بچکاند -
انشاء الله تعالی شفا یابد *

علاج آزمودهٔ فقیر * روغن گل [1] در سوراخ بیني باز بچکاند و پنج دانهٔ
فلفل گرد شب در پرمهرهٔ خوراند - انشاء الله تعالی شفا یابد *

علاج آزمودهٔ این فقیر * قدری بچهناک تیلیا اول در پارچهٔ بسته و از
دهن دیگ گلي آویخته و شیر مادهٔ گاو سه آثار دران دیگ انداخته
بجوشاند و زیر آن آتش نرم برافروزد تا از بخار شیر سمّیت او دفع شود *
بعده درسایه خشک کند ویک ماشه از آن بچهناک و یک ماشه دار فلفل
و دو ماشهٔ فلفل گرد هر سه اجزاء را تا دو پاس سحق نماید؛ بعد قدر

---

1 روغن گل a cheap kind of otto of roses; the *zamina* is '*til*' oil and not sandal oil.

علاج از سید لطف علي * اگر ورم مذکور از حبس مواد دماغ باشد، بیار کوبهي[1] خورد عرف بهتل - برگ آنرا در دست مالیده آب آنرا در هر دو سوراخ بیني جانور بچکان - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * آب برگ جیت[2] برآورده و نمک سنگ در آن حل کرده بدستور متعارف در بیني باز چکان - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر از میر حبیب الله * آب برگ کندش عرف نکچهکنی[3] بر آورده چند قطره در سوراخ بیني جانور چکاند - انشاء الله تعالی به شود * و اگر برگ تازه و تر موجود نباشد، خشک را در آب سوده و افشردهٔ آن بر آورده بدان علاج کند و در آفتاب دارد *

علاج دیگر * برگ جیت[2] که گل سرخ داشته باشد وکوفته و آب برآورده در هر دو سوراخ بیني جانور چکاند - انشاء الله تعالی به شود *

علاج دیگر * برای جانوری که از سبب زکام سرش گران باشد * باید که آب برگ بادنجان صحرائي در دماغ جانور چکاند ؛ شفا یابد *

علاج دیگر * اگر سر جانور گران باشد و دماغ جانور بسته باشد، بیارد فلفل گرد و تخم چرچره و هردو را بهم سائیده در بیني جانور بدمد ؛ صحت یابد *

علاج دیگر * روغن تلخ بآب برگ جیت ممزوج نموده در دماغ جانور چکاند - انشاء الله تعالی شفا یابد *

علاج دیگر * بیارد غوک خانگي و از گوشت سینهٔ آن طعمه طیار کند و جانور را خوراند؛ و چون بعد زمانی جانور طعمه بر اندازد یعنی قی کند

---

1 کوبهي خورد عرف بهتل ; is this پهول گوبهي H. "cauliflower"?

2 *Jit*, Panj., the Tooth-brush Tree, *Salvadora persica*.

3 کندش etc. *Vide* p. 186, note 4.

جانور را گرفته در هر دو سوراخ بینی بدم * و در آفتاب بسته گوشت رگدار و یا استخوان دمچۀ بز در مخلب جانور ده تا از کندن آن خلطه و آب از دماغ جانور بچکد * بعد ازان از لحم زنده[1] سیر کن * یکروز درمیان کرده معالجه کن تا سه مرتبه - انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * اگر سر و روی جانور ورم کرده باشد بیار روغن تلخ خالص و در دماغ جانور چکان تا دماغ ملائم شود ؛ بعد ازآن قدری شاش کودک با آب مساوی ممزوج نموده و دو عدد قرنفل در آن سائیده و از پارچه صاف کرده در هر دو سوراخ بینی باز بچکان و در آفتاب دار تا عطسه زند * اگر از یک مرتبه دادن دوا شفا یابد بهتر ، و الّا تا سه مرتبه بعمل آر- انشاء الله تعالی صحت یابد *

علاج دیگر * اگر ورم مذکور از سبب باد بود ، بسباسه عرف جلوتری چهار سرخ ، باریک آس کرده و در روغن تلخ حل نموده از پارچه صاف کن و در ماسوره پر کرده در هر دو سوراخ بینی جانور بدم و جوزبوا و زنجبیل بآب گرم سائیده بر ورم ضماد نما *

علاج دیگر * اگر ورم از گرانی دماغ بود بیار نمک هندی[2] و در قدری آب گرم و روغن تلخ حل نما ، و چند قطره در هر دو سوراخ بینی بچکان ، و زمانی درآفتاب دار تا عطسه زند وزرد آب و خلطه از دماغ او بریزد ؛ آنگاه اُستخوان دمچۀ بز در مخلب باز ده تا بکند ؛ و آب گرم پیش جانور بنه تا بخورد ؛ و اگر نخورد بگوشت ماکیان سیاه بخون آلوده سیر کن - انشاء الله تعالی صحت یابد *

---

[1] زنده *i.e.*, freshly killed and still warm; not butcher's meat.

[2] *Namak-i Hindi*, rock-salt.

علاج دیگر * بیار خرمای سفید یعني جهرماني[1] و صندل سفید و صندل سرخ وسرگین سگ سرخ که خشک و سفید شده باشد ; همه را نرم بشیر و یا بگلاب بسای و آب نیلوفر ممزوج نموده بر آماس سر و چشم ضماد کن و قدری در بیني جانور اندر چکان ; تا سه روز این معالجه بعمل آر * این فرمودهٔ ابو العباس بن فضل است و بغایت مجرّب *

علاج دیگر * شب یماني دو سرخ - روغن تلخ خالص یک ماشه - بهم حل نموده همراه ماسوره در هر دو سوراخ بیني جانور بده و در آفتاب بسته گوشت رگدار در چنگال باز بنه تا بکند و ازین عمل تمام خلطه از دماغ بریزد ; و یا عوض گوشت رگدار استخوان دمچهٔ بز، گوشت از بالایش تراشیده ، در پای جانور برای کندن ده ، و چون بهوش آید سیر کن * اگر بیکبار دادن صحت یابد بهتر، و الا یکروز درمیان کرده تجدید معالجه کن تا به شود *

علاج دیگر * بیار هفت دانهٔ انگور سیاه و در آب فشرده افشورهٔ[2] آنرا بر آورده از پارچه صاف کرده قدر نیم توله آزان آب در گلوی جانور بچکان و اندک از انگشت در کام و دهان جانور بمال، تا سه روز * صبح مکرّر همین معالجه کن ، و اگر از زیادتي قی بیهوش شده بیفتد ، باید که قدر نیم توله مسکهٔ گاو در گلوی جانور فرو کني * بعد از زماني صحت یابد - مجرّب است *

علاج دیگر * بیارد چند برگ کریله[3] و کوفته آب آن قدر یک دانگ بگیرد و روغن تلخ یک دانگ هر دو را ممزوج کرده و در ماسورهٔ بینخ پر کرده

---

[1] خرمای سفید یعني جهرماني : *jahramī* is a variety of date called after Jahram, a town in Persia.

[2] افشره P. (*afshura*), juice expressed from pomegranates, quinces, and other fruits or plants.

[3] برگ کریله (*karela*), H. and P., *Momordica charantia*, "Squirting cucumber."

که نائزه از بیخ پر سازند و دوا در آن پر کرده در دماغ جانور و یا حلق او باحتیاط بدمند ؛ و در ایران این را میر شکاران ماسوره گویند و این معالجهٔ خواجه زنگي اصفهاني است *

علاج دیگر * بیار برج قدر دانگی و در نبیذ خام که شراب خام انگوریست حل کرده چند قطره در هر دو سوراخ بیني جانور بچکان - انشاء الله تعالی به شود ؛ و این معالجهٔ تالش ترک است * درین روزها گوشتهای گرم ندهي ؛ اگر گوشت سرد دهي نافع است *

فصل سویم در ورم کردن سر و روي جانور که درهندي زهرباد گویند * این علت از سردي و بلغم و گوشت نرم دادن بسیار خیزد *

علامت آنکه از بیني و چشم جانور آب بسیار روان شود و موی سر بر خاسته باشد و سر بسیار بخارد و سوی دم آرد و همیشه مدور باشد یعنی سر و دم یکجا کند و گرد شود و بانگ بسیار کند و سرهای پر بازو بر دم اندازد و فرو هشته دارد و چشمها خم گرفته یعنی گوشهٔ چشم بهم تنگ نموده باشد و بر خویشتن همي پیچد و بی آرام باشد ، و چون مرض غلبه کند جانور بیهوش شود *

علاج آن بود که دو دانگ مویز بکوب و دو دانگ نمک هندي نرم سائیده و جانور را گرفته اول سه قطره آب آنار شیرین در هر دو سوراخ بیني جانور چکان ؛ پس دوای مذکور را سائیده در کام جانور بمال و از دست رها کن تا قی کند * چون بهوش آید آب شیر گرم پیش بنه و تا عصر گرسنه دار و بعده کام و دهان جانور بشوی و بگوشت ماکیان سیاه سیر کن ؛ و این از خواجه عبد الله خوارزمي است *

تغییر بهمرسد آن مرض از اصل دماغ خواهد بود ؛ و اگر سر بالا بسیار دارد و پائین کم ، پس اصل مرض از مشارکت مواد اعضا است *

علاج * اگر مرض از اصل دماغ و حرارت باشد سفید آب [1] را بآب کشنیز حل کرده بر سر جانور طلا کند و اندکی دربینی چکاند و گلاب بنوشاند *

علاج * اگر مرض مذکور از مشارکت مواد اعضا باشد مرزنجوش [2] که در هندی موشاکرنی گویند در گلاب تر کرده و صبح صاف نموده آن گلاب جانور را بنوشان ، و اگر ننوشد همراه طعمه بده و مرزنجوش [2] را بگلاب تر کرده و جوشانیده بر سر ضماد نما *

فصل دویم در سرگشتن جانوران * جانور را این علت از دود و خاک خیزد *

علامت آنکه باز را فوازک [3] خیزد یعنی خمیازه [3] و ترش روی بود *

علاج آن * سپندان سفید و فلفل گرد و دار فلفل هر سه را وزن مساوي گرفته و بآب ترب حل کرده در بینی جانور بچکان و دماغ جانور را بدهن خود نیکو مکیده پاک کن و این معالجهٔ سرباد هندیست *

علاج دیگر * بیارد قدری نوشادر سفید و قدری کندش (که در هندی نکچهکنی [4] نامند و از دمیدن دربینی عطسه آرد) هردو را بهم سائیده به بیز و در بینی باز بماسورهٔ پر بدم که در دماغ جانور رسد * و ماسوره آنرا گویند

---

[1] سفید آب, a white powder used by ladies for the face.

[2] مرزنجوش P. A., and موشا کرني S., the Indian Worm-wood *Artemisia vulgaris*, H. *nīgdauna* (in *Makhzan*, *daunā-marwā*). The *Makhzan* says that *marzanjūsh* is quite distinct from *azānu 'l-fār*, called in H. *chūhā-kānī*. The latter is the Sanscrit word *mūshā-karnī*, a name for the *Salvinia cucullata*.

[3] فوازک and خمیازه, yawning; فاژ یدن O. P. "to yawn."

[4] کندش (*kundush*) P., a stimulative medicine. نکچهکني (*nak-chiknī*), H. "Sneeze wort," *Centipeda orbicularis*, syn. *Artemisia sternutatoria*.

بنفشه و بادام و روغن هستهٔ شفتالو و اندکی شیر عورت که پسر زائیده باشد همه را یکجا کرده در شیشه دار و داروی مذکور را دران روغن و شیر حل کرده و انگشت بر دهن شیشه گذاشته بجنبان تا ادویهٔ مذکور دران شیشه از سبب جنبش کف کند * بعد از آن جانور را گرفته کام و دهانش را نیکو پاک کن و ملاحظه نمای که جوشش در کام باز است یا نه ؛ اگر نباشد پس یقین باید دانست که درد سر دارد * و سوراخ بینی جانور را بدهن خود مکیده پاک کن ؛ آنگاه داروی مذکور را همراه فتیلهٔ باریک در دماغ بچکان چنانکه بمغز سر جانور رسد و سرش گرفته دار تا دوا مؤثّر شود * بعده جانور را از دست رها کن و نشستن ده[1] تا عطسه زند * بعده بگوشت ماکیان سیاه سیر کن * صبح اگر جانور را روشن چشم و تازه دماغ بینی بهتر ؛ و اگر ترش روی باشد پس مکرّر این معالجه را تا سه روز کن - انشاءالله تعالی زود شفا یابد و این از تجرّبات شاه خلف است *

علاج دیگر * صندل سرخ قدر یک نخود و اندکی کافور بگلاب سوده در دماغ باز چکان و طعمه با شیرهٔ گشنیز و شیرهٔ بادام دادن نیکو تر است و این آزمودهٔ فقیر است *

علاج دیگر * اگر دانی که درد سر از بلغم است و یا از رطوبت و سودا بود پس باید که هلیلهٔ سیاه نرم بسائی و عصر همراه طعمه بی استخوان بدهی ؛ اما گوشت بز بچّه نافع است و این از تجربهٔ فقیر است * و اگر جانور از شدت مرض سر را گاه حرکت دهد و گاه منکوس کند و گاه مرتفع نماید ، پس اگر سر را بدیر نگونسار دارد و بالا کم ، و نیز در چشمش

[1] نشستن ده "allow it to sit"; Afghan and Indian Persian; from the Urdu *baiṭhne de*.

باب نهم

در معالجهٔ درد و جمیع امراض سر جانوران گلال چشم و سیاه چشم - مشتمل بر سیزده فصل

فصل اول در معالجهٔ درد سر * سببش آن بود که این بیماري جانور را از گرمي خیزد و از بسیار خون خورانیدن همراه طعمه، و از دود و خاک و بسیار بآفتاب داشتن *

علامت آن بود که باز خیره چشم یعنی حیران وضع بود و نا آرمیده و ترش رو، و موی سر بر خاسته دارد، و در وقت طعمه خورانیدن تصدیع یابد و طعمه را بقوت کندن نتواند و خائیده خائیده و آهسته خورد *

علاج آن * بگیر آب زرشک [1] بآب بید و شیشه کف [2] (که در هندي گاچ لون گویند) و اندکی کافور در آن ممزوج کن و قدری سرکه و روغن

---

[1] زرشک (*zirishk*), Barberry, *Berberis aristata.*

[2] شیشه کف P. and گاچ لون H. *Kāch-laun* is a medicinal salt, which consists chiefly of muriate of soda, with a small quantity of iron, lime and sulphur. *Shīsha-kaf* may mean the "froth of glass," which is dross of salt.

فلونیا نسخهٔ دیگر - تودري [1] سرخ و سفید و مسطکي و علک [2] رومي و زنجبیل و سپندان [3] سفید و قرنفل - همه را مساوي با قدري عود خام باریک سائیده به بیز و قدري پیه اسپ را بگداز و روغن آنرا صاف کن و داروها را در روغن پیه مذکور بجوشان و نگهدار تا سرد شود ؛ و روز شکار در لقمهٔ گوشت یکدانه ازین دوا جانور را نیک است بجهت حفظ سرما زدگی ؛ و اشتها بسیار آرد *

دواي حفظ سرما زدگي * پیه روباه برزانوي باز از حد پرهای شلوار [4] تا ناخن پای چرب کن که قوت چنگال بحال ماند و نیک است *

نسخهٔ مقصود انگبین * یک رطل انگبین را در دیگ سنگین و یا در دیگ سفال بر آتش نرم جوش کن و کف از آن بر دار ، و کاسهٔ پر آب پیش خود بنه و پیش از آنکه بوی سوختگي کند شهد را در آب بریز تا سرد شود و در ظرفی کن * چون خدا نخواسته جانور را زحمت شوخ و کاهش و یا لقوه و یا خورد و گذار پیدا شود ، پس از این دوا ، دو درم ، چهار گولي کن و از گلوی جانور فرو بگذران و تا دیر گرسنه دار * بعده بگوشت ماکیان سیاه سیر کن بخون او آلوده ؛ علل را دفع کند ؛ نیک اجابت آرد *

---

[1] تودري (*tūdari*), *Cheiranthus Cheiri*, the Wall-flower (Watt); a species of *Iberis* (Dr. R. N. Khory).

[2] علک (*'ilk*), The Resin, *Pistacia Khinjuk*.

[3] سپندان (*sipandān*), Mustard seeds, *Brassica campestris*.

[4] شلوار or "loose breeches" are the pendant feathers of the thighs.

گوشت برّه گران و بلغمي است * گوشت گاو سرد و خشک است و دشوار گوار ، و گوشت گوساله مائل بگرمي است و رطوبت ، و نزديک است باعتدال * و گوشت شتر گرم و خشک و سودا انگيز و غليظ است ، نيکو نيست * و گوشت اسپ غليظ و سوداويست و مضر است مر لطيف مزاجان را * و گوشت ماکيان گرم و تر است ، سبک اندر معده هضم شود و گوارنده * و گوشت مرغ چوزه زود گوارنده و ليّن است يعني طبيعت نرم کننده است * و گوشت کبوتر بچه را رطوبت بيشتر ، و خاصه آن بچّه که در خانه زائيده شده باشد ؛ و کبوتر بياباني را رطوبت کمتر است از اهلي ؛ آنکه گرد بال[1] بود سبکتر و غذايش پسنديده تر * و گوشت بط و مرغابي حار و رطب است * و گوشت فاخته[2] گرم و خشک است و طبيعت را قابض *

فصل ششم در دارو دادن جهت حفظ صحت جانور از سرما وگرما و دفع مضرت هوا * نسخهٔ فلونيا[3] ، بکار جانوران آيد * فلفل سفيد يکدرم - بذر البنج يکدرم - افيون خالص دو دانگ - زعفران يک و نيم دانگ - عاقر قرحا سه سرخ - افتيمون[4] مصري نيم دانگ - کافور و مشک و مرواريد ريزه ، از هر کدام دو دانگ - همه را خورد بسای و به بيز ، و برابر همه عسل[3] مصفی اضافه نما ؛ هر چند کهنه تر گردد نيکو تر شود *

---

[1] گرد بال , probably a copyist's error for گرة باز "a tumbling pigeon."

[2] فاخته a name applied to the larger species of doves.

[3] فلونيا ; perhaps an error for افومالي described in the *Makhzanu'l-Adwiya* as being drugs mixed with honey, but not boiled. " فلونيا معجو نيست مکيف که افيون و بذر البنج دران داخل کنند " ـ غياث اللغات

[4] افتيمون (*aftīmūn*) Gr., the seed of *Cuscuta reflexa*, the Dodder.

برّه چندان موافق نباشد بسبب رطوبت ؛ وگوشت خرگوش نیک است :
و از پرندگان، ماکیان سیاه، وبعد از آن گوشت خسیسار[1] ماده که در هندي چکور
نامند و آن بیشتر شکار ملخ کند ؛ و کبوتر بچهٔ فربه و گوشت کدن [2] و کبک که
در هندي چکور نامند ؛ وغیر این گوشتها دیگر نباید داد ؛ مگر ضرورةً چند
طعمهٔ دیگر روا است بغیر گوشت عکه[3] * چون سیر کني و چند ساعت بگذرد،
بعد ازان، انگشت بر حوصلهٔ باز یا جانوران دیگر نهاده به بین که نرم شده
است یا نه، و ته شکم جانور را (که ایرانیان آنرا بیقر[4] خوانند و آن اصل معده
جانور است و به هندي ته گویند) نیکو بنگر * اگر سخت و پر از طعمه باشد
مثل تخم مرغ خام، آن نشانهٔ تندرستي است ؛ واگر نرم باشد و در ته کم
باشد و در حوصله بسیار، و نیز اگر نرمي شکم از کمي طعمه نباشد، پس
علامت بیماریست و جمیع امراض را بنیاد همین است *

فصل پنجم اندر مزاج گوشتها * گوشتها همه گرم و تر است، و بیشتر
غذا دهنده و اکثر خون زیاد کننده ؛ بعضی از بعضی بهتر * همهٔ حیوان،
چه پرنده وچه غیر پرنده، تا آنکه در ابتدای جوانی وبالیدن است، گوشت
آن نیکوتراست از گوشت پر[5] ؛ گوشت پخته گرم و تر است ؛ و گوشت
برّه گرمي کمتر دارد و تري زیاد، و زود گوارنده تر از گوشت بز تکه،
یعنی بزغالهٔ پر[5] گرم و خشک است ؛ و گوشت بزغالهٔ جوان معتدل
بهتر و لطیف تر است، و لحم [6] تر است از لحم بره، از بهر آنکه

---

[1] چکور and خسیسار ماده, I am unable to trace these words. In the Panjab, a bird called *tilgar* is said to hang on the wake of locusts.

[2] کدن; I am unable to trace this word.

[3] عکه magpie.

[4] بیقر; one Persian term for ته شکم is قعر معده.

[5] For پیر?

[6] لحم تر است از لحم بره; apparently the first word is an error for لحیم, but the application is not clear.

و آب جریان نماید ، پس بداند که آفتی بچشم جانور رسیده است * و اگر پیخال بدشواري کند دلیل بر بواسیر و سدهٔ روده نماید * و ترکیدن پای و ورم کف پای از گرمي خیزد ، و لرزیدن پای جانور از نقرس و درد مفاصل و ورم فوق زانو باشد * و کشیدن موی خود بمنقار از کرمهای روده و امعا بود ، و از شپش هم است * و کاویدن بال راست بمنقار دلیل ضعف جگر [1] است * و خارش بیني که بسیار شود دلیل از آکله و جوشش دهن و صداع بود * و طعمه برغبت نخوردن دلیل تخمه و زهرک * و افتادن از نشیمن و تشنگي ، که بیرون از حد و اندازه بود ، نشانهٔ موت است *

فصل چهارم در مزاج سایر شکرگان * بدانکه مزاج باز معتدل است و مائل بگرمي ؛ و طبع باشه و پیغو ، عرف شکره ، گرم و خشک ؛ و طبع بحري گرم و خشک ؛ و مزاج شاهین بغایت گرم و مائل برطوبت ؛ و مزاج چرغ معتدل مائل ببرودت ؛ و طبع شنقار بغایت گرم و تر ؛ و طبیعت ترمتا گرم و تر است ؛ و طبع عقاب سرد * اگر اینها پشنگي [2] باشند و در ابتدای موسم بدست آیند باید که باحتیاط نگهداشته نیکو تیمار کند تا رام شوند * و اگر در اعضای جانوران شکستي افتد باحتیاط باید راست بست ، و چند بار مومیائي بروغن سوسن باید داد تا بهتر شود * و استخوان عقاب کبود است و خوراک او از گوشت دونده بهتر ، چنانکه از گوشت شبک [3] یعني دنبهٔ کلان ؛ ولی گوشت

---

[1] ضعف جگر, having a weak heart.

[2] پشنگي, probably a corruption for *pesh-āhangī* (Indian), an epithet applied to hawks caught early in the season.

[3] شبک یعني دنبهٔ کلان ; the first word is probably a slip for کبش Ar. "ram." *Kalān*, evidently "grown-up."

شود ; و حرکت شش مابین مقعد و انتهاء استخوان سینه است که آن را استخوان زورقي نامند * في الواقع استخوان سینهٔ جانور مثل زورقچهٔ باشد و کیفیت از آنجا خوب معلوم میشود که حرکت ریه از آنجا محسوس است *

فصل سیوم در شناختن پیخال و دریافتن احوال جانور *

بدانکه چون جانور پیخال کند ، پس اگر پیخال سفید و بهم پیچیده و گسترده یعني کشاده و عریض بود و سیاهي منجمد بر سر پیخال باشد آن نشانهٔ تندرستي است * و اگر پیخال بزردي مائل بود از ناگواریدن و بدهضمي طعمه باشد * و اگر مایل بسبزي یا لعلفامي یا سرخي رگ رگ و تنک و آب ناک باشد ، این علامات امراض است * پس اگر سبز رنگ زنگاري و تنک بود ، از سردي است و لاغري ; و اگر باز پیخال لعلفام کند از زحیر اندروني بود یعني پیچش شکم که از اسهال پیدا شود * و اگر تنک و آبناک بود از خورد گداز بود * و اگر رگرگ سرخ بود از کاهش بود * اگر بسیاهي بسیار مایل باشد از گرمي و دمهٔ شش بود * و اگر رنگ گچ داشته باشد و سَطبر و باریک و گسسته باشد از شوخ بود و زود بمعالجهٔ آن مشغول شود * علامت هرمرض در فصل علاج همان ذکر کرده خواهد شد * و چون هر صبح بعد از خواب شب پر و بال خود را آرایش دهد و خود را بر افشاند اگر بسرعت پر افشاني کند ، و هنگام پریدن وطپیدن تیز پري نماید ، و نیز مردمک چشمها روشن و نوراني بود ، و باطراف ، بآرزو نگاه کند و جست جوی شکار و طعمهٔ خود کند ، نشانهٔ صحت توان دانست ، و پیخال سفید و پاکیزه موافق نوشتهٔ صدر خواهد بود * و اگر در پریدن بال بسرعت وقوت زند و کثیر الحرکت بود دلیل خشکي و گرمي مزاج است * و اگر پر متفاوت و گران زند از رطوبت و بلغم و سردي توان دانست * و اگر هر مرتبه چشم بند کند

زنگي اصفهاني و ابو الجوارح و شاه خلف و عبد الملک سهيل ترمذي و تالش ترک و ابو الخير و سرباد هندي و خواجه عبد الله خوارزمي و خواجه زکي عراقي و دهقان تاهکين اند ؛ و در متاخرين ، مرزا ترسن از شاگردان حقير کامل و بالغ بود * و جميع اين استادان متقدمين اکمل و معتبر بودند ، انشاء الله تعالی ؛ در تجربه و تجويز ايشان تخلف نيست *

فصل دويم در بغل شناختن باز و آن بدين نوع است *

بايد که دست در بغل باز کرده گوشت را نيکو ملاحظه کند * اگر چنانچه پُرگوشت و نرم است ، و نيز گره هر دو استخوان بُن بازو در گوشت پنهان و پوشيده است ، پس بايد دانست که باز تندرست است و فربه ؛ * ولی اگر گوشت سخت و اندک باشد ، اين علامت رنجوريست ، و آن از کم توجّهي بازدار است ؛ و نگهداشت و طعمه داري جانور نيکو نکرده است * بايد دانست که همواره گوشت بآب دادن ، و طعمهای گرم و سياک (يعنی متبدل) و لطيف دادن ، و تجديد کردن ، و پرمهره دادن ، و استخوان همراه طعمه خورانيدن ، موجب زندگاني و تندرستي باز و نيکنامي باز دار است *

اما بغل شناختن باز بااين طور است که دست زير بازوی باز کن ؛ آنجا که اصل بازوی جانور است رگی است طپان يعنی جهنده مثل نبض انسان ؛ اگر آن رگ با قوت و سرعت جهد نشان تندرستي است ؛ اگر ضعيف و دير تر و کم متفاوت جهد علامت بيماري جانور است ؛ و اين بجز تجربهٔ بسيار نتوان دانست * و اگر از نبض و پيخال ، مرض معلوم شود ، بايد که زود در معالجهٔ آن کوشيد * و اين از مخترعات استادان ايران است که نبض طيور در مفصل ثاني بال است و از آنجا محسوس

باب هشتم

اندر چگونگي بازدار مشتمل بر شش فصل

فصل اول در کیفیت چگونگی بازدار که چگونه بماند و چه طور نگهداشت و پرورش جانوران نماید * میرشکار باید که باز شناس بود و اقسام و رنگهای بازان و سائر جانوران شناسد و بر جانوران مهربان و شفیق باشد و بر علت و مرض و علاج و علامت مرض خبردار و صاحب وقوف باشد و اگر سیر کرده بدست او دهند معلوم کند که چه قدر طعمه داده اند ; و پیخال دیده صحت و مرض و جمیع احوال جانور را در یابد و بفهمد ، و زود در معالجهٔ آن کوشد و سعي نماید ; و همواره خوشبو بماند و خوش منش بود ، و قرنفل و الاچي و حب المشک دائماً میخورده باشد ; و حلیم و ملائم طبع و بغل شناس [1] بود * و درین فن بهترین استادان قسطوس رومي و ادهم و غطریف و سومارس و ابن جانس [2] وخاص بیگ رومي اند و نیز خواجه

---

[1] بغل شناس ; the condition of a hawk is determined by feeling the flesh and muscle under the wings (and also by feeling the flesh on the breast-bone).

[2] For حابس ?

نسخهٔ غدود جهت کریز * غدود سر حلقوم میش روز اولْ یک جفت ،
د روز دویم ناغه کند ؛ روز سیوم نیز یک جفت دهد ؛ علی هذا الطریق
در یک هفته سه جفت بکار برد * و آب جهت خوردن باید داد ، و از
غسل کردن و بآب رفتن باز را منع کلي است * و پس از فراغ ، دو روز دیگر
پرهیز از آب موجب نوشته نماید و در روز سیوم طغارهٔ پر آب کرده باز را
غسل دهد تا پر زود ابریزد ، و این از استادان است *

غدود نباید داد و از آب و هوا دیگر نگهداشت نکند ؛ بلکه چون جانور باین
مرتبه رسد روزمره بآب رفتن و در هوا و سردي شب نگهداشتن نفع بسیار
دارد ؛ و گوشتهای گرم و سیاک یعنی متبدل خورانیدن بهتر فرموده اند ،
مثل گوشت موش و خرگوش و کبوتر بچهٔ فربهٔ اهلی و لحم روباه و خوک
صحرائي و سگ بچه ، تا که محتاج بغدود مکرر دادن نشود * و اگر میسر
آید طعمهٔ زاغچه [1] و کبوتر بچهٔ اهلي فربه و موش نیکست * و اکثر جانوران
محرور مزاج از وفور حرارت دوا پر بریزند ؛ آنها را همواره آب پیش نهد
و شبها بر دست دارد و بیدار کند ؛ و این بیداري خود معالجهٔ برای
پر ریختن است * و روزی که بآب رود آن روز بال بسیار ریزد ؛ و هرگاه
که شروع بپر انداختن نماید تو شروع بدادن روغن اکبر (که از تجویز
و تجربهٔ این فقیر است و دوای بسیار داخل دارد) بهمراه طعمه صبح
کني ؛ و یا روغن غدود که نوشته شده همان بده * چون طعمهٔ چرب را از
حوصله فرو برد آب پیش باید نهاد ؛ و در طعمهٔ عصر کرمی که آنرا خاکي [2]
نامند و در دیوارهای کهنه یافت شود دو عدد ازان کرمها سر جدا کرده
تنِ آنها را بخوراند ؛ این از جملهٔ تجربات استادان کامل و انتخاب نموده
و آزمودهٔ این فقیر است و انشاء الله تعالی ببرکت استادان ، هرگز تخلف
نخواهد ورزید و ضرر نخواهد رسانید * و میر شکاران را لازم است
که موجب نوشته بخاطر سنجیده کار کنند بفضل ، الهي بهیچ وجه خطا
روی ندهد * و بعضی استادان کرمهٔ کبوه خاکي [2] در ایام غدود
روا داشته اند - و این هم به تجربه رسیده و بی ضرر است *

---

1 زاغچه perhaps the jackdaw which, however, in India is found during the moulting season only in the hills.

In some parts of the Panjab *jāgcha* is a name of the Common Maina.

2 خاکي later called کرمهٔ کبرهٔ خاکي . Can the author mean خر خاکي P. "the wood-louse"?

گیر و پیش دروازهٔ خانه زمانی استاده بعده بیرون برده برپدواز که در هوا باشد تا دوگهڑی بر آن بسته دار؛ و اگر احتباس هوا بغایت باشد پس باز را بر جای خود بگذار و انتظار هوا داشته باش؛ هرگاه اندکی اثر برودت ظاهر گردد همانده در خانهٔ تاریک باید نشانید * و روز دویم دو جفت (که چهار عدد باشد) غدود در طعمهٔ گوشت میش بهمان دستور روز اول بدهد؛ و عصر همان سفوف سفال چینی[1] بگوشت و خون گنجشک داده سیر نماید و پرهیز آب و هوا بطور مسطور صدر بعمل آرد * و سیوم روز سه جفت (که شش عدد باشد) غدود بدستور بدهد، و آب جهت خوردن نیک است ولی از غسل احتراز کلي نماید؛ و تا سه روز دیگر غدود نباید داد * احتیاط هوا، بقسمي که گفته شده، کند؛ و در خانهٔ تاریک بستن اولی تر است * انشاء الله تعالی درین یک هفته معالجه کردن ریزش پر و بال آید * پس بآهستگي و بتدریج، مدت هوا دادن زیاد کند، چنانچه شب اول تا یکپاس در هوا باید داشت، و بعد ازان در دالانی که هوا خوش و اندک باو میرسیده باشد آنجا پدواز ساخته بران بفشاند * و شب دوم تا دو پاس بیرون دارد و بعد ازان در دالان بندد * و اگر درین هفته پر بریزد پس دو عدد غدود هر روز معتاد کند - و بگوشت بز داده در خانهٔ تاریک، دیگر نه نشاند؛ دو پاس شب در هوا و نصفهٔ شب دیگر که آخرین باشد در دالان، (که شبنم آخرِ شب موجب هوا زدگي است) به بندد؛ و روز در خانهٔ که اعتدال هوا داشته باشد و نه بسیار روشن و نه تاریک بود به بندد؛ و آب برای غسل در طغارهٔ پُر کرده پیش باز باید نهاد تا برغبت خود بآب رود * و بار دیگر بعد از پنج روز طغارهٔ جهت غسل پر آب باید کرد، و مرتبهٔ سیوم بعد سه روز آب نهد * اگر درین اثنا بریزش پر آید آن زمان

---

1 *Vide* p. 173, note.

جانوران پر نریخته بند بمانند و بلکه هلاک شوند * اول احتیاط آنست که جانور را بحیلهٔ دیگر و دوائی مثل سفوف عرف، خشکه و روغنها معالجه کند ؛ اگر کار ازینها انجام گیرد بهتر، والا بناچار غدود دهد * و این فقیر جهت تجربه، و چونکه اختلاف بسیار در انواع دادن این دواها مثل چوب چینی وغیره است، مدت نه سال همواره در کریز میدادم، چنانچه سال بسال بعمل آوردم ؛ و مبتدیان که خطا کردند از جهالت و بی احتیاطي خود بود و آنها این عمل استادان را عبث بدنام کرده اند ؛ هر که ، در اصل، تجویز دادن غدود کرده است بیجا نکرده است * و این عمل ایرانیان و اختراع تورانیان است * در آن ملک هوا سرد است و اینجا گرم ، از جهت هوا بسیار تفاوت در اثر دوا است ؛ اما در جاهای خوش هوا و خانهای سرد میتوان باحتیاط داد *

طریق دادن غدود * روز اول باز را بمصري تنها صاف نموده و دو روز دیگر طعمه داري کرده روز چهارم صبح جانور را در خانهٔ تاریک که از باد محفوظ باشد بنشاند، و یک جفت غدود سر حلقوم میش همراه طعمهٔ گوشت میش باهم بخوراند ؛ اما آن روز طعمه از معتاد کم کرده بدهد ؛ و شام همراه طعمه زاغچه [1] سفوف چینی، و استخوان کورهٔ کلال، موجب نسخه باید داد، و بگوشت گنجشک و بخون او آلوده سیر کند و آب در پیاله بقدر خوردن پیش باز باید نهاد ؛ و غسل دادن مهلک است *

دران خانه که جانور را بستن خواهي اگر سرد باشد، پس آنجا پدوازی جهت نشستن او درست کن، و عصر برآن پدواز اندران خانه به بند، بشرطیکه هوا و باد بیرون باشد ؛ و یا اگر هوا بند و گرمي زیاده باشد، باز را بر دست

[1] زاغچهٔ سفوف چینی ; error in the text.

نسخهٔ تجربهٔ استادان ایران * روغن خار پشت یا روغن؟ کنجد پانزده تولهٔ گوشت موش پشت خار[1] در آن بریان کند و هر صبح قدر یک ماشه با چند ورق گوشت گوسفند باز را خوراند - انشا ءالله تعالی پر زود ریزد ؛ و بعد از پیخال سیر کند بگوشت خوک صحرائی ، و یا گوشت سگ بچه ؛ مجرّب است ، و این عمل تالش ترک است *

نسخهٔ دیگر ؛ ازعبدالملک سهیل ترمذي است * جانوریست بر سر آب که اورا جولاهک[2] خوانند ؛ از آن چند تا بگیرد و با پنج درم (که پانزده ماشهٔ پخته ، و هر ماشه هشت سرخ بود) غدود سر حلقوم میش خشک کرده بکوبد و بروغن گاو گولي بسته از حلق جانور فرو بگذراند ، و آنروز هیچ طعمه ندهد ؛ روز دیگر بگوشت گنجشک بچه سیر کند ؛ پر بسیار بریزد * و غدود سر حلقوم اسپ و ازان میش بستان و در سایه خشک کن و سائیده بر گوشت بپاش و باز را بخوران ؛ پر زود بریزد و نیکو پر آرد ؛ و اگر غدود تر دهي ، روز اول پنجعدد و روز دوئم سه عدد و روز سیوئم یکعدد ، بهمراه طعمه گوشت گوسفند بده ؛ پر بسیار بریزد *

ترتیب خورانیدن غدود جانوران را ، جهت ریختن پر ، چنانچه این فقیر خود خورانیده و آزموده است * بدانکه غدود جانور را دادن هنر زیاد و احتیاط کلي میخواهد ، چرا که اگر خدا نخواسته اندکی در قاعده اختلاف پذیرفت ، جانور را داغ بجگر میرسد ؛ و از آن سوختگي ، طبیعت جانور سوداوي میشود و اقسام امراض پیدا کند و علیل شود ، مثل کورپر و پرگردان و شقاق و کلنجر * و اکثراً از حرارت و هوازدگي

---

[1] موش پشت خار, probably for *mūsh-i khār-pusht*, by which the author seems to mean the hedgehog.

[2] جولاهک P., "spider, *lit.* the little weaver."

نسخهٔ روغن شونیز از عبدالحکیم * زنجبیل سه توله - زعفران نیم توله - شونیز پنج توله - قرنفل نیم توله - همه اجزاء را کوفته در یک آثار آب تر کرده ساعتی نگهدارد ؛ بعد ازان روغن گاو نیم آثار بر آن اضافه کرده بر آتش نرم بجوشاند تا آب فانی شود و روغن باقی بماند ؛ پس ، از پارچه صاف نموده در ایام اعتدال هوا همراه طعمهٔ صبح باز را خوراند ؛ پر بریزد و نیکو بر آرد و رنگ پای را نیکو گرداند ؛ مجرب است *

نسخهٔ روغن جهت کریز * قرنفل پنجعدد - شونیز شش ماشه - مشک چهار سرخ - جوز بوا یک عدد - دانهٔ الاچی خورد چهار ماشه - همه دوا را غیر جوز باریک کوفته و ظرف گلی را پارچه بر دهن بسته و ادویهٔ مذکور را بران پارچه نهاده وزن هفت بهلولی[1] روغن گاو داغ کرده بر آن ریزد ، و جوزبوا را چند پاره کرده در روغن مذکور اندازد تا روغن داغ شده قوت دوا گرفته در ظرف رود * در ایام اعتدال هوا همراه طعمهٔ صبح باز را خوراند ؛ و عصر طعمهٔ گنجشک لازم است ، بخون او آلوده سیر کند * اما وقت پختن ، آتش از علف گندم خشک افروخته کند ؛ مجرّب است * اما اگر خواهی که پر زود افگند ، گوشت فراشتروک خانگی ، یعنی پرستوک که به هندی پده[2] گویند و در خانها نیز آشیان کند ، و گوشت هدهد[3] ، و گوشت گنجشک بچه و گوشت موش بچه ازین‌ها چند طعمه بدهد ؛ پر زود افگند ؛ و از تجربات استادان ایران است *

---

1 وزن بهلولي , apparently a weight of Sulṭān Bahlūl Lodī, *vide* p. 135, n. 1.

2 پده *pitta* and *putta* appear to be Hindi names for the Swift, but *pidha* is a well-known bird, the White-winged Black Robin (*Pratincola caprata*).

3 هدهد *hud-hud* is the hoopoe, a bird venerated by Muslims.

از پوست صاف کرده داخل نماید و بجوشاند، و کرمهای سرخ رنگ که در آرد گندم باشند قدر سه ماشه در آن روغن بریان کند * چون آب فانی شود و روغن خالص بماند و سیر سرخ شود بقسمی که نسوزد و نه خام ماند، پس فرود آرد و ازپارچه صاف کرده نگهدارد * صبح بطعمه قدری میداده باشد * در ایام باران و آب کلان که هوا باعتدال رسد استعمال این رواست؛ و جهت باز از نیکو ترین دواها ومجرب است؛ و این را کم نداند زیرا که خیلی نافع است؛ از شیخ عبد الواحد نوشته شد *

نسخهٔ روغن استادان ایران * کرمی است گرد، یعنی مدور، و سیاه رنگ که بر روی آب پیدا میی شود وآنرا قران جوق[1] نامند، و در بعضی زبان بلاچیي موران[2] نیز گویند؛ آنرا خشک کرده همراه روغن گاو برشته و با طعمهٔ گاو یا بگوشت میش باز را دهد؛ پر زود بریزد؛ مجرب است

دوائي که همین کار کند * روغن پنبه دانه که در کتب طبي آنرا روغن چراغ نامند، جهت پر ریختن، باز را بهمراه گوشت گاو نیک اثر کند؛ و با گوشت ماکیان سیاه و کبوتر بچهٔ فربه نافع است *

نسخهٔ طعمه داري - برای کریز مجرب است * بیارد بیضهٔ ماکیان ابلق رنگ و در آب گرم جوشاند تا زردهٔ آن پخته گردد؛ آنرا سرد کرده و در گوشت بز ممزوج کرده باز را سیر کند * اما چون زردهٔ مذکور دیر گوارنده است، طعمه قدر سه کنجشک باز را کافي است؛ وطعمهٔ شام را بخوناب کنجشک دهد لیکن این طعمه داري در ایام ابتدای تولک بهتر، و در آب کلان روغنها دادن ضرور است *

---

[1] قران جوق ; In Turki قونچقه is an "ant," but apparently here a water-spider is intended.

[2] بلاچي موران ; I am unable to trace this word.

نسخهٔ روغن کریز * اگر جانور در ریختن پرها راه روان باشد و اندک دوا ضرورت بوده باشد این روغن را بیازماید * مالکنگني یکتوله - شونیز دو توله - زعفران سه ماشه - دارچیني یکتوله - مشک یکماشه - مومیائي یکماشه - جوزبوا شش ماشه - عنبر چهار سرخ - بیربهوتي ده عدد - روغن بادام ده توله - پیه گورخر پنجتوله - خانهٔ زنبور سرخ معه بچه‌هاي او دو توله - باید که همه اجزا را کوفته و باریک نموده وبآب بیخ سوسن تر کرده و دران روغنها بریان کرده نگهدارد * اگر بیخ سوسن تر و تازه بهم نرسد، پس یکتوله خشک ازان بیخ مذکور کوفته داخل کند، وبگلاب تر کردن سزاوار است * چون طیار شود از پارچه صاف کرده قدر دو ماشه همراه طعمهٔ صبح میداده باشد، چون هوا باعتدال آید * و این از فقیر است - مجرّب میباشد *

نسخهٔ روغن ساده * روغن چراغ [1] بیست توله - گلاب هموزن - باهم یکجا کرده در ظرف مس بر آتش نرم بجوشاند تا آب فاني گردد ; و آنگاه یکماشه عنبر داخل کرده فرود آرد و نگهدارد * از دو سرخ تا دوازده سرخ همراه گوشت صبح بخوراند : نیکو نفع کند *

خشکهٔ که مستعمل استادان ایران است * زنبور سرخ را خشک کرده بکوب و بر طعمه بپاش و باز را بده * در هفتهٔ، سه دفعه یک روز درمیان کرده بده ، و اگر باین معالجه نیفگند پس باز را از گوشت فرود آر و لاغر کن تا پر بریزد و این از سرو باد[2] هندیست *

روغن کریز از خانه زاد خان * روغن سرشف[3] یک آثار - آب دو آثار - باهم بجوشاند تا آب بنصفه آید * آنگاه نیم آثار ثوم عرف سیر خشک

---

[1] روغن چراغ : the author later explains that this is cotton-seed oil.

[2] سرباد هندي Apparently a name.

[3] روغن سرشف (sarshaf), *Brassica nigra* : the Black or True Mustard.

اندازند ؛ بهمین دستور پخته نگهدارند * قدر دو ماشه همراه طعمهٔ صبح میداده باشند ، و شام خشکهٔ سفال چینی بدهند ؛ جهت کریز سیاه چشم نظیر ندارد *

نسخهٔ گولي بچههای زنبور که پر را بریزاند * آشیانهٔ زنبور معه بچها وزن شش توله - کونچ پنج[1] یکتوله - لودر[2] سه توله (و آن را رنگریزان بکار برند) - دار فلفل نیمتوله - گهونگچي سفید چهارده توله همه را باریک آس نموده و از پارچه صاف کرده در زردهٔ تخم مرغ ممزوج کرده ، قدر نخود ، گولي‌ها بسته باز را دو گولي در ورق گوشت صبح باید خورانید ، و بعد هضم کردن سیر کند * و دو روز ناغه کرده روز سیوم باز باید خورانید که استادان چنین مقرر کرده اند * پیش از موسم باران و خنکي هوا ممنوع است *

نسخهٔ خشکهٔ چیني * استخوان سوختهٔ کورهٔ کلال[3] دو توله - سفال چیني پای تختي[4] اصیل دو توله - غدود سر حلقوم میش خشک کرده دو توله - قرنفل چهار عدد - زعفران سه ماشه - کوبیده باریک نموده نگهدارد * هر صبح همراه طعمهٔ روغنها که موجب نسخه ساخته و اختیار نموده باشد بدهد ؛ وعصر قدر یک ماشه ازین سفوف همراه طعمه بدهد - انشا الله تعالی در مداومت چند روز نفع بسیار در ریختن پرها کند ؛ و اکثر روغنها محتاج باین خشکه اند ، و این بی ضرر است و نیز اتفاق استادان هندوستان بر این است *

---

[1] کونچ (*kavanch*), H., *Abrus precatorius*, Indian or Wild Liquorice Root. پنج is probably a copyist's error for بیج. or H. بیج . *Kūnch* are the scarlet seeds of *Adenanthera pavonina* which weigh about 4 grains each or two *rati*, the latter being the seeds of *Abrus precatorius*.

[2] لودر (*lodar*), Pj., *Symplocos cratægoides*, or *S. racemosa*.

[3] کورهٔ کلال potter's furnace.

[4] سفال چیني پای تختي porcelain manufactured at the capital, and hence, of excellent quality ?

غیر از بو دادن سفوف نشود، سفوف آن دو توله - سمارو غ (که آنرا قمار نامند و در زبان هندي آنرا کهنبهي گویند و بیخ سفید رنگ است که بعد باریدن باران در دشتها پیدا شود و مردمان آنرا قلیه و کباب کرده میخورند) خشک نموده و کوفته سفوف آن نیز دو توله - و زنبور سرخ قدر یک توله - کوفته داخل کند ; هر سه دوا را موجب اوزان خشک نموده سفوف کرده نگهدارد و در طعمهٔ شام یکماشه یار کرده بدهد ; و صبح طعمهٔ ساده از گوشت گوسفند نافع تر است *

نسخهٔ روغن کریز برای سیاه چشم * پیه گرگت [1] قدر دو توله - پیه موش پنجتوله - پیاز سیر وزن پنجتوله - برنگ کابلي دو توله - قرنفل یکتوله - جاوتري یکتوله - جوزبوا دو توله - مشک دو ماشه - همهٔ ادویه را باهم کوفته قرص کرده بعد ازان بهمراه پیاز سیر در یک آثار روغن گاو بریان کرده و از پارچه صاف نموده نگاه باید داشت ; قدر سه ماشه همراه طعمه صبح میداده باشد، و از هوا و آب پرهیز لازم است * اکثر اوقات در ایام تولک باز را هم چند طعمهٔ گوشت گرگت دهد ; پر بریزد بی شک ; مجرب است *

نسخهٔ روغن غدود * شونیز یکتوله - دانهٔ الایچي خورد دو ماشه - قرنفل دو ماشه - خولنجان [2] چهار سرخ - دانهٔ شملیت یک توله - مشک یکماشه - مومیائي یکماشه - زعفران یکماشه - بیربهوٹي چهار عدد - جوزبوا یکماشه - بچهٔ زنبور سرخ یکتوله، اما تازه و تر باشد - غدود سر حلقوم میش بیست و یک جفت که جمله چهل و دو عدد بود ; خشک کرده کوفته همهٔ اجزا را در نیم آثار روغن گاو بریان کند، مگر مشک و مومیائي، آخر همه وقت فرو آوردن،

---

[1] گرگت (*girgit*) H. the "blood-sucker" (*Calotes versicolor*), often incorrectly translated "chameleon."

[2] خولنجان, Ar., *Alpinia officinarum*, the Lesser Galangal; *Alpinia chinensis* of chemists (Watt).

یک سیر روغن بادام در دیگ مس قلعي نکرده بر آتش نرم گرم کند ؛ بعده دوای مذکور را در آن روغن اندازد و آتش ملائم دهد تا بجوشد و آن قدر جوشاند که آب فاني شود و روغن بماند ؛ پس آن زمان مشک و مومیائي و بیربهوٹي و زنبور و خفاش و غدود اینهمه اجزا را موجب اوزان صدر داخل نماید * اما اول کرمها را بریان کند و هر گاه که فرود آرد خوشبو در آن داخل نموده فرود آرد، و از پارچهٔ باریک صاف کرده در شیشه نگهدارد ؛ در ایام آبکلاني همراه طعمه باید داد * وقت صبح در گوشت کبوتر بچه و موش (هر دو گوشتها باهم مخلوط کرده ولی پیه موش درآن نباشد) از روغن مذکور قدر دو ماشه باز را، و جرّه را یکماشه باید داد ؛ و آب بعد هضم طعمه پیش باز باید نهاد تا بخورد، و از غسل منع کلي است * وقتی که پر بریزد آنزمان غسل کند و روزی که خود را مي شوید پر زیاده خواهد ریخت * و اول در آب رفتن و زیر هوا بستن باز را خوب نیست که از هوازدگي امراض دشوار بهم رساند ؛ و در آخر غسل نیک است و هوا بد است و این تجربه کردهٔ این فقیر است بر پهلوان نام باز * و شام گوشت گنجشک خوبست ؛ با خون او آلوده سیر کند * و اکثر در ایام آبکلاني هوا بند مي باشد ؛ اگر متواتر چند روز باد و هوا خنک نبود، پس وقت شام چند گهڑي شب بر پدواز در هوا باید بست که از حرارت دوا جانور داغدار نشود - انشا الله تعالی نیکو موافقت کند *

نسخهٔ سفوف سماروغ [1]، از باز نامهٔ ایران * پوست مار سیاه [2] که خود در هر سال مي اندازد در سفالپارهٔ اندک بر آتش گرم کرده بکوبد زیراکه

[1] سماروغ (*samārūgh*), the mushroom: *Agaricus campestris.* قمار for فطر ? کهنبهي (*khumbī*), H., mushroom; toadstool, fungus.

[2] مار سیاه, the black and most venomous variety of the cobra.

دارو از باز نامۀ ایران * بیارد ایرسان[1] و آن بیخ سوسن است ؛ خشک کرده کوفته قدر دو سرخ در ورق گوشت پیش از طعمۀ صبح بخوراند ؛ بعد هضم کردن سیر کند بگوشت گوسپند ؛ پر بریزاند و زود نیکو برآرد *

نسخۀ سفوف از ارشد خان مرحوم * کنه کلان سبز رنگ که در پوست سگ چسپیده بود هفت عدد با یک عدد چلپاسه باهم جوکوب نموده در سایه خشک کند * بعده باریک آس نموده نگهدارد * وزن خوراک باز چهار سرخ و جرّه سه سرخ و باشه را یک سرخ کافیست ، و لیکن بشرطیکه جانور روغن خواره باشد و الا ندهد که بی روغن مضر است * هرگاه یک پر خورد یا کلان بریزد آن وقت دوا دادن منع است ؛ و این نسخه تمام است * و هر گاه که دوا بدهد طعمۀ زنده استعمال نماید *

نسخۀ روغن ، تجویز این فقیر که جهت کریز بی نظیر است * دارچینی دو توله - عاقرقرحا یکتوله - زنجبیل یکتوله - برنگ کابلی دو توله - اجوائن خراسانی یکتوله - جوز بوا پنجعدد - جلوتری دو توله - کمال[2] ، پتر[3] ، مالکنگنی از هر کدام سه توله - شونیز عرف کلونجی سه توله - زعفران یک توله - مشک چهار ماشه - مومیائی دو ماشه - بیربهوتی سی عدد - زنبور سیاه خراسانی بیست عدد - خفّاش عرف شبپرک چهار عدد - غدود سر حلقوم میش پنجعدد - باید که همه ادویه را غیر کرمها جوکوب کرده در یک سیر شاهی آب خالص تمام شب تر کند ؛ صبح نیم سیر گلاب اضافه کند و

---

[1] ایرسان for *irsā*, Gr., the Iris.

[2] کمال (*kamala*) H., *Mallotus philippinensis*, the Monkey face Tree. *Komāl*, *Prangos pabularia*.

[3] پتر (*pater?*) H., *Typha angustifolia*, the Reed mace, Lesser Cat's Tail, or Elephant grass.

صاف نموده نگاهدارد و همراه طعمهٔ قدری از آن میخورانیده باشد -
انشاء الله تعالی از کریز صاف بر آید بلکه این روغن کور پر را نفع
بسیار دارد *

نسخهٔ روغن تنبول * برگ تلسي [1] دو جزو - برگ تنبول یکجزو -
انگوزه اندکی ؛ همه را بقدری روغن برشته نگهدارد * همراه طعمهٔ صبح
نافع است *

داروی پر ریختن * اگر جانور پر نیندازد آنرا گرفته یک قطره سوکهٔ
انگوري در بن هر پر بخاشاک چکاند - انشاء الله تعالی آن پرها انداخته
پرهای نو نیکو برآرد *

روغن جهت کریز باز * بیارد کرم که به هندي آن را چهٔ بونده [2] نامند و در
بادنجان زار بسیار بهم رسد ؛ چون شبها چراغ در کشت مذکور روشن
نمایند گرد آن چراغ اکثری از آن کرمها جمع شوند ؛ دو عدد از آن کرمهٔ
حاصل باید کرد، و در نیم سیر شاهجهاني روغن گاو برشته و دو عدد
غدود [3] که حلقوم مادهٔ گاو و دو سیر شاهي کلونجي [4] یعني شونیز داخل
باید کرد * چون نیک بریان گردد از پارچه صاف نموده نگهدارد ؛ قدری
همراه طعمه صبح میداده باشد و از باد و غسل دادن پرهیز کند * شناخت
آن کرمه آنست که بطور جعل سیاه رنگ بود و طویل و شش داغک
سفید بر پشت دارد و هندیان ازان چه بونده گویند که داغها را قطره
مقرر کرده اند، و بوند در آن زبان قطره را خوانند ؛ وجه تسمیهٔ او
همین است *

---

1 برگ تلسي (*Tulsī* H.), the leaves of *Ocimum sanctum*, the Sacred Basil.

2 چهٔ بونده for *chha-būnda :* in Hindi *būnd* "a drop."

3 غدود = Ar. غدة, any gland.

4 کلونجي (*Kalonjī*) Hindī, *Nigella sativa :* Small Fennel, or Black cummin.

نسخهٔ روغن که جهت کریز نافع است * زنبور-بچهٔ زرد بیست و پنجعدد - و کینچوه[1] (کرمی است که در بیخ درخت توت پیدا می شود) ده عدد - قرنفل چهار ماشه - پیاز سیر[2] یکتوله - برگ[3] تنبول دو ورق - مشک یکماشه - مومیائي یکماشه - دوای مذکور را باریک آس نموده بآن کرمه یکجا بهم در یک پاو از آثار شاهجهاني روغن گاو برشته پارچه بیز کرده نگهدارد ; وقت صبح قدر دو ماشه همراه طعمه میداده باشد *

روغن دیگر که همین اثر کند * چند چلپاسه[4] در روغن ماده گاو بریان کرده نگهدارد و همواره با طعمه صبح قدری خورانیده باشد ; مجرّب است *

نسخهٔ دیگر که در کریز عمل خوب کند * دوغ قدر یکتوله - زنبور بچهٔ سرخ سه ماشه - در روغن ماده گاو بریان کند و نگهدارد و همراه طعمهٔ صبح بدهد ; نافع است *

روغن بیخ سوسن[5] * شملیت یکتوله - بیخ سوسن یکتوله - روغن چراغ یکتوله - این هر سه را در یک آثار روغن گاو برشته نگهدارد و از پارچه صاف نموده در طعمه صبح بخوراند - انشاء الله تعالی عمل نیک کند *

نسخهٔ روغن خار پشت * بیارد جانور موش خارپشت[6] و آنرا پوست دور کند و گوشت صاف نموده در روغن ماده گاو بریان کرده نگهدارد ; آن قدر جوش کند که گوشت مذکور سوخته گردد ; آنگاه از پارچه

---

1 کینچوه ; *Kenchūā* in Hindī and *sānpā* in Panjabi is an earth-worm ; the Persians use the Ar. pl. خراطین (a pl. without a singular) as a singular.

2 سیر (*sīr*) Pers., *Allium sativum* ; the garlic.

3 برگ تنبول (*Tanbūl*), Betel leaf, *Piper Betle.*

4 چلپاسه, Any species of Gecko.

5 سوسن *Sūsan* is properly the Iris, especially the purple variety, but the name is also applied to some lilies.

6 موش خار پشت ; the author probably means the hedgehog.

نسخهٔ جوشاندهٔ[1] چوب چینی * قرنفل دو سیر شاهی - زعفران یک سیر شاهی - مشک دو ماشه - همه اجزاء را جوکوب نموده و چوب چینی سه توله بسوهان آهنگران براده نموده و در سه آثار شاهجهانی آب خالص تر کرده همه را در ظرف سفال تمام شب نگهدارد * صبح نیم سیر گلاب اضافه کند و بجوشاند تا نیم سیر باقی ماند؛ فرود آورده از پارچه صاف نموده در شیشه نگهدارد، و در ظرف غیر شیشه حدت کم گردد * نوع خورانیدن این است، که در ایام آب کلانی چون هوا سرد شود و موسم باصلاح آید، اول جانور را بمصری تنها صاف نموده طعمه داری سه روز که دستور است بعمل آرد * روز چهارم جانور را در طعمهٔ صبح قدر یکماشه بخوراند تا سه روز و طعمهٔ معتاد باید داد * روز هشتم یکماشهٔ دیگر بیفزاید یعنی دو ماشه هر روز بدهد * چون یک هفته خورانید بعد ازان یک ماشهٔ دیگر اضافه کند یعنی سه ماشه هر روز دهد تا سه هفته که بیست و یک روز باشد؛ بعده بس کند * و خاصیت این دوا آنست که پاهای باز برنگ زعفران شوند * اگر بازو یا پای جانور از سبب باد سست شده باشد بحال آید، و پرها زود ریزد و نیکو برآرد و از بلغم فارغ شود * چنانکه آدمی را چوب چینی نفع کند جانور را هم کند * و آب جهت خوردن باید داد و از برای غسل کردن منع کلی است و این طریقهٔ شکاریان است * اما آخر شب جانور را در خانهٔ روشن که گرم نباشد بنشاند زیرا که سردی آخر شب خوب نیست، و زیر سقف هوادار نشاندن نیکو تر است * چنانکه در چوب چینی پرهیز جهت آدمی حکما مقرر کرده اند همان طور جانورانرا نیز پرهیز کردن لازم است *

---

[1] جوشانده A decoction.

بجهت آزمودن همه اقسام دوا فقیر خود هر یک از انها را ساخته و بکاربرده است * بعد از آنکه از اتفاقات حسنه با شیخ عبد الواحد میر شکار سعید خاني مجالست افتاد، تمام وضع او را پسندیده و سنجیده، و آنچه از باز نامهٔ سعید خان و از بزرگان خود و آنچه این فقیر از باز نامهٔ ایران بهم رسانیده بود و نیز از باز نامه میرزا ترسمن [1] شاگرد حضرت خواجه احمد نسعي (رحمة الله علیه) و از باز نامهٔ میر شمس الدین و از دارا شکوه نقل و انتخاب باتفاق شیخ مذکور نموده بود همه را درج کرد *

طعمه داري از شاه وردي بیگ ایراني * بیارد ماکیان سیاه هفت عدد و آنهارا پابند کند و همواره آرد با روغن خمیر کرده برای خوردن دهد * اولاً در یک گولي آرد، قدر دو سرخ صبر سقوطري مرغ را بخورانند و بعد ازان آرد دیگر دهد؛ تا هفت روز این چنین کند * چون یک هفته پرورده شود روز هشتم یک ماکیان از آنها کشته و از گوشت او بخون آن آلوده باز را سیر کند * و مرغان دیگر را صبر همواره میداده باشد زیرا که، در ناغه اثر صبر از گوشت آنها برود * علی هذه القیاس یک ماکیان هر روز برای طعمهٔ باز بکار برد؛ و آب پیش جانور همواره باید موجود داشت که غیر آب باز را زندگاني مشکل است (ولي مرغانرا در ایام پرورش آب کم باید داد که حکم استاد است) و جهت تندرستي بدن و فربهي و ریختن پرهای جانور این ترکیب نافع ترین دواها و از تجربات دیگر بهتر است، و این فقیر مکرر نفع ازین یافته * و این طعمه یکخوره دادن خوب نیست که مسهل است؛ و بعد زماني آب پیش باز باید نهاد بخورد و صاف گردد *

---

[1] ترسمن; Probably an error for ترسن.

و طعمه صبح بمسکه و دهنیات، و شام بگلاب بدهد * اما وقت چاشت بعد از هضم طعمه، طغار را پر آب باید کرد که بالای روغن آب دادن خوب نیست ؛ و خون دادن بسیار همراه طعمه درد سر آرد * جانور را در ایام بارانی چند روز خوناب همراه طعمه دهد ؛ و فقیر در تجربهٔ خود مقرر کرده که صبح آبداره همراه آب و گلاب، و عصر دهنیات، از همه خوبست زیرا که روز هم از آب ناغه نمي شود، و عصر بعد خوردن روغنها شب نزدیک میرسد و احتیاج آب نمیشود *

و اگر باران بارد پس آن باران را باید دید * اگر باد نباشد و باران ملائم بود که تصدیع بباز نرساند و قطرات غمام متفرق باشد شپش در بال جانور افگند و کرمه در پرهای جانور پیدا شود * اگر باران لائق تر کردن باز باشد، باز را در باران بالای پدواز باید بست که نزدیک زمین نباشد و آلوده نگردد * چون ایام آب کلاني رسد و هوا باعتدال آید آن زمان باید ملاحظه کرد که جانور چند تا از پرها ریخته است * اگر پرها خود بخود بریزد احتیاج دوا دادن نیست، و این اتفاق جمیع استادان ایران و توران و هندوستان است ؛ و مبتدیان اکثر دواهای گرم و تیز دهند و از این سبب اکثر باز و جرّه را داغ در جگر پیدا شود و پرها باریک و شکننده بر آرد و کورپر و پرگردان و کلنجر پیدا کند، و بعضی جانوران را موافقت کند و از کریز نیک و صاف بر آید، و لیکن در پریدن خوبي نکند * چنانکه در ابتدا این فقیر نیز مدت دوازده سال به همین تداری عمل نمود ؛ و این عمل نمودن حقیر و دیگران را منع کردن نه از جهالت بود * مدعا آنکه مدتی شوق تصنیف این چند اوراق در خاطر بود ؛ و اگرچه اصل فن واقف بودن از صاف کردن و از طعمه داري است و نزد استادان کامل لقمه و پرمهره بادویه دادن باعث حدوث حرارت در جانور و سبب ضرر است لیکن باز

و طعمهٔ گوشت گوناگون جانور را هنگام کریز مي باید داد از هر قسمی که بهم رسد ، غیر گوشت عکه * روز اول گوشت گوسفند همراه مسکه بده و گوشت بی مسکه نباید داد ؛ و دیگر روز گوشت گاو بده بروغن جوز آلوده ، و دیگر روز گوشت میش بروغن کنجد[1] آلوده سیر کن * بعد ازان گوشت کبوتر بده ، و گوشت کبوتر و ماکیان سیاه بروغن پیه همان ماکیان ، و گوشت کبوتر بچهٔ فربه ، و گوشت موشچه[1] ، و بچه فراشتروک[2] که قسمی از ابابیل است و در سوراخ خانها بچه دهد ، و گوشت بچهٔ گنجشک ، و بر همین قیاس مي کن * چون کبوتر زنده دهي زنهار که کبوتر ارزن خوارہ نباشد * و آنچه گوشت پارہها از طعمه پائین افتادہ باشد نیکو چیدہ بیرون انداز و کریز خانه را پاک و صاف دار * و وقت شام بخور سپند نیکو است و این اتفاق استادان است *

تا وقتی که چند پر از باز نریزد در کریز نه بندد و ور ابتدا طعمه بآب و گلاب نیکو حرارت را دفع کند * و از سر ناخن انگشت سبابه و نر انگشت بانبور آهني تیز دم که محض برای همین کار ساخته باشند سیوم حصه از هر دو ناخن مذکور بریده خون بر آرند و این عوض فصد است ؛ و یک هفته فاصله نموده به نبات تنها صاف باید کرد * و خون کشیدن باز وقت شب نیکو تر است از روز ، که باز مرغیست زیرک ، البته میر شکار را شناخته ازو رمد و همواره وحشت از صورت او در دل او بماند بلکه در آنوقت میر شکار باید که سخن نگوید مبادا حرف اورا بشناسد *

---

1 کنجد (*Kunjud*, colloq. *Kunjid*): *Sesamum indicum*.

2 فراشتروک ; I have heard this name applied to the common Indian Swift (*Cypselus abyssinicus*). *Abābīl* is the name of the common swallow (*Hirundo rustica*). In the margin, the following noto occurs : * در مدار الافاضل مرغی است مثل قمری سفید

ترتیب کریز خانه * کریز خانه چنان باید ساخت که نه تنگ و نه خورد و نه بزرگ بلکه میانه باشد، و دیوارهای بلند خوب است؛ و دو روزن داشته باشد، یک روزن طرف مغرب و یک روزن طرف مشرق، تا کریز خانه همواره روشن باشد؛ و در آن روزنها پنجرهها با سوراخهای تنگ نصب کنند که از گربه ایمن باشد * و در سقف خانه و بالا هیچ منفذ نباشد چرا که هرگاه میر شکار جهت طعمه دادن نزد باز رود مبادا قصد گریختن ببالا کند و پر و دم خراب کند که علتها از آن خیزد * و نیز در کریز خانه ریگ درشت باید ریخت تا باز دران ریگ غلطد و پر و بال زود ریزاند * و جو باید کاشت تا باز سبزی آنرا می دیده باشد که در بصارت نفع زیاده آرد و جانور دل تنگ نشود؛ وگرد جو شاخهای مورو[1] و سرو باید در زمین خلاند که از بوی آن شپش بمیرند و جانوران هوام و سوام ازانجا بگریزند * و طغارهٔ آب پیش جانور همواره پر همی باید گذاشت؛ و پیخالهای کهنه روزمره باید رفت و دور کرد که پیخال هر روز جدا در نظر میر شکار می آمده باشد که مرض و عافیت ازان معلوم گردد * و هیچ سوراخ در زمین کریز خانه نگذارد، همه مسدود نماید، که موش و مار ببوی طعمه نزدیک باز نیایند مبادا باز گرسنه بقصد گرفتن آنها خود را هلاک سازد * و آب پیش باز بتاکید باید نهاد؛ و اگر هوا گرم و گرما زیاده سخت بود پارهٔ یخ در آب اندازند تا خنک گردد * و پر و استخوان در کریز خورانیدن موجب حیات جانور است * و چند روز در کریز خانه دود شاخ گوزن و پوست خایهٔ مرغ کند تا گزندگان بگریزند *

---

[1] مورو (*morū*) *Quercus dilatata*: the Green Oak of the Himālaya (Watt).

باب هفتم

در تولک بستن یعني درکریز نشانیدن جانوران گلال چشم و سیاه چشم و معالجهٔ پرریزي

چون ایام بهار آید باز را بمرغابي بسیار بپران و رنج رسان و بآبهای فراخ و بویرانه باید پرانید تا باز در آب افتد و هرچند بآب بیشتر تر شود پر زود تر افگند و پاکیزه بر آید ؛ و از افتادن بآب در ایام بهار هیچ ضرر بباز نرسد ، بلکه درین موسم افتادن در آب باز را سود بسیار دارد و پر زود افگند ونیکو بر آرد و آن سال باز سست نباشد * پیش از کریز چند روز بشکار باید برد ؛ و هرچه بگیرد بگذار که خود بخود بکند و بخورد تا بر شکار حریص باشد و در کریز شکار فراموش نکند * بعد ازان نوک و ناخن و چنگال تراشیده نیکو راست و درست کند * و باز را فربه باید کرد بمسکه و شکر طبرزد و روغن بنفشه و بادام و روغن هستهٔ شفتالو و روغن کدو و روغن نیلوفر ؛ و جوز چار مغز[1] و روغن فندق همراه طعمه دهد و یک هفته پیش از نشاندن در تولک ، این روغنها باید داد تا جانور فربه گردد *

---

[1] *Jauz-i chār-maghz*, "walnut."

نسخهٔ پر مهرهٔ چرغ * زنجبیل قدر یک نخود - برنج برابر آن - صبر قدر یک دانهٔ ماش - نمک برابر آن - اجوائین هفت دانه - همه اجزاء را در پرمهره و یا در فتیلهٔ پشم پیچیده دوخته شب بدستور معروف بعد ازانکه طعمه هضم کند بدهد ; و صبح چون فتیله بر اندازد خون چشانیده بپراند *

صافي چرغ که نظیر ندارد * سهاگهٔ بریان یک ماشه - قند سیاه کهنه چهار ماشه - قرنفل دو عدد - صبر یک و نیم نخود - گولي بسته بدستور صافي بعمل آرد ولگر را نصف وزن کافیست *

نائزه از میر علي اصغر برادر عزیز الله * قنبیل یک ماشه - نمک سنگ و فلفل گرد، هر کدام یک ماشه - شب یماني و برنج، هر کدام یک ماشه - باریک آس نموده وقت صافي یک ماشه نمک لاهوري در دو توله آب تر کرده و یک ماشه ازین خشکه داخل نموده حل کند و بنائزه دهد * بعد خالي شدن ته، نائزهٔ آب شیر گرم داده، بعد صاف شدن، طعمه داري بدستور صافي معروف نموده بپراند * و لگر را نصف آن وزن که جهت چرغ است بدهد *

نسخهٔ پر مهره * شب یماني قدر نیم نخود در پر پیچیده شب، بدستور، چرغ را دهد، و صبح بعد بر انداختن آن خون چشانیده بپراند *

صافي اندرجو تلخ * فلفل سفید و اندرجو تلخ از هر کدام یک سرخ - نبات دو ماشه - صبر و نمک لاهوري از هر کدام یک سرخ - قند سیاه قدر یک دینار * نبات و قند را یکجا گولي کند، پس باید پارهٔ ازین جدا کرده و آن دوا هاي مذکور را بدان شامل کرده گولي سازد، و قندیکه جدا کرده است بالاي آن پیچیده و در نبات خشک سفوف کرده بگرداند تا به نبات اندوده شود، و بعضي نیز عوض نبات قنبیل بران گولي اندوده کنند و این از نبات بهتر و پر قوت تر است * چون گولي طیار شود بامید حق سبحانه و تعالی جانور را گرفته بطور صافي معروف بعمل آرد و بعد خلطه انداختن آب دهد: سه روز طعمه داري کرده بپراند نافع باشد *

بندند و آنرا بسریشم مذکور اندوده و یک پردهٔ نیز از برگهای درختان بر چوبها بسته همراه دارند و آن را پناه خود ساخته از هر قسم جانور که خواسته باشند بگیرند ؛ و ازان سبب لقب پنجبیت[1] بران میر شکار ثابت شد که چوبی بسریشم مذکور آلوده در پنجهٔ خود دارد و هرگاه خزنده نزدیک صید رسد چوب دست را بپرهای او رساند و پرهای صید مذکور بدان سریشم بند شوند و او رفته بدست گیرد *

نسخهٔ لقمهٔ چرغ * صبر سقوطري یک ماشه - سهاگهٔ تیلیا یک ماشه - نمک سنگ و نوشادر آفتابي از هرکدام یک ماشه - بآب لیمون گولي بسته برابر دانهٔ نخود صبح دو گولي چرغ را از لقمهٔ مذکور در ورق گوشت بخوراند و بعد دو پیخال نائزه آب شیر گرم بدهد و تا عصر گرسنه دارد * عصر یک گنجشک بخوراند و بهمان قناعت کرده صبح خون چشانیده بپراند *

لقمهٔ زمج و چرغ * قنبیل دو ماشه - شب یماني چهار ماشه - بیربهوٹي دو سرخ - مومیائي دو سرخ - بآب لیمون گولي برابر مغز بادام درست کند ؛ و صبح جانور را در ورق گوشت یکعدد بخوراند و بهمان قناعت کرده تا عصر گرسنه دارد و آنگاه قدر یک گنجشک گوشت از سینهٔ سار یا کبوتر یا فاخته بخون او آلوده بخوراند * روز دویم خون چشانیده بپراند - انشاء الله تعالی خوبي بظهور آید * و اگر چرغ از دادن این دوا قی چند مرتبه کند تاهم باک ندارد ، بلکه اشتها زیاده شود و نفع زیاده کند اما تاکید آنست که آب نباید داد *

لقمهٔ بلادر که در فصل شکار شاهین درج است همان وزن که درانجا نوشته دو برابر آن چرغ را موافق آید و این عامل ترین لقمها است و تجویز از میر شکاران پنجبیت است *

[1] *Panjbet?* a contraction of *panja* "hand" and *bent* or *bet* H. "cane."

پرمهرهٔ * قدری صبر سقوطري درپارچه پیچده و با شاش کودک تر کرده بالایش گل اندوده و در دودی درویش، و یا، خود، دودی ساخته دران دفن کند تا پخته شود * بعد ازان قدر نخود در پرها پیچیده وقت شب، بعد فرو بردن طعمه، از حوصله بخوراند ؛ و اگر نخورد گرفته از حلق او باید فرو گذرانید * و صبح بعد انداختن پرمهره خون چشانیده بپراند ؛ و در فتیله با قدری دارچیني دوخته دادن هم نیک اثر کند و این از جمله مجرّبات است ؛ و صبر مرشد چرغ است *

لقمهٔ چرغ ؛ مجرب * صبر دو ماشه - نمک یک ماشه - در آب لیمون گولي برابر کنار جنگلي ساخته، که سه نخود باشد، صبح چرغ را دریک ورق گوشت بخورانیده نگهدارد * اگر قی کند و چربي بر اندازد پس همان وقت نائرهٔ آب شیر گرم باید داد و تا عصر گرسنه دارد و سوای همان یک ورق چیزی ندهد ؛ و عصر یک گنجشک از پرها صاف نموده بخوراند و بهمان اکتفا کند ؛ و صبح خون چشانیده بپراند ؛ و اگر هضم کند پس آب بباید داد و تا عصر گرسنه دارد * عصر همان روز یک گنجشک دهد و صبح بپراند *

لقمهٔ چرغ از امان الله بیگ * صبر برابر یک نخود در روغن بلادر گولي کرده در ورق گوشت صبح چرغ را بخوراند و گرسنه دارد تا عصر ؛ و بعده او را یک گنجشک خوراند * صبح خون چشانیده بپراند * و این از میر شکاران نواح دکهن و پورب است که انهان را بزبان آنجاها پنجیت خوانند ؛ و این ازان گویند که آنها همواره حقهٔ پر از سریشم یعنی شیرهٔ درخت پیپل [1] ساخته همراه دارند و یک چوب دراز و باریک را بر سر یک نی دراز

[1] Indian bird-lime (*lāsā* H.) is excellent. It is made either from the sap of the banyan tree (called in the Panjab *bor*) or from that of the 'peepal.'

نسخهٔ لقمهٔ صبر * بیارد صبر سقوطري ، قنبیل ، نمک هندي ، قرنفل ، از هر کدام سه ماشه ؛ در شاش کودک تر کند و بر آتش نهد تا بقوام آید * روزی که شکار رود وزن دوسرخ در ورق گوشت خورانیده و خون چشانیده بپراند - انشاء الله تعالی خوب گیري کند *

لقمهٔ تاتورهٔ سفید [1] * صبر سقوطري را سائیده و باریک کرده بیارد باز تاتوره ، وجوف آن خالي کرده دران دوای مذکور را پر کند ؛ و پارهٔ دیگر از بار تاتوره بریده و عوض سر پوش بران داده گل حکمت کند و در آتش نرم دودمي درویش پخته شب نگهدارد تا سرد شود ؛ و آنگاه گل دور کند ، و هرگاه برای شکار سوار شود قدر دو سرخ در ورق گوشت خورانیده بالای آن خون چشاند و چون خوب گرسنگي پیدا کند بپراند - و این سریع الاثر است *

پر مهرهٔ چرغ * قرنفل چند دانه روز یکشنبه در کشتزار ترب برده و در بیخ ترب چوبی خلال دستور خلانیده دران سوراخ قرنفل را خلاند ، و بهمین نوع همهٔ قرنفل دران ترب خلاند و تربرا از بیخ جدا نکند ؛ و بمعتاد معمول آب دهد تا یک هفته * روز یکشنبهٔ دویم آن را بر آورده در سایه خشک کرده نگهدارد * وقت احتیاج سه عدد قرنفل در پرها پیچیده و یا در فتیلهٔ پشم دوخته بعد فرو بردن طعمه از حوصله آنرا بطور پرمهره بدهد * چون صبح پرمهره اندازد خون یک سارو خورانیده بپراند - مجرّب است *

نسخهٔ پرمهره * قرنفلها را در بار تاتورهٔ سفید بطوریکه در بیخ ترب نوشته شد بهمان طور پرورده بعمل آرد ؛ و دو قرنفل هر مرتبه که خواسته باشد در پرمهره یا فتیله بدهد - مبارک و مجرّب است *

---

1 تاتورهٔ سفید : *Datura alba.*

گوشت دل بز بدهد، یعنی ورق آبداره کرده قدر یک گنجشک ; و صبح نیز قدر دو گنجشک، و عصر سه گنجشک بدهد * وصبح دیگر مرغ زیر پایش کشته و از گوشت و خون آن آلوده سیر کند و بعده بشکار برد *

نسخهٔ صافي معروف *[1] نبات یکتوله - نمک یکماشه - سائیده باریک نموده بآب گولي بسته بطور معروف صاف کند ; و اگر خلطه دیر اندازد نائزه شیرهٔ خردل بدهد و بعد استفراغ آب دهد *

صافي معروف چرغ * قند سیاه قدر یک توله - نمک پنج سرخ - باهم گولي بسته بدستور معمول بدهد و بعد از انداختن خلطه آب دهد و اگر احتیاج خردل باشد دادن مضائقه نیست *

نسخهٔ صافي چرغ * نوشادر صاف یکدانه - طویل تراشیده قدر یک ماشه، بدستور صافي نمک تنها، بعمل آرد ; اگر حدت دوا را کم کردن خواهي پس دوای مذکور را بریان باید کرد بر سفال پارهٔ آب نارسیده *

صافي چرغ، نسخهٔ دیگر* قند سیاه یک توله - صبر سقوطري یک ماشه بو داده واز قند گولي بسته صبر را در سر گولي خلانیده بدستور صافي قند و نمک بعمل آرد *

صافي صبر نسخهٔ دیگر * نبات کوفته یک توله - قدری صبر در شاش کودک تر کرده و پخته خشک کند و چهار سرخ بآب گولي بسته چرغ را بدهد، و بعد دو پیخال اگر آب دهد رواست * اما منتظر قي باشد ; اگر کند بهتر، و الا بیم ندارد * و این صافي آسان و نافع و بی ضرر است *

---

[1] Sugar-candy and salt is an excellent purge for all hawks. For a *chargh*, however, half the amount of sugar-candy mentioned in the receipt is sufficient; for a peregrine, the salt also should be reduced to half.

خورانیده خون چشانیده بپراند - انشاء الله تعالی خوب گیری کند
و این آزمودهٔ شاهجهان است و تجویز این فقیر است

فصل سیوم در معالجهٔ شکار چرغ و شنقار و زمج چون احتیاج
صافی برای جانوران مذکور باشد باین نوع که درین نسخه درج است
بعمل آرد ؛ و لقمه و پرمهره ، و فتیله ، نیز ذیلاً درج است

صافی که در فصل چشم کشادن چرغ موقوف بر اینجا داشته
اینست ، نمک هندی یک دانه ، مطول ، بطور خرما بکارد تراشیده ، بعده
آب مال کرده صاف و شفاف کند ، مبادا گلوی جانور خراشیده مجروح
گردد ؛ و آن قدر باقی ماند که بعد از آب مال کردن وزن سه ماشه باقی
باشد * آنگاه که طیار شد جانور را گرفته و از حلق او فرو بگذراند سر دست
نگاه دارد تا انکه پیخال کند ؛ و اگر قی کرده بعد یک یا دو پیخال خلطه
چربی از شکنبه براندازه ، پس آب در پیاله پیش چرغ بیارد ؛ اگر برغبت
خورد بهتر ، و الا بغائزه بدهد ، اما آب شیر گرم باشد * و اگر پیش از پیخال-
کردن قی کند و خلطه اندازد بمان تا یک پیخال کند * بعد ازان بهر طور که
خورد آب باید داد * و اگر دو پیخال کند و خلطه نیندازد پس بلا فرصت
نائزهٔ شیرهٔ خردل بدهد که تاخیر جائز نیست * و دستور اینست که اول
شیرهٔ خردل طیار کند ، بعد ازان نمک دهد * و اگر قبل از پیخال کردن قی
کند و خلطه بر اندازد تا مدت معموله منتظر باشد و اگر تا آن وقت پیخال
نکند پس آن را بلا فرصت چند منقار آب شیر گرم باید داد تا حدت دوا
کم شود و جانور زود بحال آید و سدّه از رودهایش بکشاید و پیخال بند نشود *
آنگاه که پیخال کند بدستور معروف آب دهد و بعد از فارغ شدن ، تهوار

به شاهین دهد ; بعد از استفراغ ، خون چشانیده بپراند - انشاء الله تعالی آن روز بیشک کاری کند *

لقمهٔ که جهت شاهین نیک است * بیارد دیگ گل و آن را گل حکمت کند ، و یک آثار شاهجهانی از شاش کودکان دران انداخته و نیم آثار نمک لاهوری سفید کوفته دران داخل کرده بر آتش نرم جوشاند که فقط نمک خشک باقی ماند ; بعده نگهدارد * مقدار خوراک شاهین و بحری دو سرخ ; صبح پیش از شکار در ورق گوشت خوراند ، و بعد از یک گهڑي گوشت سارو ، سینه چاک کرده ، گرم خون آلوده چند لقمه بخوراند ; چنان اشتهای جانور روشن شود که مطلق سیر نگردد *

پرمهرهٔ ترب ، از شیخ عبدالواحد میر شکار * بیارد ترب ، و آنرا برابر یک بند نر انگشت دست بتراشد و نگاه دارد * شب طعمه باید کم کرده داد و چون هضم کند و از حوصله بته برد آنگاه همان ترب پاره مثل فتیله بدهد * اما تنها بی پر و پشم ، هیچ چیز دیگر بران نباید پیچید ; و صبح بعد از بر انداختن آن خون چند نوک چشانیده بپراند - انشاء الله تعالی نیکو اشتها دهد *

لقمهٔ تلخهٔ گاؤ تجربهٔ این فقیر * بیارد زهرهٔ گاو که پر آب زرد باشد ، و آب آن در شیشه اندازد ; و زنجبیل قدر یک توله - قرنفل یک ماشه - نبات یک توله - برنگ کابلي دو ماشه - همه اجزاء را باریک آس نموده دران آب زهرهٔ گاو تر نماید ، و دران شیشه پر کرده در آفتاب نگهدارد ، تا آب دران شیشه خشک شود * پس دوای مذکور را خشک در سنگ صلایه سائیده و مشک چهار سرخ - بیربهوٹي چهار عدد - باریک آس کرده داخل کند * وقت صبح بعد پرمهره انداختن قدر دو سرخ در ورق گوشت

آس نموده در آب لیمون تر کند ، و هر قدر پنبه که درین آب لیمون مناسب داند تر نماید ، و در سایه خشک کرده نگهدارد * وقت احتیاج ، دوائی که موافق طبیعت جانور خود داند ، درین پنبه پیچیده و بالایش ریسمان بسته بحلق جانور فرو گذارند ، و صبح بعد از استفراغ بشکار بپرانند * و لیکن ازان سه دوا ، که در آن پنبه تر کرده است ، وقت بستن هیچ یکی ازان داخل بتکرار نکنند *

نسخهٔ فتیله ، از حسن ، شاگرد مرزا علي شیر ، میر شکار ، و آزموده فقیر * قرنفل و زنجبیل مساوی باریک بهمراه شاش کودک بساید و پشم دران تر کرده در سایه خشک کرده نگهدارد * وقت احتیاج فتیله ازین پشم ساخته دران یک قرنفل پیچیده بدوزد * اگر جانور سخت باشد قدری دارچینی با قرنفل همراه پیچیده و اندکی نبات بدستور معمول دوخته بدهد و بپراند *

فتیلهٔ ساده ، ازین فقیر * قدری پشم در آب شسته نگهدارد و در آفتاب بدارد تا نیکو خشک شود * بعده نمک سنگ در آب جوشانیده و پشم دران تر کرده در آفتاب خشک کرده نگهدارد * وقت احتیاج فتیله ازان ساخته و دران قرنفل و نبات ، و یا برچ ، و یا زنجبیل ، پیچیده بدوزد و بدهد و بپراند *

فتیله از فقیر ، که در تجربه رسیده * گهونگچي سفید یکعدد - قرنفل یکعدد - بیربهوتي یکعدد - مالکنگني هفت دانه - مهلب [1] سه دانه - نمک و صبر و نوشادر آفتابي ، از هر کدام وزن یکدانهٔ ماش - زنجبیل برابر مغز پسته - و برچ نصف آن - همه را در فتیلهٔ از پشم پروردهٔ نمک دوخته

[1] مهلب . Read محلبي, *vide* p. 87, no. 2.

بعد ازان بر آورده آن را باریک آس کند، تا سرمه دستور شود * بعده قرنفل چهار سرخ - زعفران چهار سرخ - کافور چهار سرخ - مشک و مومیائي و بیربهوتي از هر کدام دو سرخ - همه اجزاء را باریک آس نموده دران ممزوج نماید * وزن خوراک شاهین یک نخود، و بحري دو نخود در ورق گوشت خورانیده سوار شود ; وقت شکار خون چشانیده بپراند * و اگر شکار گیرد بهتر، والا بر ماکیان تکمه کرده سیر کند، که خون دادن باعث زندگاني شاهین است *

نسخهٔ فتیلهٔ حنظل[1] * بیارد برگ سنبالو[2] و شحم حنظل، و از هر کدام آب قدر پنج سیر شاهي بگیرد، و آن قدر پنبه که در آن تر میتوان شد تر کرده، در سایه خشک کند * وقت احتیاج فتیله ازین بسته بخوراند * و اگر دواي دیگر غیر از نبات و مالکنگني و دار چیني و الاچي بخوراند موافقت نکند * و صبح، پس از قی کردن فتیله، خون چشانیده بپراند - انشاء الله تعالی خوب گیري کند * ازین قویتر فتیله جهت شاهین دیگر نیست، و این اثر نیکو کند - و الله اعلم *

نسخهٔ خشکهٔ شاهین، از حکیم میر شکار * صبر سقوطري در پارچهٔ پیچیده و بشاش کودک ترکرده بالایش گل حکمت اندوده در دودی درویش دفن کند تا پخته شود ; آنگاه بر آورده سرد کند ; بعد ازان با نبات هم وزن باریک آس کرده سفوف کند * صبح شکار در ورق گوشت خورانیده سوار شود * قدر مستعمل شاهین و بحري دو سرخ *

نسخهٔ فتیلهٔ حامض، حیلهٔ فقیر * بیارد زنجبیل یک توله - قرنفل شش ماشه - نبات چهار توله - آب لیمون ده توله - اجزاء مذکور را باریک

---

[1] حنظل Colocynth ; شحم حنظل, Colocynth-pulp.

[2] سنبالو (*Sambhālū*), Hind., *Vitex Negundo*: a species of cinquefoil.

کرده در ورق گوشت ، شب ، بعد هضم طعمه ، باز را و یا هر جانوری را که دهد ، اشتها بسیار آرد ؛ اما آن شب طعمه سیوم حصه از معتاد کم کرده باید داد *

لقمهٔ موز[1] ، یعنی نمک کیله ؛ در فارسي کیله را موز گویند * بیارد چند درخت موز از بیخ کنده ، و در آفتاب خشک کند ؛ بعد ازان آنها را آتش دهد تا سوخته شود و خاکستر آنرا در آب بسیاري تر کرده و به فتیلهٔ پشم جرّ علقه[2] نموده بچکانند تا صاف شود ؛ چرکی که از آن درته ماند کار نیاید * آب صاف شده را در دیگ سفال باید جوش کرد تا آب فاني گردد ، و نمکی که در ته آن دیگ بماند آنرا بار دیگر در آب کرده از جرّ علقه[2] صاف نماید ، و بدستور مسطور بعمل آرد : تا سه مرتبه بهمین نوع بجوشاند * بعد ازان در ظرف شیشه و یا چیني نگهدارد زیرا که در ظرف دیگر نماند ؛ و آهن را سوراخ کند * وقت شکار در ورق گوشت خوارنیده سوار شود و خون چشانیده بپراند * وزن خوراک شاهین یکسرخ ، و باز مساوی ، و بحري دو سرخ ، و چرغ سه سرخ *

خشکه از استاد جنید سعید خاني * گوشت دل بز را ورق کرده در یک آثار شاهجهاني شاش کودک تر کند ، و یک سیر شاهي قنبیل شسته ، و یک سیر شاهي نمک ، و نیم سیر شاهي صبر سقوطري ، داخل نموده و در ظرف سفالین انداخته ، و دهن ظرف را بپارچه و گل حکمت مسدود نموده در چهار راهه دفن کند ، که بالایش آمد و رفت مردم مي شده باشد : تا سه هفته که بیست و یکروز باشد همانجا مدفون بگذارد *

---

1 موز (*Mawz*), *Musa sapientum*, the Banana, or Plantain.

2 جرعلقه Apparently the author means by this 'to filter through wool (suspended).'

آتش دهد ؛ و مرتبهٔ سیوم نیز بدستور مسطور بعمل آرد * سه مرتبه نوشادر را باید تصعید کرد ، و هر مرتبه که تجدید کند کلس مذکور را سر نو اندازد * و این از تجویز این فقیر و آزمودهٔ میر شکاران وقت است * هیچ لقمهٔ این قدر اشتها نیارد که این لقمه آرد * وزن خوراک شاهین قدر یکسرخ ، و بحری یک سرخ ، و باز قدر یک برنج ، و باشه را منع است ، و شکره را نیم برنج ، لگر را هم وزن بحری ، و چرغ را دو سرخ ؛ و جانور سخت را قدری زیاد توان داد * و این بسیار زود دار است از لقمه های دیگر ، و این لقمه از آفتابي سخت تر است ، مگر نسخهٔ بالادر که آن پر زور تر از این معاینه شده *

لقمهٔ شادي بیگ * قنبیل شسته چهار سرخ - قرنفل دو سرخ - مشک یکسرخ - مومیائي مساوي - زعفران دو سرخ - بیر بهوٹي یکعدد - صبر سقوطري دو سرخ - نبات یکماشه - شنجرف دو سرخ - کافور یکسرخ - نمک لاهوري چهار سرخ - بآب لیمون باریک سحق کرده نگهدارد * بقدر دانهٔ فلفل شاهین را و باز را کافي بود ؛ و بحري را یک و نیم سرخ ، و جانور ریزه را برابر دانهٔ ماش باید داد *

لقمهٔ شنجرف ، تجویز و تجربهٔ فقیر * شنگرف و سهاگهٔ تیلیا و بیربهوٹي و گهونگچي سفید و قرنفل و نمک و نوشادر آفتابي و صبرسقوطری از هر کدام یکماشه - نبات سه ماشه - باریک آس نموده نگهدارد * وقت شکار باز را یک سرخ ، و شاهین را دو سرخ ، و بحری و لگر را سه سرخ ، در ورق گوشت خورانیده و بعد دو پیخال خون چشانیده بپراند - انشاء الله تعالی کاری کند که هیچگاه از جانور نشده باشد * و اگر بآب لیمون گولي برابر مغز چلغوزه [1]

[1] چلغوزه (*Chilghūza*), the Neosia or edible pine; *Pinus Gerardiana*.

آرد * امّا وقت پختن سه آثار شاهجهاني آب داخل نماید ، بعد ازان آتش دهد که گوشت بی آب خواهد سوخت وداغ بدو رسد و اثر نکند *

نسخهٔ نوشادر آفتابي * نوشادر خالص نیم آثار باریک آس نموده در دو آثار آب تر کند و آن را با فتیلهٔ پشم بچکاند ؛ و چرک بته مانده کار نیاید ؛ پس آن آب صاف را در آفتاب تیز نگهدارد ، و چند پارهٔ نی دران آب اندازد تا هرچه خشک شود بدان پاره های نی چسپند وهم بکنار ظرف که دران است * چون آبش خشک شود ازان بر آورده نگهدارد * وقت شکار شاهین را یکسرخ و بحري را هموزن آن ، و باز را نصف وزن آن دهد * و اگر در لقمهٔ و یا پرمهرهٔ نوشادر لازم شود ازین تصعید شده باید داد ، و این لطیف تر بود از دیگر نوشادرها ، و بهر حال نیکو اثر کند *

نسخهٔ لقمهٔ نوشادر تصعید کردهٔ آتش * بیارد نمک هندي و شب یماني وزن مساوي ، باهم در دیگ سفال انداخته دیگ دیگر عوض سرپوش بران دهد ، و هر دو را گل حکمت کند ، و آتش دهد از پاچک دشتی ، تا هر دو خاک شود ؛ و بعد سرد شدن برآورده نیم پاؤ ازان خاکستر مذکور با نیم پاؤ نوشادر باهم باریک آس نموده و در دیگ گلي بنوعیکه جهت کلس [1] کردن نمک و شب یماني نوشته است بعمل آرد ؛ بلکه آنجا دیگ دویم بالا دادن معاوضهٔ سرپوش چندان ضرور نیست ، که در آن همه را خاک کردن است و در این جوهر اصلي بر آوردن است * آنچه از نوشادر در دیگ سرپوش چسپیده بماند همان را باید اصل دانست و آنچه در دیگ پائین بته ماند آن کثیف باشد و بکار نیاید * چون باینحالت رسد بار دیگر مي باید کلس نمک و شب یماني باهم وزن بدستور صدر

---

[1] کلس کردن a chemical term; "to purify over fire."

نسخهٔ صافي، آزمودهٔ این فقیر و از تجربات عسکر خان * نبات دو ماشه - نمک سیاه عرف سونچر[1] پنج سرخ - دار فلفل پروردهٔ آب لیمون و دانهٔ الاچي و مالکنگني، از هر کدام دو سرخ - مشک و مومیائي و کافور و شنجرف، از هر کدام نیم سرخ - همه را بهم باریک آس نموده با مغز گنجشک گولي بسته نگهدارد؛ و عصر طعمهٔ بی پر و استخوان، سیوم حصه از معتاد کم کرده بخوراند؛ و صبح بدستور صافي شاهین را گرفته حب دوا را از حلق جانور فرو بگذراند و بر دست گیرد تا صاف شود * دو سه روز طعمه داري کند باحتیاط، و چهارم روز خون چشانیده بپراند * و خردل جز بضرورت ندهند مگر آنگاه که خود خلطه نیاندازد * و این صافي برابر ده نسخه است بلکه نیکو تر از ده نسخه است *

نسخهٔ فتیلهٔ شاهین، از باز نامهٔ دارا شکوه * بیارد بچهٔ سگ که از ولادت او سه ماه گذشته باشد و اورا کشته و خونش در ظرفی گرفته قدری پنبه در آن خون نیکو تر کند چنانچه خشک نماند؛ و قدری زنجبیل کوفته آماده دارد؛ آنگاه شکم آن سگ بچه پاره کرده از رودگان و امعا صاف نموده دوای مذکور را که کوفته باشد در شکمش بپاشد، و پنبهٔ مذکو در شکم سگ بچه انداخته هر دو کنارهٔ پوست را بدوزد تا بخار ازان بر نیاید؛ و در یک دیگ سفالین نهاده دهن دیگ را بتاکید بند کند؛ و آتش ملائم دهد تا آنکه گوشت مُهرّا شود[2] و آبش خشک گردد؛ بعد ازان فرود آورده نگهدارد تا سرد شود؛ پس پنبهٔ مذکور بر آورده نگهدارد و در سایه خشک کند * وقت احتیاج، دوائی که در فتیله دادني باشد در همین پنبه پیچیده و دوخته بدهد؛ و این از دیگر فتیلهها اشتها زیاده

---

[1] سونچر or مانچر, a black rock salt, much used medicinally.

[2] مُهرّا Well-boiled.

نسخهٔ خشکه که از زنجبیل پخته وغیره سازند * زنجبیل یک توله - مشک و مومیائي چهار سرخ - قرنفل دو ماشه - برچ پخته یکماشه - قنبیل پروردهٔ آب لیمون یکماشه - دارچینی چهار ماشه - نبات یکتوله - همه را کوفته باریک نماید * جهت گلال چشم قنبیل ساده بآب شسته نیک است، ولی برای سیاه چشم پروردهٔ لیمون خوب است * و برچ و زنجبیل نیز به همین دستور، بعد پختن در ذنب گوسفند، در شراب پروردن ضرور است؛ هم جهت پرمهره و هم جهت خشکه نافع است *

نسخهٔ صافي گوشت مار دهامن * گوشت خشک مار دهامن سه سرخ - شنگرف یک سرخ - تخم چرچره دو سرخ - قرنفل دو عدد - قنبیل ناشسته چهار سرخ - نمک لاهوري چهار سرخ - نوشادر تصعید نمودهٔ آفتابي دو سرخ - همهٔ اجزاء را باریک آس نموده بآب لیمون گولي بسته باید نهاد * و شام چهار گنجشک بی پر و استخوان خوراند؛ و صبح دوای مذکور را بدستور صافي بعمل آرد؛ و آب دادن بعد خلطه انداختن و طعمه داري همه بنوع مسهلات دیگر است؛ و خردل دادن (مگر بضرورت) روا است و الا نتوان داد * و پس هر صافي طعمه داري لازم است * و هیچ دوائی جهت جانور شاهین از گوشت مار دهامن و شنجرف و گهونگچي عمده تر نیست، مگر بلادر که آن نیز سم است *

پرمهرهٔ از محمد هاشم میر شکار * زنجبیل و برچ و قرنفل هرسه اجزاء را در دوآبهٔ بول خر و شراب تر کرده در ظرف سفال زیر زمین دفن کند * یک هفته بعد ازان در سایه خشک کرده نگهدارد؛ وقت احتیاج قرنفل یکعدد - و برچ و زنجبیل از هر کدام یک سرخ - در پرها پیچیده بشاهین بخوراند؛ صبح بعد بر انداختن پرمهرهٔ خون چشانیده بپراند - انشاء الله تعالی اشتها غالب آرد *

موميائي دو سرخ - بآب ليمون آس كرده و چهار ماشه شب يماني باريک داخل كرده گولي برابر مغز بادام سازد * شاهين و بحري را نصف گولي در ورق گوشت خوراند، و بعد صاف شدن تهوار خون آلوده قدر يک گنجشک خورانيده، و عصر دو گنجشک آبداره؛ و صبح دوم خون چشانيده بپراند، و بعد از چند روز که گرسنگي باقي نه ماند، تجديد آن لازم است؛ و چرغ و زمچ را يک گولي بايد داد *

پرمهرۀ از حسن مير شكار * صبر قدر يكدانۀ فلفل - نبات يک ماشه - در پرها پيچيده بخوراند * و شبي که اين پرمهره دهد طعمه سه گنجشک كافيست؛ و بحري را نفع بسيار كند * وقت شكار خون چشانيده بپراند * مجرب است *

پرمهرۀ از يعقوب علي باز دار * بيارد ذنب گوسفند و آنرا چاک كرده زنجبيل چهار توله - برنج خراساني يكتوله - اين هردو ناكوفته باشد؛ و آنچه كوفته داخل كند اينست، شونيز[1] سه ماشه - برنگ كابلي[2] شش ماشه - دارچيني سه ماشه - قرنفل سه ماشه - شمليت عرف حلبه[3] شش ماشه - همه اجزاء را يكجا كرده هرچه كوفتني باشد كوفته داخل نمايد، و زنجبيل و برنج سالم باشد؛ و آنهارا دران پيه ذنب مذكور دوخته و در زير آتش دان که چهار پاس دران آتش متصل روشن شده باشد دفن كند؛ و چون چهار پاس بگذرد بر آورده بگذارد تا سرد شود؛ بعد ازان كشيده نگهدارد * وقت احتياج قدري ازان زنجبيل در پرمهره پيچيده دهد؛ اثر قوي دارد * و اگر جانور سخت طبيعت باشد قدري برنج ازان بايد داخل نمود *

---

[1] شونيز *Nigella sativa.*

[2] برنگ كابلي the fruit of *Myrsine africana.*

[3] شمليت عرف حلبه *Trigonella Fœnum-græcum*: the Fenugreek.

و چرغ را دو نخود تا سه نخود توان داد * صبح در ورق گوشت خورانیده سوار شود و بر شکار متیقن برود که خالي نشود * و اگر از قضاء صید میسر نیاید بر ماکیان سیاه سیر کند ; و وقت پرانیدن خون چشانیده به پراند *

پرمهرهٔ صغیر نائب کبیر[1] * نمک یکسرخ - زنجبیل و برچ ، از هر کدام یک سرخ - نبات چهار سرخ - قرنفل یکعدد - مومیائي و مشک ، از هر کدام قدر یکدانه جواری - شب در پوست گردن مرغ درخته بدهد و صبح بعد بر انداختن پرمهره بشکار برد - خون چشانیده بپراند *

لقمهٔ سهاگهٔ تیلیا[2] * نوشادر صبر سقوطري و نمک لاهوري ، از هر کدام یکماشه - نبات سه ماشه - سهاگهٔ تیلیا دو ماشه - بهم باریک آس کرده نگهدارد ; پیش از شکار قدر دو سرخ تا چهار سرخ ، شاهین و بحري را دهد - چنان باشتها آرد که از صید انشاء الله تعالی خطا نکند ، وآزمودهٔ فقیر است ; اما خون چشانیده بپراند *

سنگتاب صبر * نبات یک توله ، در سه توله پیشاب تر کرده ، و قدر چهار سرخ صبر جدا در آب تر کرده و قدر یک گنجشک گوشت دل بز ورق کرده در آب صبر تا یک گهڙي تر کند و بعد ازان بآب دیگر شسته و تلخي کشیده آنگاه چند سفالپارهٔ گرم در شاش که نبات در آن تر کرده باشد انداخته سنگتاب کند ; و گوشت مذکور را دران سنگتاب شیرین کرده عصر بخورند و علی الصباح بپراند ; اشتہا آرد که چه توان تعریف نمود * وقت شکار خون چشانیده بپراند *

لقمهٔ نسخهٔ شب یماني که جانور را صاف کند ، و این جهت شکار قائم مقام صافي سعید خاني است * قنبیل دو ماشه - بیربهوټي دو سرخ -

---

[1] صغیر *vide* p. 137, note 1: نائب "Substitute."

[2] This *luqma* is a favourite in Chhach-Hazara.

نسخهٔ لقمهٔ کرمهٔ مار درمن که در هندي آن را مار دهامن [1] نامند * لقمهٔ که از کرم آن سازند، و بهمان طور که در شکار باز نوشته و وزن داده بعمل آرد ; و این از میرشکاران عمده آزموده شده و در بازنامهٔ دارا شکوه درج است، و از نوادر روزگار توان دانست * و این لقمهٔ قدیم برای شاهین است، لیکن در شکار باز ازان نوشته، که جهت باز سخت بد سیرت نفع بسیار دارد و بتجربه رسیده *

لقمهٔ بچهناک [2] تیلیا * سعد کوفي [3] عرف ناگرموتهه چهار ماشه - کافور یکماشه - کچله یک ماشه - بیخ حنظل [4] یکماشه - مومیائي یکماشه - قرنفل یکماشه - مشک یکماشه - زعفران یک ماشه - صبر زرد سقوطري دو ماشه - قنبیل شسته شش ماشه - بیربهوٹي یکماشه - زنبور سیاه یکعدد - مغز گربهٔ سیاه یکتوله - مغز و سینه و پیه جانور بهوجنکه [5]، (و آن سیاه رنگ مرغیست و دم دو شاخه دارد) - و هر چهار پای و مغز موش پران که در هندي گلهري [6] نامند - پوست بیخ کنیر [7] سفید یکماشه - بچهناک تیلیا یکماشه - بیخ اندرائن [8] - در شراب تر کرده صبح همه دواها را بهمراه همان سحق بلیغ نماید تا نیکو باریک شود ; بعد ازان بر اندک آتش پخته نگهدارد * شاهین و بحري را از برابر یکدانهٔ فلفل تا یک نخود توان داد،

---

1 مار دهامن *Zamenis mucosis*, populary supposed to suck cows.

2 بچهناک تیلیا *Aconitum ferox*: the Indian Aconite.

3 سعد کوفي *Cyperus scariosus*.

4 حنظل Ar., *Citrullus colocynthis*: colocynth.

5 بهوجنکه *Bojanga* or *bochanaya*, the common Drongo-shrike or 'King-crow' (*Dicrurus macrocercus*), called in the Derajat *Kāl-kaṛichhī*. It figures largely in Indian folk-tales.

6 موش پران یعني گلهری the common Indian Ground Squirrel (*Sciurus Palmarum*) called *gilahrī* in Hindustani.

7 بیخ کنیر *Nerium odorum*: sweet-scented Oleander.

8 بیخ اندرائن H., *Citrullus colocynthis*: colocynth.

سارو خورانیده بهمان تهوار قناعت کند، و عصر قدر دو گنجشک آبداره دهد، و صبح دویم خون چشانیده بپراند * و اگر جانور سخت باشد، یک روز دوا داده و طعمه داري به موجب صدر کرده روز سیوم بشکار برد و خون خورانیده بپرانند *

صافي اندر جوتانغ * زیرهٔ سفید که از محمد هاشم میرشکار در شکار باز نوشته شد بهمان وزن و دستور شاهین را که بد عادت و بی اشتها باشد دادن اثر بسیار کند؛ مگر تفاوت همین است که سیاه چشم را اگر خود قي نکند و نیندازد، آن زمان نائزه شیر خردل دهد؛ و طعمه داري موجب مسهلات دیگر است *

صافي صبر * نبات شش ماشه - نمک برابر دانهٔ باقلي کبیر - و صبر زرد سقوطري برابر نمک - هر سه اجزاء را موافق اوزان حبها بکارد تراشیده اول هردو حب آخر الذکر شاهین را گرفته بدهد، و بماند تا خلطه بر اندازد؛ و اگر فرصت کند خردل بنائزه دهد * چون از قي فارغ شود، نبات تنها آنزمان باید داد؛ و جانور را گرفته از حلق او فرو بگذراند، و اندکی آب همراه نبات دهد، و بر دست گیرد تا چند پیخال کند، بعد ازان آب بقاعده خوراند * و چون صاف شود طعمه داري بموجب مسهلات دیگر است؛ این از جملهٔ تجربات این فقیر است *

نسخهٔ فتیله شاهین * نمک هندي یکتوله - نبات سه توله - زنجبیل یکتوله - همه را کوفته و در شاش کودک سائیده و قدری پشم دران تر کرده و در سایه خشک کرده نگهدارد، و وقت احتیاج دواها را درین فتیله دوخته بدهد، یعني دواها مثل برج پخته، و زنجبیل پرورده، و قرنفل، و دار چیني پیچیده بریسمان ابریشم سبز باید دوخت * و آنچه تداوي بطبیعت جانور موافقت کند بکار برد *

دارد، و عصر قدر یک کنجشک گوشت دل بز آبداره کرده بخوراند * و روز دیگر طعمه داري بدستور طعمه داري و صافیها کرده سیوم روز بشکار برد *

نسخهٔ پرمهرهٔ کبیر[1] بموجبی که درشکار باز درج است بی کم وکاست بعمل آرد، و آن در اصل معالجهٔ شاهین است * چون باکثر بازان بد فعلی موافقت کرد لهذا در آنجا درج کرده شد؛ بهمان اوزان بعمل آرد زیرا که در طبیعت باز و شاهین تفاوت نیست *

پرمهرهٔ برج تنها که در شکار بحري نوشته شده؛ جهت شاهین بهمان وزن و ترتیب مجرب است و نفع بسیار کند *

پرمهرهٔ زنجبیل * زنجبیل قدریک نخود تنها در پرها پیچیده بشاهین خوراند، و صبح بعد انداختن پرمهره خون چشانیده بپراند *

لقمهٔ صافي سعید خاني * قنبیل شسته سه توله - نبات دو توله - نمک لاهوري دو توله - زعفران یک توله - هر چهار اجزاء را موجب اوزان باریک آس نموده درنیم پاؤ از آثار شاهجهاني شیرگاو تر کند و در پتیلهٔ مس بر آتش کم پخته، چون بقوام حلوای تر رسد آن زمان قدر دو سیر شاهي روغن گاو داخل نموده با چوبی وقت پختن میگردانیده باشد تا داغ نرسد، و چون روغن دران جذب شود فرود آورده، در ظرف شیشه و یا چیني، و اگر آن نباشد، در قوطی چوبي نگاهدارد؛ و وقت احتیاج چهار سرخ از دوا در ورق گوشت دل بز شاهین را صبح بخوراند، و بهمان قناعت کند و منتظر شود تا آن ورق گوشت و دوا هر دو را شاهین قی کرده بر اندازد؛ و گرسنه دارد تا زمانی که از قی کردن و پیخال کردن باز ماند؛ و البته چند مرتبه قی و پیخال خواهد کرد * چون فراغت حاصل آید، گوشت بغل

[1] *Kabīr* means simply "great": *ṣaghīr* occurs further on, on p. 140.

ظهر بشکار برد ، و اگر عصر داده باشد صبح بشکار برد * و این تکراراً بتجربهٔ فقیر رسیده و این را از نوادر روزگار توان دانست *

پر مهرهٔ صبر * برج قدر چهار جو - سقوطری بوداده قدر یکدانهٔ جواري - زنجبیل یکنیم سرخ - نمک لاهوري قدر یک عدس - نانخواه [1] هفت دانه اینهمه را در پرها پیچیده شاهین را خوراند * و صبح بعد از بر انداختن پرمهره خون چشانیده بشکار برد *

صافي صبرسقوطري * قرنفل دو عدد - نمک یکماشه - قند سیاه دو ماشه صبرسقوطري برابر یکدانهٔ جواري - نبات چهار ماشه - اینهمه را باریک آس کرده و بی آب گولي بسته صبح بدستور صافي متعارف صاف نماید * و بعد از خلطه بر انداختن آب باید داد * و نائزهٔ خردل دادن تعلق باحتیاج دارد * و چون فارغ شود طعمه داري نموده بپراند ـ انشاءالله تعالی خوبگیری کند *

نسخهٔ نائزهٔ شاهین * اگر شاهین را بصافي اشتها بهم نرسد اورا این نائزه باید داد * نبات دو ماشه - نمک قدر یک نخود - قرنفل دو عدد - زنجبیل یکسرخ - مشک برابر دانهٔ جواري - مومیائی مساوي - همه را باریک آس نموده در دو توله آب تر کنند و شاهین را ، عصر ، طعمه از معتاد سیوم حصه کم کرده بی استخوان بخورانند ؛ و صبح در قباچه کرده و کلاه برداشته ماسوره [2] در حوصلهٔ او رسانیده دوا از پارچه صاف کرده در نائزه زیزد ؛ پس کلاه داده از قباچه کشیده بر دست باید گرفت تا که مثل مسهل دو پیخال کند * پس آب شیر گرم دهد تا صاف شود ، و تمام روز گرسنه

---

[1] نانخواه *Carum copticum.* Hindī, *Ajwain.*

[2] ماسوره "Reed; tube." See note 1, p. 133.

یک گنجشک گوشت فاخته بخون او آلوده بخوراند ؛ و عصر قدر دو گنجشک آبداره خورانیده بهمان قناعت کند ؛ و صبح دوم خون چشانیده بپراند * زنهار که آبداره ندهي که ضرر دارد *

لقمه از شادي بیگ * چنانچه در فصل شکار باز نوشته بدانموجب وزن و طعمه داري بعمل آرد ؛ بغایت مجرب است *

لقمهٔ سهاگه * شنگرف یکسرخ - سهاگه یکسرخ - باریک آس کرده در ورق گوشت خورانیده بشکار برد ؛ اما در شکار جستن دیر نباید کرد و خون چشانیده باید پرانید * و اگر صید میسر نیاید بر ماکیان سیر کند *

لقمهٔ گهونگچي * بیربهوتي یکعدد - گهونگچي سفید یکعدد - این هر دو را باریک نموده در ورق گوشت خورانیده سوار شود و بعد یک پیخال بپراند *

نسخهٔ لقمهٔ گهونگچي، نوعدیگر * قرنفل یکعدد - نبات یکماشه - گهونگچي سفید یکعدد - بدندان خاویده در ورق گوشت خورانیده بعد یک پیخال بپراند *

نسخهٔ سنگتاب بدخشاني * چند ترب را در سایه خشک نموده قدر نیم توله از آن بر سفالپارهٔ آب نارسیده نهاده آتش کند تا بسوزد ؛ و بعد ازان آن خاکستر را در دو توله آب تر کرده و هفت سفالپاره که هر کدام برابر بهلولي [1] باشد در آتش سوخته و دران آب سرد کند ، و بگذارد تا صاف شود * پس آن آب صاف را در ظرف دیگر فرود آورده و از پارچه گذرانده و قدر یک گنجشک گوشت بز دران تر کرده بخوراند * و اگر صبح بخوراند

[1] بهلولي. Probably the name of a coin of Sulṭān Bahlūl Lodī, who died in 1488 A.D., after a reign of about 39 years.

فانه - دانهای دار فلفل هفت دانه - نبات شش ماشه - بآب یا گلاب سائیده گولی بسته صبح شاهین را گرفته گولی بخوراند ؛ و چون صاف شود قدر یک گنجشک بی استخوان تهوار آبداره کرده بخوراند ، و چند روز طعمه داری کرده ماکیان زیر پایش کشته و گرم نموده بپراند *

نسخهٔ لقمهٔ شنگرف صغیر * قنبیل ناشسته دو سرخ - شنگرف دو سرخ - صبر سقوطری یک سرخ - نبات دو ماشه - زعفران دو سرخ - گهونگچی سفید یکدانه - همه اجزاء را باریک آس نموده بآب لیمون گولیها برابر ماش سازد * وقت شکار شاهین را دو گولی ، و باز را یک گولی در ورق گوشت خورانیده بشکار برد و خون چشانیده بپراند *

نسخهٔ صافی دار فلفل * شنجرف دو سرخ - صبر سقوطری یکسرخ - دانهٔ دار فلفل دو ماشه - نمک یک سرخ - مشک دو سرخ - قنبیل ناشسته چهار سرخ - نبات شش ماشه - همه اجزاء را باریک آس نموده و با قند سیاه ، آنقدر که بدان گولی شود ، بقدد و قدر دو ماشه از حلق جانور فرو بگذارد و انتظار قی باشد * بعد از دو پیخال و قی کردن ، آب شیر گرم دهد ، و بعد فارغ شدن بگوشت فاخته بخون آلوده سیر کند ، و زیاده از یک بغل فاخته نباید داد ؛ و عصر قدر دو کنجشک آبداره خوراند ؛ و صبح مرغ دهد ؛ و گرم کرده قدر سه کنجشک آبداره گوشت بز در شکم ماکیان تکمه کرده نیم سیر کند ؛ و شام بر همان قناعت کند ، و صبح سیوم خون چشانیده بپراند *

نسخهٔ لقمهٔ عسل بلادر[1] * صبر قدر یکدانهٔ ماش ، باریک نموده و با روغن بلادر گولی کرده و در ورق گوشت خورانیده و بعد از زمانی قدر

[1] عسل بلادر (*baladur*), the juice of *Semecarpus anacardium*.

جانوران بقدری فرو برد که هر ماسوره [1] تا بحوصله رسد و از حوصله پائین به روده بردن خطا است *

نسخهٔ صافي اسگندهه [2] * شنجرف یکسرخ - مومیائي یکسرخ - قنبیل ناشسته چهار سرخ - نمک لاهوري چهار سرخ - شب یماني یک سرخ - بیربهوتي یک عدد - شکر طبرزد دو ماشه - اسکندهه ناگوري [2] در آب سائیده و بدان آب گولي بندد ; و صبح شاهین را گرفته و از حلق او فرو بگذراند ; و بعد از دو پیخال , آب در نائزه دهد , و بعد از دو پیخال دیگر اندکی آب بار دیگر هم بدهد * و چون صاف شود و از قی و پیخال کردن فارغ گردد , قدر یک گنجشک گوشت فاخته و یا کبوتر بخون گرم آلوده باید خورانید ; و شام سینهٔ چهار گنجشک بآب تر کرده بخوراند * وصبح دویم قدر دو گنجشک گوشت بز , آبداره کرده بخوراند , و دو روز دیگر طعمه داري کرده بر ماکیان گرم نموده بشکار برد * و بعضی شنجرف دوْ سرخ باستعمال آورده اند * و شاهین را در ابتدای زمستان وقت صاف کردن در آفتاب باید نگهداشت ; و اگر هوا ابر باشد پس آتش در خانه افروخته و گرم نموده در خانه گرفته بنشیند و آب شیر گرم دهد که نافع است *

نسخهٔ لقمهٔ تلخهٔ خروس که در فصل شکار باز درج است * بهمان وزن و دستور شاهین را دادن اشتهای بسیار دهد ; و در شکار , جانور بد عادت را رام گرداند *

صافي شنگرف * صبر سقوطري دو سرخ - نمک لاهوري دو سرخ - شنجرف دو سرخ - قنبیل ناشسته چهار سرخ - گهونگچي سفید یک

[1] ماسوره properly a reed for playing on : in the sense of "flute."

[2] اسکندهه ناگوری (*asgandh*) *Withania somnifera* (Watt).

نسخهٔ خشکهٔ صبر سقوطري از حکیم میر شکار * صبر سقوطري را در پارچهٔ پیچیده و در شاش کودک تر کرده و گل حکمت نموده و در دودی درویش پخته و بر آورده سود کند، با نبات هموزن باریک آس نموده روز شکار قدر دو سرخ در ورق گوشت خورانند و خون خورانیده بپرانند *

پرمهره از حسن میر شکار * صبر قدر یکدانه جواری - و نبات سه سرخ - در پرها پیچیده و بعد هضم طعمه بحري را بدهد * و صبح بعد پرمهره بر انداختن بشکار باید برد و شب اول زیاده از سه گنجشک طعمهٔ نباید داد که اشتهای دوا باطلا مبدل نشود *

فصل دویم در معالجهٔ شکار شاهین * جانور شاهین بسیار سخت طبع و درشت است، و یکایک باو زیادتي و استعجال نباید کرد؛ یا از حدت دوا خواهد مرد (چرا که بچّه و گاهی دوا ناخورده، برداشت چه طور کند؟) و یا آنکه از ناداني صغر و بچگي اثر دوا نفهمد و بگریزد و گم گردد؛ و یا غالب این است که بجگر جانور داغ رسد و هلاک شود * میر شکار را فکر آبرو و سرخروئي خود و سلامتي جانور هم لازم است، و آن در احتراز کردن از مسطور صدر است *

صافي ساده * اول نبات تنها کوفته و باریک نموده قدر شش ماشه بآب یا گلاب گولي بسته بقواعد صافي ساده که در فصل شکار باز درج است بعمل آرد؛ مگر در صاف کردن سیاه چشم و گلال چشم این قدر تفاوت است، که باز آب خود بمنقار خورد، و سیاه چشم اکثری آب بطور باز خورند و بعضی نخورند، پس آنها را آب بنائزه بایدداد * و از استخوان کلنگ و عقار و یا هوبره عرف تعذری ماسوره سازند؛ ماسوره را اندرون حلق

از حلق او باید فرو گذرانید ؛ و صبح بعد از انداختن پرمهرۀ خون خورانیده باید پرانید *

نسخهٔ پرمهرۀ دیگر* برچ خراسانی ، که چوبهایش سطبر بود ، پوست ازان دور کرده و پارچۀ بشاش کودک تر کرده پیچیده بر آن گل حکمت کند و در دودی درویش دفن کرده پخته نماید * چون گل حکمت نیکو خشک و سرخ گردد بر آرد و شب نگهدارد تا سرد شود * صبح ازان در آورد و هرگاه که خواهد خورانیدن ، قدر یک ماشه برچ که یک تکّه چوب باشد در پر مهرۀ پیچیده بخوراند ، و صبح بعد از انداختن پرمهرۀ خون چشانیده بپراند *

نسخهٔ پرمهرۀ دیگر* گهونگچی سفید یکدانه - قرنفل یک عدد - سهاگۀ تیلیا یک سرخ - بیربهوتی یکعدد - در پردهای گوشت پیچیده بخوراند و این از جملۀ تجربات است *

لقمه از حکیم ولد فیروز میر شکار غازیخانی * زنجبیل یکماشه - برچ یکماشه - قرنفل یک ماشه - دلجوائن[1] دو ماشه - نمک هندی چهار سرخ - دار فلفل و بیربهوتی از هر کدام یکماشه - صبر سقوطری دو ماشه - قنبیل ناشسته سه ماشه - همه اجزاء را باریک آس نموده و چند سفالپارهها گرم کرده و درقدری شاش کودک سرد کرده دوای مذکور را در سنگتاب معجون کند * و قدر مستعمل آن اگر در ورق گوشت بدهد دو سرخ کافیست ؛ و اگر شب قدری از طعمۀ معتاد کم کرده بخوراند و دوا را در پارۀ پوست گردن مرغ پیچیده و بهمراه پرمهره دهد ، پس باید چهار سرخ باستعمال آورد ؛ مجرب است ، و بهر دو طور نیکو عمل کند *

---

[1] دلجوائن I am unable to trace this word.

صافي لسان العصافير[1] يعني اندرجو تلخ[1] و صبر و نمک و نبات - در فصل شکار چرغ درج است - همان دستور و وزن جهت بحري از جملهٔ تجربات است *

صافي قند سیاه و روغن گاو که در فصل شکار شاهین درج است ؛ بهمان وزن و دستور بعمل آرد ، که برای بحري نافع ترین صافیها است ؛ و این ، جانور سرکش را نیک است ؛ و لیکن اول اندکی روغن مادهٔ گاو در حلق جانور ریزد و بالای آن گولي دهد و این مجرّب است ، و از باز نامهٔ بادشاهزادهٔ دارا شکوه * و اگر جانور شاهین و بحري بهمین صافي باشتها نیاید آنرا این نایزه بدهد *

ادویهٔ که در نائزه دهند * نبات دانگی که شش سرخ باشد - و نمک قدر یک نخود - قرنفل دو عدد و مشک برابر یکدانهٔ ماش - [2] زنجبیل قدر یک نخود - همه اجزاء را در آب حل کرده و از پارچه صاف نموده در نائزه بدهد ؛ آب زیاده از یک توله نباشد * و بعد از فارغ شدن ، آب شیرگرم دهد * چون از پیخال آب فارغ گردد سینهٔ یک سارو بخوراند و بهمین قناعت کند ؛ و عصر دو گنجشک آبداره بخوراند * و صبح دویم مرغ بر طلبه دهد و نیم سیر کند و شام گرسنه دارد و یک گنجشک مع پر و بازو و استخوان چنانچه رسم پرمهره است بدهد با یکعدد قرنفل دران پیچیده ؛ و بعد انداختن بشکار برد - انشاء الله تعالی خوب گیري کند و بغایت نیک است *

نسخهٔ پرمهرهٔ بحري * زنجبیل یک سرخ - دارچینی قدر چهار جو - نبات یک ماشه - در پر پیچیده بخوراند ؛ و اگر خود فخورد بحري را گرفته

[1] لسان العصافیر or اندرجوی تلخ *Holarrhena antidysentrica:* Kurchi or Conessi bark.

[2] ماش *Phaseolus radiatus.*

لقمهٔ کوار بوتّي [1] ؛ اختراع این فقیر و آزمودهٔ میر شکاران عصر است و عدیل و نظیر ندارد * بیارد کمیله دو توله ، اما شُستَه و پاک کرده باشد ، و صبرسقوطري یکنیم توله - نمک هندي یکتوله - زنجبیل چهار ماشه - همه اجزاء را باریک آس نموده بلعاب کوار بوتّي [1] قرص سازد ، و بر سفالپارهٔ آب نارسیده نهاده بر آتش ملائم چنان باحتیاط پزد که خوب سرخ شود و نسوزد و خام نماند ، و آنرا هر بار بگرداند تا هیچ طرف قرص سوخته نگردد ؛ آنگاه آنرا در سایه چند روز نگهدارد تا خشک شود ؛ پس باریک آس کرده بآب لیمون صلایه کرده قرص سازد و در آفتاب خشک کند ؛ و بعد در شراب دو آتشه سحق کرده این دواها را داخل کند ؛ مشک ، مومیائي ، بیربهوتي ، کرکم عرف زعفران ، از هر کدام یک ماشه - بشراب مذکور صلایه کرده و گولیها برابر دانهٔ فلفل و بعضی برابر دانهٔ نخود ساخته در سایه خشک کند * بحري را یک گولي خورد که برابر فلفل باشد بدهد ، و شاهین را هم یک گولي خورد ؛ چرغ را دو گولي کلان ، و عقاب و زمج را پنج تا هفت گولي کلان ، روز شکار ، پیش از شکار ، در ورق گوشت خورانیده بپراند و آب کم دهد ، و خون بسیار دادن نیک است * و اگر بحري از یک گولي خورد رام نگردد آنرا یک گولي کلان باید داد ؛ دو گولي روا نیست *

نسخهٔ سنگتاب بدخشاني که در فصل شکار شاهین درج است ، بهمان دستور و وزن بعمل آرد ، و این از باز نامهٔ میر شمس الدین بن حکیم خوشحال خان است و بتجربهٔ این فقیر رسیده ، و خیلی عمل این دیده شده ، و شاهین و بحري را نظیر ندارد *

[1] کوار (*kowār*) *Sida cordifolia*.

لقمهٔ بحري از نتهو بیگ میرشکار سعید خاني * صبر زرد سقوطري ، و نمک ، و نبات ، از هر کداء یکتوله - هر سه اجزا را باریک آس نموده در یک پاؤ[1] شیر ماده گاو حل کرده بر آتش نرم پخته چون بقوام آرید ، مشک ، مومیائي ، بیربهوٹي ، از هر کدام چهار سرخ داخل کند * بحري را پیش شکار قدر نخود خورانیده سوار شود و در شکارگاه خون چشانیده بپراند - انشاء الله تعالی خوبي کند * و اگر شکار بدست نیاید قدري گوشت بز آبداره در شکم ماکیان تکمه کرده نیم سیر بخوراند و شکم سیر نباید داد ؛ و روز دویم بپراند اما اگر اشتهای جانور ثابت باشد ؛ و الا نصف وزن خوراک ازین لقمه داده سوار شود *

لقمهٔ تلخهٔ خروس ، که در فصل شکار شاهین درج ست ، بهمان وزن و دستور جهت شکار بحري عامل است و بتجربهٔ استادان رسیده *

لقمهٔ از منصور * سهاگه ، صبر ، نمک لاهوري ، مساوي ، از هر کدام یک سرخ ، همراه شاش کودک حل کرده گولي تازه بسته در ورق گوشت صبح پیش از شکار خورانیده سوار شود - انشاء الله تعالی کلنگ گیرد * اما اگر صبح این را بدهد پگاه‌تر دهد ، و چند منقار آب جانور را دهد و چون از پیخال آب فارغ شود بپراند * و اگر آب برغبت خود نخورد احتیاج نیست ؛ خون چشانیده بپراند ؛ مبارک است *

صافي قند سیاه و نمک ، که متعارف میرشکاران پنجاب است و اوزان آن در فصل شکار چرغ مذکور کرده خواهد شد - جهت بحري بغایت آزموده و بی نظیر است *

[1] پاؤ H. is a quarter of a 'seer,' and a seer is about 2lbs.

لقمهٔ صبر سقوطري * بار تاتوره را جوف خالي کرده و قدری صبر در آن داخل نموده و گل حکمت کرده در دودی پخته نگهدارد * قدر دانهٔ فلفل بحري را پیش از شکار در ورق گوشت خورانیده سوار شود ، و در شکارگاه خون چشانیده بپراند، انشاء الله تعالی خوبگیري کند * و اگر و چراغ را نیکو نافع است *

لقمهٔ ترنج [1]، که زیاده عامل تر ازین برای بحري نیست * زنجبیل دو ماشه - اجمود [2] خراساني سه ماشه - صبر سقوطري چهار ماشه - قنبیل ناشسته چهار ماشه - بیربهوٹي پانزده عدد - قرنفل بیست عدد - عاقرقرحا ، دارفلفل ، مشک ، از هر کدام یکماشه - نمک لاهوري یکتوله - پودنه سه ماشه - فلفل گرد یکماشه - هلیلهٔ [3] زرد و بلیله [3] و آمله [3] از هر کدام دو ماشه - همه اجزا را بهمراه آب ترنج مسحق بلیغ کرده چون باریک شود شکر سرخ یکنیم توله داخل کرده و باندکی شراب خالص [4] بقدر مایحتاج داخل نموده معجون کند و نگهدارد * و این لقمه بهمه جانوران ، سوای باشه ، عاملست ؛ و این حیله از حیل صائبهٔ این فقیر و آزمودهٔ میرشکاران عصر است * قدر مستعمل بحري دو دانهٔ فلفل و زیاده ازین نباید داد ؛ باز و شاهین را نصف آن ؛ چرغ و شنقار را سه سرخ و عقاب را پنج سرخ ، در ورق گوشت پیش از شکار خورانیده شود و در شکارگاه خون چشانیده بر صید کلان پراند ؛ انشاء الله تعالی خوبگیري کند * اما این طور دواهای سخت آن زمان باید داد که جانور گیرا و شکار نزدیک باشد *

---

[1] ترنج The citron : *Citrus medica.*

[2] اجمود خراساني *Carum roxburghianum* (Watt) : a species of carraway.

[3] هلیهٔ زرد The ripe fruit of *Terminalia chebula.*
بلیله The dried pulp-fruit of *Terminalia bellerica.*
آمله The emblic myrobalan : *Phyllanthus emblica.*

[4] شراب خالص ; in practice this is 'English' brandy.

در نائژه، بهر طوری که خورد * و طعمه داري، بی تخلف، موجب صافیها که سیاه چشم را موافق باشد، و در آخر این فصل نوشته خواهد شد، بدانموجب بعمل آرد *

نسخهٔ صافي صبر بوداده * اگر جانور بحري بد فعلي کند آنرا صبر سقوطري زرد بریان کرده و یک دانه از آن صبر را برابر سر انگشت در قطر، و در طول تا یک بند انگشت، بکارد تراشیده و درست کرده و بحري را گرفته از حلق او فرو بگذراند، و بدستور مسهلات بعمل آرد؛ و آب بعد انداختن خلطه دهد، و نائژهٔ خردل اگر احتیاج باشد بدهد و الا ضرور نیست *

لقمهٔ قنبیل که جهت بحري آزمودهٔ فقیر است * صبر سقوطري، قرنفل قنبیل ناشسته، نمک لاهوري، مساوي، در شاش کودک کوفته باریک نموده تر کند و بعد زمانی بر آتش نرم پخته چون بقوام آید نگهدارد * قدر خوراک بحري دو نخود، و لگر نصف آن، و چرغ را دو برابر خوراک بحري پیش از شکار در ورق گوشت بز خورانیده سوار شود * و اگر چند قرنفل ناکوفته داخل کند و بهمراه دواهای مذکور پخته نگهدارد آن بکار پرمهره آید؛ یکعدد آن بحري را کافیست *

صافي از تجربهٔ محمد هاشم میرشکار * نوشادرا[1] تنها یکدانه تراشیده قدر چهار سرخ - بریان کرده بدستور مسهلات بدهد، خصوصا جانوری را که بد فعل و شوخ باشد * و همهٔ قواعد دوا و طعمه داري این صافي، بنمک تنهای بیست و چهار سرخ موافق است و بدان موجب بی کم و کاست عمل نماید و این مجرّب است *

---

[1] نوشادر Sal-ammoniac.

باب ششم

در معالجات شکار جانوران سیاه چشم مشتمل بر سه فصل است

فصل اول در معالجات شکار بحري * چون بحري را چشم وا کنند در اول این صافي نافع است *

خشکهٔ کچله زهره [1] از حاجي الیاس ، و آزمودهٔ این فقیر است * کچله زهر سه عدد - تخم مورو [2] (که در هندي آنرا موره گویند و آن برگ سبز و تخمش بتخم حنا ماند) پنج دانه - قرنفل یکعدد - نمک هندي دانگی - نبات شش ماشه - اول کچله را پاره و تر کرده تمام شب دران خسیده دارد و صبح در دودی درویش گرم کند و چون نرم شود تخم از آن برآورده وهمه اجزا را باریک آس نموده در آن داخل کند و بلعاب دهن گولي بسته بحري را صبح بدستور صافي از حلق فرو بگذارند ; و بعد دو پیختال اگر خود قی کرده خلطه بر اندازد بهتر، و الا نالزهٔ خردل کرده چون از خلطه فارغ شود آب باید داد ، خواه در پیاله ، اگر در آن عادت کرده باشد ، و خواه

[1] کچله زهر (*Kuchlā*) *Strychnos Nux-vomica.*

[2] تخم مورد : مورد *Mūrad* P., the common myrtle : *Myrtus communis*, is in Hindi *mūrd*.

سلیم تر ازین نیست * و این از حاجي الیاس است * باشه جانور ریزه است و چندان چیزي نیست و از سبب نزاکت طبع که برداشت دارو نکند نگهداشت او از آن مشکل است *

لقمهٔ سهاگهٔ [1] بریان از محمد هاشم میرشکار که در فصل شکار باز است * قدر نیم سرخ از آن لقمه جهت شکار باشه و شکره نظیر و عدیل ندارد و آزمودهٔ این فقیر است *

[1] سهاگه H. borax.

دانها تراشیدهٔ بدستور صافي سادہ بعمل آرد ؛ و یا قدر سه ماشه نبات در آب تر کرده و قدر یک کنجشک از گوشت دل بز ورق کرده بدان آبدارہ کرده بخوراند * چون یک پیخال کند بر طغارهٔ آب تنگ دوال باید بست تا بخوردن آب قادر باشد ولی غسل نکند * و این صافي نائب صافي باز است که در فصل شکار باز مذکور کرده شد و مقدار آن بیست و پنج سرخ نمک لاهوري میباشد ، و مجرب است [1] *

خشکهٔ شنگرف و گهونگچي * چنانچه در فصل باز است علی قدر حاله ، باشه را نیک است *

لقمهٔ باشه و شکره ، مجرب است * قرنفل چهار سرخ - صبر سقوطري یکماشه - قنبیل ناشسته یکماشه - کرکم [2] عرف زعفران چهار سرخ - باریک آس نموده بآب لیمون خمیر کند ، و در بار تانوره سفید جوف خالي کرده در آن داخل نموده بالایش گل حکمت گرفته در دودي درویش [3] پخته نگهدارد * وزن یک خوراک باشه قدر یکدانه کال [4] ، وشکره یکدانه جواری ، پیش از شکار خورانیده سوار شود ؛ و در عین شکار دادن روا است *

لقمهٔ صافي باشه که بدان بی تصدیع خلطه بر اندازد و خوب گیری کند * نبات سه ماشه - نمک لاهوري یکسرخ - قرنفل نیم عدد - باریک آس نموده بلعاب دهن خود گولي بسته بقواعد صافي داده پس از بر انداختن خلطه آب دهد و طعمه داري کرده بپراند * و جهت باشه صافي

---

1 *Vide* page 114.

2 کرکم is Turmeric: *Curcuma longa*. In many books, as here, the name *kurkum* is incorrectly given to saffron.

3 دودي درویش A fire lit by the poor, and by the qalandar monks. It is called الاو in Hindi, "a fire kindled in a hole in the ground, around which the villagers sit and warm themselves."

4 کال, I am unable to trace this word.

صافي کشمیري، جهت شکره خوب است * قنبیل ناشسته نیم سرخ - قرنفل نیم عدد - مصطگي یکسرخ - تخم چرچره یک سرخ - نبات دانگی - همه اجزاء را باریک آس نموده باندکی قند سیاه گولي کند، و شکره را صاف کند بدستور صافیهای معمول؛ و بعد از قی و خلطه بر انداختن، آب دهد؛ پس طعمه داري کرده کلان گیر کند *

لقمه از گوري پاندي که در فصل شکار باز درج است * نصف خوراک باز، از همان لقمه شکره را در شکار دادن نیکو گرسنگي آرد و باشه را منع است *

صافي شکره و باشه از بازنامهٔ داراشکوه * نبات ده سرخ - نمک سه سرخ - نیک باریک آس کرده و بآب گولي بسته صبح بطریق صافیها بعمل آرد و آب بعد خلطه انداختن دهد *

صافي باشه * نبات بیست و یکسرخ، یک دانه - بکارد تراشیده باشه را صبح از حلق فرو بگذرانده و بهمان صاف کند؛ و این نیکو ترین مُسهلات است و در شکار خوبگیري کند *

پرمهرهٔ باشه که جهت شکار نافع است * دار چیني قدر یک جو - نبات دو سرخ - در پر پیچیده باشه را بخوراند. و بعد انداختن بشکار برد * برای شکره خوب است و آزموده *

صافي شکره عمل این فقیر که دامی و خانه کریز و آشیاني پخته را همه گیر کند * نمک یکدانه برابر کنار جنگلي تراشیده و آبمال نموده بهمان تنها صاف کند؛ و بعد قی کردن خلطه آب دهد، و طعمه داري کرده بشکار برد - انشاء الله تعالی خوب گیري کند * و اگر از دادن این مُسهل شکره باشتها نیاید، تا سه روز باید مهلت داد و طعمه داري نمود تا گرسنگي بیفزاید؛ و الا بار دیگر نبات اندک باید داد، یا قدر دو ماشه نبات

شکمش دوخته و چند فیته پارچه بر آن تر کرده به پیچد ، و بالای آن
گوشت کبوتر گل حکمت کند ، و در دودی دفن کند [1] تا پخته شود
و آن گل سرخ رنگ گردد و بوی سوختگی پارچه که بر آن گوشت
کبوتر اندرون گل پیچیده است برآمدن گیرد ؛ آنوقت بیرون کشیده بگذار
تا بفسرد * بعد ازان زنجبیل مذکور را کشیده ، ذنب گوسفندی بیارد که
یک لخت پارچهٔ پیه بود ، و آنرا چاک کرده دوای مذکور را در آن
داخل نموده و کنارهایش بریسمان دوخته و قدر یک وجب زمین
کانده و گودال نموده ذنب مذکور را در آن دفن کند و تا یکپاس بالای آنجا
آتش روشن کند ؛ بلکه زیر آتش دان مطبخ که آنجا آتش باشد
دفن کردن نیک است * بعد از سرد شدن ، آن را از آن پیه بر آورده
در آب لیمون چند شبا روز پرورده در سایه خشک نموده بعد از آن
در شراب دو آتشه تر کند ؛ چند شبا روز در همین باشد * اما آب لیمون
و شراب آنقدر باید انداخت که زنجبیل آنرا در چند شبا روز جذب
کند و باقی نماند * چون زنجبیل طیار شود ، قدر یک توله از آن زنجبیل -
و مشک چهار سرخ - مومیائی و بیربهوتی از هرکدام چهار سرخ - نبات
یکتوله - قرنفل یک ماشه - همه اجزاء را موافق اوزان باریک آس نموده
خشک سفوف کرده نگهدارد * پیش از سوار شدن ، باشه را قدر یک سرخ
در ورق گوشت خورانیده بشکار باید برد ؛ و اگر در مین شکار شوخی
کند دیگر نیز توان داد * و در هوای سرد و ابر ، و اگر طعمهٔ زیاده خورده
باشد یا هضم نکرده دیر نگهدارد ، آنرا بسیار نافع است ؛ و آزمودهٔ این
فقیر است * وزن خوراک باز یکماشه ، و باز نو را نفع بسیار کند *
و باشه را از یک سرخ تا سه سرخ توان داد ؛ و این خشکه از نوادر
عصر است *

باختر[1] هرچه میر شکاران معاصر بودند کسی این قدر جرأت در زیادتی و کمی اوزان دواهای صائبه و قوی الاثر نکرده؛ ولی در اکثر هنرهای نوادر و غرائب این فن، فقیر جرأت نموده مثل این که باشه را در سه روز بر درّاج و سارو طیار و گیرا کرده است و در یک شب دوا در چشم باشه کشیده چشم وا کرده و باز نه بسته است * غرض آنچه هست درین نسخه درج است * و طعمه داری باشه، بعد صافی اول، سینهٔ یک گنجشک؛ و وقت دویم قدر دو گنجشک خصی؛ و وقت سیوم قدر معتاد باید خورانید؛ و صبح چهارم بشکار باید برد *

نسخهٔ پرمهرهٔ باشه * چون باشه را پر جهت خوبی شکار دهند، آنرا هیچ دوائی دیگر دادن روا نیست مگر قرنفل، که نافع ترین دواها است * از سبب نزاکت طبع، باشه برداشت سختی دوا نکند؛ قدر خوراک آن نصف عدد قرنفل * و شبی که پرمهره دهند، بهر جانور، چه خورد چه بزرگ، آن شب، سیوم حصه از طعمهٔ معتاد کم کرده باید داد و الا ضرر بسیار دارد؛ شاید صباح بعد از یک و نیم پاس روز برآمده پر و مهره را قی کند و وقت شکار قضا گردد *

نسخهٔ خشکهٔ زنجبیل؛ از محمد هاشم میرشکار - اول زنجبیل را در گوشت ران اسپ چاک کرده و دوای مذکور را در اندرون آن گذارده بریسمان بدوزد؛ و در دیگ انداخته بر آتش نرم نگهدارد تا خوناب از آن خشک شود، و هیچ آب دیگر داخل نکند * چون گوشت بریان و سرخ رنگ گردد، از آتش فرود آورده نگهدارد تا سرد شود * آن گاه زنجبیل بر آورده در شکم کبوتر بیابانی انداخته و کنارهای

[1] باختر the West is specially applied to Khurasan and the district of Kandahar.

بآبدار سیر کن * و اگر در شکار یافتن دیر واقع شود خون خورانیدن از هر پرندهٔ که موجود باشد لازم است و الا جانور از زیادتیِ گرسنگی عاجز گردد و در پریدن خوبی نکند - و الله اعلم بالصواب *

فصل دویم در معالجهٔ شکار باشه و پیغو عرف شکره * چون در طلبیدن و باولی دادن بهدهای خود رساند، چلغو در گلویش بسته دست رو [1] پرانند، و این طریق پسند کردهٔ استادان است * ولی مبتدیان آنرا مثل شکره در مشت گرفته بپرانند، اما دست رو بهتر است *

طعمهٔ معتاد باشه زیاده از دو گنجشک خوب نیست * چه صبح گوشت بز دهد و چه عصر گوشت زنده، هرچه باشد، از آنچه استادان اتفاق بر آن دارند، تخلف آن بالجزم مضرّت رساند * و صافیِ باشه، نیکو تر از نبات خالی، نیست *

نسخهٔ صافیِ ساده که جهت شکار باشه نافع است * باید که شب اول سینهٔ دو گنجشک بی استخوان و پر بخوراند؛ صبح چون دو گهری روز برآید و سردی هوا کم شود گولی نبات بآب درست کرده [2] بدستوری که در فصل باز جهت صافیِ ساده نوشته شد بدهد * و آب دادن و جمیع آن قواعد اینجا هم بدان موجب بی زیاد و کم بعمل آرد * و برای باشه چهار ماشه نبات، یک خوراک، موافق است؛ و از سه ماشه گرفته تا شش ماشه استادان فرموده اند * و در این ملک

---

1 *Dast-rau* to cast from the fist, *i.e.*, not to hold in the hand and throw as is done in the case of the *Shikra*, which is a bird of slow flight.

2 باآب دوست کرده ; the sugar-candy, etc., is powdered very fine, till it is as smooth to the touch as fine flour; three to five drops of water are then added, drop by drop, and rubbed in; this makes the powder slightly damp, so that, when tightly rolled in the corner of a handkerchief, it binds into a hard ball that does not break when being forced down the hawk's throat.

تخم تاتوره، تخم بنگ، از هر کدام دانگی - نبات برابر همه، که پنجماشه بود - همه اجزا را موجب اوزان گرفته باریک نموده نگهدارد * و اگر جانور نو گرفته را بدهد طیار کند؛ و هم در شکار بکار آید و جانور ناهموار را بسیار ملائم کند * از سبب کیف، مقدار یک خوراک، وزن یک نخود است؛ و جانوری که مزاج آن اجابت دوا نمیکرده باشد آن را وزن یک ترمس [1] (و آن باقلای مصري را گویند) در ورق گوشت بدهد * جانور نو را، همراه طعمه، و روز شکار، پیش از سوار شدن، باید داد *

لقمه از عبد الحکیم - زنجبیل، نمک هندي، نبات، از هر کدام یکدرم- همه اجزا را باریک آس نموده بعده بیارد شاش کودک، و آنرا سنگتاب بسفالپارهٔ سوختهٔ آتش کرده و دوای مذکور را با این بول پخته خمیر نمایند وگولي چند سازد؛ هر کدام وزن سه سرخ * صبح پیش از سوار شدن چون جانور پرمهره بر اندازد آن زمان در ورق لحم بخوراند، و بعد ازان که دو پیخال کند بپراند - مبارک است *

پرمهرهٔ باز؛ از شیخ عبد الواحد - قرنفل یک سیر شاهي - نمک هندي یکسیر شاهي - بول خر سیاه پاؤ آثار شاهجهاني - دریک خمرهٔ گلي بر آتش نرم آن قدر جوش کند که قدر یک سیر شاهي بول در آن باقي ماند؛ آنگاه فرود آورد و دران ظرف در آفتاب نگهدارد تا دوای مذکور خشک شود؛ و لیکن بورهٔ [2] کوفته داخل نماید * باز را در ایام زمستان یکعدد قرنفل مذکور در پر پیچیده بخوراند، و جرّه را نصف عدد، و پیغو و باشه را ربع * صبح بعد از انداختن پرمهره بشکار برد؛ اگر صید زود میسر آید، خون همان کافیست و هرچند خواهي بپران؛ بعده

---

[1] ترمس یعني باقلای مصري (*Turmus*) *Lupinus albas* (Watt).

[2] بورهٔ borax, perhaps for بورهٔ ارمنی Armenian bole.

لقمهٔ صبر از شیخ عبد الواحد نوشته شد - نبات یکتوله - صبر زرد سقوطري یکتوله - هردو را باریک آس نموده آب لیمون هفت توله ، در ظرف مسي که بی قلعي باشد بر آتش نرم بپزد ؛ اما آب لیمون یک مرتبه نیندازد ، بدفعات چند اضافه نماید ؛ چون بقوام آید فرود آورده نگاه دارد * مقدار یک خوراک باز مغرور دو نخود ، در یک ورق گوشت دل بز بخوراند ؛ و تا زمانی صبر کند که جانور نیز پیخال از لقمهٔ مذکور کرده گرسنه شود ؛ آن زمان اگر شکار میسر آید مبارک است و اگر تاخیر واقع گردد خون چند منقار بدهد از هرچه موجود بود - و الله اعلم *

صافي باز از عبد الواحد میر شکار - نمک هندي دو ماشه - شب یماني دو ماشه - شهد سفید چهار ماشه - هر سه را باهم حل نموده قنبیل آن قدر داخل کند که بدان گولي بسته شود * آنگاه باز را قدر دو نخود در ورق گوشت صبح بخوراند ؛ چون دو پیخال کند بر آب بگذارد تا بنوشد و هیچ ندهد و تا عصر گرسنه دارد * بعده یک گنجشک آبداره بخوراند ، و صبح خون خورانیده بپراند * و این صافي ، زیاده ازین طعمه داري نمیخواهد ، و بالخصوص جهت چرغ و بحري است * لیکن اینها را مطابق وزن صدر تمام و همه را یک گولي کرده بطور صافي بدهد * و چون از قي فارغ شود نائیزهٔ آب باید داد ؛ و اگر خود قي نکند نائیزه خردل لازم است ؛ بعده آب دهد ، و شام قدر یک گنجشک گوشت دل بز آبداره کرده بخوراند و صبح بپراند - مبارک است *

سفوف [1] از عبد الحکیم ؛ جهت باز - زنجبیل یک ماشه - برج یکماشه - قرنفل یک دانگ - نمک هندي یکماشه - ول [2] جوائن ،

---

[1] سفوف Medicine taken dry and unmixed, a powder (in opposition to an electuary).

[2] ول جوائن, apparently a copyist's error of اجوائن.

زمانی جانور را سرنگون کرده و انگشت در حلق جانور داده آب مذکور از دهن جانور بر آرد، و یک نائیزه دیگر نیز بهمین دستور کند * اگر جانور بحال آید و هم پیخال کند بهتر، و الا فتیله را بروغن چرب کرده در صفرهٔ [2] جانور دهد و نائیزه سیوم بدهد - انشاء الله تعالی درست گردد، و این نائیزه سیوم بگذارد تا هضم کند - و الله اعلم بالصواب *

نسخهٔ قنبیل از شیخ گهاسي میرشکار سعید خاني - نمک هندي یکتوله - نبات یکتوله - قنبیل یکتوله - زعفران یکدرم [1] - مشک یکماشه - مومیائي یکماشه - الاچي کلان دانها کشیده یکدرم - همه اجزا را باریک نموده در شش سیر شاهي شیر گاؤ حل کرده بر آتش نرم پخته طیار کند، چون قوام گیرد، قدر دو سیر شاهي روغن گاؤ داخل کرده بجوشاند تا حلوا دستور گردد؛ آن زمان فرود آورده نگهدارد * وقت احتیاج برابر دو نخود در ورق گوشت دل بز جانور را خوراند، و دو سه اوراق ازان گوشت مذکور بآب سرد تر کرده بخوراند؛ اما في الفور جانور را بر چکس باید نشانید * پس اگر قي کرد ولقمه بر انداخت بهتر؛ آنرا چند نوک آب باید خورانید * چون پیخال کرده فارغ گردد، یک بغل سار فوراً کنده و بخون او آلوده تازه گرم بخوراند؛ و عصر دو گنجشک آبداره باز را خوراند؛ و صبح بقضاء الهي خون چشانیده بپراند * و اگر دوا را هضم کند، پس از فارغ شدن از پیخال، سینهٔ سارو خون آلوده بخوراند و شام یک گنجشک آبداره بدهد - انشاء الله تعالی صبح بپراند * اگر طعمه داري با وقوف و خبرداري کند اشتهای این لقمهٔ صافي تا سه ماه روز بروز زیاده گردد، و اگر خطا کرد سه روز اشتها وفا نکند * همواره طعمه باحتیاط، چنانکه در اصول طعمه داري یاد کرده خواهد شد، بدان موجب بعمل آرد *

---

[1] درم or درهم Dram (a weight). [2] صفرهٔ Anus; in Persian and Hindustani بهفره.

دو گنجشک خوراند، و عصر سه گنجشک * روز سیوم باید مرغ زیر پای باز کشت، و ازان ماکیان مقدار چهار گنجشک خورانیده سیر کند ; و عصر باید سه گنجشک پرها صاف نموده با استخوان آبداره کرده سیر کند ; و صبح باید بشکار رود - انشاء الله تعالی خوبگیری کند *

و اگر احیاناً قی بر وقت نکند و نمک در شکم خود نگهدارد، آنرا خردل و سپندان که بهندي هالیون [1] گویند از هر کدام دانگی باریک آس کرده گولي بسته و باز را گرفته از حلقش باید فرو گذرانید * و اگر في الحال بدین دوا قی کرد و نمک بر آورد بهتر، و الا وزن چهار سرخ برنج باریک نموده بآب گولي بسته باز را گرفته از حلق آن باید فرو گذرانید ; بلا شک قی آرد * و بعد از فراغ استفراغ و خلطه، آب جهت خوردن پیش آرد * و اگر قی بر وقت نکند و طبیعت باز سست گردد آنرا باید نائیزه آب تنها کرد، تا نمک بهمراه آب از تهیگاه در پیخال بر آرد * بعده نائیزهٔ روغن گاوْ، شیر گرم کرده، قدر سه ماشه بهمراه قدری خون ماکیان سیاه تازه کشته دران ممزوج کرده بدهد تا طبع باز قوت گیرد * و در همچنین وقت قدر یکسرخ جندبیدستر که آنرا بچکان [2] نیز گویند و آن خصیهٔ سگ آبي [2] است، بهر نوع که در شکم جانور داخل گردد باید خورانید و بسیار نافع و مجرب است * و این جندبیدستر برای سستي که از هوا زدگي و برودت باشد همه جا بکار آید و آزمودهٔ این فقیر است *

اما اگر جانور باز یا هرچه باشد از سبب سختي مسهل سر خود را بجنباند و بیهوش گردد، آن را در آب برنج شسته و آب اول را ریخته و آب دویم را دران داخل کرده بدست اندکی مالیده ازان آب نائیزه بجانور دهد ; و بعد

---

[1] هالیون H. and سپندان P. *Brassica campestris*. هالیون is Panjabi for 'mustard.'

[2] جندبیدستر (Janda-bidastar) *Castor Fiber* (castoreum). سگ آبي is the otter, in Afghanistan called سگ او . I am unable to trace the word بچکان

استادان بتاکید زیاد منع فرموده اند که باز ملائم و لاغر را ندهند، و شوخ و بد طینت را سزاوار تر ازین صافي و لقمه، لقمهٔ دیگر نیست *

نمک صافي تنها که بیست و پنج سرخ باز را دهند، در تجربه رسیده و فقیر از شیخ عبدالواحد آزموده است * هر آن بازی که بدخو باشد و از دواها که درین مختصر درج است بهیچ یکی رام نگردد، او را باید این صافي داد ؛ نمک بسیار دیده تعجب نکند و بی اعتقاد نشود * شب علی الرسم قدیم طعمهٔ بی استخوان از معتاد کم کرده بخوراند و نمک سنگ لاهوري پاکیزه صاف و شغاف را تراشیده مثل سر انگشت یا بطور خرما درست کند ؛ اما از وزن معین چند سرخ زیاده باشد و بعد از آن در میزان وزن کند و پارچهٔ سفید بآب تر کرده آن حب نمک را دران پارچه بمالد ؛ و هر بار وزن کند، مبادا در مالش از وزن بسیار کم گردد * و وزن این از شیخ عبدالواحد میر شکار سعید خاني که این صافي ازو یاد گرفتم و از ترتیب نامه تصنیف سعید خان مرحوم است، بیست و چهار سرخ معلوم گردیده، و بهمین وزن باید درست کرد * و یک حبه نبات وزن یکماشه آن هم بنمک یار کند و صبح باز را گرفته و درقباچه کرده اول حب نبات را و بالایش حب نمک را هر دو بهم یکجا بدهد، و بر دست نشاند و انتظار قي جانور کشد * اگر پیش از پیخال، خود بخود، قي کند بهتر، والا تا یک پیخال هم باک نیست * و چون یک پیخال کرده قي کند، آن زمان بر طغارهٔ آب بر چهار پایه باید نشانید، وتنگ دوال باید بست، تا بخوردن در آب نرود و منقارش بآب رسد و و ماندگي در این امر نکشد * تا وقتي که آب میخورد تهوار نباید داد ؛ اگر تمام روز هم بگذرد باکيْ نیست * و چون عصر شود به قدر سینهٔ یک گنجشک تهوار باید خورانید و تمام شب بهمین قناعت کرد * و صبح دویم گوشت بز آبداره مقدار

سونچر نامند چهار سرخ - همهٔ اجزاء را موافق اوزان باریک آس نموده وزن سه سرخ خشک جدا نگهدارد، و باقي همه را در پارچه مثل نافه بسته و بآب سرد درکف دست خوب ترکند، و باز را گرفته درقباچه کند * و اول همان سه سرخ دوا که جدا خشک نگهداشته است در دهن جانور اندازد، و بالایش چند قطره از آن نافه [1] دوا که در پارچه بسته و تر کرده است چکاند و بر چشم جانور مالد، و در هر دو سوراخ بیني باز از آن چکاند، و بر چهارپایه بندد تا صاف شود ؛ و بر دست ندارد که باز را از تصدیع ناس در چشم بر دست نشستن تصدیع شود * چون از قی و پیخال انداختن فارغ شود خلطه هم بر اندازد * آن زمان طغارهٔ پر آب کرده بازرا بر آن باید نشانید و تنگ باید بست تا در آب پا تر نکند ولی بخوردن مختار باشد و برسد بآب که آب اصل حیات باز است *

طریق خلطه گرفتن باز درین ناس این طور است ؛ که بدادن این دوای تنها خلطه نیاندازد ، مگر آن زمان که دو سرخ نمک لاهوري وقت معالجه کردن در حلق باز فرو بگذارند، تا باز از اثر و قوت آن خلطه بر اندازد * و تا وقتی که باز آب میخورد گرسنه دارد و هیچ تهوار ندهد ؛ چون از آب خوردن سیر شود و دیگر نخورد آنگاه دوبغل یک گنجشک تهوار باز را خوراند، و بر همان قناعت کند * و صبح دویم گوشت بز آبدارهٔ مقدار دو گنجشک خوراند، و عصر سه گنجشک ؛ و صبح سیوم مقدار چهار گنجشک گوشت بز آبداره، و شام پنج گنجشک دهد ؛ و صبح ماکیان سیاه در زیر چنگال باز کشته بر آن گرم کند و بخون آن آلوده از گوشت همان ماکیان نیم سیر نماید * و عصر دو گنجشک آبداره از پرها صاف کرده بخوراند ، بهمراه استخوان معموله که همه کس میخورانند * و صبح دیگر خون چشانیده بشکار برد *

[1] نافهٔ دوا, i.e., the pad containing the medicine; medicine-bag.

عقدهٔ دوا ، که بهندی پوتّلی [1] خوانند ، بچکانند * و زمانی بر آفتاب باید بست تا زرد آب از دماغ باز بچکد و قی هم کند و بلغم بر آرد * بعد از یک پیخال کردن بر طغارهٔ آب شیر گرم در آفتاب بندد و تمام روز گرسنه دارد و بر آب نشسته باشد * عصر بگوشت کبوتر یا فاخته ، و اگر میسر نیاید ، ماکیان سیاه خون آلوده قدر دو سینهٔ دو گنجشک ، بلکه کمتر خوراند ؛ و شب بهمان قناعت کند * و صبح دویم گوشت بز قدر سینهٔ دو سه گنجشک آبداره بآب شیر گرم باز را بخوراند ؛ و عصر چهار گنجشک از پر و بال صاف نموده باستخوان بخوراند باندک آب * صبح سیوم ماکیان سیاه زیر پای باز کشته از گوشت آن نیم سیر کند ، و عصر سه گنجشک با استخوان و پر بخوراند ؛ و بعد انداختن پر مهره سوار شود بشکار - انشاء الله تعالی خوبی در گرفتن کند * و اگر خواهی که باز از همین عطوسی [2] خلطه اندازد انرا همه دوا بدستوری که نوشته شد ، معه طعمه داری و آب دادن بعمل آرد ؛ مگر همین قدر تفاوت است که جهت بر انداختن خلطه یعنی پیه زیادتی که در شکم جانوران بهم رسد و باعث بی اشتهائی آنها باشد ، قدر کنار جنگلی دانه از نمک لاهوری تراشیده و پیش از چکانیدن آب آن را از حلق فرو گذرانیده فی الفور آب مذکور چند قطره در حلق و بینی باز چکاند ؛ و دیگر هیچ تفاوت در قواعد صدر ندارد *

سعوطی [3] عرف ناس کشمیری ، از سعید خان مرحوم ، که از عبد الواحد میر شکار نوشته * قرنفل سفید دو عدد - فلفل گرد سفید پنج دانه - زنجبیل یکنیم ماشه که سیزده سرخ باشد - برج دو ماشه - نمک سیاه که هندی

---

[1] پوتّلی A small bundle, a packet, parcel (of medicine, etc.).

[2] عطوسی P. from. Ar. عاطوس , Snuff.

[3] سعوطی عرف ناس کشمیری ; سعوط Ar. and نامی H. both mean "snuff."

و موميائي از هر كدام دانگی(و دانگ ششم حصۀ مثقال و آن شش سرخ ميشود) بيربهوتي پنج عدد - شنگرف چهار سرخ - همه اجزا را باريک آس نموده بآب ليمون خمير كند ، و يک ليمون ديگررا سر بريده و انگشت در آن خلانيده و خانه دستور[1] كرده آن خمير لقمه را در آن پر كند ; و خمير آرد گندم ، بلکه گِل حكمت[2] كردن بهتر است * و بعده در ديگ گلي ريگ نمناک انداخته و آن ليمون را در آن ريگ داشته ريگ ديگر بالائش اندازد ، و آتش اندک زير آن روشن كند ، و بعد زمانی فرو آرد و نگهدارد * وقت شكار بقدر يکدانۀ فلفل باز را در ورق گوشت خورانيده سوار شود ، و در شكارگاه خون چشانيده بپراند، انشاء الله تعالی خوب گيري كند ; و اين مكرر آزمودۀ فقير و جهت باز و شاهين بی نظير است *

ناس[3] بدخشاني از مير حبيب الله كه عمل صافي كند و اشتها بيفزايد و تنقيۀ دماغ را قرار واقع كند و دفع لاغري و شقاق و كلنجر[4] كند * بيارد زنجبيل دانگی - و برج كوهي دو دانگ - نمک سنگ لاهوري يكماشه - برنگ[5] كابلي دانگی - شمليت[6] دانها چهار سرخ - دار فلفل دو سرخ - قرنفل پنجعدد - باريک آس نمايد و حرمل يعنی سپند جوش در آب كند و چون آب زرد رنگ شود قوت دوا در آن آيد ; آنگاه همۀ اجزاء را باريک آس كرده در پارچۀ بسته اين داروها را در آن قدر ازان آب جوشانده تر كند كه همه تر شود ; و چند قطره در حلق باز بايد چكانيد ، و در هر دو سوراخ بيني باز چهار قطره ، يعني از هر يک جانب دو قطره از آب

[1] *Khāna-dastūr*; "like a receptacle"; the author frequently uses *dastūr* in compounds in the sense of "like."

[2] *Gil-i ḥikmat*, "lute, mud-cement."

[3] ناس H. "snuff."

[4] شقاق و كلنجر *vide* p. xxviii, note 6.

[5] برنگ كابلي (*baring*) *Myrsine africana* (Watt). Embelia Ribes ("Jauhar-i-Hikmat").

[6] شمليت (*shamlīt*) *Trigonella Foenum-graecum*: The Fenugreek.

بعد از آن، برداشت دوای مذکور خوب کند * و باز لاغر را قدر یک گنجشک گوشت دل بز آبداره کرده تهوار دهد تا باعث قوت طبیعت جانور گردد و بعد از آن سه روز طعمه داري بدستور صافیها کرده بشکار برد - انشاء الله تعالی خوبي کند *

لقمهٔ چوب چیني * مشک دوسرخ - موميائي دوسرخ - زعفران چهار سرخ - برچ سه سرخ - زنجبيل چهار سرخ - اجوائن دو سرخ - چوب چيني يکماشه - جوز بوا چهار سرخ - الچي خورد چهار سرخ - کافور سه سرخ - همه اجزا را باريک آس نموده، صمغ عربي عرف گوند ببول[1] در گلاب تر کرده آن ادويه را، بالعاب، گولي بندد * باز را يک سرخ و جرّه را نصف آن * شب پرها همراه طعمه بايد داد تا بخورد، و صبح، وقت قي کردن چون پرمهره را بر اندازد و فارغ گردد، باز را در لقمهٔ گوشت يک گولي بخوراند ؛ و اگر آب برغبت بخورد بهتر، و الا احتياج آب هم نيست * و چون نيک هضم کند طعمهٔ گوشت ماکيان از معتاد سيوم حصه کم کرده بخوراند باندک آب ماليده ؛ و عصر نصف طعمهٔ معتاد، گنجشک، بآب تر کرده بخوراند * و صبح دوم يک حب ديگر در ورق گوشت بخوراند و سوار شود * وقتي که در شکار گاه رسد خون چشانيده بپراند ؛ نيکو اشتها آرد و خوب گيري کند * و بعضي دوا سريع الاثر است ؛ بيکبار خوردن آن، اثر قوي نمايد ؛ و اکثر دواها بعد از دو سه مرتبه خوردن اثر بظهور آرد *

لقمهٔ ليمون پخت[2]، و عمل بختيار خان بر اين لقمه بسيار است * بيارد صبر سقوطري ؛ آنرا بر سفالپارهٔ آب نارسيده بريان بايد کرد بر آتش کم ؛ و ازان صبر دو ماشه - قنبيل ناشسته چهار ماشه - زعفران دو ماشه - مشک

---

[1] بَبُول *Acacia arabica*: Indian Gum Arabic Tree (Watt). The gum is called *babūl kā gond*.

[2] *Līmūn-pukht*, that which is cooked inside a lemon.

لقمهٔ عاقرقرحا، و این گرم است، در چله سرما نفع دهد ؛ حیلهٔ فقیر ؛ برای سرما نیک است * قرنفل یکماشه - جوز بوا چهار سرخ - جلوتری دانگي یعنی شش سرخ - زعفران یکماشه - عاقرقرحا چهار سرخ - تیج پل [1] و اجوائن از هر کدام دو سرخ - قنبیل ناشسته سه ماشه - نبات سه ماشه - همه اجزا را موافق اوزان موجود کرده کوفته باریک نموده و شاش کودک در ظرف گلي بر آتش نهاده و کف آن بر آورده بدان کف خمیر کند * و برابر یکدانهٔ ماش گولیهای خورد از آن سازد ؛ و صبح شکار، باز را یک گولي در ورق گوشت خورانیده سوار شود - مجرب است *

صافي دار فلفل - جانور بد خو را نافع است * نبات ده ماشه - نمک لاهوري چهار سرخ - دار فلفل چهار سرخ - هر سه را بهم سائیده و بآب گولي بسته و باز را، شب، طعمهٔ بی استخوان سیوم حصه از معتاد کم کرده بدان سیر کند * و صبح باز را گرفته و گولي از حلق او فرو گذراند، اما قدری نبات خشک بر گولي مذکور اندوده بعد از آن باز را دهد که تندي دوا زود بر آن ظاهر نگردد، و گولي را قی کرده پیش از حصول مدعا بر نیاندازد و باز لاغر را چهارم حصه کم کرده بدهد * و بعد از دو پیخال و قی کردن خلطه، آب شیر گرم در پیاله دهد تا برغبت خود بخورد * و اگر باز بآب خوردن عادت نکرده باشد آنرا گرفته آب قدر یکتوله شیر گرم نموده در نائزه مثل سیاه چشم دهد، و این از هنر توران [2] است * چون از پیخال کردن فارغ شود پس قیاس باید کرد ؛ اگر باز فربه باشد و از اثر دوا سست نشده باشد آنرا گرسنه داشتن نافع است : و اگر باز لاغر باشد آنرا صافي ساده داده تدارک فربهي باید کرد و چون فربه شود

[1] تیج پل for تیجبل *tijabal?* (*Zanthoxylum rhetsa*).

[2] *Tūrān*, Transoxiana, Turkistan.

باشد * اول روغن گاو قدر دو توله داغ کند و هر سه اجزاء را یعنی حلوای قنبیل را در آن داخل کند تا بریان شود و بچوبی بگرداند که نسوزد * چون برشته شد، آنگاه شربت اجزای مذکور را بر آن اضافه کند و بگرداند و بجوشاند تا مثل معجون شود و بقوام آید ؛ اما قوام سخت باشد که، وقت دادن، گولي کرده شود * قدر سه سرخ باز و سائر جانوران کلان از سیاه چشم و گلال چشم را، برابر، عمل کند * و طعمه داري موافق صافي لقمهٔ شیخ گهاسي بعمل آرد * و این از همه قوي تر است ؛ مگر چرغ را تا قدر یکدانگ [1] هم توان داد که جانور کلان و سخت طبع است *

لقمهٔ گوشت شیر و بچهناک [2] از شاه بهوار * صمغ گوگل [3] چهار ماشه - مومیائي دو سرخ - کافور چهار ماشه - بچهناک تیلیا [2] دو ماشه - گوشت شیر خشک، و یا تر و تازه، دو ماشه - گهونگچي سفید یک ماشه - قند سیاه دو ماشه - همه اجزاء را باریک آس نموده در شیر عورت گولي بندد و در بار تاتوره جوف خالي کرده اندر آن پر کرده تا یک هفته نگهدارد وهیچ آتش نزدیک آن نیارد * وقت شکار، باز را قدر یکدانه عدس در ورق گوشت خورانیده بشکار برد ؛ اما چون در شکارگاه رسد آن زمان دهد که ضرر بجانور نکند - و از جملهٔ نوادر روزگار است *

لقمه از گدابیگ * افیون دو سرخ - گاو روهن یکسرخ - اشخار یکسرخ - بآب لیمون سائیده نگهدارد * قدر مستعمل باز وزن دو دانهٔ ارزن در شکارگاه خورانیده بپراند *

---

[1] دانگ a sixth of a *misqāl*.

[2] بچهناک (*bachnāg*) *Aconitum ferox*: Indian Aconite (Watt).

[3] گوگل *Balsamodendron mukul*: Gum gugul (Watt).

و بعد از آن هم بسیار نباید داد که جوش این کم نشود ؛ و آب مطلق ندادن هم خوف داغ رسیدن بجگر جانور از جوش و حرارت دوا باشد *

و اگر این لقمه یکبار بجانور باز ویا شاهین خورانیده باشي و آن جانور از سبب طبیعت نامجیب خود ، حکم علاج را قبول نکند ، برای آن این فقیر حیلهٔ سوای سابق بعمل آورده ، که یک روز ، موجب وزن خوراک ، ازین صافي باز را داده و طعمه داري موجب نسخه بعمل آورد ، چنانکه اختراع سعید خان مرحوم عرف ارشد خان است ، و روز دویم وقت صبح که نوبت شکار باشد موقوف کرده نباید رفت ، ولی همان وقت و بلا فرصت بار دیگر لقمهٔ مذکور بهمان دستور و وزن که گفته شد باز را بخوراند و چون از قی و پیخال کردن فارغ شود تهوار بخون آلوده بخوراند ؛ و عصر قدر سه گنجشک آبداره کرده بخوراند ؛ و روز سیوم خون چشانیده بپراند * و درین نوع تفاوت اینست که سعید خان یک روز لقمه داده و طعمه داري کرده روز دویم بشکار میرفت * و این فقیر بهمین نوع بباز تند خو و بد فعل آزمود ؛ بسیار نیک اثر کرد * اما هر آن بازی که اقسام عیب داشته باشد و هیچکاره بود آنرا دو روز متواتر این لقمه داده و طعمه داري نموده روز سیوم بشکار میرفتیم و با سابق همین تفاوت داشت * از اختراع این فقیر است و آزموده و مجرب است *

صافي لقمهٔ قنبیل ، تصرف این فقیر * قنبیل یکتوله - زعفران یکدرم - صبرسقوطري یکدرم - نوشادر چهار ماشه - شب یماني چهار ماشه - نبات دو توله - مشک و مومیائي ، هر کدام یک ماشه - شهد خالص دو توله * قنبیل و زعفران و صبر هر سه اجزاء را در آب لیمون صلایه کرده بدستور حلوا کند ؛ و نبات و نوشادر و شب یماني و شهد در آب لیمون و گلاب تر کرده جدا مثل شربت کند ؛ چنانچه گلاب و آب لیمون هر کدام قدر چهار توله

شیر مادہ گاو داخل کردہ بر آتش نرم بپزد تا حلوا طور گردد * آنگاہ دو سیر شاهي روغن مادہ گاو اضافه کند، و آتش نرم کند مبادا که داغ خورد و سیاہ گردد ; و بخوبي بگرداند تا خمیر به دستور بقوام آید * آنگاہ فرود آرد و در قوطي مستعمل نگهدارد تا روغن از آن خشک نشود * هرگاہ باز بهیچ صافي و پر مهرہ رام نگردد و بد فعلي و اقسام وحشت داشته باشد، آنرا، و یا اگر جانور نیک خو باشد و از فربهي و امتلا بی اشتها شدہ باشد، آنرا، این طور خوراند، که اول عصر چهار گنجشک بی استخوان از پرها صاف کردہ (که در هندي طعمهٔ خصي [1] گویند) باز را بخوراند و بر آن قناعت کند ; و صبح قدر دو سرخ در یک ورق گوشت بز (و اگر باز شوخ بود آنرا سه سرخ، دادن رواست) بخوراند و بر دست دارد تا آن ورق را قی کردہ بر اندازد، و زمانی نگهدارد تا چند پیخال و چند مرتبه قی از اثر دوای مذکور کند * و چون خوب خالي شود و از قی و پیخال فارغ گردد، تهوار گوشت سارو، گرم بخون آلودہ، یک سینه خوراند و بر آن قناعت کند ; و عصر دو گنجشک آبدارہ کردہ بخوراند * و صبح دویم خون هر مرغی چشانیدہ بشکار برد اما بر صید کلان و آن صیدی که پیشتر نگرفته باشد بپراند - انشاءالله تعالی خوبي کند * و بعد از چند مرغ گرفتن آب چند منقار بدهد و دم دادہ [2] و نفس راست نمودہ بپراند * و چون از شکار فارغ شود از گوشت گرم شکار بخون آلودہ او را سیر کند * بعد از اندک زمانی آب دهد ; مدعا آنکه از ابتدای خورانیدن دوا تا گرفتن صید، درمیانه، آب منع است،

---

[1] *Khaṣī karnā* in Indian falconers' jargon is to prepare a bird for hawk's food, by plucking it, removing the entrails, and cutting off the shanks, and then boning it by removing the breast-bone and thigh-bones. The flesh of the breast remains intact in one piece.

[2] دم دادہ probably means "blowing on the hawk's head"; falconers do this to a blown hawk.

نموده نگهدارد * وزن خوراک باز از آن دو سرخ وقت صبح ; در ورق گوشت خورانیده سوار شود ; جانور بشکار خوبی کند انشاء الله تعالی *

پرمهرهٔ بول حمار * زنجبیل یکتوله - برچ یکتوله - قرنفل یکتوله - ناکوفته در شراب و شاش خر مساوی الوزن تر کرده در چاه ذیل [1] دفن کرده بعد از یک هفته بیرون کند و در سایه خشک کرده نگهدارد ; هرگاه خواهد که ازین دوا در پرمهره باز را بدهد وزن آن این است ; قرنفل نصف عدد ، برچ و زنجبیل از هر کدام برابر یکدانهٔ ماش ، شب در پرها پیچیده باز را بخوراند ; صبح بعد از بر انداختن پرمهره بشکار برد * ضرورةً جانور شوخ را باید داد ; اما جانور سلیم طبع را رعایت خوب است ، دوای دیگر بسیار است *

خشکهٔ مصطکی رومی ، حیلهٔ فقیر که جانور را فربه و تندرست دارد و اشتهای شکار زیاده کند * هلیلهٔ کابلی [2] سه ماشه - مصطکی رومی یکماشه - نبات دو ماشه - باریک آس کرده سفوف کند و اکثر اوقات در ورق گوشت قدر چهار سرخ باز را باید داد ; بسیار نافع است *

لقمهٔ صافی سعید خانی که از عبد الواحد میر شکار ، بتجربهٔ این فقیر در آمده - فلفل ناشسته سه توله - نمک لاهوری دو توله - زعفران یکتوله - نبات دو توله - اول این همه اجزا را باریک آس نماید (و هر چند احتیاط در اوزان کند در هر دوا نفع از آن زیاده بیند) و بعد از آن ادویه را در پتیلهٔ مس [3] که بقلعی اندوده نباشد انداخته و یکنیم پاؤ (از آثار [4] شاهجهانی)

---

[1] چاه ذیل; probably a copyist's error for زبل "dung, manure."

[2] هلیلهٔ کابلی name of the *Terminalia chebula*, "chebulic myrobalan," when quite mature.

[3] پتیله a deep pot of metal.

[4] آثار the Indian 'seer,' a weight of about 2 lbs.

و یا از هر پرنده که موجود باشد بخون او آلوده بخوراند و بشکار سوار شود - مبارک است * و این از استادان است و آزمودهٔ این فقیر است *

پر مهرهٔ دارچینی، از فقیر * اگر باز درشکار خوبی نکند آنرا صبح طعمهٔ گوشت بز بقدر چهار گنجشک، در شربت (یعني نبات قدر یکتوله و سه توله آب) تر کرده و بدان آبداره کرده بخوراند؛ وبر طغار آب بندد تا آب برغبت خود بخورد * و عصر چون باز گرسنه شود چهار گنجشک از پرها صاف نموده و با استخوان آبداره نموده بخوراند * و چون شام از حوصله طعمه را هضم کرده بته[1] برد، آن وقت نمک برابر یکدانه جواری - قرنفل یکعدد - دارچینی قدر چهار جو - نبات چهار سرخ - در پرها پیچیده باز را بخوراند و صبح بعد انداختن پرمهره خون چشانیده بشکار برد *

لقمهٔ بهاري باز وازین فقیر است * چون در ایام زمستان باز را دواهای حار و یابس اکثر اوقات میدهند آن زمان بسبب هواهای سرد موافقت کند، ولی در موسم بهار حرارت در طبیعت باز غلبه کند؛ آنرا طعمه بدوآبهٔ آب وگلاب، استعمال کردن، و گاهگاهی شیر بز یا عرق بید مشک همراه طعمه دادن نافع ترین دواها است * و لقمهٔ ذیل برای خوب گیري شکار در آن موسم بهترین لقمه ها است - بهیدانه دو ماشه - تخم کاهو یکماشه - تخم کاسني[2] یکماشه - کافور چهار سرخ - عنبر[3] دو سرخ - کشنیز[4] خشک یکماشه - مشک چهار سرخ - زنجبیل پرورده سه ماشه - نمک یکماشه - نبات شش ماشه - دار چیني دو ماشه - همه اجزاء را نرم باریک نموده بآب لیمون سحق

---

[1] *Tah*, the stomach as opposed to the crop.

[2] تخم کاسنی (*Kāsnī*). The seeds of *Cichorium endivia*, or the Garden Endive. (Watt).

[3] عنبر Ambergris.

[4] کشنیز (*Kushnīz*) Coriander: *Coriandrum sativum*. (Watt).

سه ماشه نمک لاهوري بر آن اضافه کند و معجون[1] کرده نگهدارد * وزن خوراک باز از آن دو سرخ ، در ورق گوشت ؛ صبح پیش از طعمه بخوراند ، و بعد هضم کردن آن ، قدر چهار گنجشک آبداره گوشت بز بآب گرم دهد ؛ و عصر طعمهٔ سه گنجشک با استخوان بخوراند ، و اندکی پرهای ساده نیز همراه طعمهٔ عصر بدهد * و صبح پیش از شکار چون پرمهره قی کند قدر دو سرخ از لقمهٔ مذکور خورانیده بشکار باید برد - انشاء الله تعالی خوب گیري کند *

لقمهٔ شب یماني ؛ این نیز از فقیر است ؛ برای باز سخت * قرنفل دو ماشه - زنجبیل چهار ماشه - قنبیل ناشسته سه ماشه - زعفران یکماشه - بر چ یک ماشه - شب یماني چهار ماشه - همه اجزا را باریک آس نموده و بآب لیمون پرورده تا چند روز آفتاب کند * قدر خوراک باز یکسرخ ؛ و اگر شکار دیو میسر آید چند ورق آبداره بخوراند تا طبیعت باز بحال آید *

طعمه داري یکخوره که نیکو اثر کند * اگر جانور در شکار خوبگیري نکند باید که آنرا صبح یکخوره قدر ده گنجشک آبداره خورانید و تمام روز بر همین قناعت کند و عصر هیچ طعمه دیگر ندهد * چون یکپاس شب باقي مانده باز خوب گرسنه شود ، آن زمان قدر سه ماشه نبات تراشیده باز را گرفته از حلق او فرو بگذراند و از قباچه کشیده بر دست گیرد و باز را نزدیک آتش و جای گرم نگهدارد * و آب و شاش کودک بهم مساوي ممزوج نموده پارهٔ زنجبیل خام ناکوفته در آن داخل نماید ، و بر آتش نرم شیر گرم کرده بدهد وبعد از دو پیخال ، آب پیش باز آرد تا هرچه بخواهد برغبت خود بخورد و از پیخال کردن فارغ شود * صبح چند ورق از گوشت سارو یا فاخته

[1] معجون An electuary; a confection.

که چند مرتبه لقمه در آن انگنده و خرچ کرده باشد داخل کرده نگهدارد ؛ مدعا آنکه قوطی نو، آب آنرا بخود جذب کند و قوّت دوا کم شود و نیکو عمل نکند * و در ایام آب کلاني[1] قدری شراب نو داخل کند اما دو آتشه ؛ و قوت این تا پنج سال خوب بماند ، و بعد از آن کم عمل کند * و اگر در ظرف شیشه و یا چیني باشد قوتش هفت سال بلکه ده سال باقي ماند * خوراک باز که بغایت شوخ باشد دو سرخ ، و الا یک سرخ باز را موافق است * بحري و شاهین را دو سرخ باشد ، و چرغ را چهار سرخ * و قوت این لقمه بعد از یک گهرّي معلوم شود * در ورق گوشت صبح پیش از شکار خورانیده سوار شود ، و در عین شکار هم بجانور دادن سزاوار است و این بی شک از همه لقمههای سفید عامل تر است *

نسخهٔ پرمهره که جهت شکار عمل خوب کند * قرنفل یکعدد - گهونگچي سفید یک دانه - در پر پیچیده باز را عصر سه گنجشک طعمه دهد ؛ و چون هضم کند پرمهره دهد ؛ و صبح بعد از انداختن پرمهره خون چشانیده بپراند *

لقمهٔ سماق[2] که اشتهای باز را زیاده کند و از فقیر است و مجرّب است * سماق که آنرا در هندي تترک[2] گویند سه ماشه - زنجبیل پرورده چهار ماشه - شونیز دو ماشه - مالکنگني دو ماشه - بیر بهوتّي یکماشه - فلفل گرد دو ماشه - اجوائن خراساني دو ماشه - پودینهٔ خشک سه ماشه - دانهٔ انار ترش خشک سه ماشه - همه اجزاء را باریک آس نموده در دو توله قند سیاه لاهوري بآب و گلاب بر آتش بقوام آورده ممزوج نموده

---

[1] آب کلان ; by this the author means the depth of the rains or the *barī barsāt*. By *sharāb-i nau* he probably means "brandy." It is the custom of most Indian falconers to add either brandy or lemon-juice to a *luqma* during the rains, as this is supposed to make it peculiarly efficacious in the coming winter.

[2] تترک *tatrak* H., or سماق A.P., *Rhus coriaria*: Sumach.

طعمهٔ ذاري صبر از محمد هاشم مير شكار * صبر سقوطري وزن چهار سرخ بآب قدر چهار توله تر كرده و طعمهٔ دل بز ورق كرده، قدر چهار گنجشک، در آن آب تر كند ; و بعد زماني از آن آب بر آورده و در آب تازه شسته و تلخي صبر كشيده و در شكم ماكيان گرم كرده باز را بايد خورانيد * اگر صبح اين طعمه داده باشد شام بشكار برد ; و اگر شام اين طعمه داده باشد صبح شكار كند - مجرب و آزمودهٔ فقير است *

لقمهٔ ورق الخيال[1]; تجويز اين فقير و آزمودهٔ مير شكاران عصر * هر آن جانوري كه بد فعلي و بي فرماني كند و از درخت بدرخت گريزد و صيد را نگيرد اين لقمه او را سزاوار است * بيارد صبر بو داده شش ماشه - قنبيل ناشسته چهار ماشه - نمک سنگ سه ماشه - نوشادر تصعيد كردهٔ آفتاب چهار ماشه - شب يماني عرف پهتكي[2] دو ماشه - زنجبيل دو ماشه - برنج دو ماشه - عاقرقرحا سه ماشه - قرنفل سه ماشه - سهاگه دو ماشه - بيربهوتي سه ماشه - دارچيني سه ماشه - نبات دو توله - همه اجزا را كوفته و جوكوب[3] كرده در قدري سركهٔ انگوري تر نمايد و در ظرف شيشه يا چيني بايد پرورد، و در ظرفي كه از اجساد معدني باشد در آن نبايد انداخت كه از سبب سركه زهر قاتل گردد * يک هفته بعد از آن بر سنگ ملايه سحق بليغ نمايد، و چون نرم شود ورق الخيال شش ماشه - مشک دو ماشه - موميائي دو ماشه - زعفران سه ماشه - همهٔ اين اجزاء را در آن داخل نموده بشراب دو آتشه تر كند چنانكه حلوا[4] طور شود، و در قوطي كهنه

---

[1] ورق الخيال *Cannabis sativa*: The Indian Hemp.

[2] پهتكي *phatki* for *phitkarī*, "Alum."

[3] جو كوب, i.e., roughly ground like *ārdāwā*.

[4] حلوا a sweetmeat properly made of camel's milk, flour, and sugar: it is of the consistency of a jelly.

خشکهٔ[1] برنج ؛ از تجویز فقیر و آزمودهٔ محمد هاشم میرشکار * برنج خراساني که چوبهایش سطبر بود شب در بول کودک تر کند ، و نیک[2] را در آب جوش کرده قدری روغن گاو خوش بر آن اضافه نماید تا قوت نیک[2] در روغن آید ؛ بعد از آن ، روغن بر آورده و آن برنج که شب در بول تر شده است آنرا در آن روغن برشته باید سرخ رنگ کرد ، چنانچه نسوزد * پس آن برنج را در شراب دو آتشه سه شبانروز تر کرده آن قدر شراب داخل کند که در ایام معتاد برنج آنرا جذب کند و باقي نماند * آنگاه آنرا خشک کرده وزن یکتوله از آن برنج ، و مشک ، و موميائي ، از هر کدام یکماشه - نمک لاهوري دو ماشه - قرنفل دو ماشه - نبات شش ماشه - بیربهوتي یکماشه - همه اجزا را موافق اوزان باریک نموده نگهدارد * صبح پیش از شکار دو سرخ بازِ نافرمان را داده سوار شود - انشاء الله تعالی رام گردد و خوب گیرد * و در عین شکار دادن هم روا است * اما این برای بازی که گریزان و بد فعل و بد دماغ بود - چه جای آن که ملائم طبیعت و منجیب بود *

پرمهرهٔ اصل السوس[3] * اگر باز فربه باشد و اززیادتي بلغم بی‌اشتها شده باشد آنرا بادیان[4] چهار سرخ (که هندي آنرا سونف[4] نامند) و اصل السوس ، عرف ملهتي[3] ، دو سرخ در پر پیچیده جانور را بخوراند ؛ و از دادن دو بار اثر نیکو بظهور آرد * و لیکن اصل السوس را پوست دور باید کرد که ماران چون آزارمند شوند جائکه گیاه مذکور رسته باشد در آنجا بروند و خود را بدان بمالند لهذا پوست این چوب دور کنند که در خوردن ضرر بسیار دارد *

---

1 خشکه is properly rice boiled plain without seasoning ; here = سفوف .

2 نیک ; is this the diminutive of نی ?

3 اصل السوس Ar., and *mulhaṭṭī* H., Liquorice Root: *Glycyrrhiza glabra.* (Watt).

4 بادیان P. and سونف H.; *Illicium verum.* The Star Anise of China. (Watt).

که خون و هیچ سرخي در آن نماند : وقت عصر مرغی در زیر پای
باز داده و کشته و سینهٔ او را پاره کرده همان سه گنجشک را در آن
گرم کرده باز را بخوارند ، و دل مرغ و مهرهٔ گردن ماکیان خورانیده
بدان سیر کند و بهمان قناعت نماید ؛ و زنهار که گردن مرغ و مهرهٔ نر
که خار بمثل مهرهٔ مار دارد باز را ندهد که مبادا رودهٔ باز را پاره کند *
و پوست گردن ماکیان بر آورده و پرهای نو که بر آن رسته باشد
و پر خون باشد و بیخ آن پخته نباشد دور باید کرد ؛ ولي پرهای کهنه
که بیخ آن پخته باشد آن خوب است * آن پوست گردن را یک
سر بابریشم سبز رنگ دوخته و همه داروها را موجب اوزان و نسخهٔ
ذیل در آن داخل نموده سر دیگرش را هم بابریشم باید دوخت *
اگر باز به پرمهره خوردن عادت کرده باشد و خود بخورد بهتر ؛
و اگر خود نخورد ، گرفته از حلق باز فرو باید گذرانید ، بشرطیکه طعمه
از حوصله هضم کرده و بته برده باشد ؛ و تا وقتی که گوشت هضم
نکند پرمهره ندهد که فائده نبخشد * و چون صبح قی کرده پرمهره
بر اندازد بالضرورت بشکار باید برد ؛ و برای گرفتن هر صید که بدهي
انشاءالله تعالی خطا نکند *

نسخهٔ اجزاء که در پرمهره دهند - زنجبیل یکسرخ - برج خام
یک سرخ - مالکنگني چهار دانه - دارچیني قدر سه جو - زعفران یک
سرخ - مشک قدر یکدانهٔ جواری - مومیائي قدر یک دانه جواری -
نمک لاهوري ، و صبر سقوطري ، و شب یماني بریان ، و نوشادر ، و سهاگهٔ
تیلیهٔ خام ، از هر یک قدر یکدانهٔ ماش - گهونگچي سفید ، بیربهوٹي ،
و قرنفل ، از هر کدام یکدانه - نبات چهار سرخ - این دوا موافق اوزان
بعمل آرد ؛ و این آزمودهٔ این فقیر است *

در ورق گوشت خورانیده سوار شود ؛ در شکارگاه خون اندکی چشانیده بپراند *

صافي صبر سقوطري بو داده * اگر باز در شکار نا فرماني کند، آنرا شب، سیوم حصه از طعمهٔ معتاد کم کرده بخوراند ؛ و صبح نبات شش ماشه دانها تراشیده نگهدارد و نمک سنگ قدر دانهٔ کنار جنگلي تراشیده وصبر سقوطري بریان کرده برابر دانهٔ نمک آن هم طیار کند * و اول باز را صبح گرفته هر دو دانها که از نمک و صبر باشد از حلق او فرو بگذارد ، و از قباچه کشیده بر دست گیرد تا وقتي که قي کند * پیش و پس از پیخال ، قي کردن مضائقه ندارد * آنگاه که از قي فارغ شود و خلطه بر اندازد ، باز را بار دیگر گرفته نبات مذکور مطابق وزن صدر باید از حلق فرو برد ، و از قباچه کشیده بر دست گرفته باید نشاند تا یک پیخال کند * بعد از آن بر طغارهٔ پر آب تنگ دوال باید بست تا بخورد ولي باندرون آب نرود * و بعد فراغ از آب خوردن و پیخال کردن، اگر بیند که باز برداشت خواهد کرد، تا عصر فاقه داشتن بسیار نافع است ؛ و اگر نازک طبع باشد قدر یک گنجشک گوشت بزُ آبداره کرده بخوراند ؛ وشام همان سینهٔ چهار گنجشک معمول که بعد هر صافي دستور است بخوراند ؛ و سه روز دیگر طعمه داري کرده بشکار باید برد *

پرمهره کبیر ؛ عمل فقیر * زیاده بهتر ازین دیگر پرمهره نیست - اگر جانور را فرمایش شکاري بکني که پیشتر گاهي نگرفته باشد، و آن صید کلان مثل قاز و کلنگ بود ، و یا بر چیزي که در ابتداي طیار کردن از آن ترسیده و هول آن از دل فراموش نکرده باشد ، میخواهي بپراني ، آنرا این پر مهره باید داد * اول سه گنجشک آبدارهٔ با استخوان از پر و بال صاف کرده ، باید تا چهار گهري در آب تر کرد

لقمهٔ سهاگهٔ بریان از محمد هاشم میر شکار * سهاگهٔ بریان کرده وکوفته باریک نموده وزن دو توله ، و نبات دو توله ، در ظرف مس قلعي ناکرده بر آتش نرم پزد ؛ و قدر چهار توله آب لیمون داخل نماید * چون آن آب جوشیده نزدیک بقوام رسد چهار توله آب لیمون تکراراً اضافه کند و بجوشاند ، و چهار توله آب لیمون مرتبهٔ سیوم هم داخل کند و بپزد تا بقوام شهد آید ؛ آنگاه در قوطی چوبین یا شاخ گاو نگهدارد * صبح پیش از شکار باز را قدر یکدانهٔ نخود در ورق گوشت خورانیده سوار شود * برای باشه و شکره نصف آن *

لقمهٔ اجوائن خراساني ؛ از تجربات این فقیر * زنجبیل یکماشه - صبر دو ماشه - قنبیل ناشسته دو ماشه - اجوائن دو ماشه - بیربهوٹي پانزده عدد - قرنفل بیست دانه - مشک یکماشه - عاقرقرحا یکماشه - دار فلفل یکماشه - نمک لاهوري یک توله - پودینهٔ [1] خشک سه ماشه - قند سیاه لاهوري [2] که خالص باشد ، شش ماشه - همه اجزا را باریک آس نموده بآب ترنج خمیر کرده و ترنجی را جوف خالي کرده آن خمیر داروها را در آن پر کند ، و دهن آنرا با پارهٔ پوست ترنج مسدود نماید * بعد ازآن دیگ گلي را پر از ریگ نمناک کرده و ترنج مذکور را درین ریگ ، نصف بالا و نصف پائین گذاشته ، بر آتش نرم نهد ؛ تا بخار از سر دیگ بر آمدن گیرد ؛ آن زمان از آتش فرو آورده نگهدارد تا سرد شود * بعد ازآن آن ترنج را نگهدارد ؛ وقت شکار بقدر مایحتاج از آن ترنج بر آورده بکار برد * وزن خوراک باز یک سرخ ، و شاهین مساوي ، و بحري دو سرخ ؛ و جانور ریزه را نباید داد که دوا سخت است * و پیش از شکار

[1] پودینه The Marsh Mint: *Mentha arvensis*. (Watt).

[2] قند سیاه لاهوري is *gur*.

دو سرخ - صبر سقوطري بريان دو سرخ - مشک دو سرخ - قنبیل چهار سرخ - شنجرف چهار سرخ - و بهمان نوع و وزن بعمل آرد بغایت مجرّب است *

صافي اندرجو تلخ [1] یعنی لسان العصافیر[1] - از محمد هاشم میر شکار *
نبات سه ماشه - قند سرخ لاهوري خالص یکماشه - نمک لاهوري یکسرخ - زیرهٔ سفید دو سرخ - اندرجو تلخ [1] هفت دانه - قرنفل دو عدد - شونیز [2] یک سرخ - همه اجزاء را باریک نموده با اندکی قند گولي خورد کند ؛ و قند نبات که در اوزان صدر مقرر است بهم ممزوج نموده و بران گولي مذکور پیچیده مغلّف بکند تا بمجرد دادن جانور قی نکند * و چون گولي طیار شود قدر یکدانهٔ جواری صبر سقوطري در سر گولي خلاند ؛ و باز را گرفته در قباچه کرده از حلق او فرو برد * بعد دو پیخال آب ندهد بلکه تا وقت قی کردن تشنه دارد * چون خاطه اندازد آب شیر گرم پیش باز نهد تا برغبت خود بنوشد * و چون از آب خوردن و پیخال کردن فارغ گردد قدر یک گنجشک گوشت بز آبداره کرده بخوراند * و اگر جانور سست شود خون از کبوتر و فاخته و سارو و مرغ خانگي در حلق او باید چکانید ؛ و تهوار گوشت سارو و خون گرم نافع است ؛ و اگر سارو نباشد کبوتر بچهٔ فربه بهتر است * و همان عصر سینهٔ چهار گنجشک که در همه صافیها معمول است بدهد * و روز دیگر طعمه داري کرده چون باشتها آید باید بشکار برد * و اگر باین صافي اشتها نافروزد اندکی رچ خام[3] در پرهاي مرغ پیچیده شب بخوراند و صبح بشکار برد - مجرّب است - از تجربات فقیر *

---

[1] لسان العصافیر or اندرجو تلخ *Holarrhena antidysenterica:* Kurchi or Conessi Bark. (Watt).

[2] شونیز *Nigella sativa:* Small Fennel, or Black Cummin. (Watt).

[3] رچ خام probably an error for بچ.

باید داد * و اگر صبر را در سفالپارۂ بریان کردہ داخل نماید عمل سخت کند * و برفي از آن نامیدہ که هیچ دوا درین غیر از اجابت آور نیست و بمجرد دادن بجانور، زود مثل برف، در شکم جانور بگدازد *

صافي نوشادر * اگر جانور بصافي نمک خوبگیري نکند و بامتحان رسیدہ باشد، پس او را نبات هفت ماشه - نوشادر تصعید کردۂ آفتاب یکسرخ - گولي بآب خالص بسته شب نگهدارد ; و صبح باز را گرفته و بقباچه کردہ گولي از حلق او فرو بگذارند و چند قطرہ آب بالای آن در گلوی باز چکاند و کشیدہ بر دست نشاند * و بعد دو پیخال اگر خلطه انداخت بهتر، والا بعد پیخال سیوم آب دهد * چون آب خوردہ برضای خود فارغ شود قدر یک گنجشک آبدارہ گوشت میش باز را بخوراند و بعد از طعمه داري بشکار برد - انشاء الله تعالی خوب گیرد * و در انواع صافي، طعمه داري که از صافي سادہ اختلاف ندارد، بر همان موقوف است و هر جائی که اختلاف است واضح میگردد * و باز را، وقت آب دادن، بعد از صافي، در آفتاب نشانیدن نافع است *

لقمۂ گنجشک نر * گنجشک نر را از پر و بال صاف نمودہ و شکم آن خالي کردہ و بر چوبي دراز بسته نزدیک آشیانۂ زنبور برد تا زنبوران بر آن جمع شوند ; و بعدہ چوب را حرکت دهد تا زنبوران جدا شوند، و باز نزدیک زنبوران برد ; چند مرتبه چنین کند * مدعا آنکه زنبوران نیش چندان درآن گوشت زنند که گوشت را تمام خوردہ استخوان خالي بگذارند * بعدہ ادویۂ مذکور الذیل را داخل کردہ در روغن گاو بریان کند بدستور شکم خورہ * بیربهوٹي چهار عدد - کرکم [1] دو سرخ - قرنفل چهار سرخ - عاقرقرحا

[1] کرکم Turmeric: *Curcuma longa*. (Watt).

و نبات شش ماشه نرم آس نموده بآب گولي بندد ، و نمک دو سرخ ، صبر دو سرخ ، با دو ماشه نبات باهم سائیده گولي بندد و دو شب نگهدارد * و صبح اول گولي خورد بدهد و بهمان دفعه گولي نباتِ ساده نیز بالای آن باز را گرفته از حلق فرو بگذراند و از قباچه کشیده بر دست نشاند و بعد دو پیخال منتظر خلطه باشد * اگر خلطه انداخت بهتر ; واگر پیخال سیوم نیز پیش از خلطه قی کردن بکند آب باید پیش جانور نهاد ; و اگر قدری آب خورد و بعد از آن قی کند بیجا نیست * و ممکن است که طغاره پر آب کرده و جانور را تنگ دوال بر کنارهٔ آن نشانیده به بندد ، ولی از بیم هوا زده‌گي ، آن روز غسل کردن و بآب رفتن جانور را نگذارند * و در ایام چلهٔ سرما بسیار احتیاط کند بلکه آب هم در پیاله دهد ; ولی موسم بهار چندان ضرر ندارد * و آب خوردن نافع ترین دواهای اشتها انگیز است * و بعد ازان که از آب خوردن و پیخال کردن فارغ شود گوشت بز قدر یک کنجشک آبداره کرده تهوار دهد ; و شام سینهٔ چهار گنجشک بآب تر کرده بخوراند ، و دو روز دیگر طعمه داري نموده بشکار برد - مجرّب است و آزمودهٔ این فقیر است *

لقمهٔ برفي[1] تجویز و آزمودهٔ این فقیر است * سهاگهٔ تابا - نمک لاهوري - شبّ یماني[2] - نوشادر تصعید کردهٔ آفتاب - نبات سفید - صبر سقوطري - از هر کدام مُساوی یکماشه باریک آس نموده باندک آب لیمون ممزوج کرده یک هفته در آفتاب نگهدارد ; و در ظرف شیشه و یا سفال و یا قوطي چوب داخل کند * صبح پیش از شکار یا در عین شکار در ورق گوشت قدر یک نخود باز را خوراند و بعد یک پیخال آب دهد و چون یک پیخال دیگر بکند خون خورانیده بپراند * و اگر جانور طبع نامجیب داشته باشد آنرا دو سرخ

---

[1] برفی, from *barf* "snow," a fanciful name explained by the author a few lines further on.

[2] شب یماني Alum.

نوع دوم این طور است که روزی که خواهد بشکار رفتن، شب آن [1] اندکی طعمه از معتاد کم کرده بدهد؛ و نیز پر خالي بی رفاقت دوای دیگر بدهد، و صبح شکار، چون باز پر را بگرداند و قی کرده براندازد، آن کمان دو حَب از آن حبوبِ نبات که وزن دو ماشه باشد از حلق باز فرو بگذراند و سوار شود * وقتی که یک پیخال کند آب باید داد؛ چند منقار بخورد و بعد یک پیخال بپراند، و این از تجربات این فقیر است و از محمد هاشم میر شکار * و اگر پیش از آب دادن صید میسر آید مبارک است، احتیاج آب نیست *

صافي از عبدالواحد میر شکار * اگر باز نبات هضم نکرده ولی ناگداخته بمجرد دادن قی کرده بر اندازد، آنرا باید که اول نمک تنها قدر کنار جنگلي از حلقش بگذرانند وچون بعد زمانی آنرا قی کرده بر اندازد بار دیگر باز را گرفته نبات از قدر مستعمل سیوم حصه کم کرده باید داد؛ و همه دستور و قواعدش، از آب دادن و سیر کردن، مطابق صافي ساده که در اول این فصل مذکور شده، بعمل آرد *

لقمهٔ ترب که به عربي فجل[2] گویند؛ از حاجي الیاس * اگر در شکار باز بیفرماني کند و هیچ داروی دیگر موجود نباشد پارهٔ ترب که تلخي زیاده داشته باشد بدندان خاویده و باز را گرفته لعاب دهان در حلق اندازد، و چند دانه حرمل[3] بدندان خاویده بر هر دو سوراخ بیني چسپاند، و بعد یک پیخال بپراند، و این را فقیر آزموده است *

صافي صبر از محمد هاشم میر شکار * اگر باز در شکار بد فعلي کند باید که عصر بطعمهٔ پنج گنجشک بی استخوان از پرصاف نموده سیر کند،

[1] The Muslim night comes before the day.
[2] ترب P. فجل Ar. The Radish: *Raphanus sativus* (Watt).
[3] حرمل *Peganum harmala* (Watt).

لقمۀ قرنفل * شکر طبرزد چهار سرخ - قرنفل دو عدد - بدندان خاویده در حلق اندازد ؛ بعد از یک پیخال آب ندهد، ولی یک سینۀ فاخته و یا سارو و یا یک کنجشک بخون گرم آلوده بخوراند و چون خالي شود باید بشکار برد *

سنکتاب شیرۀ ککرونده * بیارد ککرونده و آب آنرا کشیده باندکی شاش کودکان ممزوج نماید، و دو عدد قرنفل در آن سحق نموده چند سفالپارۀ سوختۀ آتش در آن سرد کند * بعده از پارچه گذرانیده قدر یک گنجشک گوشت بز در آن تر کرده باز را پیش از شکار خورانیده سوار شود ، و چون دو سه پیخال کرده از ته شکم خالي گردد بپراند *

نسخۀ حب نبات * حبها که قنّادان پنجاب آنرا از تنها چاشني[1] نبات سازند باید خالص بهمرسانید، زیرا که اکثری آرد داخل کنند که در وزن جهت فروختن نفع به ایشان بخشد ، و آن بکار جانوران نیاید مگر خالص ، و طریق دادن و استعمال آن دو نوع است *

یکی آنکه اگر جانور صافي سخت نخواهد ، و امتلا[2] برو هم مستولي نباشد، ولی فقط اندکی بی اشتها گشته باشد ، آنرا گرفته چند دانه بطوری که صافي دهند ، از حلق او فرو بگذرانند ، و بعد از دو پیخال آب دهند * اگر ابتداء زمستان باشد و یا ایام بهار آب سرد بهتر است ؛ و اگر سرمای شدید باشد آب شیر گرم نافع تر است * چون از آب خوردن و پیخال کردن فارغ شود قدر یک گنجشک گوشت بز ورق کرده باز را تهوار خوراند و بهمان قناعت کند تا عصر ، و آن وقت قدر سه کنجشک طعمۀ آبدارۀ باید خورانید و آن شب هیچ پرمهره نباید داد و صبح گاه باید بشکار برد * و اگر جانور سخت طبع باشد و نامجیب آنرا لقمۀ که بمزاج موافقت کند و آزموده بود بدهد *

[1] چاشنی , Syrup.

[2] امتلا Repletion, satiety.

چاک کرده و بیربهوٹي چهار عدد ، زعفران دو سرخ ، قرنفل چهار سرخ ، عاقرقرحا دو سرخ ، مشک دو سرخ ، قنبیل چهار سرخ ، صبر سقوطري در سفال آب نادیده بریان کرده دو سرخ ، اینهمه اجزا را باریک آس نموده در چاکهای سینه و شکم آن پر کند ، و بروغن گاو آن را بریان کند که هم سرخ رنگ شود و خام نماند و نسوزد ، و هم روغن باقي نه ماند ؛ اینهمه قواعد مدّ نظر داشته کار کند ، و همراه خود همواره داشته باشد ؛ هرگاه جانور باز و یا شاهین بي اشتها شود آنرا در عین شکارگاه بدهد ؛ قدر چهار سرخ از آن گوشت و دوا ، بهم بآب تازه سائیده ، در حلق جانور چکاند و بعد یک پیخال یک سینهٔ سارو [1] تهوار دهد ، بخون او گرم کرده سیر کند ، و بر همین قدر طعمه قناعت نماید ؛ و عصر قدر سه گنجشک آبداره کند و بدان سیر نماید * صبح دویم نیز چهار سرخ از همین لقمه در آب تازه سائیده در حلق جانور چکاند و هیچ آب ندهد * این صافي نیست ، و این جوش در سردي بسیار خوب نیست تا که اشتهای جانور بند نشود ، و آنروز زود خورانیده سوار باید شد * و بعد از خون چشانیدن و یک پیخال کردن ، پرانیدن و صید گیراندن لازم است * و این از نوادر لقمه‌ها است و از نسخهای مجرّب عمده است * و این را کسی که داند غیر ازین بر دیگری عمل نکند ؛ و کمتر کسی از میر شکاران است که واقف باشد و این را داند * و مطلق آب ندادن هم بیم داغ بجگر جانور رسیدن است * بعد از گیرانیدن دو دست ، چند کرّت آب باز را بخوراند و بشکار مشغول شود و بر مرغان بزرگ مثل تاز و تغدري و سرخاب ، باز را راغب و دلیر گرداند * برای شاهین سه سرخ ، و برای بیسره و شکره [2] یکرتي باشد *

---

[1] سارو for سار the starling, the maina. [2] *Rati* H. and *surkh* P.

که هر دو عضو او بیک دفعه بریده شود (مدعا آنست که در سر و دم مار زهر قاتل است، و اگر یکی ازین دو عضو بریده شد زهر بدیگری وارد گردد، لهذا بتاکید تمام عمل باید کرد) و میانهٔ آنرا در ظرف گلي انداخته در زمین دفن کند تا کرم در آن اُفتد؛ و آن کرم را در سایه خشک کرده نگهدارد * و ترکیب جهت دادن باز این طور است که کرم نیم سرخ - مشک یکسرخ - نوشادر نیم سرخ - بهم ممزوج نموده در ورق گوشت انداخته آن زمان باز را یا شاهین را بدهد که در عین شکار باشد * چون دیدي که بقضای الهي جلّ شانه شکار بدست نیامد، چند ورق گوشت بروغن بادام (اگر در شکار همراه باشد) آلوده بخوراند؛ و اگر آن موجود نباشد آبداره کرده بخوراند که مضرت بجانور نرساند * و اگر پیه خایهٔ مرغ عوض روغن مذکور دهد از آبداره بهتر است * برای باشه و شکره نصف وزن آنکه برای باز و شاهین گفته شد * و آن اوزان یک خوراک است و آزمودهٔ استادان است *

لقمهٔ گل چنبه [1] * بیخ پپل [2] را در سایه خشک کرده نگهدارد؛ چون باز در شکار خوبي نکند، بیخ پپل چهار سرخ بدندان خاویده با یکعدد بیر بهوتّي، و گل چنبه یکسرخ، یار نموده در ورق گوشت باز را خوراند؛ بعد یک پیخال بپراند-انشاءالله تعالی بی خطا گیرد * و اگر شکار میسر نیاید چند ورق گوشت آبداره کرده بدهد تا بحال خود مانده سست نگردد و این تجربهٔ استادان است *

لقمهٔ شکرخوره [3] - بیارد مرغک شکرخوره و آنرا چنان بکشد که خون او نریزد و اندرون عروقش بماند؛ و از پر و بال صاف نموده و سینهٔ او را

---

1 گل چنبه Flowers of *Michelia champaca*. (Watt).

2 پپپل (prop. *pippal*) for *pīpal*. The Peepul Tree: *Ficus religiosa*. (Watt).

3 مرغک شکر خوره — شکر خوره A species of sun-bird (*Nectariniidæ*).

نیاید و جانور از شدت گرسنگي غش کند آنرا ورق چند آبداره خوراند و این از استادان قدیم است *

صافي چرچره[1] * اگر باز در شکار بی فرماني کند آنرا در عین شکارگاه قدر سه ماشه نبات در حلق فرو باید برد و بالایش چند قطره آب برگ چرچره در دهن باز چکاند و بعد دو پیخال بر صید پراند - انشاء الله تعالی روز بروز خوبي زیاده کند * و شاهین را همین دستور شاید * و اگر شکار دیر شود چند ورق گوشت آبداره کرده بخوراند و این آزمودهٔ استادان است *

لقمهٔ شنجرف * سهاگهٔ خام یکسرخ - شنجرف نیم سرخ - در عین شکار در یک ورق گوشت بباز منکر باید داد ، و به باشه و شکره نصف آن ؛ و شاهین را سزاوار تر ازین دیگر دوا نیست * و اگر شکار میسر نیاید چند ورق گوشت آبداره کرده بخوراند *

لقمهٔ گهونگچي سفید - بیربهوتي یکعدد - گهونگچي سفید دو دانه - بدندان خاویده یار[2] کند و در ورق گوشت باز را خوراند و بشکار برد *

لقمهٔ گهونگچي ، نسخهٔ دیگر * قرنفل یکعدد - نبات دو سرخ - گهونگچي سفید یکدانه - باهم باریک نموده در یک ورق گوشت بطور لقمه باز را خوراند و در عین شکار دادن روا باشد ؛ از تجربات استادان است *

لقمهٔ کرمهٔ[3] مار دهامن[4] برای خوب گیري باز - این لقمه از همهٔ لقمها قویتر است * بیارد مار دهامن ، و آنرا قدر یک وجب از جانب سر و دم بریده دور کند ؛ اما باید که دو ضرب متصل بزنند ، یکی بر گردن و دوم بر دم ،

---

[1] چرچره (*Chirchira*) *Achyranthes aspera*: vide p. 82, note 9.

[2] یار کردن i.e., to mix together.

[3] *Kirma* from کرم "worm."

[4] مار دهامن (*dhāman* H.) a large species of harmless snake, *Zamenis mucosus*, (which is supposed to suck cows).

طعمهٔ آهن تاب[1] * که جهت اشتها بیعدیل است * باید که آب تنها را هفت مرتبه آهن تاب کند، یعنی آهن گرم کرده در آب سرد کند، بعد ازآن دانهای قاقلهٔ صغار، عرف الاچي خورد[2] دو سرخ - مالکنگني[3] نیم سرخ - نبات شش ماشه - پخته باریک پارچه بیز کرده بعد از پر مهره انداختن صبح قدر یک کنجشک گوشت بز در آن تر کرده باز را بخوراند؛ بعد از چهار پیخال بشکار باید برد، و به باشه و شکره نصف وزن باید داد، و این آزمودهٔ استادان هندوستان است *

سنگتاب[1] سهاگه * شاش کودک دو توله - آب تنها ده توله - هر دو باهم ممزوج کرده سفالپارهٔ چند سوختهٔ آتش درآن سرد کند؛ بعده الاچي کلان[4] پنج سرخ - سهاگهٔ بریان یکسرخ - در آب سحق نموده قدر یک گنجشک گوشت بز درآن تر کرده باز را بخوراند و بعد سه پیخال بشکار برد و این آزمودهٔ استادان است *

سنگتاب استخوان کلهٔ سگ * چون باز در شکار بی فرماني کند و بهیچ دوای دیگررام نگردد، بگیرد استخوان پارهٔ کلهٔ سگ دیوانه با روغن چرب کرده بر فتیلهٔ چراغ نگهدارد تا آتش گیرد * چون آن روغن بالایش بسوزد، هفت مرتبه این عمل را تجدید و تکرار کند * بعد از آن بگیرد شاش کودک یکتوله - آب خالص یکتوله - مالکنگني دو سرخ - سهاگهٔ بریان دو سرخ - باریک آس کند و آن اُستخوان را هم سرمه سا کرده داخل نموده درآن دو آبهٔ مذکور تر کرده قدر یک کنجشک گوشت بز در آن تر کرده باز را بخوراند و بعد خالي شدن بشکار برد، اما بشرطیکه شکارگاه دور نباشد * و اگر شکار زود میسر

---

[1] آهن تاب *vide* p. 79, note 2.

[2] قاقلهٔ صغار عرف الاچي خورد The Lesser Cardamom : *Elettaria cardamomun* (Watt).

[3] مالکنگني *Māl-kangnī : Celastrus paniculata :* Black oil ; the *Oleum Nigrum* plan (Watt).

[4] الاچي کلان The Greater Cardamon : *Amomun subulatum* (Watt).

لقمه از گوري پاندي * گهونگچي سفيد دو دانه - بيربهوٹي نه عدد - کوکنار يک پوست - قرنفل سه عدد - نمک سنگ يکنيم سرخ - فافل گرد سه دانه - زنبور سياه [1] يکعدد - کافور يک رتي - حب المهلب [2] دو سرخ - موميائي و مشک از هر کدام يک سرخ - عاقرقرحا [3] يک سرخ - مصطگي [4] يک سرخ - بچهناک تيليا [5] يکسرخ - انگوزهٔ [6] يکسرخ - همه اجزاء را باريک نموده بآب ترب خمير کرده برابر دانهٔ ماش حبها سازد * باز را روز شکار يک گولي داده سوار شود *

سنگتاب مازو * آب کوکنار يکتوله - آب مازو دو توله - هفت سفال پاره گرم کرده در آن اندازد * چون آب مذکور بعد زماني صاف شود، مشک قدر يکدانهٔ ماش - بيربهوٹي يکعدد - نبات سه ماشه - اين همه را سائيده در آن داخل کرده قدر يک کنجشک طعمهٔ گوشت بز در آن تر کرده باز را بخوراند و بعد چهار پيخال بپراند - انشاء الله تعالی خوب گيري کند ; و اين آزمودهٔ استادان است *

طعمه داري که نظير ندارد * نبات يکتوله - سرمه کرده در يک پيالهٔ سفال آب ناديده بقدر دو کنجشک طعمهٔ گوشت بز باهم ممزوج کند و تمام شب در هوا نگهدارد و صبح مشک دو سرخ - قرنفل يکعدد - در آن داخل نمايد و باز را بخوراند ; و بعد از خالي شدن بشکار بايد برد و آب شير گرم پيش از سوار شدن بايد داد : اين طعمه داري قائمقام صافي است و تجربهٔ استادان است *

---

[1] زنبور سياه probably a wood-boring bee, or else a species of mud-wasp.

[2] حب المهلب , prop. حب المحلب The berry of *Prunus mahaleb.*

[3] عاقر قرحا *'Āqarqarḥā : Anacyclus pyrethrum :* the Pellitory of Spain.

[4] مصطکي Gum Mastic.

[5] بچهناک تيليا *Bachnāg Teliā : Aconitum ferox :* Indian Aconite.

[6] انگوزه Assafoetida. *Ferula alliacea.*

لقمهٔ یکمیز [1] که جهت شکار سریع الاثر است * اگر باز در شکار بی‌فرمانی
کند و هیچ دوا در آنجا موجود نباشد، پس باید که چند ورق گوشت از هرچه
موجود باشد با بول خود تر کرده بخوراند * امّا کمتر از نیم کنجشک نباید
و زیاده هم منع است که دوا است، و طعمه را شکم سیر میدهند * و این
تجربهٔ استادان هندوستان و آزمودهٔ این فقیر است *

لقمهٔ پرچ بو داده [2] * پرچ را در پارچهٔ پیچیده و با شاش کودک تر کرده
در دودی [3] دفن کند که بریان شود * بعده پوست دور کرده قدر نیم سرخ از آن
با یک سرخ قنبیل ممزوج نموده شب در ورق گوشت باز را بخوراند
و چون هضم کند چند ورق گوشت فاخته بخون او آلوده از آن سیر کند -
انشاء الله تعالی تا صبح اشتها بسیار آرد و این از هندوستانیان است *

لقمهٔ مومیائی * اگر در شکار گرفتن باز کمی کند آنرا قنبیل ناشسته
نیم سرخ - شکر طبرزد چهار سرخ - مومیائی قدر دانهٔ جواری - باهم باریک
آس کرده در یک ورق گوشت، صبح، پیش از شکار، داده سوار شود * بعد از
یک پیخال، آب شیر گرم چند نوک بباز خورانیده چون یک پیخال دگر
کند پرانیدن میخواهد؛ و این از استادان است *

لقمه از گدا بیگ * گاوروچن [4] دو سرخ - افیون یک سرخ - اشخار [5]
نیم سرخ - بآب لیمون سائیده گولیها برابر عدس سازد * وقت شکار باز را
یک گولی در ورق گوشت خورانیده بپراند؛ پیش از شکار و در عین شکار
دادن روا است؛ و چند مثقال خون خوردن دهد تا اشتها زیاده پیدا کند *

---

1 یکمیز I am unable to trace this word.

2 بورچ or بچ *Bach*: the root of the sweet flag (*Acoras calamus*).

3 *Dūdī*, in Hindi *dūd̤o*, is a faqir's fire, which is usually kindled in a hole in the ground.

4 گاوروچن In Hindi *go-rochan*, a stone procured from the gall of cows.

5 اشخار is an alkaline deliquescent substance, like barilla the ashes of salt plant.

نمک سنگ چهار سرخ - بآب لیمون سحق کرده گولي برابر دانهٔ فلفل باز و شاهین را کافي است، و جانور ریزه را برابر دانهٔ ماش، پیش از شکار و در عین شکار دادن هم رواست * بعد دو پیخال خون هر پرنده که موجود باشد خورانیده بپراند *

اقلهٔ تودري سرخ [1] * بورهٔ ارمني [2] نیم سرخ - مشک برابر یکدانهٔ ماش - تودري سرخ یکسرخ - بیر بهوٹي نصف عدد - پیش از سوار شدن بآب تازه گولي بسته در ورق گوشت باز را خورانیده بشکار برد؛ هیچ احتیاط طعمه داري نیست *

اقمهٔ عود که به هندي اگر نامند * قرنفل دو سرخ - بیربهوٹي یکعدد - مشک نیم سرخ - تودري سرخ دو سرخ - بورهٔ ارمني دو سرخ - عود دو سرخ - نمک لاهوري سه ماشه - همه اجزاء را بآب لیمون سحق نموده برابر دانهٔ ماش گولي بندد و وقت شکار باز را یک حب از آن در یک ورق گوشت بز خورانیده بپراند و این از استادی است *

صافي که باز را نافع است * نبات دو ماشه - نمک سنگ دو سرخ - هردو را باریک آس کرده بآب لیمون و روغن گاو گولي بسته نگهدارد، و شام طعمهٔ بی استخوان، سیوم حصه از معتاد کم کرده، بخوراند؛ و صبح گولي مذکور باز را گرفته در حلق او فرو برد و بعد از سه پیخال آب دهد شیر گرم * چون از پیخال آب خالي شود قدر یک گنجشک گوشت بز آبدار تهوار [3] بدهد و عصر سینهٔ چهار گنجشک؛ روز دوم طعمه داري بضابطهٔ صافیها که نوشته شد بعمل آورد * روز سیوم بشکار برد و این عمل استادان قدیم است *

---

[1] تودري سرخ *Todri surkh*, some kind of thorny tree or plant called in Arabia بزر الحمحم ; the seed is used in medicine.

[2] بورهٔ ارمني Armenian bole.

[3] تهوار is apparently meat cut in slices.

تا برغبت خود بخورد * چون از ته خالي شود قدر يک گنجشک طعمهٔ دل بز آبداره بدهد ، و آخر روز بغل چهار گنجشک خصي بی استخوان خوراند * و صبح دوم بر مرغ خانگي طلبيده نيم سير كند ، و شام سه گنجشک از پر و بال صاف نموده با استخوان معمولي بخوراند ، و صبح سيوم بشكار برد - انشاءالله تعالى موافقت طبع نيكو كار كند و مجرّب است *

لقمه از محمد لطيف * قنبيل ناشسته نيم ماشه - صبر سقوطري مُساوي - قرنفل وزن صدر - سهاگه برابر دانهٔ برنج - هر چهار را بآب ليمون سوده برابر دانهٔ ماش حبها سازد * مقدار خوراک باز دو گولي ، و جانوران ريزه يک گولي ، در يک ورق گوشت بز بخوراند و زود بايد بشكار برد ، و اگر آنروز باندک طعمه آبداره قناعت كند و در روز دويم بشكار برد بسيار نافع است *

نائزهٔ [1] باز از منصور * قرنفل دو عدد - نبات يكماشه - پوست كوكنار بو داده [2] چهار سرخ - در آب و شاش كودک حل كرده چند سفالپاره سوختهٔ آتش در آن انداخته چون صاف شود آب مذكور را بنائزه يا در چيزی مثل آن باز گرفته در حلقش ريزد ، بعد از دو پيخال قدر يک گنجشک آبداره بدهد * اگر دوا صبح داده باشد ، ظهر بشكار بايد برد ، و اگر عصر داده باشد صبح دويم بشكار بايد برد *

لقمه از شادي بيگ * قنبيل ناشسته چهار سرخ - قرنفل دو سرخ - مشک يكسرخ - موميائی يكسرخ - زعفران دو سرخ - بير بهوٹي يكعدد - مصبّر دو سرخ - مصري يكماشه - شنجرف دو سرخ - كافور يک سرخ -

---

[1] نائزه, i.e., a reed or pipe, frequently the tarsus-bone of a heron or crane. The hawk is first cast and 'mailed,' or held by an assistant. The falconer then fills his mouth with water, inserts one end of the pipe into the hawk's crop, and next fills the crop from his mouth.

[2] بو داده parched.

بیخ اسکندهٔ [1] ممزوج نموده بر سنگ صلایه بشیره‌جات قدر ما یحتاج آمیخته سحق بلیغ نماید تا باریک گردد و معجون کرده نگهدارد * قدر مستعمل از آن یکسرخ برای باز، وجانور ریزه یعنی شکره و باشه و بیسره را وزن یکدانهٔ ماش؛ پیش از آن که سوار شود بجانور در یک ورق گوشت خورانیده بشکار برد و درانجا خون هر پرنده که موجود باشد چند نوک داده بپراند * و اگر جانور بسیار نانجیب بود آنرا دو روز متواتر باید خورانیند؛ و بآبداره از معتاد ثلث حصه کم کرده سیر نماید؛ و صبح سیوم بر مرغ گرم کرده نیم سیر کند؛ بعد از آن باید بشکار برد - انشاء الله تعالی خطا نکند که مجرّب است *

لقمه از ایاز * قنبیل ناشسته، و صبر سقوطری، و نمک، از هر کدام یکماشه، بآب لیمون کاغذي ممزوج نموده روز شکار قدر دو سرخ باز را در ورق گوشت پیش از شکار بخوراند و چون دو پیخال کند آب شیر گرم باید خورانید؛ و اگر میسر نیاید آب سرد بخوراند * چون از پیخالِ آب [2] فارغ گردد باید پرانید و اگر جانور ملائم طبع باشد و از حدت دوا سست شود قدر یک کنجشک آبداره باید خورانید و بعد خالي شدن بپراند و این مجرّب است *

صافي گهونگچي سفید * اگر باز بغایت بد خو بود، برای آن نبات یکماشه - نمک سنگ یکسرخ - قنبیل ناشسته نیم سرخ - صبر سقوطري برابر دانهٔ جواری - شنجرف یکسرخ - گهونگچي سفید یکدانه - بریان کرده داخل نماید - همه اجزا را سائیده بآب تازه گولي کرده صبح باز را گرفته مثل صافي از حلق او فرو بگذراند * چون دو پیخال کند آب شیر گرم دهد،

[1] اسکندهه *Asgand*: *Withania somnifera.*

[2] پیخال آب; after physicking, a hawk drinks freely and for some time voids nothing but water.

نسخهٔ لقمهٔ افیون حارا [1] * اگر خواهي که در وقت سرما و هوای ابر شکار کني و ضرر بجانور نرسد ، بیار افیون قدر یکدانهٔ ارزن - و قرنفل نصف عدد - صبح در ورق طعمه باز را بخوران و سوار شو - انشاء الله تعالی مضرّت سرما بباز نرسد ، و این بسیاه چشمان موافق تر است ؛ آزمودهٔ استادان است *

عمل نواب عالم خان * شنگرف [2] دو رتي - قنبیل ناشسته یکسرخ - صبر سقوطري [3] نیم سرخ - نبات دو ماشه - گهونگچي [4] سفید یکدانه - زعفران دو سرخ - همه را یکجا باریک آس نموده بگلاب خمیر کرده گولي برابر دانهٔ جو بسازد : وقت شکار باز را یک گولي و شاهین را دو گولي ؛ و این آزمودهٔ فقیر است *

لقمه از مقصود میر شکار * کافور بهیم سینی [5] یکسرخ - قرنفل یکماشه - مُشک نیم سرخ - جلوتري دو سرخ - دانهٔ ایلاچي خورد بیست و پنج دانه - بیر بهوٹي چهار عدد - شنگرف نیم سرخ - نمک سنگ یکماشه - ذاک [6] سفید بریان کرده یکسرخ - صندل سفید چهار سرخ - مومیائي یکماشه - نبات چهار ماشه - اجزاء مذکور را باریک آس نموده و بآب برگ بریاره [7] و آب پنج [8] چرچره [9] و آب گوله نارنجي [10] و آب

---

1 افیون حاوا I am unable to trace this.

2 شنگرف or شنجرف *Shangarf* or *Shanjarf*, Cinnabar.

3 صبر سقوطری *Aloë succotrina*: the Socotrine aloes.

4 گهونگچی سفید *Ghūnchi*: the white variety of *Abrus precatorius*: the Indian or Wild Liquorice root.

5 کافور بهیم سینه Bhimsaini or Baras camphor: the Sumatran camphor.

6 ذاک سفید for زاج سفید "Alum."

7 بریاره *Bariāra*, also written بریاله' *Sida carpinifolia*: the Hornbeam-leaved sida.

8 پنج probably a copyist's error for بیخ.

9 چرچره *Chirchira*: *Achryranthes aspera*: the prickly chaff-flower.

10 گوله نارنجي Orange flowers?

چهار پیخال، طعمهٔ آبداره قدر دو گنجشک باز را خوراند و روز دویم بشکار برد، و خون خورانیده، بعد از آن بپراند * و همراه دوا همان یک گنجشک گوشت بز صبح کافي است؛ و تمام روز تا ظهر گرسنه دارد و عصر بآبداره سیر کند چنانچه گفته شد *

نسخهٔ لقمهٔ اجوائن * نبات وزن یکسرخ - اجوائن [1] خراساني یکسرخ - قنفیل ناشسته دو سرخ - بیربهوتي نیم سرخ - در آب برگ درخت نیم و شیرهٔ لیمون سائیده گولي وزن یکسرخ کند؛ مقدار خوراک برای باز یک گولي، و ریزه جانور را نصف، هنگام شکار در یکورق گوشت خورانیده سوار شود؛ در شکارگاه خون پرنده چشانیده بپراند *

نسخهٔ لقمهٔ قرنفل * مومیائي [2] یکسرخ - قرنفل یکعدد - نمک سنگ قدر یکسرخ - باریک آس نموده یکروز صبح پیش از شکار در یک ورق طعمه بخوراند؛ و بعد دو پیخال قدر یک گنجشک آبداره گوشت بز بخوراند و تمام روز دیگر هیچ نخوراند؛ عصر سه گنجشک خورانیده سیر کند و صبح دویم خون داده بپراند *

نسخهٔ لقمهٔ تلخهٔ خروس * نبات یکماشه - نمک سنگ نیم سرخ - تلخهٔ [3] خروس نیم سرخ - باریک آس نموده و سفوف کرده در یک ورق گوشت بز صبح باز را بخوراند؛ و چون چهار پیخال کند قدر یک گنجشک گوشت بز آبداره کرده بآب شیر گرم باز را دهد تا باشتها آید؛ و ظهر باید که بشکار برد * و این برای باز شوخ طبع نیکو مجرّب است، و عمل استادان قدیم است *

---

[1] اجوائن *Ajwain: Carum copticum.*

[2] مومیائی Pissasphalt: Ar. عرق الجبال.

[3] تلخة is probably the gall-bladder.

شام خورانیده سیر نماید، و صبح باید که خون هر پرنده که دران وقت موجود باشد خورانیده پراند، و این از استادان هندوستان است *

نسخهٔ سنگتاب ساده - باید که هفت سفالپارهٔ آب نادیده را در آتش گرم کرده در پنج توله شاش کودک اندازد تا سرد شود و آنچه کف کند آنرا دور کند؛ و بقیه را از پارچه صاف نموده قدر یک کنجشک گوشت بز در آن تر کرده صبح بخوراند و ظهر بشکار برد، و اگر صبح بشکار بر دست شکار بعمل آرد[1] چرا که مابین این و شکار آبدارهٔ نباید داد که جوش این دوا تا چهار پاس بماند؛ بعد از آن اثر کمتر کند: و این از استادی است *

نسخهٔ لقمهٔ سهاگهٔ بریان - اگر باز در شکار خوب گیری نکند، بیار سهاگه تیلیه[2] را در سفال بر آتش بریان کرده وزن یکسرخ و نبات یکماشه بهم باریک نموده صبح و یا هرگاه که متوجه شکار شود زمانی پیش از آن در ورق گوشت خورانیده سوار شود و بعد از یک پیخال بپراند و این از متقدّمین است *

لقمهٔ صافي افیون - اگر باز در شکار بگریزد و از درخت بدرخت پریده نشیند و خوبي نکند آنرا باید که این لقمه بدهند * کمیله[3] دو ماشه، نمک سنگ چهار ماشه، سهاگهٔ تیلیهٔ خام چهار ماشه، نبات چهار ماشه، همه داروها باریک آس نموده در بارتاتورهٔ جوف خالي کرده دوا را پر کند و بالایش گل اندوده در آتش نرم پخته بعد از آن قرنفل چهار عدد، افیون قدر یکسرخ، در شیرهٔ لیمون و اندکی شیر عورت با همه داروی مذکور یکجا کرده سحق نماید؛ برای باز وزن یکسرخ، صبح در یک گنجشک خوراند: بعد

[1] There is an error in the text.

[2] سهاگهٔ تیلیه *Suhāgā Teliyā* : Crystallized borax.

[3] کمیله = قنبیله *vide* p. 51, note 2.

است * و پرهای فاخته و کبوتر و قاز و وانگ [1] و تغدری مضر است جهت نرمی پر شان *

نسخهٔ طعمه داري سنگتاب [2] جهت شکار باز - اگر باز بر صید حریص نبود آنرا قرنفل قدر دو سرخ در یکتوله آب تر کرده و سائیده نیکو حل کند و هفت پارهٔ سفال که هر کدام برابر ناخن نر انگشت آدمي باشد در آتش گرم کرده در آن آب اندازد ؛ چون سرد شود بر آورده آب مذکور در پارچه صاف نموده و قدر یک کنجشک گوشت بز در آن تر کرده وقت صبح باز را بخوراند و دیگر هیچ نباید داد * و عصر سه کنجشک مع استخوان آبدارهٔ شیر گرم داده سیر کن * و صبح دیگر خون هر زنده که موجود باشد خورانیده بر شکار باید پرانید : و اگر عصر خواهد که باز را بشکار برد صبح این طعمه داده باشد ، تاهم روا است ؛ برود *

نسخهٔ سنگتاب [2] ککرونده [3] - اگر باز در شکار گرفتن کاهلي کند و بی فرماني نماید بیارد ککرونده [3] (و آن گیاهی است که در هندوستان بهمرسد و مردمان آنجا ثمرهٔ آنرا بخورند) و شیرهٔ از آن گیاه بر آورده قدری قرنفل وزن یکسرخ در شاش کودک سائیده ممزوج نماید ؛ و نبات ناکوفته که یکپاره باشد در سفال بالای آتش نهد ، چون گداخته چکیدن گیرد آن زمان نبات مذکور در آن دوا باید انداخت ، چون سرد شود آن آب را در پارچه صاف نموده وطعمهٔ گوشت بز قدر یک کنجشک در همان تر کرده صبح باز را خوراند * و اگر آخر روز بشکار برد تاهم نیز باک ندارد ؛ و الا قدر سه کنجشک آبدارهٔ وقت

---

[1] *Wānk* or *awāuk* is, in Kapurthala, the name of the night-heron (*Nycticorax griseus*). In Kashmir it is called *kor*, in Oudh *subuk* and in Persia *vāq vāq*.

[2] *Sang-tāb* subs. Any decoction prepared by plunging hot stones in it: *āhan-tāb* is a similar mixture heated by a piece of hot iron.

[3] ککرونده *Kakronda*: *Blumea lacera* (Watt). The "Makhzan" says the Arabic name for it is *kamādaryūs*, "the germander."

نسخهٔ پر و مهرهٔ جانور نو - چون جانور نو را طوماغهٔ روزن دار شب از سر بر دارند و شبها قلندره شود ، آن زمان میر شکار را لازم ست که دو شب ناغه کرده شب سیوم پر میداده باشد و مهره هم گاه گاه * و مردم عوام پر مهره را لفظ مرکب برای پر دادن گویند ، و این غلط است * پر آن است که داروی چند در پرها پیچیده ، یا پر تنها وقت شام بخورانند و وقت انداختن باید نظر بر آن داشت ؛ و مهره آنرا گویند که مهرهٔ گردن مرغ بالای طعمه بخورانند * چون پر و مهره بهم یکجا دادن موافق تر است جهت حفظ صحت جانوران ، و نیکو ترین طریقهٔ حفظ الصحت است لهذا آنرا پر مهره گویند *

و باز نو را چیزی که میر شکاران کامل اول دهد فلفل گرد است و قدر مستعمل آن از یکدانه تا پنج دانه ، و زیاده ازین نباید داد ؛ و بدندان خاویده و هر دانه را سه پاره کرده در پر پیچیده باید خورانید ؛ و لیکن باید پرها اندک باشد که ابتدا است * و فلفل گرد باز را برای همین یک خاصیت در پر دهند که از حدت و تلخي آن پر در ته شکم نگه نمي دارد و بوقت البته قی کرده بر اندازد * و این جهت شکار بکار نیاید مگر آنکه جانور را پر خوردن و بوقت بر انداختن آموخته کند *

پر مهرهٔ دیگر که جهت شکار بکار آید - یکعدد قرنفل خام را که در هیچ دوائی پرورده نباشد ، در پر گردن یا بازوی مرغ و یکحب نبات قدر یکماشه باو یار کرده پیچیده بخوراند ، و صبح بعد از بر انداختن پر ، خون هر پرنده که میسر آید باز را خورانیده بر شکار پراند * و باز را و همهٔ جانوران شکاري را که پر خوراني [1] از همه پرندگان خوب است و لیکن گوشت عکه ممنوع

---

[1] There is an error in the text.

قباچه گرفته بدستور صافي سادة که نوشته شد بعمل آرد ؛ و آب دادن و سیر کردن همه بیک طور است لهذا تکراراً نوشته نشد *

نسخهٔ طعمه داري [1] که پس از هر صافي به باز و همه جانوران موافق است و اتفاق استادان بر این است * چون خواهي که صبح جانور را صاف کني پیش از آن، بوقت شام، طعمهٔ معتاد که جانور همیشه میخورده باشد، سیوم حصه از آن کم کرده باید خورانید ؛ پر و استخوان منع است، که مضرت برودهٔ جانور رساند، بلکه پاره کند * و فردای آن روز، دم صبح، صافي باید داد بقواعدی که در صافي سادهٔ اول گفته شده ؛ و آب دادن پیش از دو پیخال خطا است مگر آن که بعد صافي دادن بند شود و پیخال نکند ؛ آن وقت بلا فرصت آب دادن لازم است ؛ و تا وقتی که برغبت خود آب میخورد طعمه دادن خوب نیست * چون از آب فارغ شود آن زمان بقدر یک بغل گنجشک [2] باز را که لاغر باشد برای تقویت طبع بخورانند ؛ و فربه را احتیاج دادن آن نیست * و شام سینهٔ چهار گنجشک بی پر و استخوان، و صبح دویم قدر دو گنجشک گوشت دل بز ؛ و شام سه گنجشک از پرها صاف نموده با استخوان باید خورانید *! و صبح سیوم گوشت بز قدر چهار گنجشک ورق تراشیده آبدار کرده بخوراند ؛ و شام قدر پنج گنجشک بی پر و استخوان باید خورانید * و صبح دیگر بر مرغ در میدان طلبیده بخون و گوشت آن سیر کن و بعد از آن شکار را بر خود مبارک دان *

---

[1] Indian falconers, as a whole, diet a hawk in this manner after purging.

[2] It is the custom to give this quite fresh and warm, and mixed with blood. It is always given if the hawk has cast up, or got rid of, any fat. If, however, the hawk is in good condition and has got rid of no internal 'fat,' this taste of fresh meat and blood is seldom given.

باز را در ایام بهار بر مرغابي پرانیدن نفع بسیار دهد ، و در آب افتادن باز جهت کریز نیکو است * و زنهار که تا جانور را صاف نکرده باشي بشکار نبري مبادا که بیوفائي کند و بگریزد و صافي جانور نو را ساده خوب است و آن نیز بر دو نوع است *

صافي اول - مصري[1] قدر هفت ماشه با کارد دانها گرفته برابر کنار جنگلي[2] تراشیده و در پارچهٔ تر که اندک نمناک باشد مالیده و هموار نموده باز را گرفته قباچه کرده دهنش را وا کن و چند قطرهٔ آب در دهن باز چکانیده گلویش را باید تر نمود تا بمصري خراشیده نگردد ؛ و بسببکدستي و جلدي نبات را از حلق جانور فرو بگذار و جانور را از قباچه کشیده بر دست باید داشت تا که دو پیخال کند * بعد از آن اگر زمستان باشد آب شیر گرم در پیاله پیش باز بیار تا بخورد ؛ و به یکبار آب بسیار نباید داد مبادا سردي هوا بر جانور غالبه کند * بهمه جهت آهستگي خوب است * چون از آب خوردن فارغ شد گوشت دل بزُ ورق تراشیده قدر دو سینهٔ یک گنجشک آبداره خورانیده سیر نما و بهمین قدر قناعت کرده عصر هر دو بغل چهار گنجشک خصي بی پر و استخوان صاف نموده بخوران * و بعده تدریجاً زیاده کرده روز سیوم بر طعمهٔ معتاد آر ؛ آنگاه قابل شکار گردد * واگر باین موافقت نکند پس صافي دیگر اختیار باید کرد که ازین درشت تر بود *

نوعدیگري صافي ساده - نبات قدر نه ماشه باریک آس نموده سرمه کند وبا آب یا گلاب گولي طویل بطور خرما درست نموده صبح باز را در

[1] By *miṣrī* the author means sugar-candy; called in the Panjab *kūza miṣrī* and *sangarī* (corrup. of *sanjarī*) *miṣrī*. Falconers of the Derajat generally use this receipt for purging saker falcons, on first taking them out of the moult.

[2] By *kunār-i janglī* the author means the Indian Jujube or Chinese Date (*Zizyphus jujuba*) in Hindi *ber*.

و جانور را در ابتدا بهر چیز که باولی کردي بگیرد و بهر داروئی که اول عادت کردي موافقت واجابت نماید * و داروی سخت ابتدا جانور نو را ، وجانوریرا که میر شکار دیگر طیار کرده باشد ، ندهي * و منع کلي که درین هنر است این است که اگر طبع خود جانور از اجابت بدوا ملائم و موافقت نماید و محتاج بسخت نشود ، آنرا هرگاه که بیفرماني کند و اندکی سخت باو دادمي ، زود رام شود * و جانور که اصلاً عادت بمعالجهٔ سخت کرده باشد ، و همه نرمي و گرمي آزموده باشد ، پس اگر خدا نخواسته آن جانور بیفرماني کند به بسیار سختي رام شود ؛ و در سختي بسیار واقعهای سخت پیش آیند ؛ و دریافت و تداوي آن را اگرچه این مبتدي نیز بموجب حوصله و بصارت خود درج نموده جز از تجربهٔ بسیار مشکل است * و نگهداشت باز باین طوربایدکرد تا در سفر و مقام بهمه سازد ؛ و رنج و راحت بر خود قبول کند *

باید که باز نو را روزی که شکار اول کند سیر کرده و بخانه آورده و بر طغارهٔ آب بنشاني تا ظهر ؛ و بعده برداشته طعمه خورانیده بر دست گیری تا شام ؛ و شام بر پدواز بندی * اگر همراه جانوران دیگر قرار گرفت بهتر ، و اگر بطپد بر دست گرفته بعادت قدیم بدار * چون نماز خفتن رسد بر پدواز بند تا یکپاس شب نشسته باشد * و شب دویم نیز یکپاس اول نشسته باشد و سه پاس آخرین بیدار بدار * و چون شکار خواهي بردن ، آنشب چهار پاس بردست بدار و صبح بشکار برو * بعد شکار بهمان دستور بر آب بند و بهمان دستور بر دار و بیدار کن ، مگر بهمین قدر تفاوت که دو پاس شب بر پدواز بندی ؛ و بعد از شکار سیوم سه پاس شب بر پدواز بند و یکپاس آخرین شب معتاد کن به بیداري * و روز بنوعی که گفته شده * و هر دارو که خواسته باشي بمصلحت علم بعمل آر *

و روز اول شکار و نیز روزی که صید کلان بگیرد آنروز باید که باز را یکخوره کرد ، و طعمه با شکر طبرزد و نبات آلوده باید داد ، و همواره شیرینی باز را دادن خوب نیست * و یک خورهٔ سبک باز را باید داد که بین الصلوتین عصر و شام باز گوشت را که صبح خورده باشد از حوصله بته برد * و اگر تا بظهر طعمه را بته فرو برد و یا پیش از آن هضم کرد ، تا هم قدری که بوقت شام جانور تواند هضم کرد بالای یکخوره اضافه کردن روا است * قول استادان است ، که اکثری برین اتفاق دارند ، که بالجزم یکبارگی دلاوری کرده طعمهٔ زیاده نباید داد خصوصاً جانور لاغر را که طاقت هاضمهٔ معتاد هم برای او مشکل است و زیادتی و دلاوری بدان جانور لاغر صریحاً خطا است *

چون سیر کرده بخانه رسند باید که زود طغاره پر آب نموده و چکس نزدیک آن زده باز را بر چکس بسته تسمه را دراز گذارند تا باختیار خود غسل کرده تمام روز آرام کند * و چون وقت طعمهٔ عصر رسد باز را بر دست گرفته قدری طعمه پیش او بیار و بنما تا بخورد اما قلیلی ، که دفع وسواس و حرص او شود ، و وقت طعمه خود را شناخته بطلبد * چون روز شکار یکخوره سیر کرده باشی عصر باندک قناعت باید کرد ؛ و شام اگر بر پدواز قرار گیرد بهتر ، والا بر دست ، چنانچه عادت کرده باشد ؛ و بنوعی که آرام کند ، بدار * و بعد یک روز درمیان کرده ، که آن روز باید آبداره خورانید و روز دیگر باید بشکار برد * و چند روز بیک درّاج قناعت کن و سیر کرده چون بخانه رسی بر طغارهٔ آب پر کرده بنشان تا باز بداند که بدون شکار آرام کردن نمیگذارند * و هر چند بلا ناغه بشکار بری نیک خو گردد ؛ و آرام دادن باعث فرحت و صحت باز است *

و لم یولد و لم یکن له کفواً احد و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و یکمرتبه سورهٔ فاتحه و سه مرتبه درود بخوان [1] و انشاءالله تعالی بشکار بر آمده طلب صید کن *

روز اول درّاج را یکجا محاصره باید کرد که آنجا علف و درختان کمتر باشد و گرداگرد سواران چند استاده شوند و احتیاط نمایند که درّاج پیاده شده گریخته نرود ; و پیاده را بگو که شاخ درخت گز بدست گیرد و بدان نرمک نرمک زده درّاج را بیرون پراند ; و کسی را که باز بدست باشد آنرا باید که زود بقابو روبروی باد بپراند * و زنهار نگذارد که دور رود ورنه باز خالی افتاده بیدل شود و میل جهت شکار نکند * چون گرفت بدون آن میرشکار که باز باو رام و موافق باشد کسی دیگر بسر باز نرود ، و آن هم از دور از اسپ پیاده شده بباز حرف زنان و سخن گویان و نوازش کنان نزدیک رود ; و باید که رو بروی باز برود و استاده و پس پشت بسر باز نرود ; که باز از استاده رفتن بترسد و رم کند ; و نشسته رفتن بهتر است تا باز هم بداند که این کس همان است که هر روز باوای و طعمه از دستش میخورد * پس بمجرد رفتن ، درّاج و هر دو سیاقین [2] باز را بدست گیرد * و بهمان یک درّاج قناعت کردن خوب است ، و باز را بگذار تا پر بکند * چون بخوش فعلی پر از شکار کند و رام شود ، بعد از آن بر آن کشته سیر کن * و تا چند شکار بیک درّاج قناعت کن * بعد از آن که شلائن شود بر هر چیز و صید کلان که بپرانی انشاء الله تعالی بی خطا گیرد *

---

[1] The breath would then be exhaled over the person, the horse, the hawk and in the direction of the 'field'

[2] سیاقین vide note 2, p. 55.

باب پنجم

در معالجات جهت شکار جانوران گلال چشم مشتمل بر دو فصل

فصل اول در شکار باز و جرهٔ آن * بدانکه باز نو را که روز اول بیرون بری بلکه هرگاه بشکار برائی، چون نزدیک اسپ برای سوار شدن بیائی اول بانگشت سبابهٔ دست راست بر گردن اسپ الف ملفوظی، (یعنی الف و لام وفا هر سه حروف بهم مرکب) بنویس که الف[1] شود * و چون سوار شوی این دعا بخوان تا حق سبحانه تعالی ترا وجانوران ترا از همه آفات وجمیع بلیات در حفظ خویش دارد وبسلامت باز آرد * قوله تعالی سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ۞[2] اللهم سلمنا و سلم دیننا و احفظ علینا متاعنا وردنا الی اهلنا سالمین بحول منک و قوتک و عزتک و شرفک و عظمتک اللهم سلم بزاتنا و شواهیننا و صقورنا من العقبان و الزمجة و من غیرهم الذین یتعقبون اطیارنا و جوارحنا باذنک و الحول منک لا اله الا انت الله الواحد الصمد لم یلد

[1] It is said that ʿĀlamgīr used to 'write' الف on his standards and horses.

[2] Qur., xliii, 12: the remainder of the Arabic is not from the Qurʾān.

عزیز و مبارک دارند؛ ودر اصل یک لحظه از خدمتگاري آن غافل شدن خطا است * نزد مغلان همین شنقار شاه جانوران است * در موسم گرم در جاهای گرم مدار، وپیش از هوا سرد شدن او را بگرم سیرها مبر، که اورا گرما بغایت زیان دارد * آشیان و مسکن شنقار در ترکستان در جائی است که آنجا برف همیشه موجود مي باشد و هیچگاه نمیگدازد * و در تابستان چون او را بصحرا بري چیزی بر پشت شنقار پوشان که آفتاب و گرد، او را زیان دارد * و بوقت تولک بسرد ملک برند * و در خانهٔ تاریک که در آن دود باشد مبند که او را تباه کند و زشت گرداند * وقتی که گرسنه باشد تنها مگذار که از غایت گرسنگي پای خود بکند و بخورد[1]، و الله اعلم بالصواب *

---

1 A habit of the Red-headed Merlin also.

نزدیک رها کن تا سر غو را بگیرد * آنروز نیز بگوشت مرغي سیر کن * چون در دو سه روز حریص گردد بعد از آن کلاه از سر غو بر آر تا تیز پرد و باولي کن و بشنقار بنما * چون گیرد ، بغل غو را چاک کن و دل و شش آن بشکر طبرزد آلوده بدان سیر گردان *

بعده در کنار رود خانها و نهرهای آب ، جائي که مقام غو باشد برو ، و بگو تا غو را از آب بیرون آرند * چون غو از آب بر آمده بسمت بیابان پرد ، تحمل باید تا از آب دور تر برود ؛ آن زمان شنقار را رها کن * چون بگیرد بر آن سیر کن * تا ده شکار همچنین بر یک غو سیر نما * بعد از تولک هرچند گیراني بگیرد و زنهار تا غو را از آب دور نکني شنقار را رها نه نما که شنقار جانوریست سخت کوش ، مبادا عقب غو خود را در آب زند و غرق شود * و شتابي بشنقار خوب نیست زیرا که او جانور تند خو و ستیزنده و بلند پر است * هر چند بلند تر باشد اسان تر گیرد ؛ و بعمرها یکی بدست آید ؛ و آنرا از سمت بلغار[1] و آن نواح آرند *

و اگر خواهي که لگ لگ را یا از جنس انرا که بکنار آبها ماند و بهندي مکسه[2] خوانند و ابلق رنگ است باولي بدهي پس بدستوری که برای باولي کلنگ نوشته شده بدان موجب بی کم و کاست بعمل آر ؛ انشاء الله تعالی همه را بگیرد *

شنقار را در پی شکار ریزه از آن نپرانند که شنقار جانوریست سخت کوش و کم یاب ؛ در پی شکار آن قدر کوشد تا بگیرد ، و الا تا چند فرسنگ تلاش کند * و همه کار و کردارش بشاهین و چرغ ماند ؛ و او را

---

1 *Bulghār*, Bulgaria, the country of the Sclavs, which formerly included a large portion of Russia.

2 مکسه, I am unable to trace this word, but it is evidently a species of stork, probably the "Beef-steak Bird" or Episcopal Stork (*Ciconia leucocephla*).

بدو سه کلنگ قناعت کن ، بعده چون از تولک [1] فارغ شده بر آید ، در سال دویم هرچند که پرانی بهتر گردد ، و چندانکه گیرانی بگیرد *

شنقار و چرغ را هر چند بی کاهلی [2] پرانی نیکو شلائن شود و از امراض ایمن گردد ، و هرچند نزدیک و قابو پرانی خطا نکند و قائم گیر گردد * و جانور نو را هرگز پیش از خانه کریز شدن و خوب آموخته شدن در بی کاهلی [2] نپرانی که بزحمت بگیرد ، وباشد که آواره گردد و گم شود * اگر خواهی که شنقار را بر قو و قاز پرانی در ابتدا باولی قاز باید داد بدستوری که باولی کلنگ دهند و نوشته شده * وقو جانوریست سفید وبمشابهت قاز و لیکن بقامت بزرگ تر است ، اکثر بزرگان ایران در خانها جهت تماشا نگهدارند و نیز از شنقار گیرانند * چون قو جانوری است قوی هیکل و باولی او کم یاب بهم رسد و یکایک بشنقار گرفتن مشکل است لهذا باولی آن باین نوع دهند *

قوئی کشته بدست آر و شنقار را بنما ، وذبح گاه آن پیش جانور بدار * قو را در بغل کسی دیگر پنهان کن ، و چون جانور مذبح آنرا گرفت بر آن سیر کن * بعد از آن قوئی زنده را کلاه در سر بپوشان وریسمانی از آن کلاه بالا بگذران و پارهٔ گوشت بر آن ریسمان ببند * قو در بغل دیگری باشد بپارچهٔ پیچیده ، و سر آنرا از پس بغل خود بیرون کشد و شنقار را بنماید * چون بگیرد گوشت مرغ دیگر داده سیر کن ، و قورا زنده برای روز دیگر باید نگاه داشت *

سه روز بهمین دستور بعمل آر ، بعد از سه روز ، چهارم روز ، کلاه قو را برابر چشمهایش سوراخ کن ، و سر و بال قو بدست دیگری ده و شنقار را

---

[1] *Tūlak* T. "moult of birds."

[2] بی‌کاهلی ; by this expression the author apparently means constant flying, that is, not allowing intervals of more than a day to elapse between the flights.

دلاور کن و کلنگ را بر زمین خوابانیده شنقار را بر آن سیر کن تا بداند که کلنگ آسان است، و حریص شود و ترسنده نگردد که روز اول است * و روز دویم نیز بهمین طور * روز سیوم منقار کلنگ را بریسمانی برهم بند تا شنقار را زخمی نکند، و مهار در بینی کلنگ شتروار کن و بدست کسی ده تا آهسته کلنگ را پیش بکشد و بگرداند، و کلاه از سر شنقار بردار و رها کن تا باولی را بگیرد، آنوقت نگهدار و بر آن سیرکن * چون چار روز چنین کردی آنگاه کلنگ را تند تر بگردان و بر آن رها کن، و گیرانیده و بغل چاک نموده و دل باولی بر آورده و بشکر طبرزد آلوده شنقار را سیر کن *

پس ازان، سه کلنگ پرندهٔ تیز پر را در میدان برده بر بلندی پشتهٔ شنقار را به بر، و برابر کمر پشته باولی را نگهدار، و چند سواران زیر پشته باید فرستاد تا آنها کلنگ را بپرانند، و تو شنقار را بگذار تا بگیرد و زود بمدد او رس و کلنگ را فرو گیر و نیکو سیر کن * روز دیگر شنقار را بر پشتهٔ بلند برده و باولی را بر زمین رها کرده و شنقار را از سر پشته بقابو گرفته استاده شو و بگو کلنگ را بپرانند * چون دور تر رفت شنقار را رها کن و سواران را بگو که زود بمدد رسند، و چون گیرد زود کشته بر آن سیر کن، اما دل کلنگ بشکر طبرزد آلوده و شیرین ساخته بخوران *

بعد از آن، طعمه داری کرده شنقار را موافق مدعای خود باشتها آورده چند سواران همراه گرفته بیرون بصحرا برو و کلنگ یگانه و دوگانه بطلب * چون بقابو رسی زود بر سر کلنگ اسپ تاخته برس، و همینکه کلنگ برای پریدن در جفت و خیز آید، بتوکل قادر کریم و کارساز رحیم شنقار را رها کن، و زود باید بمدد رسید * چون بامر الله تعالی کلنگ را بگیرد زود بکش و سیر کن یکخوره * و در هفتهٔ یکمرتبهٔ بهمین دستور بپران * و سال اول

چرغ که برای آهو گیري طیار سازند تنها نمي اندازند ولی دو چرغ بهم یکجا ترتیب کنند تا وقت کار مددگار یکدیگر باشند * و دو سگ تازي همواره بهمراه چرغان باید برطلبه خواند و بر آن قرالقو بکباب سیر باید کرد ؛ و بر باولي از گوشت باولي خوراند و سیر کند تا رفیق کار باشند *

و هر دوا که احتیاج افتد جهت چرغ، آنرا در فصل شکار چرغ باید دید و بموجب آن عمل کرد * و دوای سگ در فصل سگ انشاء الله تعالی *

فصل هشتم در چشم کشادن شنقار و طیار کردن آن و عقاب و زمج موقوف بر همین است * بدانکه چشم کشادن و طیار کردن شنقار تمامش بشاهین بنحوي ماند که در اکثر فصول مذکور شده * و چون خواهي که کلنگ گیر کني، اول بخواندن و طلبیدن بر قرالقو گستاخ و حریص کن، و چند مرغ زیر پایش بکش و بر آن سیر کن تا گرم شود * بعد ازانکه اعتبار در خواندن و رفتن و آمدن بهم رساند فکر باولي کن باین نوع، که کلنگ را در بغل دیگری بده و بگو که سر کلنگ را از بغل، از طرف پشت خود، بیرون بگذارد ؛ و گوشت پارهٔ سرخ بر سر کلنگ بر بند و کلاه از سر شنقار بردار و آن گوشت پاره بنما ؛ و باولي دار را بگو تا کلنگ را پا و بازو استوار نگه دارد و بهر حیله شنقار را بر باولي باید چسپانید * و روز دویم و سیوم و تا چهارم همچنین کن *

بعد از آن کلنگ را بر زمین رها کن ؛ و یک کس پاهای او را نگهدارد و دیگری بدست منقار او را بگیرد ؛ و گوشت پارهٔ بر بازوئی کلنگ بر بند و کلاه از سر شنقار بردار تا بر آن چنگال زند و بگیرد، و مدد کرده شنقار را

چون گستاخ بر طلبه آمدن عادت و شعار خود کند آنگاه پوست آهوئي بدست آر * چون جانور بمرتبۀ باولي دادن رسد بدين نمط بايد باولي داد * پوست آهو را پر از گياه نموده چهار چوب بدرازي پاى آهو در هر چهار پايش نصب كن تا بقوت آن استاده ماند ; و چهار پايه [1] گردون درست كرده زير آن پاها نصب كن كه هرگاه دران ريسمان بسته بكشند از گردش پايه [1] بدود * و يک ريسمان ديگر از پس قفا در پوست گردن آهوى مذكور بگذران و پاره گوشت سرخ بر بند * و شب چرغ را قدرى طعمه بايد كم كرده داد تا صبح باولي را زود بگيرد ; و در صحرا برده دست بدست يعنى از بسيار نزديكي بر باولي بچسپان ; و زنهار كه روز اول از فاصلۀ دور نيندازى * و چون بر آن پاره گوشت نشيند سير كن و چند روز بهمين نوع ترتيب كن كه نيكو باولي خود را و صورت آهو را بشناسد * پس از آن آن آهوي چرخ پا را در ميدانى كه صاف باشد برده نرمک و آهسته بكش چنانكه پايۀ گردون آواز نكند تا باعث رميدن چرغ نگردد ; واگر پايۀ گردون آواز كند قدرى آب بر آن پايها بريز تا آواز نكند * و چون چند بار باولي را ديد و نيكو شناخت پس هر روز فاصله را قدرى زياده كن و ريسمان را بزور بايد كشيد تا باولي تند تر بدود و از آهوي زنده تفاوت نكند *

چون خوب گيرا و گستاخ گردد آن زمان آهو برّۀ [2] بدست آر و باولي ده * چون نيكو دلير و شلائن گرفت پس باميد حق سبحانه تعالى بر آهو بپران ; و باد روبروى چرغ خوب است * و چون گيرد خوب سير بخوران ، يكخوره ، بشكر طبرزد آلوده *

---

[1] پايۀ گردون ; *pāya* "foot," perhaps an error for پهيۀ *pahayā* H. "wheel": *gardūn* "wheel," perhaps for *gardān* "revolving." In any case the author's meaning is clear.

[2] آهو برّۀ, "a fawn."

بردە و در ریسمان دوازدە گز بستە کسی را بگو کە آنرا گرفتە در درختی پنهان شود و قاز را بگذارد تا در آن دشت خرامیدن گیرد و سر ریسمان بدست داشتە باشد * چرغ را کلاە از سر برداشتە بسوی قاز متوجە کن * چون باولي را بطلبد آن زمان بگذار تا سوی باولي بپرد ; و باولي دار را بگو کە چون چرغ نزدیک رسد بگرفتن , قاز را رها کند تا پیش جانور بپرد و او را بگیرد ; پس بر آن سیر کن * بعد نیکو طعمە داري کردە جائی کە قاز صحرائي یگانە یا دوگانە یابي انشاء اللە تعالی بر آن بپران * در ابتداء بر گلهٔ بسیار هراسان گردد , ولي چون نیکو گیرا و شلائن شود در جائی کە بسیار قاز نشستە باشد بر گلهٔ آنها چرغ را مثل باز بپران ; انشاء اللە تعالی بی خطا گیرد * و هر صافي و لقمهٔ کە در کار چرغ احتیاج افتد در فصل شکار آن را باید دید و آن از جملهٔ تجربات است - و اللە اعلم با الصواب *

فصل هفتم در طیار کردن چرغ آشیاني آهوگیر طریق

استادان ایران غفر اللە لهم * چون خواهي کە چرغ را آهو گیر رساني اول بچهٔ آن را کە موصوف بتمام صفات باشد بهم باید رسانید و نیکو باید نگە داشت و پرورش بمسکە و گوشت سیاک [1] و لطیف نمود *

چون پر بازو و دم درست بر آورد بر دست گیرد و پایچە بند و کلاە بموجب قاعدە باید پوشاند و بدست کشي ملائم مائل سازد * پس باید کە قرالقو یعنی طلبە [2] از پرهای درنا عرف کلنگ و یا عقار بستە بر آن گوشت پارە بندد و چرغ را بران موافق قاعدە سیاە چشم خواند و بر آن سیر کند *

---

[1] سیاک vide note 1, p. 56.

[2] قرالقو یعني طلبە vide note 3, p. viii; and note 1, p. 47.

و یک نیم کروه چرغ ماندہ نشود و مفارقت از سواران نکند و بر سر سواران پرواز کنان خواهد رفت *

اگر خواهي که تغدری [1] گیر کنی آنرا باولي تغدری، و اگر آن بهم نرسد باولي مرغ که رنگ تغدری داشته باشد باید داد * در صحرا بردہ چرغ را بلند کن و چون پشت بطرف تو کرد و اندکی دور تر رود مرغ را رها کن چنانچه چرغ نداند که از دست رها کردۂ، و نعرہ زن که جانور متوجه باولي شود * پس از نعرہ خاموش باید شد تا چرغ خود آمدہ باولي گیرد و بر آن سیر کن * و دو روز دیگر طعمه داري کردہ روز سیوم بشکار بر و بپران، باین تدبیر که در صحرا چون تغدری بیفي، دور تر چرغ را پرواز کن تا بلند شود و چفانکه همدیگر را نه بینند؛ و خود تغدری خواهد خوابید، و چون چرغ چند دور گشت چنان جهد باید کرد که صید بخیزد؛ و چون صید برخاست آنزمان چرغ را نعرہ کن تا بر سر تو رسد و چون قابو آید و بر سر تغدری رود بپران و تماشا کن * اگر یک کروه متصل پریدہ برود و چرغ قریب پنجاہ حمله و صدمه بر صید زند عجب مدار: و این نسبت به کلنگ تماشای بسیار خوب دارد *

و اگر کاز [2] گیر کنی اوغری [3] بپران؛ و باولي کردن آن این طور است * یک باولي کاز چشم دوخته در صحرا بردہ بگذار تا راہ رفتن گیرد؛ پس آن چرغ را بگذار تا اورا بگیرد و از آن یکخورہ سیر کن * و دو روز دیگر درمیان آبدارہ خورانیدہ روز چهارم یک کاز دیگر که پر و بال او درست باشد در صحرا

---

[1] *Tughdarī* one of the names in the Panjab for the Houbara Bustard, *vide* Jl. As. Soc. Beng., Vol. II, No. 9, 1906. The great Indian Bustard is in some parts of the Panjab called *tughdār*.

[2] کاز incorrect for قاز (also spelt غاز) "a goose."

[3] *Ughrī* T. subs. "thief"; here used as an adverb.

سه گز بسته بر زمین پیش چرغ بیفداز تا بران حمله[1] کند ؛ و چون نزدیک رسد باز طلبه پنهان کن * چند مرتبه چنین کرده پس قرالقو پیشش بدار تا بر آن نشیند ؛ آنزمان مرغ باید داد و بر آن سیر کرد *

هر روز قدری حملها زیاده کن و صبح و شام متواتر همین تعلیم کن و بلا ناغه تا آنکه به پنجاه حمله رسد وبیست و پنج حمله بیک وقت عادت کند و بر طلبه و مرغ خوب گستاخ و حریص گردد *

پس اگر خواهي که کلنگ گیراني ، باولي درنا که در ترکي کلنگ گویند باید داد ؛ اگر میسر نیاید پس باولي عقار بدهد *

اگر خواهي که خرگوش گیر کني مرغ خانگي که سفید رنگ باشد و تاج کلان و کشاد داشته باشد درصحرا برده هر دو پاي آن بریسمان بهم به بند ، و مابین هردو پای مرغ قدر چهار انگشت فاصله باشد و در بیابان رها کن و چرغ را بلند گردان * چون چند دور پرواز کرده بلند شود تو در پی مرغ بدو و چرغ را نگه کن * اگر بسر تو مي آید بهتر و الّا نعره زن ؛ چون جانب تو گردد دیگر نعره مکن تا آنکه مرغ را بگیرد ؛ بران یکخوره کن و روز دویم طعمه داري نموده روز سیوم مبارک است بر خرگوش پرانیدن ، اما باین طور ، که چرغ را پرانیده بلند کرده و نعره زده در جائي که خرگوش خزنده باشد آورده خرگوش را هیبت باید نمود تا از جنگل بر آید و در صحرا بدود و درآنجا تماشای چرغ و خرگوش باید نمود * و چون نیکو بقواعد شائسته گیرد پس در بیابان و جنگل اندک که درآن خرگوش موجود باشد بالای آن چرغ را بلند کن ؛ و سواران جدا و از هم دور تر کشاده شده خرگوش را جویند * تا یک کروه

[1] حمله , the author's word for a stoop; in modern Persian سرزدن .

که جهت شکار و طیار کردن شاهین احتیاج شود در فصل شکار شاهین باید جست و بعمل آورد - و الله اعلم بالصواب *

فصل ششم در طیار کردن چرغ دامي موافق تجربهٔ فقیر ، و طیار کردن لگر[1] بهمین موقوف مي باشد * اول باید چرغ خوب و قدآور و خوش رنگ ، چنانچه موجب فرمودهٔ استادان در اوصاف جانوران نوشته شد ، بدست آورده نیکو نگهداشت و بند و کلاه پوشانید و بر دست گرفته روز و شب بیدار باید داشت * چون بدست کشي عادت کرد و نیکو ملائم شد ، پس هربار سرش را در مشت گیرد تا در وقت کلاه دادن تصدیع نبیند * چون آخر شب چرغ بخواب گرفتار شود کلاه در سرش باید داد * و شب دویم ثلث حصهٔ چشمش را وا کند و بیدار بتاکید باید نمود ، و روز ، چشمش را بالا باید بست * شب سیوم نیم چشم را باید وا کرد و روز هم قدری چشمش وا باشد * شب چهارم تمام چشم باید وا نمود ، و روز نیم چشم باشد * روز چهارم تمام چشم را وا کرده آن روز باید صاف نمود * اگر میر شکار صاحب هنر باشد پس جرأت کرده با نمک تنها صاف نماید از همه بهتر است * و اگر وقوف این صافي نداشته باشد پس از دیگر صافي صاف نموده خلطه اندازند و در خواندن و طلبیدن بر طلبه مفید تعلیم نماید *

چون گستاخ شود پس آنرا بنوعی دیگر طلبد یعنی این طور ، که از فاصلهٔ دور طلبیده چون نزدیک رسد قرالقو پنهان کند * چون چند دور بر گرد سر تو بگردد ، و پارهٔ بلند شود ، آنزمان باز قرالقو را به ریسمان

---

1 لگر, Hindustani لگڑ or لگھڑ the Lagar Falcon *Falco jugger*, *vide* Jl. As. Soc., Beng. Vol. III, No. 1, 1907.

میر شکاران ازین قواعد واقف است * بالضرورت چند مرغ آبي باولي باید داد و اگر میسر نیاید تا هم خیر است *

و چون شاهین بدین مرتبه رسد آن زمان ملاحظه کن ؛ اگر اشتها موافق مدعای تو باشد فبها ، و اگر کم شده باشد ، پس سر نو بمصري خالي صاف کرده و درین اثنا پر و مهره و پلیتهٔ نمد و پنبه و پشم ساده و مصالح دار[1] موافق طبیعت جانور باید داد و بر کلمرغ[2] باولي کرده بپران * چون کلمرغ گرفت بعد از آن بر هر مرغ کلاني مثل کاز[3] و کلنگ و لکلک و مکسه بپران ؛ و ازینها هرچه باولي بدهي بگیرد ، و چون گیرد از آن سیر کن * و اگر خالي دست افتد و آمده بر قرالقو نشیند مرغ خانگي زیر پای شاهین داده و کشته از آن خوران ، بلکه تکمه دادن[4] بسیار نیک است * و تکمه[4] از آن گویند که گوشت بزبیات کرده را ورق دستور مسلسل زنجیره دار[5] تراشیده در شکم مرغ گرم نموده بخورانند مخلوط بگوشت مرغ ، و آنرا تکمه گویند * و گوشت بیات آنرا نامند که گوشت تازهٔ صبح را تا شام نگهدارند و به هندي آنرا گوشت باسي گویند ؛ و اکثر شاهین را همین گوشت موافق تر است در ایام شکار *

آنچه قواعد شاهین داري است و آنچه از استادان حاصل کرده بودیم درین موجز بموجب کتب استادان سلف درج نموده ایم ، و هر دوائی

---

[1] مصالح دار, Indian falconers sometimes give an artificial 'casting' of *namda* or wool, etc., that has been soaked in aloes or in some other drug. This acts as a very mild purge and temporarily increases a hawk's hunger.

[2] کلمرغ, in the Panjab vulgarly *safed hil*, and in the Derajat *sūnjrā*, is the white scavenger vulture (*neophron percnopterus*). In Persia it is called *kachal charkas*.

[3] کاز incorrect for قاز; also spelt غاز.

[4] تکمه; *vide* p. 57, note 2: the term is here better explained.

[5] مسلسل زنجیره دار i.e., apparently meat nearly cut to pieces, but in reality in one string, alternate cuts being made from each side so that the meat pulls out like the peel of an apple that has had the peel removed in a continuous strip.

و قروانک [1] و پیلاغ [2] (و آن مرغی است که کرمها خورد و ابلق رنگ باشد و در زبان هندي آنرا لنوره [2] نامند و در فارسي چاقرق خوانند) در پس هر جانوری که از اینها پیدا شود شاهین را رها کن * اما ابتدا هر چند پی ریزه جانور پران بهتر است ؛ و چون نزدیک رسد بگرفتن ، فرصت مکن و فوراً نعره کرده طلبه بگردان و گرفتن مگذار که ریزه گیري شاهین را خوب نیست ؛ و هم در اول شاهین را عقب جانور دوانیدن و باز بر طلبه آمدن آموختن است *

چون خوب در آمدن و رفتن شلائن گردد پس باید بمصري تنها صاف کرث و سه روز طعمه داري چنانکه دستور است نموده و باولي قروانک [1] و یا باران طلبک، [3] که هندي تتهري گویند، موجود داشته باشد دران وقت شاهین را باولي آن دهد * اما باواي هر جانور که شاهین را دهد چشم دوخته و نیمچشم وا کرده بدهد که در وقت دست انداختن نزد شاهین حیله نکند و شاهین خالي نشود ؛ زنهار که این فراموش نکني که خطای عظیم است *

چون این باولي دادي بعد از آن چند باواي مرغابي کلان باید داد و این اکثر میر شکاران ندانند، یا دیده دانسته خطا کنند ؛ و کم کسی از

---

1 قروانک, for کروانک , a common name in the Panjab for the stone-plover, (*Œdicnemus crepitans*); called in Persia *bachcha hūbara* P. and *chāk͟hrūq* T.

2 پیلاغ apparently the author makes a slip here; چاقرق is probably identical with چاخروق T., a name of the stone-plover in Persia (*vide* note above).

لنوره , I am unable to identify this word which is perhaps a copyist's error for لٹورا H. "a shrike," in the Derajat the name of the Indian grey shrike (*Lanius Lahtora*), there also known as *mumāla*.

3 باران طلبک lit. "The Little Rain-caller," in India ٹٹیہري , ٹٹیری etc., and in Kashmir کُل کاؤ is the Red-wattled Lapwing (*Lobivanellus goensis*). To Anglo-Indians it is well known by the name of "*Did he do it.*" It is a quarry for the *lagar* the shahin, and the peregrine tiercel. In the Panjab the *ṭaṭīrī* is said to call on rain. The word 'plover' is derived from the French *pluvier*, from the Latin *pluvialis* "rainy." An Indian falconer tells me that in spring a pair of these birds will mob a wild fox, and that he once caught a pair in a *do-gaza* with a small kitten as a lure.

برابر گوش جانور وزد آن باد شاهین را موافق تر است ؛ و این را خود حقیر از سر شاهین آزمود * و اگر هم پیچ کردن عادت کند و این خوی را نگذارد ، پس اگر راست رو باشد ، سه شهپر[1] از جانب راست بریسمان باهم باید بست ؛ و اگر چپ رو باشد ، شهپر از جانب چپ باهم باید بست مثل پر کبوتر خانگي[2] * و هر آن شاهین که مار پیچ[3] آید از تیز پري است *

و شاهین را از فاصلۀ دور نباید طلبید * چون خوب بر قرالقو حریص شود پس یکروز درمیان کرده و روز دویم مرغ داده و گوشت بز آبداره در شکم آن پر کرده میخورانیده باشد تا آنکه برطابه عاشق گردد * پس از آن کبوتر باید داد باین نوع ، که قدر یکوجب پارچۀ سرخ در پای کبوتر بسته اندکی خاک دران باید بست که از گرانیي آن کبوتر بالا پر نشود و شاهین بالا پریدن عادت نکند ، و جانور نو را هرچه اولاً نمودني و آموختني بدان خوی کند * چون یکدو کبوتر پران خوب بقواعدیي که پسند میر شکاران است گرفت ، آنگاه زیاده باولي مکن که باولي شناس[4] نگردد *

چون باین مرتبه رسد آن زمان سر نو دهن شاهین بمصري خالي شیرین نموده بامداد بر جانور ریزه ، مثل نقره پا[5] و زرد پلک[6]

[1] *Shāh-par*, a "flight-feather"; by some falconers only the first three flight-feathers are so called.

[2] Pigeon fanciers bind with one length of thread each flight-feather to the bastard wing.

[3] مار پیچ adj. and adv. "coming in a zigzag."

[4] باولي شناس ; also باولي بند , adj. ; said of a hawk that has acquired the voice of flying only at 'trains' and that will not kill wild-quarry.

[5] نقره پا probably the Indian Courier Plover (*cursorius coromandelicus*), called by falconers of the Derajat *nakul-pāī* ; the tarsi are creamy white. In the Derajat, however, it is considered too fast a quarry for a peregrine.

[6] زرد پلک , perhaps the Yellow-wattled Lapwing (*sarciophorus bilobus*).

و گاه گاه شبها قدر یک کنجشک طعمه کم کرده باید داد * و پر و مُهره دادن خوب، نافع ترین چیزها است که حافظ صحت جانوران اند؛ باید خورانید تا بپر و مُهره خوردن و بر گردانیدن هم اشتها پیدا کند و هم عادت فتیله خوردن [1] گیرد * و چون شاهین باین مرتبه رسد یکشب قدری طعمه کم کرده باید داد؛ و صبح ریسمان پانزده گز شاه جهانی [2] دولا کرده هر دو سر آویزان بگذارد و میانش را در پایچهٔ جانور بندد و از نزدیک بخواند * و چون نزدیک آید دستی طلبه را گرفته باشی، قائم دار از حرکات، که جانور بخاطر جمع و خوشخوئی تمام طلبه را گیرد * پس آنروز هم مرغ دادن از جملهٔ ضروریات داند و دیگر حلقه نه بندد *

و اکثر شاهین که بالا پر شود اورا بیست گز طناب شاه جهانی مقرر کرده اند و مسافت پله [3] سی قدم، اما وقت پیمودن یک قدم بشمارد و یکی نشمارد، و اگر هردو قدم شمارد شصت قدم میشود * و بعد هر سه روز دو گز از ریسمان می بریده باشد که سبک شود؛ و ریسمان سنگین و سطبر اول بستن اولی است که شاهین گنبذ [4] یعنی بوقت خواندن در نصف راه بالا پری نکند که آن بدخوئی عظیم است * ابتداء ریسمان گران بهتر است، و اگر احیاناً شاهین در راه پیچ کند، پس آنقدر باید ملاحظه کرد که مار پیچ می آید یا بیک جانب پیچ بسیار میکند؛ پس اگر بیک جانب پیچ بسیار میکند آنرا یقین باید دانست که باد مخالف اوست؛ وقت خواندن شاهین را باد موافق باد لقوه [5] است، یعنی بادی که رو برو نباشد، ولی از

---

1 فتیله, evidently an artificial 'casting' of wool, cloth, etc.

2 *Gaz-i Shāhjahānī*, I am unable to identify this measure.

3 پله *palla*, the full distance from which a hawk is usually called to the lure.

4 *Gumbaz̤ kardan*, said of a hawk that has, as it were, a high trajectory, when called to the lure.

5 باد لقوه, evidently a "side wind": an incorrect or vulgar term. نکباء Ar. a wind blowing obliquely between two cardinal points.

قامت باشد کمتر و سبک گلوبند اندازد ولي اگر خود ملائم گردد بهتر *

او را دربيداري دستکشي عاجز بايد کرد ، و چون درکلاه داري و دستکشي گستاخ و محرم گردد آن زمان طعمه بآب دادن بايد شروع کرد * و چون يکبار قبول نکند آهسته آهسته راغب آبداره کند ، و درين اثنا يکشب طعمه کم کرده بايد داد ، و صبح صاف بمصري خالي بايد نمود تا گوشت آبداره بخورد * و تاکه شاهين طيار نگردد گوشت بيات [1] بدهد ، گوشت تازه ندهد *

و هر روز بر طلبه خوانده سير کند ; و وقت خواندن بر طلبه حلقهٔ آهنين را در پايچه بند جانور با ريسمان که قدر يکوجب باشد بندد و ريسمان يا طناب را از آن حلقه بگذراند * و شاهين را نشسته بايد طلبيد که بالا پري در ابتداء عادت نکند که شاهين بالا پر بکار نيايد و آن کار بحري است که پرواز کند و کلنگ را زند * چون داني که خوب گستاخ آمدن گرفت و بی خطا مي آيد پس آنروز مرغ خانگي که نيمرس باشد زير پای شاهين داده و کشته گوشت بز آبداره در شکم آن پر کرده چون گرم شود بخوراند [2] * آنروز شکم سير ، و يکخورهٔ سبک ، دو حصه از گوشت بز و يکحصه از مرغ ، بخوراند * اما گوشت بز را بآب چند بار شسته و آب گردانيده [3] تازه آب اندازد * بعده اگر مرغ پُرکرده دادني باشد فشرده ، آب دور کند ; و اگر يکخوره و يا دو خوره که صبح و ظهر ميدهند همان دادني باشد پس آن قدر تر در آب بخوراند که آب از هردو سوراخ بيني شاهين بر آيد و چکيدن گيرد *

---

[1] بيات *bayāt*, "stale" (of meat only) especially what has been left over from the previous night; *vide* p. 61, line 13.

[2] This explains the expression *takma* on page 50.

[3] *Āb gardānīdan* is to wash grain in many changes of water.

فصل پنجم در طيار كردن شاهين آشياني كه بتجربهٔ فقير

در آمده ; انشاء الله تعالی مجرب است * بدانكه شاهين آشياني را ، كه موصوف بتمام صفات چنانچه موافق فرمودهٔ استادان. اين فن در اين مختصر درج است ، چون بهم رسانيدهٔ نيكو پرورش كن وبمهكه گاو و گوشتهای نرم و سياک [1] يعني مبتدل [2] شكم سير خورانيده خوب فربه و توانا بساز * بعد از آنكه خاطر خواه شود و اول موسم شكار رسد ، اولاً او را بملائمت پايچه بند پوشانيده چند شب ، آخر شب ، بر دست گير * در ابتداء چهار گهڙي بيدار بايد كرد ; چون بچه نازک طبع است رعايت در همه جهت لازم است * هر شب قدری زياده بيدار نموده تا در يک هفته بنصف شب رسان * بعد از آن ، يک شب ، يكپاس اولين شاهين را بايد نشانيد و دو پاس ميانه بيدار نموده يكپاس آخر شب كلاه بايد داد *

اما جانور بد كلاه يک بهلولي [3] نمي ارزد خصوصاً شاهين ، كه اگر بد كلاه شد بهيچ كار نيايد * و اگر خدا نخواسته باشد شاهين بد كلاه شود او را گلوبند [4] بايد انداخت ، يعني گولهٔ تفنگ كه وزن آن دو سير شاهي [5] پخته باشد در سر ريسمان چلغو [6] بياويزند كه از گراني آن عاجز آيد و گردن از كلاه نگرداند اما زياده از يک شباروز نبايد ، كه گردن جانور آزار نكشد * و اگر شاهين قداور [7] باشد يک دو ماشه زياده روا ست ; و اگر ميانه يا خورد

---

1 سياک , this word occurs more than once, apparently in the sense of "tender."

2 مبتدل , error for متبدل ?

3 بهلولي , can this be a corruption of بهله "glove"?

4 گلوبند prop., a neckerchief or neck-tie.

5 سير شاهي , probably the *ser* of 2 ℔. is meant.

6 چلغو also *jalqū* and *chalqū* ; in the Panjab *chag͟holī* or *chag͟haulī*.

7 قداور *Qadāwur* prop., "tall of stature" is amongst falconers in the Panjab a common term for "big, heavy," of a hawk.

ماند ، نیکو گوشتهای لطیف باید داد و بآسائش نگه دار ، و در بیابانهای کشاده و فراخیها که در آن آب اندکی باشد بگردان * و از آن شهری که درو وبا افتاده باشد بشهری دیگر بر * و هیچ جانور مثل شاهین پرهیز نکند ، که بر سر درختان بریده و پشته و بلندي بسیار نشیند ; و گزنده بود همچون سگ ; و خویشتن را از باران شوید و بر خوردني جنگ کند چنانچه بازان کنند * و شاهین بهترین جانوران شکاري است و عزیز الوجود و مبارک *

اگر خواهي پروازي [1] آموزاني چون شاهین بخواندن راست و گستاخ گردد پس او را یک دو مرغ خانگي بر قرالقو داده بعد از آن روزی دور تر بخوان و چون نزدیک رسد و بر طلبه نشیند کبوتر چشم دوخته پیش آور تا بگیرد ، و بر آن سیر کن * و روز دویم بهمان دستور خوانده چون نزدیک رسد قرالقو پنهان کرده و کبوتر را کوفته بال و چشم دوخته ، بلکه میخ بند، کرده بده تا بگیرد و بر آن سیر کن * و روز سیوم نیز بطلبه طلبیده چون نزدیک رسد کبوتر و طلبه هردو را پنهان کن * چون مایوس شود بالضرورت بلند شود ; في الحال کبوتر چشم دوخته را پیش گذار تا خود بگیرد و بر آن سیر کن * دویم روز نیز بلند نموده بگذار تا چند دَور گرد تو بگردد و چون پشت بسوی تو کند کبوتر چشم دوخته بیرون انداز چنانکه نداند که از دست پریده یا خود رو است : و چون بگیرد بر آن سیر کن * بعده یکدو کبوتر پرّان دیگر بدهي * بعد از آن بهرچه باولي کني بگیرد و شاهین پروازي را سیاقین [2] یعني پایچه بند چنان باید که وقت پرانیدن پس شکار ، هر دو از پایش پراند [3] مبادا عقاب یا زمج قصد او کند

[1] *Parwāzī*, *vide* note on p. 54.

[2] سیاقین, dual of *siyāq* "jesses": doubtful Arabic.

[3] پراند, apparently the author means that the jesses should be long enough to flutter loose when the hawk is flying, so that they may not be mistaken for quarry by eagles, etc.

خواهد یکدو باولي بده * و شاهین از برای آن گویند که همه گیرا است ؛ بهرچه باولي کني ، از کلنگ و سرخاب و حوبره و بوتیمار و لکلک و غو و غاز و مانند ایشان بگیرد * و اگر خواهي که مرغي گیراني و نگیرد ، چون کریز کردهٔ فارغ شود البته بگیرد *

و بلند شدن شاهین بر دو گونه است ؛ یکی راست برود و از دور برود و باز آید وبالای سر بایستد و مي رود و مي آید ، آنرا ناوردي[1] گویند : و دیگر آن باشد که زود بلند شود و نزدیک تو همي گردد این را دوري[2] خوانند *

و شاهین چون گوشت بیندازد و هضم نکند کم زنده ماند و اکثر بمیرد *

و شاهین همواره آب را دوست دارد و هرچه خود را بیشتر شوید نشان تندرستیست ؛ و اگر خود را کمتر شوید و کم مداخلت بآب نماید اثر بیماري است و نزدیک مرگ توان دانست * و چون دیر بلند شود و دیر فرود آید و شکار سست گیرد این هم نشان بیماري است * و پیخال شاهین را در بیماري و تندرستي بر همان موجب که در فصل امراض نوشته شد ملاحظه باید نمود ؛ و چونکه مزاج شکرگان بیکدیگر نزدیک است مطابق آن معالجه نمایند ؛ و نظر بر قامت و بزرگي جانور نموده اوزان دوا بدآنموجب بعمل باید آورد *

و اگر خدا نخواسته وبا و مرگ در جانوران پیدا شود (و این علت اکثر از آن پیدا شود که آن سال مرگ در گوسفند و بچهٔ ایشان بسیار باشد و جانوران را از آن گوشت دهند ، و یا مرگ میان کبوتران باشد و بازدار نداند و گوشت ازان خوراند ، آنسال مرگ در جانوران شکاري بسیار پیدا شود) گوشت مرغابي نباید داد * و اگر خواهي که بسلامت

---

[1] ناوردی *vide* p. 48, note 9.

[2] *Daurī* in Persian adj. "waiting on"; in the Panjab *parwāzī*, adj. "waiting on."

کبوتر را بگیرد بر آن سیر کن ؛ و کبوتر بر طلبه نهاده باید خورانید
تا بقرالقو نیک حریص شود *

چون شاهین پخته کار شد کبوتری چشم دوخته در دست رفیق
پس دیوار باید پنهان کرد و تو خود شاهین را بر دست گرفته و بر اسپ
سوار شده باولي باید بدهي * و چون بگیرد نزدیک مرو تا پر کندن گیرد ؛
آنگاه نرمک رو بروی او سخن گویان برو و از آن کبوتر بشکر طبرزد آلوده
سیر کن * و بعد از انچند کبوتر باوایي داده بر مرغ خانگي بخوان : چون
بگیرد کشته بر آن سیر کن * چون بدین مرتبه رسد بعده بصحرا بیرون
بر و بر تدرو یا کلنگ یا چغد به پران ؛ اگر گرفت سیر کن و چند بار
چنین کن تا نیک گستاخ شکار و دلاور شود * و چون سیر کني بشکر
طبرزد ممزوج کن تا نیکو باز گردان [1] کرده باشي *

چنین باید که شاهین را چون دنبال صید پراني و نزدیک گرفتن
رسیده باشد نعره کني تا في الحال باز گردد و بر طلبه چسپد * بعده بشکار
بیرون بر و جائکه رودی یا جوئی آب کم داشته باشد و مرغابي یگانه یا
دوگانه نشسته باشد باید که نزدیک رفته و شاهین بر دست گرفته و برابر
پهلوئي با شاهین پراني [2] و احتیاط کني که شاهین در آب غوطه نخورد ؛
و چون نزدیک رسد طبل بر صواب زني تا مرغ آبی از آب بیرون آید
و بالا پر شود و بگیرد * و بران سیر کن * و همچنین عمل کن تا ده مرغابي
یگان یگان بگیرد و سیر کني ؛ بعده هرچند زیاده پراني بهتر بود *

شاهین را با جانور دیگر نسبتی نیست ؛ در پرانیدن چندان که بیشتر
پراني خوبتر گردد * بعده هرچه خواهي میتواني گرفت و اگر باولي

---

[1] *Bāz-gardān*, "obedient to the lure, returning quickly."
[2] There is an error in the text.

آسان گیر و سبک شناس نگردد * بعد از آن سه روز گوشت بآب داده و صاف نموده گرم کرده بر کلنگ پراند * و اگر جانور بهادر نباشد و غردل [1] باشد و کار ازو نشود پس او را اول بر باولي کلنگ آشنا کند و بعد از آن بشکار برد - انشاء الله تعالی گیرا گردد *

قاعدهٔ صافي بحري این است که اگر در ابتداء صافي نرم داده باشند در آخر صافي سخت دهند ; و آنراکه اول سخت صافي داده باشند در آخر صافي نرم دهند; و این برای طبع معتدل است * و اگر جانور نرم باشد هر دو صافي او را نرم دهند ; و سخت را هر دو صافي سخت دهند * و لیکن اول در حالت فربهي بجانور درشتي کردن خوب است زیرا که جانور مثل آنکه در جنگل فربه باشد هرگز در خانه نشود و آن قوت که آنجا دارد اینجا ندارد * و آن همه نسخهائی که در فصل شکار بحري مذکور است از آنجا بوضوح خواهد انجامید * وطیار کردن شنقار که موقوف بر طیار کردن بحري است باین طور موافق است ، بی کم و کاست *

فصل چهارم در طیار کردن شاهین طریق اُستادان ایران

بدانکه چون شاهین آشیاني پر و بال و دم درست کند پائچه بند و کلاه پوشانند و بر گوشت پاره بخوانند و از نزدیک بر آن جهانند * چون گستاخ شود گوشت پاره بر طلبه بسته از نزدیک بر آن طلبند * و چون پر کندن گیرد بگذار تا خوش مفش گردد * و چون شاهین بپر کندن مشغول و گستاخ شود هر روز بآواز بلند از دور تر بخوان تا دو سه روز * آنگاه چند کبوتر پر کنده پیش شاهین رها کن و از دور بخوان و چون آمده

---

1 *Ghar-dil* "cowardly."

نوشته است بعمل آرد و البته که خاطه کشد، بهمین یگ صافي تیار
مي شود * و یا صافي نبات و نمک و قنپل [1] دهد ؛ و یا صافي نبات
و نمک و قرنفل دهد * و اکثر صافیها که درین وقت بکار جانوران آیند
همه در فصل شکار بحري درج شده، و بآن رجوع نماید و بعمل آرد :
مدعا آنکه خاطه باید گرفت * و تریناک را صافي حب نمک آبمال [2]
تنها، که در فصل چرغ درج است، نافع تر است و بتجربه رسیده * آنگاه
دو روز بلکه سه روز طعمه داري آبداره کند * و چهارم روز بعد از صاف شدن
پاره گوشت بلکه باید اول یگ سار یا هر زنده که بهم رسد بر طلبه بسته
و سینهٔ او صاف نموده بر آن باید طلبید و آشنا کرد * هر روز قدری مسافت،
موجب رغبت جانور، بیفزاید تا گستاخ شود * و اکثر بحري را فقیر در
پانزده روز بخواندن و طلبه طیار کرده لائق باولي دادن کرده است * و چون
از نیم پله خوانده بر طلبه آید آن روز باید مرغ داد و زیر پای او کشته
از آن سیر یکخوره کند که خوب مائل شود * بعد از آن هر روز از دور
طلبد ؛ و بعد از هردو روز یا هر سه روز، بلکه برای سرعت یکروز درمیان
کرده، مرغ دهد ؛ آنگاه باولي عقار [3] دهد، و آن جانور است کبود رنگ
بصورت و ترکیب مثل بوتیمار [4] باشد و بر کنار آبها نشیند و ماهي گیرد *
چون باولي آن خوب گرفت پس بر عقار یکدست پرانده سیر کرده و یکبار
دیگر هم بهمین سیر کند * و زیاده از دو دست بر عقار نپراند تا بحري

---

[1] قنپل probably an error for قنبیل Ar., in Hindustanī *kambīlā* or *kamelā*, a red powder sold in bazars and often used by falconers. According to Watt the powder is obtained from the exterior of the fruit of the monkey-face tree (*Mallotus philippinensis*).

[2] *Āb-māl*, i.e., rock-salt rubbed in the palms with water to remove the sharp edges.

[3] *'Uqār*, *ḥuqār*, etc., is generally the "Common Heron," but by this term the author refers to the Purple Heron (*Ardea purpurea*), a bird slow and feeble in flight and rather smaller than the Common Heron; the flesh too is not so rank.

[4] *Būtīmār* is one of the names of the Common Heron.

بچري را بهمان ريسمان باز بالا بر بندد و كلاه متواتر از سرش بردارد و باز بپوشاند تا بكلاه رام شود *

و شب دويم نيم چشم وا كرده بعد گذشتن دو گهڑي شب گشت دهد و در بازار برد و تمام شب در شبنم و سرما باشد (كه اين جانور قوي و سخت است) تا صبح ، و آن روز را نيم چشم بايد داشت *

شب سيوم تمام چشم كشاده كند * و بچري را اگر يوز[1] باشد (يعني بچه كه تولك نكرده باشد) طعمهٔ گوشت بز ، تر و آبداره ، بخوراند ؛ و شام كنجشك تر كرده آبداره بااستخوان و گاهگاهي با پر هم دهد ؛ و سار زنده و يا فاخته و يا كبوتر و اگر از اينها نباشد زاغ[2] بايد بر طلبه بست و طعمه در آن تكمه[3] كرده بدهد * و آبداره از هر گوشت كه باشد و در شكم هر مرغ ، پر كرده بشاهين و بچري دهند آنرا تكمه[3] گويند * و اگر بچري تريناك[4] باشد آنرا گوشت تازه بايد داد و بخون آلوده ؛ بسيار آبداره او را كم قوت گرداند * و لازم كه سيوم شب سه حصه چشمش وا باشد و چهارم حصه بسته ؛ و سيوم روز بهمين دستور *

و چهارم شب طعمهٔ بي پر و آستخوان داده نگهدارد و خوب باحتياط بيدار كند و صبح زود بايد صاف كرد * و صافي از حاجي الياس كه كچله[5] در آن جزو اعظم است دهد ؛ بهمان ترتيب كه در فصل شكار

---

[1] يوز ; in India a 'sore-hawk' is called *chūz* : in Persia بوز and بوزيور ; *vide* note 1, p. 7.

[2] *Zāgh* here "the common Indian crow" (*corvus splendens*).

[3] *Tukma* ; Indian falconers give half a meal of fresh, and if possible warm, flesh, and the remaining half cut up and wetted (not soaked) with water. The author apparently uses the word *tukma* for the wetted half when it is placed inside a fowl and thus offered to the hawk. The Turkī word for a 'casting' is *tük-sümük* ; توكه = fur and سمك = bone.

[4] *Tarīnāk* (H. ?) "a haggard, a hawk that has moulted in a wild state."

[5] *Kuchla* "nux vomica."

قدری از معتاد کم کرده بدهد و صبح دویم بر طابه خواند ; و اگر خوب آمده بر طابه چسپد پس آنروز مرغ زیر پای بحري کشته بر آن یک خوره سیر کند * و چون خوب طابه شناس شود آنگاه چند بار از دور طلبیده مرغ دهد * چون مرغ شناس گردد و گستاخ آید باید چند روز یکخوره کند تا فربه شود ; پس بمصري تنها صاف نماید و سه روز طعمه داري کرده باولي عقار دهد و گستاخ بباولي نموده بشکار برد و چون بر عقار سیر کند آنزمان گرم کرده بر کلنگ پراند * اگر بحري را مائل وراغب بر کلنگ بیند پس صافي از صافیهای که در فصل شکار بحري درج است از آن داده و خلطه[1] انداخته و بلقمه[2] ویا پر مهره[3] که همدران فصل مذکور است گرم نموده و باولي کلنگ داده بر کلنگ سیر کند و گیراند * و طعمه قدر پنج کنجشک وقت صبح , و شام شش کنجشک ; این معتاد است و کم یا زیاده دادن جهت دادن دوا است * آن لازم است که موجب هر نسخه طعمه داري بعمل آرد - و الله اعلم بالصواب *

فصل سیوم - در چشم کشادن بحري طریق این فقیر و بتجربهٔ این حقیر درآمده انشاءالله تعالی مجرّب است * باید که بحري نو را شب اول ثلث حصهٔ چشم را , ریسمان سست کرده کشاد کند و کلاه دهد و تا یکپاس شب کلاه از سر بحري بر ندارد * و بعد از آن که بدست کشي یار شود و باستعمال مشغول شود اگر روز برداشت کند بهتر , و الا هر دو چشم

---

[1] *Khilṭa* (connected with *khilṭ* "one of the four humours of the body") is a term for the green fat thrown up by hawks when physicked.

[2] *Luqma* is a term used by falconers for various drugs and mixtures, intoxicating or otherwise, a minute portion of which is given to a hawk a short time before it is flown, to increase its hunger. A frequent use of such drugs ruins a hawk.

[3] *Par-muhra* "a casting" (specially of feathers): here, a casting that has been doctored.

بخوان * چون بدین مرتبه رسد پس بصحرا برده باولي تدرو و چغد [1]
و کلنگ [2] داده بعد از آن بپران ; و چون بگیرد از گوشت همان شکار نبات
آلوده سیر کن ، و انشاء الله تعالی بهرچه پراني و باولي کني مثل کلنگ
و سرخاب [3] و جزه [4] و بوتیمار [5] و لکلک [6] و غو [7] و غاز [8] و مانند ایشان
بگیرد * و هر شاهین که این طور باشد آنرا ناوردي [9] خوانند و همه را
در ایران شاهین گویند ; و آن دو قسم باشد ، آنکه بچه و آشیانه در کوه کند
آنرا شاهین کوهي نامند و آنکه آشیانه و بچه در بحر و دریا کند
آنرا شاهین بحري نامند * والله اعلم بالصواب *

فصل دویم - درچشم کشادن و طیار کردن بحري طریق

استادان هندوستان * چون بحري [10] نو چشم دوخته بدست آید باید
تمام شب او را بیدار داشته دست کشي بملائمت کند و بتدریج
و آهستگي بطعمهٔ آبداره راغب نماید و کلاه در سرش پوشانیده
گشت دهد * و چون ملائم شود ریسمان از چشم کشیده
و پارهٔ گوشت بطلبه بسته و بر آن آشنا کرده بخوراند ; و اندکی
فاصله را هر روز افزوده بر طلبه از دور آمدن آموزد * چون
نیم پله خوب بر طلبه بیاید و گستاخ و رام گردد پس شام طعمه

---

[1] *Chug͟hd* in the Panjab is one of the names of the "spotted owlet" (*Athene Brama*) called in the Derajat *shapākī* and vulgarly *chhapākī*.

[2] *Kulang*, "the common crane," called in the Panjab *kūnj* and in Persia *durnā*, *turnā*, etc.

[3] *Surk͟hāb*, "the Ruddy Shieldrake" (*Casarca rutila*), the 'Brahminy Duck' of Anglo-Indians.

[4] جزة probably an error for حبارة A. (also spelt حباري A. and هوبرة P.) the Hubara Bustard (*Houbara Macqueenii*).

[5] *Būtīmār*, "the common heron."

[6] *Lak-lak*, H. and P. (also *laq laq* P.) "the white stork" (*Ciconia alba*).

[7] *G͟hū* or *qū* T. "a swan."

[8] *G͟hāz* for *qāz*, "a goose."

[9] ناوردی *vide* p. 54, line 6.

[10] *Baḥrī*, "the peregrine."

باب چهارم

در کیفیت چشم کشادن جانوران سیاه چشم مشتمل بر هشت فصل

فصل اول - در چشم کشان شاهین دامی طریق استادان ایران

شب اول باید که شاهین نو را هیچ چشم نکشاید و آنشب یکپاس بیدار کند و بر دست گیرد * و شب دویم تا نیم شب ؛ وشب سیوم تمام شب بر دست گیرد و بیدار دارد ؛ و بعد از آن بنشاند تا خود را بیفشاند * و در چند روز چشم او را وا کند و او را بر طلبه [1] خواند ؛ چون گستاخ شود چند مرغ زنده بر روی طلبه بده و زیر پای او بکش و از آن سیر کن ؛ وچون ازین فارغ شدي دیگریرا بگو که چشم کبوتر دوخته همراه گرفته پس دیوار بنشیند ، وتو شاهین گرفته وبر اسپ سوار شده بران کبوتر بپران و سیر کن * وای باید که چون نزدیک رسي بآواز بلند بگو تا آنکس کبوتر را بگذارد [2] که جانور نداند که باولي است یا بیاباني * و طعمه بشکر طبرزد آلوده بخوران ، و نیکو سیر کن ، و چند روز همین طور بعمل آر ؛ بعده بر مرغ خانگي و طلبه

---

[1] طلبه : in the Panjab a lure is vulgarly called *dalba* ; in Persia *tibla* (طبله). The author also uses the word قرالفو ; vide page viii, note 3.

[2] بگذارد i.e., رها کند .

حریص گردد و باولی شناس شود پس آخر شب اورا باید دربازار بر دوکان هندو برد و روز همانجا باولي و خون گنجشک دهد و ظهر باولیِ سار لازم است *

و دریں سه روز باشه را سیر نباید کرد : و هر بار اندکی از باولي خواهد خورد، همان بسیار است * البته روزی بیست کنجشک درکار است ؛ و اگر سیر کردمي و بی احتیاج شود پس بد خوئي کند و بطپد و بمیرد ؛ ولی اگر موجب نوشته بعمل آید انشاءالله تعالے خطا نیابد * روز دویم باولي درّاج میخبند داده و چند باولي پرّان داده بشکار برد ؛ واین هیچ صافي [1] نمیخواهد ؛ همان گولي کیف باشه را صاف کند * و اگر خواهد که پس از شکار زنده ماند ، پس چون یک درّاج شکار کند بر آن سیر کرده طوماغه بسر باشه باید پوشانید ؛ واز سر نو محنت کرده و بتدریج کیف کم کرده باشه را صافي [1] کرده طیار نماید و آن تصدیع بسیار است ؛ وایں عمل آن زمان بکار آید که میر شکاران بهم بحث هنر و سرعت خود نمایند *

نسخهٔ گولي کیف باشه * مغز تخم تاتوره سفید یکماشه - برگ بنگ یکماشه - با روغن بادام باریک صلایه [2] نموده اندکی قند ممزوج کرده و قدر یکدانه ماش گولي بسته بکار برد : اما بغیر کنجشک و خون خورانیدن و باولي خطا خواهي خورد : اول بآید همه چیز را موجود کرد *

و چون باز دار چشم کشادن و طیار کردن باز و باشه آموخت ، شکره [3] پیش او هیچ مشکل نیست ، بنابران نصل او جدا نکرده و بر فصل باشه قناعت کرده شد * والله اعلم بالصواب *

---

[1] *Ṣāfī*, in the Panjab a falconer's term for a "purge, etc."

[2] *Ṣilāyah*, and also *ṣalāba* Ar., in Hindustani *sil*, a stone on which curry-powder, perfumes, etc., are rubbed and ground by means of another stone.

[3] *Shikra*, 'Vide' note 4, p. v.

روز صاف نمودن ضرور دانند بمصري تنها * بی قضای الہي در یک هفته طیار گردد *

نوعدیگر از قدرت الله بیگ * اگر باشهٔ نو را شب اول خواهند که رام کنند باید که سورهٔ معظّم و مکرّم - أَلَمْ تَرَ كَيْفَ [1] - را بر آب دم کرده چشمهای باشه را بدان آب بشوید و بکشاید و قدری در دهن باشه اندازد و بر دوکان هندو دور تر از آمد رفت مردم بر دست دارد ؛ انشاء الله تعالی رام گردد و این عمل بر دوکان هندو بعمل آرند *

نوعدیگر از بهیدها میر شکار سعید خاني * جدت را در آب لیمون سحق کرده اندکی در هر دو چشم باشه بمیل چون دارو بکشد و ریسمان کشیده چشمها را وا کرده بگذارد * انشاء الله تعالی از حدت ترشي شیرهٔ [2] لیمون باشه بآرام نشیند * و لیکن داروی مذکور را قدر یک کنجد در دیدهٔ باشه مالند و اگر دوا سختي بچشم جانور نماید بآب سرد و گلاب باید شست ؛ بعد از آن خوانده و باولي داده گیرا سازند *

نوعدیگر از حاجي الیاس * اگر خواهد که باشه را در سه روز طیار و گیرا سازند (و در تجربهٔ فقیر رسیده) اول باید که گنجشک بیست عدد در قفص موجود کرده بعد ازان دست کاري بباشه کند * باید که اول باشه را گولي کیف داده بعد زماني چشم وا کند ، و ساعتی ، روبرو ، چراغ از دور بنماید ؛ و چون نیک رام گردد یک گنجشک در ریسمان بسته پیش چراغ باولي دهد و خون و دل آن بباشه خوراند و سیر نکند * چون بر باولي گستاخ شود بر پارهٔ گوشت باید طلبید * و چون داني که کیف در چشمهای باشه کم شده است یک گولي دیگر باید خورانید ، و چون بکیف آید و بر خوردن

[1] Qur. chap. cv, generally called the *Sūrat*[u] *l-Fīl*.
[2] *Shīra* "syrup, sherbet," is here a slip for *āb*.

نوعدیگر از نتهو بیک * باشهٔ نو را در انبوه مردم بسیار برده و اندک
متی کت [1] سفید را بدندان خاویده بر چشمهای باشه مالیده بکشاید * باشه
که هرچهار جانب خود مردم و چراغان بیند بهیچ طرف نخواهد طپید ،
خاموش خواهد نشست : تا صبح بیدار دارد ؛ بعد از آن چند کنجشک زیر
پای او کشته بر آن سیر نماید * در چند روز با باولی تیار کرده بشکار برد
انشاء الله تعالی نافع بود *

نوعدیگر انجن [2] چشم ، از محمد هاشم میر شکار * زیرهٔ سفید در گلاب
سوده شیرهٔ آن را بر آورده و از پارچه صاف نموده هر دو چشم باشه را بدان
بشوید * چون چشم باشه رنگ سرخ آرد باید دانست که کیف در چشم باشه
آمده است ؛ پس ، از مردم دورتر مشت کشیده [3] بر دست گیرد و تمام شب
بیدار دارد و بگرداند * و صبح کلاه روزن برابر چشم باشه ، بلکه از آن هم کشاده
تر ، کرده بسر او پوشاند * و اکثری را قباچه از پارچه دوخته بپوشاند
تا بازویش از طپیدن بند باشد [4] و طعمه دارمی بکند که نه جانور لاغر گردد
و نه مغرور * بعد سه روز صاف نموده کلاه از سرش بردارد و روز دیگر از قباچه
کشیده بر گوشت باید خواند و دیگر طوماغه و قباچه نپوشاند و لیکن سیوم

---

[1] متی کت ; for *mitthīkat* or *mitthīkaṭ* H. (sweet-wood) a kind of liquorice-root? *Methī* H. alone is feungreek and *kuṭ* H. is the root of *saussurea lappa*, the *costus* of the ancients.

[2] *Anjan* or *ānjan*, a wet dark pigment used as a collyrium : the English Galena?

[3] *Musht kashīda*, stroking?

[4] In the Panjab this kind of strait-waistcoat is called a *gaddī* and is made as follows. For a sparrow-hawk take a piece of soft cloth or linen, 11 inches square. Fold over $2\frac{1}{2}$ inches of the sides, and then sew along the tops. At a third of the length of the cloth from each end, sew on tapes close to the edges of the folded sides. Now, keeping the folded sides upwards, slip the cloth over the back of the hawk, but under its wings, and insert the shoulders of the wings in the pockets made by the folding over of the sides. Tie the tapes together and the hawk is in a strait-jacket, unable to injure her feathers by 'bating.'

The hawk may be kept in the *gaddī* unhooded by day, in the midst of a crowded bazar. In the evenings she should be carried on the fist (at first in the *gaddī*) till she will feed freely, barefaced. The *gaddī* must always be removed at night, or the wings will get cramped. A sparrow-hawk's tail also, during training, is confined in a cloth bag or case, to prevent the feathers getting broken.

Goshawks are not trained in a *gaddī*.

اجزاء را نرم سائیده در آن مومیائي تر کرده گولي سازند * قدر مستعمل باشه دو سرخ، شکره دو سرخ، باشین یکسرخ، نافع باشد *

نوعدیگر گولي کیف * اگر خواهند که باشه در یک روز رام گردد، گولي در دهن جانور فرو برد و چشمانش بآب برگ پسکپهره[1] بشوید و چون باشتها آید یک کنجشک خورانیده سیر کند *

نسخهٔ دیگر گولي * بیر بهوتي یکعدد - کافور و مومیائي و زعفران از هر کدام دو سرخ - جوز بوا مُساوي - بگلاب گولي سازد * قدر خوراک باشه یکسرخ نافع باشد *

نوعدیگر * ببرکت این دعای مکرّم و معظّم رام شود * وقت طعمه دادن و چشم کشادن و باولي دادن همه جا این دعای معظّم و مکرّم بخوانند؛ انشاء الله تعالی رام گردد * وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا[2] * و همین دعا بر آب دم کرده باشه را بخوراند - انشاء الله تعالی خوب ملائم و رام گردد *

نوعدیگر گولي کیف * زعفران یک سرخ - افیون خالص یکسرخ - جوز بوا نیم سرخ - جلوتري یک سرخ - اسپند[3] نیم سرخ - همه را باریک کوفته بگلاب گولي بندد * قدر مستعمل باشه برابر دانهٔ فلفل گرد و چاکسو[4] نرم کرده در چشمهایش کشد انشاء الله تعالی رام گردد *

---

[1] پسکپهره probably an error for *bis-kopra* H., *lit.* "poison-headed," the name of a medicinal plant.

[2] Qur., II, 96.

[3] *Ispand* or *ḥarmal*, the Syrian or African rue (*Peganum Harmala*).

[4] *Chāksū* is a black seed used in medicine, especially by women, said to be *Cassia absus*.

فصل ششم در انواع چشم کشادن باشه و شکره * باید که باشهٔ نو را شبها بیدار کند و روز در دوکان هندو و در های هوی مردم بسیار نگهدارد ؛ چون از بیخوابی عاجز آید پس شبی چشمانش قدری بکشاید و درچراغان بگرداند ؛ چون روز شود، چشمش را به بندد وبهمین دستور هر شب قدری وا کن * چون شب قلندرة شد روز قدری چشمانش را وا کن و نرمک نرمک در چند روز قلندرهٔ روز شود * بعد ازان بر گوشت پارة بطلبد و چون بخواندن نیک گستاخ آید باولي سار میخ بند داده و بعد از آن باولي درّاج داده بر آن پراند و گیراند *

نوع دیگر بکیف * باید که باشهٔ نو را صبح گوشت بز قدر دو کنجشک خورانید ؛ و شام گولي داده قدری چشمانش را وا بکند و به بیند که چون سرخي کیف در چشم باشه پیدا شود، تمام چشمش را وا کرده یکجا گرفته بنشیند و از دور آمد و رفت مردم بنماید * و شام طعمهٔ اندک باید خورانید و نیم سیر نگهداشت که صبح زود گرسنه شود * کنجشک زنده کهٔ موجود کرده باشد زیر پای باشه داده بکشد و بر خوردن آن مائل کند و اندکی از آن بخوراند * و باز کنجشک دیگر زنده در ریسمان بسته بنماید و باولي دهد و همچنان چند کنجشک باولي دهد و از سینهٔ هر کدام قدری بخوراند و خوب سیر کند و در جای آمد و رفت مردم بسیار دارد و کسی را از پس پشت او گذشتن نگذارد ؛ در چند روز رام گردد ؛ بعد از آن باولي داده و صاف نموده بشکار برد *

نسخهٔ کیف * مومیائي که در بار [1] تاتورة تا یکهفته پرورده باشد چهار سرخ - مشک دو سرخ - زعفران چهار سرخ - زرد چوب [2] دو سرخ - همه

[1] *Bār* the fruit. The medicine is usually placed inside the fruit, which is then smeared with clay, and either buried or cooked in hot ashes.

[2] *Zard-chūb*, "turmeric."

ابلق رنگ را بر کنارۀ آب بردہ و پنبه در حلق او پر کردہ از آواز کردن گلویش را بند نماید * صبح دوم باز را بر کنارۀ آب بردہ بطلبد و بر مرغ سیر کند * و روز دوم مرغ را بر کنارۀ آب باید رها کرد * اما هر روز پنبه باید در گلوی مرغ داد تا آواز نکند ، و اگر هم کند صدائي مثل مرغابی کند * و اول مرغ مذکور را به باز باید نمود و چون باز بخواهد بعد از آن مرغ را زود باید گذاشت تا بگیرد و آن روز هم بهمان مرغ سیر کن * و سیوم روز مرغ را پنبه دادہ بدست دیگری باید داد که بر کنار آب گرفته بنشیند ; و خود باز را در تاریکي ، که خوب صورت تحقیق نکند ، نزد آب بردہ مُستعد بر پرانیدن دارد * بگو که مرغ را بر کنارۀ آنطرف آب بردہ و کوفته بال کردہ بالا بپراند ; و باز را بگذار تا بگیرد ; و آن روز طعمه از همان مرغ دادہ یک خورہ[1] کنند که خوب سیر شود * بعد از آن یک شبا روز آبدارہ دادہ ، و بعدہ بهمان وقت که هر روز مرغ میدادي ، باز را بر کنار آب که در آن مرغابي باشد بردہ همانوقت بر مرغابي قابو بپران * چون بگیرد حرص دیگر نباید ، ولي بهمان یک اکتفا کن ، و سیر کردہ بخانه آر * چند بار که گرفت دلاور گردد *

و هر روز در وقت باولي دادن طبل باید نواخت که عادت کند و وقت طبل بشناسد *

اگر باز خرگوش خوب نگیرد باید که مرغ نر سفید ، که تاج کلان و سرخ داشته باشد ، آنرا کوفته بال نمودہ و پایش بریسمان بهم بسته در بیابان که علف کمتر باشد رها کند و باز را بنماید تا بگیرد ، و بر آن سیر کند * و روز دویم نیز همین نوع کند و روز سیوم انشاء الله تعالی خرگوش خواهد گرفت *

---

[1] *Yak-khura k.*, "to give one meal sufficient for the 24 hours": in the Panjab *aṭh-pahari ṭu'ma denā*.

او را نگهداشتن [1] فائده ندارد ، چرا که آن قدر اشتها که در ایام روزن در طبیعت باز پیدا شود در تمام عمر میسر نیاید ; و آنچه فرمائي قبول کند * پس باید که هر روز کلاه را زیاده تر برید که زود چشم جانور فارغ و ظاهر گردد ; و هر روز در طلبیدن پارهٔ مسافت باید افزود * چون بر مرغ و طایر خوب بیاید و بگیرد، زیر پای باز کشته و اندکی خورانیده و بعده ران مرغ بر آورده هر روز باز را بر اسپ سوار شده سیر کند * و چون داني که رام و فرمان بردار شده است . پس بحکم خدا عز و جل، باز را در بیابان برده بر مرغ بطلبد و چون آمده بگیرد و بخوردن در آید پس در آن وقت کلاه روز از سر باز برداشته همان جا بر سینهٔ مرغ نشسته سیر کند * و آن روز اگر طعمه زیاده خورد باک ندارد ، اما نه آن قدر زیاده که باعث بدهضمي گردد : زیادتي یکدو لقمه مضایقه نیست * و سوار شده اندک گوشت براي دفع واهمه زیر چنگال باز داده در شهر بیارد * و لیکن این چند روز باز را در آمد و شد مردم بسیار باید داشت *

وچون سه مرغ بی کلاه دادي بعد از آن آخر روز طعمهٔ پنج کنجشک خصي بی استخوان آبداره باز را باید خورانید ، و صبح دوم صاف نماید بمصري خالي ، و نمک * بعد از آن دو روز طعمه داري [2] نموده و یک مرغ در بیابان طلبیده آنروز اندک طعمه بدهد و شام چند درّاج ریسمان بسته باولي بدهد ; و روز دویم چند باولي درّاج پران بدهد ; بعد از آن پر مهره داده صبح بشکار برد - و الله اعلم بالصواب *

باولي دادن مرغابي * باولي دادن مرغابي گیري * اگر خواهد که باز را مرغابي گیر کند وباولي بهم نرسد ، پس باید که ماکیان

[1] *Nigah dāshtān*, i.e., not flying it at wild quarry.
[2] *Ṭu'ma-dāri*, regulation in the diet; here giving less than the usual quantity.

آمد و رفت مردم در حق باز بغایت نیک است * و سیوم روز روزن کشاده تر باید کرد * و هر روز صبح مرغ ، و ظهر گوشت بُز یا طعمهٔ کنجشک ، موافق اشتهای باز با استخوان دهد * چنان باید که در چند روز باز را چشم وا شود و طیار گردد و این همه کار استعمال کلاه است تا سه روز * اول روزن کم کشاده و باریک باید ؛ و بعد از سه روز تاکه چشمانش تمام نمایان شوند یک روز درمیان کرده سوراخ کشاده تر کند ؛ و آنگاه هر روز بدرفش سرّاجی زیاده تر بریده در عرض ده روز کلاه باز از سر بردارد و فارغ از احتیاج کلاه سازد ، و بخواندن و باوایي دادن مشغول شود *

اما باید دانست که ابتدا طلبیدن باز کدام است و بچه دستور توان خواند ، و بشکار چگونه باید برد و سیر کرد * بدانکه فرق در انواع قدیم و حالیه این است که قدیم بعد از چشم کشادن روز ، بر مرغ طلبند ، و در حال در روزن شب بخواندن شروع نمایند ، لهذا پیش رس میشود و زود گستاخ و رام * و ابتداء خواندن از همین مذکور معلوم باید کرد * و لیکن چون روزن روز بکشادگي چشم باز رسد ، که قدر یک نخود باشد ، آن زمان شب ، تمام شب ، قلندره باشد ؛ و صبح در تاریکي شب باز را در بیابان بیرون شهر باید برد ، و جنگل را و نیستان را آتش باید زد ، که هم روشنی شناس شود و نیز بآوازی که نی از آتش گرفتن میکند محرم شود * و چون وقت نماز رسد بر مرغ ریسمان بسته از فاصله نزدیک بخواند و بر ران مرغ برداشته و بر دست گرفته بر اسپ سوار شود و باز را بر زمین نشانیده بخواند تا از زمین بر دست سوار آمدن عادت کند ؛ و قدری گوشت در چنگال باز باشد که موجب آرام او شود و بگذارد تا بخورد ، و همچنان سیر کنان بشهر بیارد * و چون باز بدین مرتبه رسد

سیر کردہ کلاہ نہ دهد ؛ ولي اگر وحشت کند کلاہ باید داد ؛ و آن شب گشت موقوف ؛ همین مجلس دیدن کافي است *

شب هفتم نیز مرغ دادہ و ران مرغ بر آوردہ پیش روشنائي چراغ باید بر گوشت ران مذکور سه مرتبه از فاصلۂ یک گز بلکه نیم گز به طلبد ؛ و در ابتداء از نزدیک طلبیدن خوب است که باز نو گوشت شناس نمي باشد ، مبادا در طلب وحشت پذیرد و یا غلطي افتد ؛ آنگاہ همان طور در مجلس هیر باید کرد * اما اگر مردم زیر هوا بیرون از خانه بنشینند بهتر است ؛ و آن شب آخر شب گشت باید داد *

و شب هشتم وقت شام که سه گهڑي شب گذشته باشد در خانۂ دالان دار که ایوان او روشن و مردم نمایان باشند کلاہ از سر باز گرفته ساعتی آنجا بر دست دارد و آنگاہ ببازار برد *

و چون شبها بی کلاہ روزن رام شود در فکر روزن روز باید شد ؛ و باید که یکبار قبل از روزن روز باز را بمصري تنها صاف نماید ؛ و صبح دوم کلاہ با روزن باریک تر از روزن شب اول بسر باز پوشانیدہ آن روز در خانۂ که دالان روشن و خوش هوا باشد بردہ بر دست دارد ، و نوازش کند ، و جائی دیگر نبرد * و طعمۂ هر دو وقت باین تدبیر بدهد که تمام شب بی کلاہ قلندرہ [1] باشد و سحرگاہ یک گهڑي شب باقي ماندہ پیش روشنائي چراغ بر مرغ ریسمان بسته از فاصلۂ چهار گز باز را باید طلبید و چون گیرد بر آن مرغ نیم سیر کردہ ران آن مرغ بر آوردہ باز را بر زمین نشانیدہ و باید استادہ بر دست طلبید تا از ابتدا گستاخ و آدم شناس گردد * بعد از آن کلاہ روزن روز بسر باز پوشاند و در همان دالان دارد ؛ ولیکن دیدن

---

[1] *Qalandara*, the author frequently uses this word for "bare-headed; without the hood."

و هر شب چند کس از معتاد زیاده پیش چراغ بگرداند ؛ اما معراج این است که شب هفتم از ابتداء روزن اول ، ده کس بتدریج ، از یک تا ده ، هر روز یکان دوکان اضافه نماید *

غرض که شب چهارم یک مرغ خانگي نیمرس نوجوان را پیش چراغ بر بوریا که خاک در چشم باز نیفتد زیر پای باز کشته چاک کرده بر خونش باز را دلیر کرده همان جا بر مرغ سیر کند * وقت طعمه دادن چند کس باید که بطریق معتاد پیش چراغ بگردند تا باز نو صورت آدمي و هجوم فراموش نکند * و همانجا سیر کرده و روزن کلاه آنشب را برابر دانهٔ جواري[1] سازد بلکه زیاده از آن زیرا که آنشب که باز مرغ میخورد از شبهاي دیگر زیاده ایمن و متسلي خواهد شد و رمیدن معني ندارد *

شب پنجم نیز مرغ دهد و چون بگیرد کشته بر آن نیم سیر کند و نصف طعمهٔ دیگر را بر دست گرفته پیش چراغ هم بخوراند و هم بگرداند ؛ و همراه چند کس دیگر آن نصف طعمه را در گردش پیش چراغ خورانیدن لازم است * و بعد فارغ شدن از طعمه زود باید طوماغهٔ بروزن برابر نخود بسر باز پوشاند و بقیهٔ طعمه را همراه کلاه در مجلس بیرون از دالان باید خورانید ؛ و بر اسپ سوار شده در کوچها باید گردانید *

و شب ششم بهمان وقت باز را پیش چراغ برده مرغ دهد * چون گیرد زیر پایش کشته ران مرغ کنده باز را بر آن طلبیده بر دست گرفته اندک خوردن بگذارد و چون مشغول شود بی کلاه ، طعمه درپای داده ، در مجلسي که چراغ روشن و بیشتر از ده کس درآنجا نشسته نباشند باید برد ، و قدغن کند که کسي تواضع وتحرک نکند و همه بحال خود نشسته باشند * همانجا

---

1 *Juārī*, a kind of millet: the grain is about half the size of a small pea.

و یک آدمي دیگر را که رفیق کار باشد در کنج دالان پنهان بنشاند * چون همه چیز مهیا شود پس درود خوانده و بر روی باز دمیده کلاه را از سرش بر دارد و طعمه در پیش باز آورده بحیله باید مشغول نمود * نوع بهتر آن است که اول باز را در طعمه خوردن مشغول کرده بعد ازان کلاه را از سربردارد ، و باز همچنان که در خوردن سر فرود آرد پس باز را نزدیک چراغ باید برد ؛ و چون از سوراخ های سبد اندک روشنی به بیند و وحشت نه پذیرد آن زمان آن رفیق دیگر که پنهان باشد اورا بگوید که آهسته نزد چراغ ، طرف دیگر باز ، بگردد که مابین باز و چراغ نزدیک نباشد ؛ و اگر باز رمیدن گیرد روی باز را از دروازه یک پهلو کرده و آنکس دیگر را پنهان کرده بهمان دستور باز را روشنائي بنماید ؛ و زود کلاه روزن دار در سر باز باید داد و از سر چراغ سبد دور کرده چند کس همراه خود گرفته باز را بگردانند ؛ و آنگاه از آن دالان بیرون آورده گشت در کوچها و چراغان اندک و آدمیان کم بدهد که آن شب همین قدر کافي است * و چون آخر شب شود در تاریکي باز را برده طوماغهٔ روز پوشي در سر باز بدهد ، و روز بدستور هر روز نگهدارد *

شب دویم نیز بهمان طریق چراغ در دالان روشن کرده و سبد بالای آن نهاده و باز را همان طور بر گوشت خوردن مشغول نموده کلاه از سر بردارد ؛ و چون نیک چراغ را تحقیق کند ، چشم باز پس دروازه پنهان کرده رفیق را بگوید که اندکی سبد را از چراغ بردارد و لیکن آن قدر که همهٔ چراغ و فتیله نمایان نشود ؛ و سه کس دیگر باید پیش چراغ بگردند تا باز به بیند * بعد از آن کلاه در سر باز پوشانیده برسم معهود بکوچه و بازار برد *

شب سیوم نیز بهمین طور بعمل آرد ؛ اما هر شب پارهٔ روزن کلاه زیاده میکرده باشد * و بازی که سه شب صورت چند آدمي و روشنائي چراغ دیده باشد او را چندان احتیاج روزن تنگ نمي شود *

و برآن سیر کفي و زیر پایش بکُشي، پس شبی که روزن دهي، بر مرغ حریص خواهد شد، واین نوع احسن است* ولیکن روز سیوم طعمهٔ صبح باز را سه کنجشک باید داد که ظهر پیش از وقت گرسنه شود ; آن زمان شکرطبرزد [1] وزن چهار ماشه ، که هر ماشه هشت سرخ باشد ، باریک آس نموده بگلاب گولي بسته و باز را گرفته درقباچه [2] کرده دهن باز را وا کرده چند قطره آب در دهن باز چکانیده گولي مذکور را در حلق باز فرو برد ، اما طوماغه از سر باز نکشد * باز را چنان باید نگهداشت که وقت گولي دادن سر باز بالا باشد و روبروی میر شکار، و دُم بطرف زمین باشد ; و سبکدستي بکار برد که باز در قباچه مانده [3] نشود ; وگولي داده زود از قباچه برآورده و بر دست گرفته نگهدارد * و نبات نا کوفته دانها تراشیده [4] باز را دادن احسن دانسته اند که سبک است * چون دو پیخال کند آب در پیاله باید پیش باز آورد و بچ بچ بکند تا باز آب بخورد * و آب بتدریج بدهد که سرد طبع نشود ; و از هوا باید احتیاط کرد : زمستان در خانهٔ گرم پیش آتش او را صاف کند * چون از آب خوردن فارغ گردد بمراد خواهد رسید ; و کلاه روزن دار که برای شب اول ساخته باشند همراه خود باید داشت *

چون دو گهڑي شب بگذرد و جانور از طپیدن آرام بنشیند آن زمان این طور باید بعمل آورد که باز را در خانهٔ تاریک برد که هیچ چیز در آن بنظر نیاید ; و طعمهٔ گوشت بز قدر سه کنجشک ، یکپاره نرم گوشت ، که ورق و آبداره نکرده باشند ، طیار باشد * باز را درآن خانه برد که پیش آن دالانی هم باشد و یک چراغ بفتیلهٔ باریک درآن دالان بر زمین نهاده روشن کرده سبدی از نی باریک برآن چراغ نهد که باز نو یکایک از روشني بسیار نترسد ;

---

[1] *Shakar-i ṭabarzad* or *qand-i mukarrar* is refined, white, crystalized sugar.

[2] *Qabācha* (and *qapāncha*) *kardan* "to mail a hawk or put it in a sock"; in the Panjab *kūchī karnā*.

[3] *Mānda* "fatigued."

[4] *Tarāshīda*, i.e., the sharp edges must be rounded. Some falconers break the sugar-candy into small bits and rub them in the palms of the hands with water.

پیدا کند و لاغر و سراسیمه گردد و محتاج بعلاج شود * هر قدر باز پاکیزه و صاف باشد از علتهای بسیار ایمن باشد *

و طعمه باز نو وقت صبح قدر چهار کنجشک از گوشت مرغ ؛ و باید که ماکیان را در زیر پای باز کشته بدان سیر کن ؛ و ماکیان را زمانی فریاد کردن بگذار تا باز چنان عاشق آواز مرغ شود که بآواز مرغ از دست جهد و بدان چسپد * و جرّه را سه کنجشک * اگر باز اشتها و هاضمه بسیار داشته باشد تا هم [1] جرات مکن که روز اول است * و شام باز را پنج کنجشک و جرّه را چهار * واگر برغبت نخورد زیادتي خوب نیست که باز آزار بیند * و وقت هضم کردن و از حوصله بپرودگان بردن طعمه ، معلوم کن که چه وقت گوشت را هضم مي کند و از گوشتهایکه باو دادهٔ کدام را پسند کرده و کدام را نه * و اگر هاضمهٔ باز زیاده باشد او را طعمهٔ زیاده موافق هاضمه باید داد که از گرسنگي لاغر نگردد ؛ بعد از آن بدان موجب طعمه داري باید کرد * و باز را وقت طعمه خورانیدن بآواز لب یعني بِچ بِچ [2] آموخته کن که هرگاه تو آواز کني بارجودی که طعمه حاضر نباشد بدان آواز دست تو بمنقار گزیدن گیرد ، و آن زمان آب در پیاله انداخته پیش باز بدست بدار تا بازِ کلاه دار بامید طعمه منقار زند و منقارش بآب رسد و پر آب گردد ؛ پس اگر باز تشنه باشد خود بار دیگر هم خواهد خورد و در ظرف آب خوردن بیاموزد * بعده تا سه شباروز باحتیاط بیدار کن و چرت زدن نگذار که خطا است * باز نو را پیش از روزن [3] دادن ، اگر در کلاه بی روزن مرغ خانگي پیش آري

[1] *Tāham*, Hindus. "still, nevertheless."

[2] Indian hawk-catchers 'seel' the eyes of hawks as soon as they are snared and 'tongue' to them when feeding them. In two or three days after capture, hawks will recognise the sound and eagerly lower their heads to feed on hearing it. Indian falconers often feed their hawks when hooded.

[3] *Rauzan*, a light-hole; here the light-hole made in the hood, at first the size of a needle and then gradually enlarged.

کرده بر آتش نرم بجوشانند * چون بنصفه آید همه اجزا را داخل نموده سحق نمایند تا باریک گردد * قدر مستعمل برای باز یک سرخ - و جرّه نصف آن - و دیگر جانوران علی قدر حاله *

نسخهٔ دیگر که همین عمل کند * پوست کوکنار تر کرده آب انرا قدری بذریعهٔ پنبه در حلق جانور چکانند و بعد زمانی که باز کیف بهمرساند کلاه روزن دار پوشانند - بکرم حق سبحانه و تعالی از هیچ چیز وحشت نکند *

نسخهٔ دیگر که همین عمل کند و در تجربهٔ فقیر رسیده [1] * زعفران، یک و نیم ماشه - بسباسه عرف جلوتری، یکماشه - کافور قیصوری [2]، چهار سرخ - بآب بهنگ که بقدر ششماشه بود با دو ماشه نبات حل کرده بهم ممزوج نمایند * قدر مستعمل برای باز یک و نیم سرخ در ورق گوشت ; و جانوران دیگر علی قدر حاله *

فصل پنجم - در چشم کشادن باز طریق این فقیر تانه باز نو در بیست و پنجروز طیار و گیرا گردد و بتجربه رسیده * بدانکه باز نو را دست کشي بملایمت و نوازش نمائي و سختي نکني و دست تند باو نگرداني که موجب ملال خاطر باز نباشد * و زنهار که دست بر پشت باز نگرداني، که چون مالش دست باستخوان بازوی باز که میر شکاران آنجا را بندکه [3] گویند، رسد، استخوان مذکور بدرد آید و قوت تیز پري گذاشته بعلت سستي پر مبتلا گردد * و دست چرب و نا شسته بباز نگردان که پرهایش چرک شوند و شپش

[1] The editor has seen peregrines that have had their eyes unseeled by this receipt. The receipt is a good one and not injurious.

[2] *Kāfūr-i qayṣūrī*, camphor of *Qayṣūr*; according to Watt this is the Barus camphor.

[3] *Bandka*, a cocking term for the wing joint between the humerus and the forearm.

همان گولي بنوعی که گفته شد داده روزن را کلان نمایند * غرض آنکه شبی که روزن کشاده کنند گولي دهند و اگر روزن کشاده نکنند آن شب کیف ندهند * و در هنگام روزنِ روز هم بهمین دستور ; روزي که روزن نو نکنند گولي نه دهند و روزی که روزن نو بکنند کیف دهند تا رم نکند * و چون چشم کشاده شد بخواندن مشغول شوند ; و باولی بطریق معروف داده طیار[1] کنند * فائدهٔ این گولي آنست که هرچند روزن زود تر و بزرگ تر کنند از دولت کیف باز نرمد و زود طیار[1] شود - و الله اعلم بالصّواب *

نسخهٔ گولي کیف باز از محمد هاشم میر شکار[2] * زعفران پنج سرخ[3] - زنجبیل، ده سرخ - قرنفل، چهار سرخ - بیر بهوٹي،[4] پنج رتي[3] - مشک، دو رتي * همه اجزاءرا باریک آس نموده و درشراب دو آتشه تر کرده چون خشک شود افیون خالص سه سرخ و نبات پاکیزه نیم توله[5] در شیر عورت حل کرده اضافه نمایند * قدر مُستعمل برای باز یک برنج کافي است *

نسخهٔ دیگر تجربه فقیرکه همین عمل کند * زعفران، سه ماشه[6] - قرنفل یکماشه - جوزبوا[7]، یکماشه - تخم بهیدانه[8]، یکنیم ماشه - تخم کاهو، سه ماشه - گل تاتوره[9] سفید، یکماشه - تخم کاسني[10]، یکنیم ماشه - نمک هندي[11]، دو ماشه - پوست کوکنار، پنج توله - در ده توله آب تر کرده و از پارچه صاف

---

1 طیار or تیار "ready, alert, etc."

2 This receipt was used in the Derajat for peregrines, shahins and goshawks.

3 *Surkh* or *rattī* or *ghūngchī*, a red seed used in India as a weight by apothecaries and goldsmiths: it weighs about two grains.

4 *Bīr bhūṭī*, the "Red-velvet Mite" (*Trom-bidium grandissimum*), used in medicine.

5 *Tolā*, the weight of one rupee.

6 *Māsha* = 8 *rattī*.

7 *Jauz-buwā*, "nutmeg."

8 *Bihī-dāna*, quince-seed; it is soaked in water and the extract drunk as sherbet.

9 *Tātūra*, the "Garden Balsam": *Watt*, IV., 334.

10 *Kāsnī*, the wild or Indian Endive, chicory or succory: *Watt*.

11 *Namak-i hindī*, in Hindustani *sendhā lon*, is rock-salt, red or white.

بعد از آن در همان خانه برده بدستور قدیم به بند ؛ و صبح بهمان دستور کلاه روز پوشي بسر باز داده سیر کن *

هر روز در روشني بسر باز برو که صورت ترا نیک بشناسد * و زنهار که استاده بسر باز نروي تا بجائی رسد که بی کلاه طعمه از دستِ تو خورد * بعد از آن باید که صبح در تاریکي شب که هنوز هوا خوب روشن نشده باشد ، پیش چراغ ، مرغِ نیم رس (که نه تمام چوزه باشد و نه کلان) باز را در پای بده و چون بگیرد بدان سیر کن و کلاه با روزن پوشانیده از آن خانه بر آر : اگر دلیري کرده روزن کلاه را کلان نمائي روا است * و چون روز هم از کلاه بی احتیاج شد بعد از آن طلبیده باولي بطریق متعارف داده صاف نموده [1] بشکار ببر * و خاصیت این طریق آن است که در شب کلاه روزن دار تا نیم شب ، و نیم شب آخرین در خانه پیش روشني چراغ باشد ، و صبح میر شکار را بیند و زود رام شود و طیار گردد - و الله اعلم بالصّواب *

فصل چهارم - در چشم کشادن باز بگولي کیف دار *

بدانکه چون باز نو بیاید او را کلاه و پایچه بند موافق دستور پوشانند و چند شبانه روز بیدار دارند * چون خواب برباز غالب آید گولي که ذکر آن در آخر این فصل مي شود در ورق گوشت بخورانند و چون چهار گهڙي شب بگذرد کلاه روزن دار بسر باز باید پوشانید (اما روزن بقدري باید که باز همه چیز را از آن تحقیق کرده به بیند) و گشت باز را بدهند ، و آخر شب چنانچه دستور است کلاه بی روزن در سر باز پوشانند * و شب دویم روزن را کلان نکنند که بسیار تعجیل خوب نیست * و شب سیوم

---

1 *ṣāf k.*, "to purge."

روشن نکنند ; و سر نی را چنان برابر چراغ باید داشت که هرگاه تو از آن سر نی که بیرون از سوراخ دروازه است دم بدهي چراغ بمیرد * و یک پدوازي بالای آن طغاره باید ساخت ; و باز را بر آن پدواز بسته یک ریسمان باریک و محکم بر آن کلاه که در سر باز است بسته سر دیگر از سوراخ دروازه بگذران ; و خود بیرون رفته آن ریسمان را که در کلاه باز بسته باشد برکش تا کلاه از سر باز فرو افتد و باز همه اطراف خانه را دیده روی در طغار آب کند و عکس خود را در آب بیند ; و هر حرکتی که آن باز خود بکند در آب همان حرکت را از عکس خود بیند : بی شک خواهد دانست که این باز دیگر است و بتقویت آن باز تمام شب بآرام نشسته خواهد ماند * آخر شب اولاً بآن نی دمیده چراغ را گل باید کرد و في الفور بر سر باز رسیده کلاه در سر باز باید پوشانید ; چرا که باز تمام شب پیش روشنائي چراغ بوده است و یکایک در تاریکي هیچ چیز نخواهد دید ; ولی اگر فرصت واقع شود بعد زمانی باز همه چیز در آن تاریکي روشن تر بیند و در آن وقت رفتن میر شکار بر سر باز باعث رمیدگي باز باشد : باید که زود کلاه بر سر باز داده از آن خانه بیرون آری *

یکدو شب همچنین کن * و شبها از سوراخ دروازه بنگر که باز خوشوقت نشسته است یا رمیدگي دارد ; و اندک دور تر از دروازه سرفه کن و با خود سخن بگو که باز بشنود و با سخن تو آشنا شود * آنگاه چون صبح بدمد و اندکی هوا روشن شود آن زمان بر سر باز برو و کلاه بده ; اما بسیار روشني نباشد چنانکه عکس ترا باز نه بیند و صورتترا تحقیق نکند * آن روز اندک گوشت همراه باید برد و کلاه داده سیر کن و بیرون آر * و چند شب باید که شام کلاه روزن دار در سر باز داده در بازار بگرداني تا وقتیکه آمد و رفت مردم باشد ;

برداړند * بعده آخر شبها [1] از نزدیک بر مرغی طلبند و همانوقت سیر کنند * و روزن کلاه روز را بسوزن باریک نموده در سر باز پوشانند و بدستوری که در روزن شب مذکور شد روز هم بهمان دستور بعمل آرند : و چون روز ها هم چشم باز تا بام ابرو واز شوند پس از نزدیک بر مرغ باید طلبید *

زنهار که بروزن تنگ که هنوز چشم و ابروی باز از آن نمایان نباشند بر مرغ و گوشت پاره نباید طلبید، ورنه نظر باز از مرغ خطا شود و سینه اش برزمین و یا چوبی صدمه خورد و آسیب بباز رسد * بجای کشاده که در آنجا کسی دیگر نباشد مگر میر شکار و بازدار باز را بدست داشته باید بمرغ طلبید و سیر کرد * و چون نیک بر مرغ بیاید و گستاخ شود کلاه از سرش گرفته سیر کنند و بار دیگر کلاه بسر باز ننهند و در باولي دادن مشغول شوند * چند باولي درّاج میغ بند دهند ؛ و چون صورت شناس شود پس چند باولي کم پر بدهند * هرگاه شلائی شود صاف کرده بمصري خالي ، بشکار برند - و الله اعلم بالصواب *

فصل سیوم - در چشم کشادن باز باستعمال جنتر [2] * بدانکه چون باز نو بدست آید شب اول او را تا نصف شب بر چکس بقدند و نصف آخرین بر دست گیرند و باحتیاط بیدار کنند * و شب دویم تمام شب بیدار دارند * و شب سیوم در خانهٔ تاریک برده موافق نوشتهٔ ذیل بعمل آرند * اول یک نَي دراز اندرون خالي کرده و در دروازهٔ خانه سوراخ کرده آن نی را از آن گذرانند و جائی که سر آن نی برسد طغارهٔ پر آب کرده زیر آن نهند ؛ و یک سنگ و یا چوبی گران در وسط آن طغاره نصب کرده چراغی بر آن

[1] آخر شب i.e., towards morning.

[2] *Jantar*, H. "instrument; machine; magic square, etc."

دهند * ولی اکثر مردم تا بشب نگهدارند و شب برای احتیاط از رمیدن کلاه پوشانند ؛ آنگاه در طعمه داري و شب بيداري او مشغول شوند *

طعمهٔ صبح باز نو را گوشت بر قدر چهار کنجشک و آخر روز پنج عدد گنجشک از پر و استخوان معمولي و متعارف صاف کرده و باندک آب تر کرده بخورانند و همواره شب و روز باحتیاط بیدار دارند تا هفت شبانه روز ؛ و چون غلبهٔ خواب بمرتبهٔ بر باز مستولي گردد که هيچ فکر بجز خواب در دلش باقي نباشد آن زمان کلاهی روزن دار در سر او پوشانند و در بازار برند و در کوچها گشت دهند تا از آن روزن همه چيز تحقيق کرده به بيند * اما بروز اول در آن کوچهائی گردانند که آمد رفت مردم در آن کم باشد و چراغان و روشنائي آتش نيز کم و اندک بود * و تمام شب نزدیک سگان بانگ کننده دارند و آخر شب وقت دو گهڑي[1] باقي مانده کلاه بی روزن را که روز در سر باز مي باشد در خانهٔ تاریک بپوشاند ؛ اما در گوشهٔ بردهٔ بسیک دستي آنرا بپوشانند که باز بد کلاه [2] نشود * شب دويم همان روزن کافي است و هيچ کشاده تر نکنند * ولی شب سيوم چون باز را رام بيني روزن کلاه را اندکی بسوزن سرخ شده کلان تر کن ، ولی یکایک کشاد نمودن خوب نيست * بهمين دستور يک شب درميان ناغه کرده شب ديگر اندکی روزن کشاده تر کنند تا آنکه بدانهٔ جواری[3] رسد و باز از آن همه چيز هويدا بيند ؛ آنگاه هر شب قدری بدرفش سرّاجی بریده روزنها کشاده تر کنند تاکه بقدر نخودي رسد و مقدار چشم باز سوراخ شود ؛ بعد از آن بسيار بايد برید که زود چشم وا شود ؛ چنانچه در بيست شبانه روز کلاه شب از سر باز

---

[1] *Gharī* H. about 24 minutes. There are 60 *gharī* in the 24 hours. In modern Urdu *gharī* means an English hour.

[2] *Bad-kulāh*, "hood-shy."

[3] *Juwārī*, "Indian millet," the grain of which is somewhat smaller than a peppercorn; the word is a diminutive of *juwār*, "maize."

باز را ببانگ خود محرم باید کرد تا اگر روزي باز پی شکار در بوستان افتد و تو باز را نه بیغي و نعرة کفي ببانگ تو بیاید *

باز نو را البته از گوشت فرو نیاري بلکه فربه باید داشت که همیشه تازه رو و بر شکار حریص باشد * و اگر جانور را لاغر داري ازو هیچ مزه نیابي ؛ و همه عیب که در باز بهم رسد از لاغري است و در دشت و صحرا بهر مرغی که پراني کمتر گیرد ؛ از غایت لاغري و کم قوتي کمتر بمرغان رسد و اکثر خالي بر گردد ؛ و چون نپراني زهیر و کاهش پیدا کند * باز را همواره فربه باید داشت ؛ اگر بفربهي شکار کند بهتر والا [1] خوش منش گردد *

اگر خواهي که باز مرغان بزرگ گیرد ، سه لقمه در شراب ناب تر کرده بخوران تا دو روز ؛ و روز سیوم بهر مرغی که پراني گیرد *

اما باز را بر این چهار چیز حریص نباید کرد ؛ یکی بر آتش و دویم بر سگ وسیوم بر زن و چهارم بر کودک ؛ مبادا همراه مرغ در آتش افتد و یا قصد سگ کند و یا زن و کودک از ناداني ضرر بباز رسانند * بهر حال فربه داشتن بهتر است و الله اعلم بالصواب *

فصل دویم در چشم کشادن باز - طریق استادان هندوستان که مروّج است و معروف * بدانکه چون باز نو چشم دوخته بهمرسد اورا بتوجّه تمام بر دست گیرند و نوازش کنند * و کلاه باید پوشانید و پایچه بند [2] پوشانیده یک ریسمان سیاه عوض چلغو [3] در گردنش باید انداخت تا عادت چلغو کند ؛ وهم ریسمان سیاه از براي زخم چشم خوب است * وبعضي بمجرّد آمدن ، طعمه خورانیده و ریسمان از چشم کشیده طوماغه

---

[1] والا ; here = "at least"

[2] پائچه بند vide p. 22, note 1.

[3] چلغو vide p. viii, note 2.

گشت و خو کرد پس چند روز از بنه بر دست خوانی و بر دست سیر کنی تا بدان عادت گیرد و هرگاه مرغی را بنه کند و تو برسی زود بر دست تو آید ، و چون چند بار چنین کردی نیکو تر شود * و هرگز بر بنه باز را سیر نکنی بلکه بمرغی دیگر پرانی و چون بخوبی گیرد از آن سیر کنی * مرغ که خواهی بر آن باز را بپرانی اول در عقب او آسبان تاخته مانده کنی تا باز بآسانی آنرا گیرد تا آنکه باز تیز رو و راست چنگال شود ، پس هر روز بیک مرغی قناعت کن تا برسد بده مرغ : و هر روز بشکار ببر تا باز مشتاق شکار شود ، آنگاه بر مرغ آبی باید پرانید *

اما اول بمرغابی چشم دوخته نابینا بپران تا بآسانی بگیرد و رنگ شناس و صورت شناس گردد ، بعد ازان بمرغابی صحرائی بپران و هر روز بیکدست قناعت کن تا ده مرغابی گرفته است که باز خوب طور صید خود را بشناسد ، پس هرگاه که خواهی بشکار ببر : اما چند روز متواتر شکار کن که بهتر و بلند تر گیرد و اگر سستی کند ازو مپندار و حیله مکن تا موافق خواهش خود [1] بپرانیدن بسیار نیکخو شود *

از باد مخالف حذر کن و باز را روبروی باد پرانیدن بهتر است و باد مراد باز روبروی است والا خطا بسیار کند * و در پرانیدن طبل زدن بروقت بهتر است که مرغابی ازان نیکو بالا تر شود ، و باز تیز پر مرغابی گیر را طبل از دور زنند *

چون بر تدرو و کبوتر پرانی زنگ [2] در پای چپ باز باید بست و اگر فراخ بندی زنگ بناخن نر انگشت [3] باز صدمه رساند و ناخن باز بدرد آید و صید رها کند *

---

[1] ازو پندار ـــ نیکخو شود ; text corrupt ; meaning not clear. For مکن read بکن ?

[2] *Zang* "a bell" (dimin. *zangūla*). The common word in the Panjab for a hawk's bell is *zil* fem., P. and T.

[3] نر انگشت "the thumb; the great toe; the hind toe of a bird."

و استخوان ساق برآورده بباز باید خورانیدن ؛ و پر و استخوان بهم یکجا نباید داد که باز از آن آزار بیند و سفرۀ[1] جانور تباه گردد ؛ و گوشت بآب‌گرم دادن در زمستان نافع است و در تابستان آب سرد با طعمه بده که خوبي دارد * و گوشت ماکیان سیاه از همه گوشتها بهتر بود و گردنش را بروغن خودش چرب کرده بخورانند که همه علت باز را از معده پاک کند و شوخ[2] را زائل کند * و از گوشت گاوُ پرهیز باید کرد که سرد است و کاهلي و اسهال خون و قراقر در شکم باز پیدا کند و کرم و باسور مي آرد * دونده را گوشت دونده و پرنده را گوشت پرنده باید داد * و چون باز را سیر کني از پشت او کسي را گذشتن مده[3] مبادا باز بترسد و گوشت نافه[4] افتد و علاجش مشکل : و باز نو را دست بر پشت مگردان *

و بعد از سیر کردن زنهار از دور یا از بلندي بر چکس نیاندازي که مبادا دست باز از چکس خطا شود و سینۀ باز بر چکس صدمه خورد و از آن ضرب علتي پیدا شود *

چون باز باولي کبوتر و مرغ بگیرد بر تدرو[5] که در هندي بگله گویند و یا کبک که در هندي چکور نامند بپران و سیر کن ؛ و اگر کوشش نکردي و باز از شکار خالي ماند البته بد خو شود و در جائي که مرغي بنه[6] شود باز بنه داري کند و این همه قواعد و احتیاط بر خود لازم داني * و چون باز بنه دار

---

[1] سفرۀ *sufra* H. and P. the "anus." Possibly though this is a copyist's error for صفراء which in modern Persian is one of the words used for a hawk's 'casting.'

[2] شوخ *Vide Bāb.* XV, *faṣl* 4.

[3] گذشتن مده an Indian and Afghan idiom for مگذار که بگذرد.

[4] نافه *Vide Bāb.* XIV, *faṣl* 5.

[5] بگله ; probably there is a copyist's omission here ; *bagula* H. is a "paddy-bird," whereas *tadarv* is a "pheasant."

[6] بنه شدن *bana shudan*, "to fall at mark."

یک مرغ در گشادیها رها کن تا باز آنرا در آنجا خود به بیند و خود بگیرد و خود از هر جا که خواهد بخورد ; و تو نیز سخن گویان بباز و نوازش کنان پیش باز برو و سیر کن ; و چند مرتبه چنین کن تا باز را در آشنائي و خوشخوئي عذر و اهمال نباشد و هیچ باقي نماند * و اگر باز کاهلي کند، از بد اصلي باز بود : پس یکدو کوفته بال دیگر بدهند تا بد خوئي را بگذارد *

اما باز دار طعمه شناس باشد و باز نو را از همه گوشتی باید سیر کرد بغیر گوشت عکه[1] ; و باید امتحان کرد که کدام گوشت بطبع باز موافق تر است و کدام گوشت را زود هضم کند، و همواره بهمان گوشت سیر کند ; و نیز طعمهٔ گونا گون باید داد * اگر باز لاغر باشد طعمه از گوشت بچه کبوتر فربه باید داد * و چون مرغ بباز دهي استخوان ران مرغ همچنان با گوشت بده ، و اگر باز استخوان خورده هضم کند آن علامت تندرستي باز است ; بدانکه هیچ علت ندارد * و اگر استخوان هضم‌ناکرده از دهن بر آرد پس بمعالجه مشغول شو که سردي بر باز غلبه آورده و معده‌اش را ضعیف گردانیده * نباید که گوشت هر مرغی که باز شکار کند بخوراني ; مگر این‌چند لحوم دادن روا است، چنانچه گوشت کبوتر و تدرو، و یاحسین[2] و سار ماده[3] وکندره[4] ; و چنان باید که بیشتر گوشت ماکیان سیاه بباز دهي * و پرهیز کني از پر دادن بسیار، ونددادن مطلق هم خوب نیست ; واستخوان بسیار مده ; وقتیکه پر دهي گردن ماکیان سیاه دهي تا آن استخوان گردن ماکیان رودهٔ باز را پاک گرداند ; و استخوان هاي مکسره مده تا رودهٔ باز را فراخ نکند ; و از پاي کبوتر ناخن

---

1 عكه A. and T. "A magpie." The common Indian magpie (*Dendrocitta rufa*) is by falconers of the Panjab called *lāṭ* ; *mahtāb* ; and *chānd*.

2 *Yā Ḥusayn* ; is some species of partridge.

3 *Sār* in Persia "a starling," but in India it is the Persian word for "a maina."

4 *Kandara* : according to a marginal note of the author's this is a "woodpecker." In Persia woodpeckers are generally called داركوب .

بالا برده بر آن بخواني تا راست بیاید و سیر کن * چون باز بدین مرتبه رسد و نرم شود پس او را در بازار آهنگران و مسگران [1] باید برد و در کوچها و بازارها بگردان تا نیک رام شود * بعد از آن در گشادیهای بسیار بگردان و همواره پیش آب ببر تا در آب رود و غسل [2] کند و بنوشد تا از زحیر وکاهش [3] ایمن باشد * وزنهار که بامداد باز بگرمابه نبري و آنجا منشین تا نرم اعصاب و نرم اعضا نشود که آن کار جاهلان است نه از آن میر شکار؛ زیراکه بامداد مردم صاحب جنب درگرمابه میروند لهذا در آن وقت باز را بگرمابه بردن خطا است که هیچ آفت بد تر از چشم زخم اهل جنب نیست [4] *

و چون باز را از طناب وا کردهٔ و بی طناب بخواندن راست بیاید پس از درختان کلان وبلندیها فرو خواني ؛ وچون گستاخ آید چند مرغ بانگ آور [5] زیر پاي باز بکش و سیر کن * گردن ماکیان ماده بخوران ولی گاهی گردن مرغ نر نخوراني که او در هر مهره خاری دارد چنانکه مهرهٔ [6] مار خار دارد، بمثل خار خسک [7] بود. واز آن سبب رودهٔ جانور پاره شود وبیم هلاک است *

بعد از آن یک کبوتر کونده بال [8] بپران تا باز آشنا شود و بگذار تا بگیرد و پرهاي او را بکند و از هر جا که خواهد بخورد * دویم روز از بلندي فرو خواني و چون نزدیک آید کبوتری بیرون انداز تا بگیرد * دیگر روز

---

1 i.e., the noisiest part of the city.

2 غسل for آب بازی ; in India *ghusl* means any sort of bathing, but in Persia only bathing for purification.

3 زحیر و کاهش ; *vide* Bāb. XV, *faṣl* 17th.

4 *Vide* Jl. As. Soc. Beng. Vol. III, No. 6. 1907.

5 بانگ آور may mean "noisy," of fowls, etc., or else of cockerils "just beginning to crow."

6 *Mahra* here vertebra.

7 *Khār khasak*, a plant with a prickly fruit; used in medicine. According to Watt's *Dictionary of Economic Products of India* its scientific name is *Tribulus terrestris*.

8 کونده بال an error of the author; for *bāl-kashīda* or *bāl-kanda*.

نرم فرو کش ; و شراق ناکشیده زنهار سیر مکن که خطا است * بدانکه پائچه [1] بند را نا کشیده سیر کردن ، باز را بدخو کند و البته چنگال در دست میر شکار محکم کرده مجروح سازد *

باز نو را سه نوع خواندن است ; یکی بر زمین نشاني و از آنجا بر دست بخواني ; و دویم آنکه از دست دیگری بر دست خود بخواني ; و سیوم آنکه از بلندي ها و درختان کلان و بامهای بلند فرو خواني * و بازي که دست خود در بهله سخت کرده باشد جبراً بر مدار و بهمان طور بگذار تا خود دست رها کند ; آنگاه بخواني * و باز چنان باید که بی گوشت از پرواز بدست آید و به پرواز رود ; و بازی که پرواز دوست باشد البته پرواز را طلب کند و اگر موجود نباشد و بطلبد و باز دار مدعا را معلوم نکند پس از طپیدن بسیار دست باز سست شود و در پایش درد خیزد و دست باز دار را دشمن داند و بگیرد *

چون باز بآمدن بر بانگ و مرغ گستاخ وطیار شود آنگاه باید که باز دار کبوتر چشم دوختهٔ نابینا کرده همراه دارد و باز را از نزدیک یعني نصف پله بخواند ; و چون بتو نزدیک رسد کبوتر را پیش باز فرو انداز تا بگیرد ; و بعده بکُش و بانگ و سرفه کن و گرد باز همي گرد تا ببانگ و سرفه و گشتن آدمي دور سر خوی کند ; و چون خوردن گیرد بازوی کبوتر برکش و از دور برخوان تا بیاید ; و نیکو سیر کن و سخن بگو "بیا" تا رام شود ; و بر زمین افگني و بزیر پای خود نشانیده و دست راست

---

[1] پائچه بند ; in modern Persian *pācha-band*, "jesses"; but in certain districts of the Panjab the term is restricted to jesses made of silk or cotton with rings ('varvels') attached. The bit of broad-cloth inside the loop of the *pācha-band*, which distributes the pressure on the front of the 'stalke,' is called *anūṛī*, which is perhaps a local word for "ring."

چنانچه ده گز مابین میر شکار و باز دار فاصله باشد و زیاده ازین نباشد و چون دانی که شلائین شد، پس، از دور بآواز بلند بخوان * باز نو را چنان نگهدار که چون از روی پدواز برداری جسته بر دست نشیند * و چنان باید که همواره با طعمه پیش باز روی تا بر آن عادت کند و آخر بی طعمه از پدواز بدست آید ; و اگر از پدواز بر زمین نشیند برمدار [1] * وچون بخوانی حلقهٔ آهنی بر دوال [2] باز بسته طنابی را از آن حلقه بگذران * وزنهار که زنجیر دراز در آن حلقه نباشد که گران شود وصدای آن زنجیر شنیده باز به عقب نظر کند و برمد و بدخو گردد و بترسد و پس بین شود * و چون از دور بخوانی طناب را در کمر هردو بازدار، یکی آنکه باز بر دست داشته باشد دیگری آنکه بخواند، به بند و کشیده دار بس محکم، تا باز را در آمدن آزار نرسد وتصدیع نه بیند; وچون نزدیک رسد باید طناب را اندکی سست کرد تا باز درست برطعمه آید، واگرنه، سینهٔ باز برزمین صدمه خورد و آزار بدو رسد : وطناب کمتر از صد گز نباشد * وچون باز را بخوانی اول بر دست کسی که باز باشد او را خبر کرده آگاه کن، آنگاه باز را بخوان ; وهرگز بی آگاه کردن مخوان که باز در آمدن خطا کند وکج رود * و باز را یک طرف دار یعنی اوریب [3] دار و بنوک چشم [4] سوی باز میدیده باش و بانگ همی کن ; و روبروی باز هرگز بانگ مکن * وچون باز نزدیک رسد بمرغ، دست را برقرار یکجا قائم دار که جانور از مرغ خطا نشود ; و چون گرفت شراتهاش

---

[1] The author means that the falconer should call it to his fist and should not stoop and raise it.

[2] *Duwāl* P. (and *duwāl* H. subs. fem.) "a strap," etc., is a common word in the Panjab for "jesses."

[3] اریب H. "Slanting"; generally of cutting cloth crossways from corner to corner; in Persian usually وریب.

[4] بنوک چشم vulgar Indian Persian for بگوشهٔ چشم.

باز بنه وحیله کرده باز را آب خواره کن (که همهٔ علت باز نو را از تشنگي افتد) تا باز آبخواره شود واز همه رنج ایمن باشد و زود آموزنده و بر شکار حریص گردد *

در کشادن تعجیل مکن که استادان فرموده اند که باز را بدو سال چشم[1] کشایند و طیار کنند واگر شتابي کنند در یکسال کشاده کنند ; و جرّه وشاهین در چهل روز کشاده کنند و کمتر از بیست روز مطلق نکنند که تعجیل بالا تر ازین ممکن نیست ; و چرغ را در دو ماه کشاده[2] کنند * و اگر درین میانه جانور را غلطي افتد ، که هندي آنرا چمک[3] گویند ، باز را از همان خانه که دران ترسیده باشد بخانهٔ دیگر ببر و اندران خانه کشاده کن و خانه روشن و تنها باشد * در ابتدا اندرون خانه باشد بعد از آنکه از غلط برهد از آن خانه بر آر *

چون بر گوشت حریص گردد اندک اندک بر دست بجهان ، و از آن جهانیدن بخواندن رسد ; و هرکه باز نو را از دور بخواند البته خطا یابد * زنهار باز نو را از دور نخواني تا آنکه گستاخ شود و راست آید و بر خاشاک[4] یعني طعمه نشیند * و اگر محرم[5] ناشده را از دور بخواني ، یا از طعمه خطا کند و بر ساق دست نشیند ، و یا هیچ نخورده بد خو گردد * باز را اندک اندک از زمین باید خواند تا ایمن شود * سه روز از دست بدست بخوان

---

[1] چشم کشادن *lit.* "to unseal the eyes"; the anthor, however, by this expression means "to train fully." Indian *bāzdārs* have certain profitable axioms: a goshawk must be watched for forty days, and for this two assistants are necessary, and also an allowance of oil, blankets, *chārpā'is*, etc., etc.

[2] To train a *chargh* to houbara, eighteen to twenty-one days only are necessary; to kite, thirty to forty days; and to gazelle, probably much longer.

[3] *Chamak* subs. H. "shying," the *jafl* of Baghdād falconers; when a goshawk, frightened by some particular sight or sound, takes an incurable fright or dislike for that particular thing, it is said to have got a *chamak* for it.

[4] خاشاک probably a copyist's error, for *Khurāk*.

[5] محرم; the author means مأنوس.

سخن بگو، وچون بنشیني [1] پشت خود را بطرف باز کني وبی تصدیع بر دست گیر * از پشت وپهلوی باز کسی نگذرد که باز نرمد ; و تا چاشت بر دست دار * بندهایش کشیده مدار بل فراخ بگذار که باز ملول نشود وهرده ناخن سبّابهٔ باز در وقت دست گرفتن بر یکدیگر نهاده باشد ; و گاهی شراقهایش کشیده دار که در وقت پراندن پای کوب نماند و آزار نه بیند * و چون باز خواهد که پای بالا بر کشد و بجنباند پس سست بگذار بندهایش را ، تا باز بدمنش نگردد ; و اگر نگذاري ، باز نو تنگدل شود و پای کوب شود * و چون چاشت گاه رسد گوشت پشت مازه [2] گوسفند گیاه خواره که هندیي آنر بچي پشت [3] گویند زیر پای باز بده وسیر کن و چوبی پیش باز بنه تا خلال کند [4] و دهن پاک کند ; و بچوبی که خلال را دستور بود دهان باز را پاک کن که هیچ رگ و ریشهٔ گوشت زیر زبانش نماند * و باز نو را بر پدواز [5] سطبر بند تا بوقت نماز عصر ; و از چکس حذر کني که اکثر علتهای جانوران نو را از چکس افتد ; و در خانهٔ تاریک دار ، تا در وقت برداشتن تصدیع نه بیند * چون نزدیک بشام رسد پیش باز برو و همان قسم بردار ، و در رهگذر بنشین ; و اگر باز پدواز را بچنگال بگیرد بر مدار که باز بد خو گردد بلکه صبر کن تا پای بکشاید ; آنگاه بر دار * و اگر بر زمین نشسته باشد از زمین هم بر مدار ; نوعی جهد کن که بر پدواز باز را بر داري وبر دست گیري تا خوشدل نشسته باشد * و اکثر طغارهٔ آب پیش

[1] بنشیني ; a goshawk's perch is often very low.

[2] گوشت پشت مازه is the tender flesh near the backbone in a saddle of mutton or lamb. The expression occurs even in Arabic MSS. on Falconry.

[3] بچي پشت ; in Panjabi *bachi* is the lean portion of the shoulder, without skin, fat, or bone.

[4] *Khalāl kardan*, the *feaking* of old falconers; *khilāl* "a toothpick."

[5] *Padwāz* or *parwāz* is a perch for pigeons or hawks made of two upright poles and a cross bar; in India it is generally high. In Arabic this pattern is said to be called مبقعة.

باب سیوم

در کیفیت چشم کشادن جانوران کلال چشم مشتمل بر شش فصل

فصل اول در چشم کشادن باز بطریق استادان ایران * اما چون باز نو چشم دوخته بدست آید او را شب اول پیش چراغ برده اندکی چشمش بکشای وبمدارا و آهستگي سلوک نماي و دست بسختي برو منه و بنرمي دست کشي کن و زیاده از سه روز چشم بسته مدار: و چون خواهي که چشم بکشائي شب اول اندکی وا بکن و دو نیم پاس شب بیدار کن و بر دست نگهدار؛ و شب دویم بر قرار شب اول؛ و شب سیوم نیم چشم وا کن و تا نیم شب بیدار دار، بعده بنشان تا آسایش کند؛ و شب چهارم تمام چشم باز بکشای تا همه جاها را روشن بیند * و زنهار که در روی باز در ننگري مگر دزدیده بدنبالهٔ چشم، و اندک اندک روی بسوی باز بگردان * و باز را بنواز و بردست داشته باش تاکه در آسایش بر قرار نشسته باشد و پارهٔ گوشت بحیله زیر پای باز بده تا بخورد و سیر کرده به بند * زیاده از یکپاس شب اول بر دست نگیر که اول است، و شب دویم نیم شب، و شب سیوم تمام شب تا سحرگاه؛ و صبح باز را بر نشیمن بر بند تا به نشیند و خویشتن را بیفشاند و پرهای خود را آراسته و هموار کند و آرام گیرد * بعده چون سفیدي بدمد بتاریکي پیش باز برو: زنهار که در تاریکي استاده بسر باز نروي: و چون پیش باز روی نرمک با خود

داده اند، و دیگری را منسر و چشم سرخ [1] همچون خروس، و بعضی را منسر و پای سفید همچون عاج، و ناخنهای آن بغایت سیاه و درشت *

صفت شایستگی طغرل * هرچند بزرگتر بود نیکوتر بود، سیاه، و خورد سر، و دراز پای، و دراز قوادم، وکوتاه دم، و سخت چنگال، وانگشت باریک ودراز، وگرد سینه، چهار سوی پشت [1]، وفراخ کتف، وپهن پشت، وبام ابرو بیرون بر آمده، و چشمهای اندر مغاک، وپاکیزه روی، و خوشخوی * ودر زمان ملوک عجم او را بغایت مبارک و همایون میدانستند و عزیز الوجود، و او بسیار چابک وتیزکوش بود، وهر آن جانور که باز و شنقار گیرد او هم گیرد * او را بدو نوع تیار کنند: یکی مثل باز چنانچه درفصل باز گفته شود، و دیگری چون شنقار، یعنی اورا بقراالقو خوانند: وباولی دادن وطیار کردن آن نوع بباز ماند، واین نوع ثاني به شنقار تعلق دارد، وآن در فصل شنقار مذکور خواهد شد، و از خطا وچین آرند * و ابو التجري درکتاب خود آورده است که خوارزم شاه [2] در سال چهار صد ونود ویک جهت امیر اسمعیل بن احمد [3] یک بهلهٔ [4] از خوارزم فرستاده بود، سیاه رنگ، و زردي منسر او بغایت زرد، وسرخ چشم مثل چشم خروس * و استاد علي بن منصور گوید که" در زمان بادشاه فغفور [5] یکی دیدم که صیادان بر لب دریای مازندران گرفته بنظر بادشاه وقت آوردند و او را هیچکس نشناخت که چه جانور است، بباز نامه رجوع آوردند * از علاماتی که در آن نوشته بران اتفاق نمودند که طغرل همان است" - والله اعلم بالصواب *

---

[1] *Vide* note 4, p. 14.

[2] خوارزم شاه, *Quṭbu 'd-Dīn Muḥammad, Khwārazm Shāh*, first of this title; Governor of *Khwārazm* (Khiva) from 490-521 A.H. (1097-1127 A.D.).

[3] اسمعیل بن احمد I am unable to discover a prince of this name about the year 491 A.H.

[4] *Bahla* is a hawking glove; یک بهله باز = one goshawk.

[5] *Faghfūr* is a title given to any and every Emperor of China.

بهتر باشد * چون در باب چرغ و شاهین صفتهای ایشان تقریر رفته و در بدو عیب و هنر ایشان یاد کرده ایم و این صنف جانوران از ایشانست بتکرار مذکور نشد * و خود کردار بحري عیان است مانند شاهین، مگر آنکه، بحري در بلندي کار کند و عقار را نیکو گرداند و گیرد، و این خصلت به شنقار ماند و کلاغ[1] را نیز چست گیرد * و آموختن و کشاد کردن او در باب طیار کردن جانوران سیاه چشم مذکور خواهد شد *

فاما او را در هوای خشک کریز دادن مشکل است بدین سبب که او جانور دریائي است و پر او تحمّل هوای خشک نکند، شکننده شود ; و چون از کریز بیرون آید پرغازهٔ پر بترکد * و در کریز خانه پیوسته پیش او آبها باید نهاد ; زمین کریز خانه تر باید داشت و دیوارها را آب باید پاشید و طعمها که دهند بروغن مسکه و بنفشه و نیلوفر آلوده باید داد *

اما . تنگ سنگ نوعی است از شنقار و او را از حدود روم آرند و آنرا شنقار قرابه[2] خوانند *

و نیز خناقه[3] نوعیست از چرغ و برنگهای مختلف باشند، و درمیان چرغ و شاهین ; و هرچه چرغ و شاهین گیرند ایشان بعضی را گیرند و بعضی را نه : وآموختن وکشاد کردن ایشان وباولي دادن همچون شاهین و چرغ است *

صفت طغرل[4] و نشان و کردار آن * طغرل جانوریست میانه باز و شنقار، سر و پاهاش مانند باز، و تنه و بالهایش مثل شنقار ; و آن بر دو گونه بود : یکی سیاه و پایش بغایت زرد و شفاف چنانکه گوئي آب زر بدان

---

[1] کلاغ, probably a copyist's error for کلنگ.

[2] شنقار قرابة; *qurāba*, "like, resembling."

[3] خناقة *vide* note 6, p. 15.

[4] *Tughral*, probably the Crested Goshawk (*Lophospizias trivirgatus*) the *gor besrā* and *churiyālī* of some Indian falconers. The Crested Goshawk has been trained in India. The *tughral* is mentioned in the *Shāh-Nāma*.

خورد و بزرگ او بغایت سیاه بود که امیر دولت تیمور داشت و او بغایت نگارین و پاکیزه بود" * چرغ باید که سخت گوشت بود، و بزرگ، و بسیاهی زند، و بسیار گوشت، وبزرگ سر، و زشت روی، و سخت منسر، و دراز گردن، و فراخ کف پای، و دراز انگشت، و چنگال محکم و با قوت، وسیاه ناخن، و پهن سینه، و دراز قوادم، و ساق کوتاه و سطبر، و مروارید دم، و دراز، وسیاه زبان، و شتاب خورنده، و نا شکیبا در گرسنگی، و منقارش نیکو سخت و پر زور باشد چنانچه گردن مرغان بزرگ بدان بشکند؛ و نشستن او مثل سگ[1] بود، و دلیر آنچنان که با بازان بشکار برند[2] * در وادیها و مرغزارهای کشاد شکار کند وصیدش تدرو و مرغابی[3] و خرگوش و تعذری بود؛ و بآب خوردن آید، و باز بسوی بیابان بطلب موش رود *

صفت بحری[4] و سنگ سنگ[5] و خنافه[6] وکار وکردار ایشان *

اما بحری هم نوعی است از شاهین، فاما او در جزیرها درمیان دریا باشد و آشیان آنجا دارد؛ و چنین گویند که چون از آشیان بیرون آید عکس خود را در آب بیند و از غایت پر دلی خود را برعکس خود زند تا غرق شود * و بحری بر دو گونه باشد: از سر تا دم سیاه؛ و رخش[7] نیز باشد * اما شائسته و بهتر سیاه بود * وآنچه بزرگتر و دراز تر وتناور تر بود

---

[1] To sit like a dog probably means to sit very upright on the perch.

[2] که با بازان بشکار برند — ; meaning obscure.

[3] مرغابي ; certain races of *charghs* may prey on wild-fowl, but many *charghs*, when trained, will vomit if fed on the flesh of water-birds; *vide* Jl. As. Soc. Beng., Vol. III, No. 3, 1907.

[4] بحري , in Hindustani sometimes incorrectly بهري , is the peregrine and has already been described under *Shāhin-i siyāh*, of which it is said to be the race that nests in islands.

[5] *Sang-sang* is, the author states later, a species of *shunqār* brought from *Rūm* (i.e., Greece, Turky and Asia Minor). In some parts of the Panjab, however, it is a term applied to an undescribed species or variety of Saker with feathered tarsi.

[6] خنافه , later written خذقه , is said by the author to be a species of *chargh*, or something between it and a *shāhin*.

[7] *Rakhsh*, "a mixture of red and white."

باشد [1] * اما شنقار هر چند بزرگتر بود نیکوتر: پاکیزه روی، وسیاه چشم، وسیاه زبان، و سیاه منقار، و چنگال محکم، و انگشتان دراز، و پوست پای نازک، و دراز گردن، ودراز پای [2]، و پر دم دراز، وبزرگ دمچه، و خوش خو، وبر گرما شکیبا، و بسیار خوار، زور بکار برد، وپهن سینه، و پهن دوش، و نرم پررنگین [3] وبزرگ، و چهار سو پشت [4]، و زود آموزنده، و فراخ حلق، و فراخ دهان، و فراخ میان هر دو پای، و سوراخ بیني کشاده، و گوشه هاي دهان گرد، و دوربین و تیز نظر * اما همه قواعد طیار کردن و آموختن آن ببحري ماند که گفته خواهد شد؛ از آن معلوم مي شود *

صفت و نشان چرغ * بدانکه چرغ سه گروه بود، و بر پنج رنگ: سفید، وسیاه، وسرخ، و زرد، و خاکستري رنگ بود؛ و سواي این رنگ دیگر نباشد * و ازین رنگها بهترین سر سفید باشد که بر پشت نقطهاي سفید بود و دُم او بسفیدي بیشتر زند، و این نوع را نگارین خوانند * و سر سفید نیز باشد که سر دم او زیاده از قانون جانوران دیگر سفید بود، اورا مروارید دم خوانند * وسفید نگارین هم باشد * وصاحب باز نامه ایران علي بن منصور در کتاب خود گوید " بوقتي که بندگي مخدوم جهانیان صاحب قران اعظم اعدل نجم الحق و الدنیا و الدین خواجه علي نیشاپوري اعلی الله شانه و خلد زمانه مرا بحضرت بادشاه قیلقمور یالوس جغتای [5] فرستاده بود آن قسم چرغ سفید دیدم که از باز طیغو سفید تر بود وتمامي پرغزۀ [6] پرهاي

---

[1] From these descriptions it would appear that more than one species of Jer-falcon is included under the term *Shunqār*. The descriptions might apply to the four species, the Greenland Falcon (*F. candicans*), the Iceland Falcon (*F. islandus*), the Norway Falcon (*F. gyrfalco*), and the Labrador Falcon (*F. labradorus*).

[2] دراز پای ; *charghs* at least are not long-legged.

[3] *Narm-par* is "down." *Rangīn-u-buzurg*; there is a copyist's error here.

[4] *Chahār-sū pusht*; meaning of this expression not traceable.

[5] *Jaghatāy* or *Chaghatāy*; a clan of Mongols, and also the name of the grandson of *Chingīz Khān*.

[6] پرغزه properly that portion of the quill of a feather that is in the flesh, is here apparently the shaft.

گستریده و بر بام چشم افتاده ، و بزرگ ، و سطبر منسر ، و سیاه رخ ، و میان هر دو کتف فراخ ، و گرد ، و آل سینه ، و پشت دراز ، و گردن دراز ، و پر دم کوتاه و بر گرفته[1] ، و بزرگ دمچه[2] ، و سطبر ساق ، و گرد ران ، و بزرگ چنگال ، و انگشتان دراز ، و سیاه زبان ، و در بیخ زبان دو خط سیاه ، و بر گرسنگی ناشکیبا ، و در وقت خوردن خشمناک ، و حریص بر شکار ، و زود بلند شو ، و در خواندن زود فرود آینده ، و اکثر از تندي و دلیري صدمه بر زمین خورد بقوت ، و چون بالا پر شود گویا که سنگ از منجنیق ، و گاه در هوا کلنگ را گیرد ، و گاه بتوانند شاهین کوهی از زیر گله کلنگ‌ها آمده ببالا خیزد و بگیرد ؛ آنرا در هندوستان بحري نامند و ایرانیان همه را شاهین خوانند : و آن دو قسم است ؛ یکی صنف از آن کوهي ؛ و صنف دیگر بحري[3] که در دریا بچه کند در آن جزائر که آشیان آنرا کسی ندیده ؛ و آن صنف دیگر که در کوهها بچه دهند از آن اکثری آشیانها دیده است *

صفت شنقار و کار و کردار آن * بدانکه شنقار بر چهار رنگ بود : سفید که بر آن هیچ رنگ دیگر نباشد و منسر و ناخن او سفید باشد و آنرا طیغو[4] خوانند ؛ دیگر سفیدي باشد که بر هر سر پر خورد و بزرگ او نقطهای سیاه بود ، و منسر و چنگال او بس محکم و سفید ، و آنرا نگارین خوانند و بغائت مبارک و میمون دانند و عزیز دانند ؛ و نیز نوعی دیگر باشد که در جوزي[5] همچون شاهین و چرغ بود و بزردي زرد تر از ایشان بود ، و چون کریز خورد کبود گردد مانند شاهین ، و این نوع از همه کوشنده تر باشد ؛ و سیاه نیز

---

[1] برگرفته "turned up."

[2] *Dumcha* or *dum-gaza* is a cooking term for the pope's-nose.

[3] بحري is here used as an adjective qualifying the species *shāhīn-i siyāh* ; 'vide' also note 8, p. iv.

[4] *Tighūn*, etc., is in Persia the "white goshawk" but the term is also applied to any albino bird.

[5] جوزي for چوزي (and also چوزگي) ; *lit.* "chickenhood," is the 'sorage' of a hawk. In India a passage-hawk in the immature plumage is a *chūz* till it has moulted or is nearly through the moult.

دیگر باو نیامیزد * و سمند بر دو گونه بود: یکی بسفیدی زند و در ابروهاییش سفیدی بود ; ودیگر تمام رخش [1] بود از سر تا پای ; و نیز سفید باشد همچون باز , فاما نادر افتد * وسیاه که هیچ رنگ بدو نیامیزد در هندوستان آن را کوکلا [2] نامند و بزرگ بود ; کلنگ و مرغابی کلان را ستاند و هرچند سیاه تر بود بهتر وکم رونده و از آب و سرما کمتر ترسد : افقاز [3] آنرا گویند , و افقاز نام ولایتی است که شاهین های آنجا بهمین رنگ باشند , و هرچه از مکان دیگر بآن رنگ بهمرسد شرفاً آنرا نیز افقاز گویند ; و زرد سر او از فرو تر است و هرچه بزرگ تر بود کلنگ را شاید , لیکن سست پر بود دربلند شدن * اما رخش که باشد زود بلند شود و زود پرد و دلیر بود ; و اکثری از ایشان از آب صاف بترسند و بر کبوتر حریص بود و رونده و بد دل باشد و استادان تدرو و کبک و امثال آن را ازو گیرانند * و سمندی که بسفیدی زند و اندر ابروهایش سفیدی بود او بچه تدرو وجاقسرق [4] وکبک را شاید *

صفت شاهین سیاه [5] که از سر تا دم سیاه بود ; سینه سیاه , و بزرگ جثه , و فراخ چشم , و خوارزمی [6] سر , و چشمها بمغاک اندر , و ابروها

---

1 *Rakhsh* " a mixture of red and white."

2 *Kokilā* a Hindi name of the Indian Koel (*Eudynamys orientalis*). It is a Hindu superstition that when it 'sings' near a house, it foretells the arrival of an absent relation. *Kokilā* (or *koklā*) is also a Hindi name of a green pigeon (*Sphenocercus sphenurus*) a favourite cage-bird among Indians on account of its weird but musical call.

3 افقاز I am unable to trace this word. Can it be an error for *Qafqāz* the Caucasus?

4 جا قسرق ; probably a corruption of the Turki چاخروق *chākhruq*, the name by which the stone-plover of England (*Œdicnemus crepitans*) is known to the Turks of Persia. In the Panjab, where it is called *karwānak*, it used to be considered the quarry for the Shahin. In Arabic it is called *karawān* pl. *kirwān* and *karāwīn*. The Large Stone-plover (*Esacus recurvirostris*), called in the Derajat *ābī karwānak* and *shūkan*, is not flown at.

5 *Shāhīn-i siyāh* ; this variety of *shāhīn*, the author explains later, is the peregrine or *baḥrī*, of India and is divided into two races, one breeding in hills and one in islands. Both these races, as well as the Shahins, are by Persians called *shāhīn*.

6 خوارزمي سر ; the people of *Khwārazm* (Khiva) are remarkable for their broad, flat heads.

شد ; وشاهین درعقب او میرفت تا هر دو از نظر غائب شدند * میرشکار از آنجا مایوس گشته وبخانه آمده تاریخ آنروز را نوشت , وآن شاهین همان روز وقت عصر در شهر ری [1] همان صید مذکور را گرفت و پیش حاکم ری بردند * نام بادشاه اصفهان در شراق [2] او نوشته بود * تاریخ آن روز را نوشتند * چون خبر باصفهان رسید که شاهین را در ری گرفته اند یکی از قوشچیان را جهت آوردن شاهین فرستادند * چون در ری رسید و شاهین را ملاحظه کرد در همان روز که از اصفهان پریده بود در آخر آن روز در ری تغدری را گرفته بود * از خواجگان دست جردان [3] وترشیز [4] استماع یافت که روز جمعه در شبانکاره [5] شاهینی را بر تغدری پرانیده بودند و وقت نماز جمعه در صفهٔ مسجد دست جردان تغدری را گرفته بود * چون در آن ولایت جانور دار کسی نیست وشاهین از راه دور آمده است تاریخ آن روز را نوشته بودند * بعد بثبوت وبتحقیق رسید * واین مسموع از اهل اعتبار است ; ودر سخت کوشی و دلاوری شاهین شک و حرف انکار نیست - والله اعلم بالصواب *

اما شاهین بر سه قسم است ; یکی خورد که بلند نشود و مرغان خورد گیرد و بر مرغابیان رونده [6] باشد و اکثر این رنگ سرخ بود و آنرا آل [7] نیز خوانند : و دویم سیاه بود و سیم سمند بود * و شاهین سیاه رنگ بر دو گونه باشد : یکی زرد سر ; و یکی سیاه از سر تا دم و هیچ رنگ

---

[1] *Ray*, the ancient Rhages near Tehran.

[2] شراق an error of the author's for شراک "straps," *here* "jesses." *Vide* note 2, page 2.

[3] دست جردان apparently an error for *Dastajird*, the name of several different villages in Persia and in Turkistan. *Muqaddasī* mentions a village of this name in the district of *Ray*.

[4] ترشیز *Turshīz* or *Turshīsh*, a town four stages from *Nishapūr*.

[5] *Shabānkāra*, a district in the province of *Fārs*, the capital of which is *Dārābjird*.

[6] *Ravanda*, amongst Panjabi falconers *dagmag-wālā*, i.e., "unsteady, checking at the lure, taking away."

[7] *Āl*, *Il*. "reddish-yellow" i.e., the colour extracted from the *Āl* tree.

” شاه ایله “ [یعني شاه جانوران این است] که داد خود از عقاب گرفت و جان خود را فدا کرد “ *

و نیز از صیّادی که در کوه جهت نخچیر میگشت استماع افتاد که ” روزي در گوشهٔ نشسته بودم و شاهیني کبکی را بر لب آب شکار کرد و در پنجه داشت * ناگاه عقابي را نظر بر آن اُفتاد: حمله کرد و کبک را از دست آن شاهین بزور ربود و بجای او نشسته میخورد * شاهین بلند شد و حمله بر عقاب آورد که هم‌گردن او را کند و بیجان ساخت، و هم خود بکنارهٔ جوی آب چنان صدمه خورد که بمرد “ *

هم در ایران زمین روزی استاد علي بن منصور بشکار بر آمده بود، دید که عقابي سرخابي [1] را گرفته است * چون مردمان را دید از آنجا پرید و آن صید را در دست داشت و زنده در پایش مي طپید * آن میر شکار شاهین خود را در پی آن گذاشت * آنشاهین حمله کرد و سرخاب را از چنگال عقاب رها کرد *

غرض که شاهین جانور تمام است و في الحقیقة شاه شکرگان است؛ و هر آن صیدی که باز و بحري و چرغ و شنقار گیرد همه را شاهین هم گیرد؛ و هرچه در وصف شاهین فرموده اند صفات او زیاده از آن است * و بخاري و اصفهاني [2] در کتاب خود گوید که ” چنین استماع افتاد که روزی در اصفهان شاهیني را بر جانور عرف تغدري [3] پرانیدند و آن تغدري دورکش [4]

---

[1] سرخاب *surkhāb*, the Ruddy Shieldrake (*Casarca rutila*), the *Chakwā Chakwī* of Hindus, and the 'Brahminy Duck' of Anglo-Indians. Its call, "*Main ā,ūn chakwā?*" "*Nahīn nahīn chakwī*," is very like its Hindi name. In Bengal it is considered the pattern of conjugal fidelity.

[2] This name is incorect.

[3] تغدري *tughdarī* is a name of the houbara bustard (*Otus macqueenii*) 'vide' Jl. Asiatic Society of Bengal, Vol. II, No. 9, 1906.

[4] *Dūr-kash:* when an houbara goes straight away and disappears in the distance with the falcon after it, Panjabi falconers say *Tilēr jānwar ko le-gā'i ha* "the houbara has carried off the hawk."

و فراخ کتف، و پهن سینه، و تمام قد، و کتفها از موی قفا بیرون برخاسته، و گرد پر، و راست نشیند چون نشستن شاهین، و تناور، و خوشخوی، دراز ساق، کوتاه دم، و سیاه زبان، تنگ کف، کوتاه انگشت، دلیر و بر آب پرنده، و باز در مشت آینده از دور چنانکه بر زمین نزدیک پرد، و در پرواز کردن دم از پر قوادم[1] بردارد، و سر بسیار جنباند، و تیز پر بود، و آرامیده، و بسیار بانگ، و زیرک، و خویشتن را بسیار بشوید[2] و بفشاند؛ و هرچه بدین نوع باشد بغایت بهتر و پسندیده است *

صفت شاهین و کار و کردار او * از کتب استادان و تواریخ چنین معلوم می شود که او را شاهین از آن خواندند که در زمان جمشید شاه که شکرگان را او مسخر کردی جانوران را برو عرضه کردندی و هر یکی را نامی مقرر کردی؛ و چون شاهین را بدست گرفت گفت که "شاه جانوران این است" *

دیگر گفته اند روزی دو بازدار بهم یکجا بشکار رفتند؛ ناگاه بیرون در صحرا شاهینی را دیدند که جانوری صید کرده؛ و ایشان هرگز شاهین ندیده بودند * ناگاه عقابی فرود آمد که صید ازو غصب نماید * از ایشان یکی گفت "عقاب گویا شاه جانوران است که صید ازو غصبید" * ایشان درین سخن بودند که شاهین بلند شد و بر عقاب که صید در چنگال هر مرتبه سر فرو می برد و پر او را میکند، حمله کرده چنان پنجه بر گردن زد که گردن او را کنده در ربود، و از غایت زور خود صدمه بزمین خورد؛ چون کله و خلاب بود چنان در آن محکم شد که جان سپرد * بازدار دیگر گفت که

---

[1] قوادم, pl. of قادِمَة; the "flight feathers."

[2] بشوید; falconers use the word 'bathing' for a certain action of hawks when flying; the word does not necessarily mean bathing in water.

اما باز سفید که پدر و مادر او کافوري [1] باشند و بر پرش هیچ نشاني نباشد و هم سرخ چشم بود و سبزي پای و بن منسر بغائت سبز، بدانکه شاهباز همان باشد، و بزبان ماوراء النهری آنرا لازقي [2] خوانند * بهر قامت که باشد باز تمام است؛ و بغائت دلیر و تیز پر بود، عزیز الوجود و مکرّم بود؛ و بعمرها یکی بدست آید * و از بعضی میر شکاران صاحب اعتبار بسمع رسیده که شاهباز بزرگ بازان دیگر که متعارف اند باشد ولي بقد از آنها بزرگ و قویتر اما هیچ شکار نگیرد؛ هرچند تربیت کنند شکار گرفتن او ممکن نیست مگر در جنگل، که کسی از احوال او بجز خدا عز و جل نداند؛ و بر سر او تاج از پرهای چند باشد و بقامت بسیار بزرگ بود *

اما ترکان چنین گویند که چون باز را بر سبزي بن منسر نشانی یا خالي باشد، آنرا جافو [3] خوانند؛ بهر جثه که باشد باز تمام است و او را بغائت مبارک دانسته نیکو نگهدارند و آنرا در ایران و هندوستان طیغو [4] خوانند *

و هر آن بازی که کبود چشم بود او را گربه چشم خوانند و اهالي ماوراء النهر آنرا باز تمام دانند * و باز سبز دم یگانه بود؛ بهر قدی که باشد باز تمام است * و سیاه چشم باز را اهالي روم باز دینار گون خوانند و اکثر باز تمام دانند؛ و بزرگ تر و گران سنگ باشد *

صفت باشه * شایسته آنست که بزرگ تر و قوي تر باشد * اما باشه خورد سر باشد، و شکم دراز، و روی دراز، و گردن دراز، و چنگال کوز،

---

[1] *Kāfūrī* "white, or of the colour of white wax" is by falconers applied to certain very light-coloured varieties of hawks.

[2] لازقي "white or the colour of the *gul-i-lāziqī*," which is a species of jasmine. By falconers the epithet is applied to certain light-coloured varieties of hawks.

[3] جافو apparently a copyist's error for چاقر T. "blue-eyed" and also some species of hawk or falcon believed to be a small species.

[4] طیغو for طیغون or تیقون etc. In Persia this term is applied to the white variety of the goshawk and also sometimes to the albino variety of any species of bird.

صفت رنگهای بازان و عیب و هنر و نشانهای ایشان

باز زرد رنگ تندرست بود و نیکخو، ولیکن خورد شکار گیرد و بد دل باشد؛ اما سیاه زردهٔ دو رنگ نیک نباشد؛ باز یکرنگ باید * اگر دو رنگ باشد زردهٔ سیاه پشت نیک بود * باز آهوپی بغایت نیکخو، و دلیر بر مرغان کلان باشد، و مبارک، و بعمرها یکی بدست آید؛ و آهوپی از آن نامند که خطهای سیاه که بر پرهای دم باشد بطور پای آهو باشند، برخلاف دیگر جانوران که خطهای عریض دارند * باز سبز پشت نیکخو بود و زود آموزنده، شکار دوست، و بهتر از دیگران بود؛ اما نازک طبع باشد * و باز سرخ از سبز بهتر و تندرست تر بود؛ بر شکار مرغابیان کلان حریص و دلاور بود، ولیکن درشت خوی بود * و بازی که یوز بود[1] و بر هردو رانهای او پرهای بخطهای عریض مثل پرهای تولک نو کرده باشند، و آن نیز نادر و کمتر بهم رسد، او را خطنک نامند از برای خطهای همان پرها؛ درشت خو و بر شکار مرغان کلان و چنگل گیر دلاور بود؛ و اگر خطنک لاله پا بود که کف پای او هردو سرخ بود بر خلاف دیگر بازان، آن خوش فعلیها کند و نیکو باشد * و باز سیاه ازینها بهتر و مردانه و دلاور بود، و بر شکار مرغان بزرگ حریص، و تندرست تر بود و پرنده، ولیکن تنگدل و درشت خوی و رمنده بود؛ اما آنچه کند از پردلی کند، و باز دار او حلیم و صابر باید تا بمدارا کار کند * و بازی که زود آموزنده و اصیل تر است باز سفید سرخ پشت باشد؛ و سبز[2] پشت میانه باشد *

---

[1] یوز probably a copyist's error for بوز T. "grey or white." The author of the *Bāz-Nāma-yi Nāṣirī* uses بوز and بوز بور for hawks in the immature plumage, the *chuz* of Indian falconers.

[2] *Sabz* "green" is by Indian pigeon-fanciers and cockers applied to the iridescent feathers on the neck. Amongst falconers it is merely a fanciful term.

بيني فراخ، و سبزي بن منسر بغايت سبز و اندک، منقار سياه و سطبر، و عقاب روی، فراخ دهان و فراخ گلو، سياه زبان، و سوراخ گوش فراخ، دراز گردن، و موی گردن سطبر و خورد، و فراخ حوصله، و پيكانهاش[1] خورد و برهم نشسته، پرهای اندرون کوتاه، و پرهای بيروني دراز و باريک، پهن پشت و پهن سينه، و گران سنگ، و گوشت ناک[2]، و نرم گوشت، و دم پهن و کوتاه، و ران گرد و پر گوشت، و ساق گرد و باريک، و فراخ پر، و سياه ناخن، سبز پای، و کف پای کشاده و پر گوشت، و پرهای شلوار[3] کشيده و دراز، و گوشت را زود هضم کند، زيرک، و دراز پيخال، و خود را بقوت فشانده[4]، و در نشستن چون زاغ پيسه يعنی زاغ شهری[5] که گردن کبود دارد، و گرد اندام متناسب الاعضا بود *

کيفيت بدي باز * پهن سر، و تنگ پيشاني، و موی سر برخاسته، و سبزي بن منسر دراز و بسيار، و تنگ دهان، سفيد زبان، و تنگ گلو، و تنگ چشم، ماليده[6] ابرو، و منقار سفيد، و سوراخ بيني تنگ، و کوتاه گردن، موی گردن درشت و ميان پای تنگ، و گوشه های دهان دراز؛ کوتاه و باريک بالا، و کوتاه ران، ساق دراز و زرد، و کف پای قوي و دراز، دم باريک، و بسيار بانگ، بدآواز، بد رنگ، و رمنده، کم خوار، و دير هضم کننده؛ و کسی که اين طور باز را نگاه دارد مبارک نباشد و بغايت بد يمن باشد *

---

1 پيكانهاش; *paikān* "the head of an arrow or javelin" is here the name of certain feathers.

2 گوشت ناک "full of flesh, well-furnished"; the *māsel* or *bahut mās-wālā* of Panjabi falconers.

3 *Shalwār* "loose trousers of a very peg-top pattern": by Indian falconers this term is applied to the feathered thighs of a hawk, and by Indian horse-dealers to the thighs of a horse.

4 خود را فشاندن "to rouse": in Hindustani *phurī lenā*, and in modern Persian *khud rā tākān dādan*. *Par jhāṛnā* in Hindustani is also used in this sense, but it generally signifies "to moult."

5 زاغ شهري and زاغ پيسه "the pie-bald crow" or "city crow"; by this term the author apparently means the common Indian crow (*Corvus splendens*): its neck however is not "blue." In modern Persian *zāgh-i pisa* means the hooded crow (*Corvus cornix*).

6 *Mālīda*, i.e., not projecting.

باب دوم

در کیفیت رنگ و عیب و هنر و کار و کردار جانوران

صفت باز نر یعني جرّه * جرّه خورد تر بود از باز ماده . و بزرگ سر . وخورد اندام . و سطبر . و بزرگ منسر . وقوي گردن . و فراخ چشم . و اندک‌خوار . وسخت کوش . و فراخ حوصله . وفراخ حلق ودهان . وسوراخ گوش کشاده . و ترش روی . و دلاور بغایت *

صفت باز ماده (یعني شاهباز[1] بزرگ) و باز دیلار گون یعني نقره رنگ * نرم گوشت[2] . وآکنده یعني پر گوشت . و بزرگ . و زیرک . و زود آموزنده . و خوشرنگ . و خوشخوی بود . و بسیار خوار . و بر شکار حریص و دلیر . و ناآرمنده بود . و بر گرسنگي صبور و شکیبا . ودراز گردن . و خورد سر . و فراخ کتف . و میان پای فراخ . ونرم پر . وتیز پرنده . و پر گوشت . وسطبر ران بود . وبعضی گفته اند چون بآفتاب بنشاني پشت بآفتاب نهد *

صفت شائستگي باز * باز گرد سر بود . وپهن پیشاني . موی[3] سر پهن و نا برخاسته وخورد . و فراخ چشم . وبام ابرویش بیرون بر آمده . و سوراخ

---

1 *Shāh-bāz* is in Sindh the name of the *bāz*, or female goshawk. By some falconers the term has erroneously been applied to the Crested Goshawk (*Lophospizas trivirgatus*), called in an Urdu printed *Bāz-Nāma* چوریالي *chiriyālī* or *churiyālī*.

2 نرم‌گوشت ; this expression is not understood as the best hawks are سخت گوشت.

3 *Mū* "hair" is, by the author, frequently used for "feather."

نخورد پس خشک پائچهٔ جانور را که ساق باشد با ران جانور یکجا کرده بریسمان سست باید بهم پیچید و آنقدر سخت بندد که پای جانور از آن تصدیع بیند و چون پای جانور از ریسمان بستن مانده شود و بقصد رهائی آن ریسمان بمنقار کندن گیرد، آن زمان گوشت نرم و پاکیزه پیش منقار باز نگهدارد لیکن بنوعی که جانور چشم دوخته از منقار گوشت را خطا نکند: اگر مزهٔ آنرا شناخته خوردن گیرد پس پایش قدری سست بگذارد تا بآرام طعمه خورد *

و اگر بدین حیله نخورد پس جانوری سار[1] و یا کنجشک زنده و یا مرغ خانگي پیش پای باز بیارد و چنان نگهدارد که تند حرکت نکند؛ و دست بر آن جانور بزند تا فریاد کند و از بانگ آن باز آگاه شود و بمنقار کندن گیرد و بخورد؛ و این حیله از جملهٔ حیل بهتر است *

بقدر سه کنجشک باز نو بدام افتاده را کافي است و زیاده ازین نباید داد مبادا جانور نو از غم گرفتاري غافل شود از طعمه، و هضم نکند؛ و جانوری که هنوز چشم او دوخته و بخوردن ناآموخته است علاج آن از جملهٔ مشکلات توان شمرد *

زود جانور نو را پیش باز دار باید رسانید که دامدار هرگز نگهداشت و پرورش برابر میر شکار نخواهد کرد، و ازان ضرری بجانور رسد * و چون جانور بدست میر شکار سلامت رسد تدبیر آن و نگهداشت و پرورش، همه در باب چشم کشادن وغیره ذکر کرده خواهد شد *

---

[1] *Sār*, here the Common Maina (*Acridotheres tristis*) is meant; called in the Panjab *lālī*, *shārak*, *gutālī* and *maina*. In Persian, however, the Common Starling (*Sturnus vulgaris*) is called *sār*.

باز در اول آدمي را بتحقيق نه بيند همانقدر وقت چشم كشادن رام و در شكار خوش فعلي كند و هول گرفتاري و غم چشم دوختگي از دل فراموش كند * و بايد كه جانور از دام برآورده در آب تا گلوگاه فرو برد چنانچه سرش در آب تر نشود كه در دهان و سوراخ بيني و گوش او آب نه رود ; و يا بدهن خود آب بر جانور بايد پاشيد مثلي كه سرّاجان پوست را بدهن بف[1] نم كنند ; و بوريا بر زمين گسترده ميخ در وسط آن زده جانور را بهمان ميخ بسته نزديک او بايد نشست و از گوشهٔ نظر خود بيند كه سگ و گربه باز چشم دوخته را آزار نه رساند , يا باز بناخن خود خراشيده ريسمان چشم را پاره نكند * و چون از طپيدن آرام گيرد آنگاه باز را بر دست گرفته پارهٔ گوشت نرم و خوب و بي‌استخوان در چنگال او بدهد و بحيلهٔ گوشت را بخوراند ; اگر آن وقت هيچ نخورد باک نيست ; از غم گرفتاري بايد دانست *

از طپيدن بسيار پيه اندرون شكم جانور بگدازد و سياه شود و از آن جانور را بيم هلاک باشد ; و اگر در تابستان سلامت ماند در زمستان مرض عود كند و جانور بميرد و آن از مرض داغ است زيرا كه از طپيدن بسيار مواد حارّه بجوش آيند و جگر را و پيه را گداز كنند , و از آن , داغ بجگر و پيه كه در گرد رودها و معده و شكم جانور است رسد *

بعد ازان وقت ديگر پارهٔ گوشت بايد داد چراكه البته غم و غصه از دل باز فراموش شده باشد ; شايد كه اندكي بخورد و دفع گرسنگي و رميدگي او شود * و اگر نخورد پس حيله آنست كه انگشت جانور را گرفته زور اندكي بايد داد و اگر اين طور هم طعمه

[1] Apparently a compound word *dahan-baf*, for the Persian *bi-puf-i dahan*. In India *baf karnā* is a vulgar term for blowing water in a spray out of the mouth. Amongst Indian falconers this action is called *phu'āra karnā*, (vulgar for *fawwāra k.* from the Ar. فور "to boil, gush forth"). One old English writer on Falconry calls this "spouting."

درّهای کوه و درختان انبوه هستند؛ بازان اکثر در آن درختان از ترس بوم و عقاب پناه آرند و دامداران آن نواح دام بر آن درختان نهند * در هندوستان همه جا آبهای فراخ و درختان بکنار و مرغابیان بسیار؛ اکثر بازان مقام در آن درختان کنند و غیر مرغابی شکار کم گیرند و دامداران در آن مواضع دام نهند *

اما صیّاد را باید که دامها نزدیک بکنار آب نه بندند و نباید بست، مبادا جانور و دام هر دو در آب افتاده غرق شوند؛ و اگر جائی دیگر لائق دام بستن دور از کنار آب نباشد پس بناچار باید دام نصب کرد؛ و متصل کناره بالای آب خس پوش نماید تا جانور و دام بر آن خَسبَنْد [1] اُفتند وغرق نشوند * گاه باشد که دامدار بدیر رسد و جانورِ بدام اُفتاده را بیم شغال و روباه و گربه بود * صیّاد را باید که زود خبر گیرد، که هیچ جانور بدام افتاده است یا خالي است * چون جانور بدام اُفتاد بنرمي بر سر او باید رفت و بجانور سختي نکند و بالمواجه در روی او در ننگرد که اقسام بد خوئی و عیبها در طبع جانوران از آن رمیدگي نقش کالحجر میشود چون چشم زدگي و هراسندگي و بد دلي و گریزندگي؛ و نیز بیماریها ازین سبب بهم رسد *

بدانکه حق سبحانه و تعالي در دل جمیع وحوش و طیور هیبت از چشم آدم مستولي گردانیده که همه از آن ترسند؛ و بر تمام خلایق معزّز و مکرّم داشته * باید که پارچهٔ را بهر دو دست خود گرفته و کشاده کرده و از سر تا پای خود در پس آن پارچه پنهان شده در پردهٔ آن پارچه رود تا بر سر باز رسد؛ و بمجرد گرفتن باید که پارچه بر سر باز انداخته چشم دوخته شراقها [2] در پایش پوشانیده آنگاه از دام بر آورد زیرا که هر قدر

---

[1] Khas-band or Khas-posh subs. "a grass platform or hurdle, etc."

[2] شراقها; apparently a copyist's error for *shirāk-hā* (شراکها): *shirāk* (plural *shuruk*), a shoe latchet, a strap, etc.: here used for "jesses."

باب اول

در حقیقت دامدار که چه طور شخصی باشد

صیّاد باید که جانور دوست بود و وقت آمدن شکرگان یعنی جانوران شکاري بداند * باز از نیمهٔ آذرماه، که هندي آنرا پوه [1] گویند و آن نام شهر الهي [2] است، از اقچ آملی - پیشان [3] وترکستان که آنجا تمام برفست آید و چون افتاب از نیمهٔ اسد که هندي آنرا بدرہ [4] گویند اندک تحویل کند، پس از آن باز از بیم سرما در اول سنبله که هندي آنرا اسوا [5] ماه گویند از آنجاها بگریزند و روی بولایات و ملکهای گرم نهند و مرغابیان در پیش آیند و جانوران عرف بازان در پس آنان ؛ و چون بحدود خراسان رسند از بسیاري مرغان چون نبک (که هندي آنرا چکور خوانند) و خرگوش که در آن کوهها باشند و نیز در اطراف کوههای فرادہ و عمران و در کوههای رعد مازندران و کندود و سمرود و تا حدود آنازان و زارمرود [6] که نام شهرهای آن دیار است میروند و از آنجاها قطعاً بغیرموسم بوطن نروند : و چون ابتداء مهرماه رسد (که هندي کارتک [7] گویند) دامداران در آن مواضع دام نصب کنند و بازان بسیار بدست آرند * در آن مواضع همه جا

---

[1] *Poh* is Panjabi for *pūs*, the ninth Hindi month, corresponding to December-January.

[2] *Shahr-i ilāhī*. The *Ilāhī* was instituted by Akbar in A.H. 961.

[3] I am unable to identify these names of places.

[4] *Bhādon* is the fifth Hindi month, corresponding to August-September.

[5] *Asū* is Panjabi for *asin*, the sixth Hindi month.

[6] I am unable to trace any of these names of mountains.

[7] *Kattik*, vulg. *kātak*, is the seventh Hindi month, October-November.

باب بیست و پنجم در علاج کرف شدن جانوران [1] *

باب بیست و ششم در علاج هوا زدگی مشتملبر دو فصل * فصل اول در علاج باد سموم زدگي و باد پشت [2] جانوران - فصل دوم در علاج بونده [3] *

باب بیست و هفتم در مضرت گرما زدگي که از دوا وهوای گرم مي رسد و معالجهٔ آن *

باب بیست و هشتم در معالجهٔ گرم کردن جانوران که از هوا و دوا دادن سرد و خشک شده باشند *

باب بیست و نهم در معالجهٔ لوط [4] وآن دنبلی است که سروا نکند *

باب سی ام در معالجهٔ بانگ شکرگان و آن آواز نحس است *

باب سي و یکم در معالجهٔ باسور و بن [5] بر آوردن جانوران *

خاتمه مشتملبر دو مقدمه [6] * مقدمهٔ اول در معالجهٔ بلبل وطوطي و کبوتران و سائر جانوران باني طرب [7] - مقدمهٔ دوم در علاج امراض اسبان و آن را بیطره گویند *

---

1 کرف: this word is not traceable.

2 In the text the disease is said to be called *jhola* in Hindi : *jhola* is "sunstroke."

3 بونده apparently from the Hindi *bũndā* "a drop."

4 لوط: this word is not traceable in the sense of "boil, etc."

5 *Bāsūr* (properly only used in the plural *bawāsīr*) is "bleeding piles." *Bun*, apparently the word for "coffee-berry," seems to refer to projection of the intestine.

6 *Muqaddama;* the word is here incorrectly used.

7 *Bānī-yi ṭarab*, "giving pleasure."

وقطعاً نروئیدن پر - فصل ششم در معالجهٔ پر تراش که به هندی کتونک خوانند [1] - فصل هفتم در پر وصل کردن [2] - فصل هشتم در معالجهٔ مرهقه [3] - فصل نهم درانواع پر شستن و صاف نمودن از چرک - فصل دهم در معالجهٔ درد بغل که بازو از آن بر داشته نتواند [4] *

باب بیست ودوم در امراض پای مشتملبر نه فصل

فصل اول در ستوه شدن [5] و معالجهٔ آن - فصل دوم در معالجهٔ وجع مفاصل - فصل سیوم در سست شدن پای [6] جانوران - فصل چهارم در معالجهٔ ورم زانو و پای - فصل پنجم در معالجهٔ جدا شده چنگال و بحال آوردن آن فصل ششم در معالجهٔ کشیدگی عصب که بهندی گدهی [7] گویند فصل هفتم درسوختن دوشاخهٔ [8] جانور و داغ کردن آن - فصل هشتم درمعالجهٔ نقرس [9] پای - فصل نهم در معالجهٔ تخمه که به هندی بنوله گویند [10]

باب بیست و سیوم در معالجهٔ فربه کردن جانوران لاغر که بی مرض لاغر شده باشد *

باب بیست وچهارم درعلاج بد فعلی جانوران و عبث پرواز کردن و از درخت بدرخت جستن *

---

[1] *Par-tarāsh* is pulling out and eating the feathers. In Hindi, however, *katūnak* is "weakness of the eyes in infants."

[2] *Par vasl kardan*, "to imp."

[3] مرهقة: this word is not traceable as a disease.

[4] This is not a disease of the *feathers*.

[5] *Sutūh* is apparently used in the sense of "weak."

[6] *Sust shudan*, "loss of power," apparently from a strain.

[7] *Ghaṭī*, from *ghaṭnā* "to be deficient, to be drawn in," is in Hindi a vulgar term for a sprain.

[8] *Du-shākha* is a vulgar name for a certain bone in birds probably for the *pubis*.

[9] *Niqris* "gout."

[10] *Takhma* and *tukma* in Hindustani is vulgarly "small-pox," and in modern Persian "indigestion." Here the word is apparently used by the author as diminutive of *tukhm* "seed," to which the granular swellings are likened. *Banaula* in Hindi is "cotton seed."

باب هژدهم در امراض جگر مشتملبر پنج فصل * فصل اول در معالجهٔ سدّهٔ جگر - فصل دوم درمعالجهٔ درد جگر - فصل سیوم در معالجهٔ خورد و گذار [1] - فصل چهارم در علاج لاغري که از خشکي سینه [2] بود - فصل پنجم در لاغري و فربه کردن آن *

باب نوزدهم در امراض دل مشتملبر چهار فصل * فصل اول در بیماري دق [3] - فصل دوم در بیماري کاهش ومعالجهٔ آن - فصل سیوم درمعالجهٔ خفقان [4] - فصل چهارم در معالجات هول دل عرف کهنه [5] *

باب بیستم در امراض جلد مشتملبر چهار فصل * فصل اول در معالجهٔ شپش - فصل دوم در معالجهٔ جرب یعني خارش - فصل سیوم در معالجهٔ شقاق عرف کلنجر [6] - فصل چهارم در معالجهٔ صوم و ثالیل و زکیل [7] *

باب بیست و یکم در امراض پر مشتملبر ده فصل *

فصل اول درعلاج پر خوره [8] - فصل دوم در معالجهٔ پر گردان [9] - فصل سیوم درمعالجهٔ کور پر [10] - فصل چهارم درعلاج پر اندر گوشت شکستن - فصل پنجم درعلاج پر کج شدن جانوران وراست کردن آن و نیز پر های سست بر آوردن

---

1 *Khurd u guzār*, apparently eating and not assimilating.

2 *Khushkī-yi sīna*, "dryness of the chest"; is this "dry cough"?

3 *Diqq* is properly "hectic fever."

4 *Khafuqān* is a "*temporary* palpitation of the heart": *vide* next note.

5 *Haul-i dil* P., and *khinna* H., is the *disease* "palpitation of the heart": *vide* note above.

6 *Shuqāq*, "fissures or cracks in the hands or feet." کلنجو is apparently a Hindi name for the disease but I am unable to trace the word.

7 *Ṣilīl* Ar. and *masā* H. "wart," but I am unable to trace the words صوم and زکیل.

8 *Par-khūra*, "canker of the feathers."

9 *Par-gardān* is a kind of 'false moult,' *i.e.*, as soon as a bird has finished one moult it commences to re-moult.

10 *Kūr-par* is a "strangled or deformed feather."

در معالجهٔ استرخائي و سستي بدن - فصل چهارم در معالجات شوخ [1] - فصل پنجم در معالجات کچ [2] - فصل ششم در معالجات هیضه - فصل هفتم در معالجات بیماری کشنه [3] - فصل هشتم قراقر شکم و معالجهٔ آن - فصل نهم در آکلهٔ شکم - فصل دهم در معالجات نخیز [4] - فصل یازدهم در علاج گنده پیخال - فصل دوازدهم در معالجات قبضیت شکم و خشکی [5] - فصل سیزدهم در کنکری [6] که اندر شکم پیدا شود - فصل چهاردهم در علاج کرمه جونکي [7] - فصل پانزدهم در بیماري استادم [8] و معالجهٔ آن - فصل شانزدهم در ضعف طبیعت [9] جانوران و معالجات آن - فصل هفدهم در معالجهٔ زحیر [10] اندروني و آن پیچش شکم است *

باب شانزدهم در امراض روده مشتملبر سه فصل * فصل اول در معالجات سدّهٔ [11] روده که از بی عملي مسهلات بهم رسد - فصل دوم در معالجات قولنج - فصل سیوم در معالجات نفخ [12] *

باب هفدهم در امراض دمه [13] مشتملبر چهار فصل * فصل اول در دم گرفتن جانوران - فصل دوم در معالجهٔ تنگي نفس - فصل سیوم در معالجهٔ دمهٔ بلغمي - فصل چهارم در معالجهٔ دمهٔ شش *

---

[1] *Shūkh* is properly "pus." [2] کچ farther on in text کچ ; I am unable to trace this word.

[3] کشنه I am unable to trace this word. Probably it is a corruption of the Hindi *kasan* "constipation."

[4] نخیز "a gnawing pain."

[5] *Khushki*, "dryness," is in modern Persian "costiveness."

[6] *Kankar*, Hindi, "a pebble, gravel, etc."

[7] کرمه جونکي apparently a vulgar Hindi term for 'worms in the intestines': from *kirm* P. "a worm or insect,' and *jonk* H. "a leech" and vulgarly a worm in the intestines.

[8] استادم this word is not traceable; in an Arabic MS. it is written اصطارم!

[9] *Zu'f-i tabī'at*, probably for *zu'f-i mi'da* "dyspepsia."

[10] *Zahīr*, "dysentery." [11] *Sudda* "obstruction, specially in the bowels."

[12] *Nafakh*, "distension."

[13] *Dama*, "asthma; also a feeling of suffocation." Amongst falconers, however, this is the name of an incurable lung disease, probably identical with the "pantas" of old English falconers

باب دوازدهم در امراض منسر[1] و این چهار فصل است * فصل اول در خورهٔ[2] منسر و معالجهٔ آن - فصل دوم در علاج کج شدن منقار و راست کردن آن - فصل سیوم در آکلهٔ دهان - فصل چهارم در خشونت دهان[3] و تشنّج اعصاب گلو *

باب سیزدهم در امراض گلو مشتملبر دو فصل * فصل اول در معالجهٔ کشوم یعنی بثرات حلق[4] - فصل دوم در معالجات خناق و ثنائی[5] که آن ورم گلو است و دانه که در گلو بهم رسد *

باب چهاردهم در بیماری حوصله مشتملبر هشت فصل * فصل اول در معالجات حوصله گرفته شدن[6] جانوران - فصل دوم گوشت در حوصله سرد شدن و معالجات آن - فصل سیوم در علاج گوشت یخنی[7] کردن در حوصله - فصل چهارم در معالجات ضعیف شدن حوصلهٔ جانوران - فصل پنجم در معالجهٔ زهرک[8] - فصل ششم در معالجات گوشت نافه افگندن[9] - فصل هفتم در ناگواریدن و قی کردن طعمه و معالجهٔ آن - فصل هشتم در سیلان آب از دهن و آن از برودت معدهٔ بهم رسد و گاهی از صفرا *

باب پانزدهم در امراض معده مشتملبر هفده فصل * فصل اول در معالجات درد معده - فصل دوم در علاج پر مهره[10] نیاوردن - فصل سیوم

---

[1] *Minsar* is the beak of falcons or of birds of prey: *minqār* (gen.) any bird's beak.
[2] *Khura-yi minsar*, "canker of the beak."
[3] *Khushūnat-i-dahān*; apparently a fanciful term.
[4] *Kushūm*: "I am unable to trace this word. *Baṣrah* Ar. is a "pustule."
[5] *Khunāq* is quinsy, but the apparently Hindi word ثنائي or تنائي is not traceable.
[6] *Ḥauṣala girifta shudan* "cold in the crop."
[7] *Yakhnī* is properly soup. The expression is explained by the author in the text.
[8] *Zahrak*: I am unable to trace this word.
[9] *Nāfa afgandan*, probably a corrupted and local word.
[10] *Par-muhra*, "casting."

و معالجات آن - فصل یازدهم در بیماري سر سست کردن [1] جانوران ومعالجات آن - فصل دوازدهم در بیماري سکته [2] ومعالجات آن- فصل سیزدهم در قرع [3] و معالجات آن *

باب دهم در امراض گوش مشتملبر دو فصل * فصل اول در کری و درد گوش و معالجات آن- فصل دوم در سیلان آب و چرک گوش و معالجات آن *

باب یازدهم در امراض چشم مشتملبر چهارده فصل * فصل اول در معالجهٔ سفیدي چشم جانوران - فصل دوم درعشا یعني شبکوري [4] جانوران - فصل سیوم درمعالجهٔ پردهٔ چشم [5] جانوران - فصل چهارم در بیماري درد چشم و کوري چشم جانوران- فصل پنجم در جدري [6] یعني دانهای که در چشم جانوران بر آید - فصل ششم درمعالجات سلاق[7] - فصل هفتم در بیماري جرب یعني خارش چشم - فصل هشتم در بذله [8] و معالجهٔ آن - فصل نهم در علاج دموع چشم - فصل دهم در سبل [9] بر آوردن از چشم جانوران- فصل یازدهم در معالجات غشاوه یعني موتیابند[10] - فصل دوازدهم در چشم فرا کردن جانور- فصل سیزدهم درمعالجهٔ اتّساع و نزول آب[11] از چشم جانوران - فصل چهاردهم در معالجهٔ طرفه [12] که در چشم بهم رسد *

---

1 *Sar sust kardan*, "hanging the head." 2 *Saktah* Ar. "apoplexy."

3 *Qar'* Ar. "scabbiness of the head."

4 *'Ashā* Ar., and *shab-kūrī* P., "night-blindness."

5 *Parda-yi chashm*, "a film over the eye."

6 *Judarī* is properly "small-pox."

7 *Sulāq* Ar. and *bāmni* or *bāmhni* in Hindi is a disease in which the eyelashes fall out.

8 بذاة or بدله; I am unable to identify this word.

9 *Sabal*, a disease of the eye, said to be Pannus.

10 *Ghashāwah* Ar. "veiling," an unusual word for "cataract," called in Hindi *motiyā-bind*.

11 *Ittisā'* Ar. (being wide) is said to be Mydriasis; *nuzūl-i-āb* is cataract.

12 *Ṭarfah* Ar. is said to be Ecchymosis conjunctivæ.

باب هفتم در تولک [1] بستن یعنی در کریز [2] نشاندن جانوران [3] گلال چشم و سیاه چشم و معالجات پر ریختن آن *

باب هشتم در کیفیت بازدار - مشتملبر شش فصل * فصل اول در کیفیت بازدار - فصل دوم در مزاج جانوران - فصل سیوم در شناختن بغل [4] جانوران و دیدن نبض آن - فصل چهارم در شناختن پیخال [5] جانوران و معلوم نمودن هر مرض از آن - فصل پنجم در طبیعت گوشتها که کدام یکی جهت طعمه سازگار تر است - فصل ششم در معالجه که حفظ صحت جانوران کند و نافع است *

باب نهم در معالجات امراض سر جانوران گلال چشم و سیاه چشم - مشتملبر سیزده فصل * فصل اول در بیماري درد سر و معالجات آن - فصل دوم در بیماري سر گشتن [6] و معالجات آن - فصل سیوم در ورم سر و روی جانوران که هندي زهرباد نامند و معالجات آن - فصل چهارم در بیماري تقلیص [7] و معالجات آن - فصل پنجم در سر گرفته شدن جانوران [8] و معالجهٔ آن - فصل ششم در بیماري لقوه [9] و معالجات آن - فصل هفتم در بیماري فالج [10] و معالجات آن - فصل هشتم در بیماري سفید مرگ و آن آکلهٔ دماغ است [11] - فصل نهم در کوفتگي و صرع [12] و معالجات آن - فصل دهم در دیوانگي جانوران

---

[1] *Tūlak* "moulting."

[2] *Kurīz* "moulting"; sometimes spelt قریض.

[3] *Jānwar* "animal," in the language of Indian falconers means "hawks or falcons."

[4] The condition of falcons is ascertained by feeling the flesh on the sides under the wings.

[5] *Paykhāl* "mutes."

[6] *Sar gashtan* is properly "giddiness."

[7] تقلیص I am unable to identify this word.

[8] *Sar girifta shudan* is properly a "cold in the head."

[9] *Laqwah* Ar. "paralysis of the face."

[10] *Fālij* "paralysis of half the body."

[11] *Ākilah* Ar. "cancer."

[12] *Ṣarʻ* is "epilepsy." *Kūftagī*, however, properly means "weariness, etc., etc."

باب چهارم در کیفیت چشم کشادن جانوران سیاه چشم مشتمل بر هشت فصل * فصل اول در چشم کشادن بحري - طریق استادان ایران - فصل دوم در چشم کشادن بحري - طریق هندوستان - فصل سیوم در چشم کشادن بحري - بتجربهٔ فقیر رسیده - فصل چهارم در طیار کردن شاهین آشیانی[1] - طریق استادان ایران - فصل پنجم در طیار کردن شاهین آشیانی که بتجربهٔ فقیر رسیده - فصل ششم در طیار کردن چرغ دامی[2] - موافق تجربهٔ فقیر است و طیار کردن لگر[3] بهمین موقوف داشته - فصل هفتم در طیار کردن چرغ آشیانی آهو گیر - معمول استادان ایران - فصل هشتم در چشم کشادن شنقار و طیار کردن آن - و عقاب[4] و زمج[5] موقوف بر همین داشته *

باب پنجم در معالجات شکار جانوران گلال چشم مشتملبر دو فصل * فصل اول در شکار باز و جرّه - فصل دوم در معالجات شکار باشه و پیغو[6] عرف شکره *

باب ششم در معالجات شکار جانوران سیاه چشم مشتملبر سه فصل * فصل اول در معالجات شکار بحري - فصل دوم در معالجهٔ شکار شاهین - فصل سیوم در معالجات شکار چرغ و شنقار و زمج[5] *

---

[1] *Āshiyānī* "eyess."

[2] *Dāmī* دامی, *lit.* "snared"; here = "passage-hawk."

[3] *Lagar*, Hindus., is the female of *F. jugger*; vide *Jl. As. Soc. Bengal*, Vol. III, No. 1, 1907.

[4] *'Uqāb*; in India a general term for eagles, but specially applied to the Tawny Eagle.

[5] The *Zummaj*, according to Persian and Arabic MSS. on Falconry, was formerly trained. In the *Ḥayātu 'l-Ḥayawān* it is said to be a species of eagle (*'uqāb*) and identical with the Persian *Du-barādarān* "The Two Brothers." The latter appears to be identical with the دوبرا of the *Bāz-Nāma-yi-Nāṣirī* where it is stated that the male of this species is about the size of a female goshawk and that the author once trained one. The *Du-Barādarān* always hunt in couples.

[6] *Pighū*, T. and P., the Indian sparrow-hawk or *Shikra* (Astur Badius).

نمودن قدر دوای هر یک و عدم ترتیب ابواب و فصول و تخلّل در ضوابط فروع و اصول را مشاهده نمود خواست که همه را نسق جدید باهم مربوط نموده و آنچه بتجربه رسانیده باو الحاق کرده تالیف کتابی نماید که از کتب و رسائل متعددهٔ متفرقهٔ سابق مستغني باشد *
لهذا این حقیر به این امر خطیر مبادرت نموده این کتاب را که مسمی است بصید المراد في قوانین الصیاد [1] ترتیب نمود و مجموع را بر سي باب و خاتمه مقرر کرد که هر بابی مشتملبر فصولي چند باشد و بالله المعونة و التوفیق *

باب اول درکیفیت صیّاد و صید آن یعني دامدار و باز و سائر جانوران شکاري *

باب دوم در رنگ و عیب و هنر جانوران *

باب سیوم در چشم کشادن جانوران گلال چشم [2] مشتمل بر شش فصل * فصل اول در چشم کشادن باز بطریق استادان ایران - فصل دوم در طریق استادان هندوستان - فصل سیوم در طریق چشم کشادن باز باستعمال جنتر و این از استادان هندوستان در تجربهٔ فقیر است - فصل چهارم در چشم کشادن باز بطریق کیف [3] دادن - فصل پنجم در چشم کشادن باز معمول این فقیر که باز نو در بیست و پنجروز طیار [4] و گیرا شود و بتجربه رسیده - فصل ششم در انواع بسیار چشم کشادن باشه و شکره که در ایران پیغو گویند *

---

1 On page x the author says his book is called جوارحنامهٔ امامیّهٔ في قوانین الصیاد.

2 In India *gulāl*— or *qulāb-chashm* "the red-eyed or yellow-eyed birds of prey," *i.e.*, the short-winged hawks as opposed to *siyāh-chashm* "the black-eyed" or falcons. In Persia the former are called *zard-chashm*.

3 *Kayf dādan* refers to the use of intoxicants, etc. In India hawks often have their eyes 'unseeled' when under the influence of camphor, opium, etc., and are easily broken to the hood in this state.

4 طیار or تیار, *Hindustani;* "ready, trained."

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدّمه

حمد بیحد و ثنای بیعد مالک‌الملکی را سزد که شاهباز دل الهام منزل انسانرا بر دست قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمٰنِ نشانیده و هرلحظه از غایت شفقت بار نظری دارد و اورا بتربیت و تقویت آن نظرات عنایت آیات، صیّاد مرغان اولي اجنحهٔ ارادات و الهامات غیبی میگرداند؛ و زبان را که بلبل گلستان وجود است بر گلبن حمد و ثنای خود بهزار داستان مترنّم ساخته هر گلبرگ دهنی را ممر ورود ناله و آه و محل شهود کلمهٔ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ و قائل مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ گردانیده • درود نامحدود و صلوة نامعدود بر محمد احمد لقب عاقبت محمود و بر آل و اصحاب مسعود باد الی یوم التناد • و بعد چنین گوید محتاج الی رحمة رب الودود ابن یار محمد عرف خدا یار خان داؤد عبّاسی[1] چون بفضل رب الموجود وهّاب بی منّت و جواد بی غایت معرفت تام در مزاج جانوران شکاری و طریق صید و اصطیاد و کیفیت صیّاد و تشخیص امراض و ازالهٔ اعراض و حفظ صحت هریک از ایشان مهارتی بهم رسانید و چون بعد تصفّح کتب سلف و خلف و تتبّع علاج آنها بطریق مختلفهٔ ایرانیان و انحاء متنوعهٔ تورانیان و آراء متباینهٔ هندوستانیان، تعیین

[1] On page ix, line 17, the name is given as ابن یار محمد فقیر داؤد.

شاهي کرد، و دو سه باب دیگر در کشادن شیر[1] و پلنگ[2] و سیاه‌گوش[3] و سگ از کتب انتخاب کرد و اضافت نمود، و این کتاب را شرحی و بسطی داد و مبوّب و مرتّب گردانید و آنرا شکارنامهٔ ایغانی[4] نام نهاد * اما چون عُرس قدیم مغلق و دور از فهم مبتدیان بود لهذا بنابر توضیح امزجهٔ خواص و عوام این فقیر بتطویل کلام و اصطلاحات قریبة الفهم آنچه از استادان نادر المعاصر در حیّز طبع داشت سر نو بتحریر آورد تا هرکس که این علم را خواهد، این کتاب را تمام بر خواند و به استادان بحث کند، و اورا در علم جانورداری از پرنده و دونده هیچ مشکلی نماند و در شروع و انجام مستغنی باشد، و پسندیدهٔ نظر مخادیم و اشراف و استادان این علم افتد * توقّع که چون بنظر شریف ایشان ملحوظ گردد اگر سهوی یا تکرار لفظی یا سخنی ناتمام یابند از راه کرم اصلاح فرموده عیب نفرمایند و چون معذرت تقدیم یافته است بذیل اغماض بپوشانند *

این کتاب مشتمل بر سي و یکباب و مقدمه، و هر بابی مبني بر فصولی چند است و الله المعین *

---

1 In India *sher* "a tiger"; in Persia *shīr* "a lion."

2 *Palang* "panther"; probably a slip for *yūz* or *yūz palang* "cheeta."

3 *Siyāh-gūsh* "lynx." The lynx is still trained in India to catch partridges, hares, Egyptian vultures, etc.

4 ایغاني possibly a slip for ایلخاني.

کتابی یا رسالهٔ درین علم شنیدی که در خزائن امرا و وزرا و مهوّسان این علم بود بدست آوردن بدانچه ممکن و مقدور بود سعي بليغ نمودی ، چون بازنامهٔ جاماسپ[1] و بقراط و رسالهٔ جالینوس و بزرجمهر و جوارحنامهٔ ابو التجري و دهقان ماهکین و رسالهٔ ابو الفوارس و فیاورزی و شکره نامهٔ ابو الفرح بازدار و دهقان شکيني و صیدنامهٔ ابوزکریا و دهقان بخاري و رسائل و کتب دیگر که درین علم ساخته اند : از آن وقت تا الی یومنا هذا که زمان سلطنت و ایام دولت حضرت اسلام پناه طغان تیموز خان اعلی الله شانه است یعنی مدت سي سال اجتهاد نموده جمع آوری کرد ؛ و این فن را از میرشکاران تاژیک و مغول دریافته تفحّص کیفیت احوال جانوران میکرد و آنچه بتجربهٔ ایشان را معلوم شده بود و تقریر مي نمودند و اصل کتاب صیدنامه ملک شاهي از آن خالي بود انتخاب کرد و اضافت نمود و مصوّر گردانید و از صور و اشکال استادان و میرشکاران و شکرگان روشن گردانید و کیفیت علاج کردن بادویه و داغ وغیره حیل درج کرد تا اگر ناگاه کسی بحثی کند یا جانوری غریب بیارد چون باین کتاب رجوع کنند کما هي آن بدانند *

و چون در زمان سلاطین ماضي شاهین و شنقار کمتر بود ذکر ایشان درآن کتاب نیامده بود * سبب آنکه شاهین و شنقار و ترمتائی[2] را در زمان شاهي مغول بایران زمین آورده اند و مردم از ایشان فرا گرفتند و قوشچیان مغول این فن را بهتر دانستند * علي بن منصور آنچه از ایشان مشاهده کرده بود و در کتب یافته دو سه باب اضافت صیدنامهٔ ملک

---

1 *Jāmāsp*; brother of Gushtasp of the Kayāniyān dynasty and a great astronomer.

2 *Turumtā'ī*, here evidently the Red-headed Merlin; *vide* Note 3, p. ix.

این ضعیف مدتی درین شغل قیام نمود و بعد از چند گاه رسالهٔ چند که در کتب خانهٔ معموره بوده آنرا بر بندگي حضرت عرض میکرد * اصل این کتاب را که موسوم بود بصید نامهٔ ملک شاهي از تصنیف استاد عالم ابوالجوارح خواجه علي بن محمد نیشاپوري بود ؛ بعلي بن منصور سپردند و یک باز سفید طیغون [1] و سایر قوشخانه را حوالهٔ او فرمودند و حکم شهنشاهي شرف نفاذ یافت که بازان و سایر طیور نیکو نگهدارد و این کتاب را استاد خود کند و جانور داران نیک مصاحب و هم جلیس باشند تا این فن غریب بیاموزد *

از صیّادان مازندران که در سیاه بلاد وتوابع آن ساکن بودند چند ایماق [2] را بعلی بن منصور سپردند و حکومت آنجا بدو مفوض فرمودند تا بعضی باز و شاهین و بحري بگیرند وبرخی مرغان آبی مثل قو [3] و غاز و عقار [4] و کلنگ و منکشو [5] واردک [6] وکوک [7] وآنچه بجهت باولي بکار آید مهیا دارند *

چون همت عالیهٔ آنحضرت برآن مصروف بود که مومی الیه ماهر این فن شود وهوس او نیز درین کار بغایت کمال بود مومی الیه بتفحّص کار وکردار شکرگان اشتغال تمام داشت و جانوران نیکو پروردی و درین باب وقوفي نیکو حاصل کرد : و چون در کتاب صیدنامهٔ ملک شاهي سوای هنر باز و یوز و چرغ و مرض و معالجهٔ ایشان بیشتر نبود . و مراد او چنان بود که کار و کردار شکرگان و پرنده و چرنده تمامي اضافت آن نماید و آنرا شرحي و بسطی دهد . لهذا بنابر ارادتی که درین فن داشت شر جا که

---

1 *Tīghūn* or *tīgūn* "the white goshawk."
2 *Īmāq* T. "a village."
3 *Qū* or *qhū* T. a swan.
4 *'Uqār* (and *ḥuqāry*) "the common heron."
5 منکشو I am unable to identify this bird.
6 *Ördek* T. a duck.
7 *Kūk*, vulg. for *kabk* "the 'chukor' partridge."

و تقریر پسندیده او تحسین بسیار فرمود؛ و یک ولایت او را اقطاع داد و هزار دینار زر سرخ مرسوم او مقرر کرد باسپ و خلعت شاهانه مخلّع و معزز ساخت؛ و جمیع استادان رانیز سرفراز فرمود * سوالها و بحثها کرد * هر کسی بقدر آنچه دانستی بعرض رسانیدی *

سلطان هر همه را بخشش وافر فرمود و آنچه بدو توقع داشتند بداد و بانواع مکارم و عواطف مخصوص گردانید *

حکم جهانمطاع حضرت گیهان خدیو چنان صادر شد که محمد بن قلچق نظامي آنچه از تقریر و تحریر از أستادان مستفید گشته انتخاب نماید و کتابی تصنیف نماید تا در عالم بعد از من یادگاری باقي ماند *

محمد بن قلچق زمین خدمت ببوسید وبموجب حکم کتابی تصنیف کرد ومدت مدید و عهد بعید بر آن عمل میکردند *

بعد از آن در زمان بندگي حضرت خدایگان شهریار اعدل اعلم محرّز ممالک الدنیا مظهر کلمات الله العلیا کهف الثقلین ظل الله في الخافقین المنصور من السماء مظفر الدنیا و الدین طغان تیمور خان [1] انار الله برهانه علي بن منصور حلواني مشرف و بنظر عاطفت مزّین گردید و به عنایت بادشاهانه مخصوص گشت و از امثال و اقران خود بغایت ترقي نمود و بموجب یرلیغ همایوني بعضی از اموال ولایات و امور دیواني را وراء حجّاب مدخل ساخت و در سلک بندگان خاص و ملازمان حضرت منخرط شد و برای اشرف به قوشخانهٔ خاص مأمور گشت تا هر جانور که از اطراف ولایات میر شکاران آرند بر دفتر ثبت نماید و رنگ و نشان هر یک و بزرگي و قامت و نوکریزي وغیره اطوار جانوران بنویسد تا هرسال معلوم گردد که چند جانور بقوشخانهٔ خاص آمده وبکه انعام شده *

[1] *Tughān Timūr* of the *Il-Khāns* of Persia: he ruled A.H. 739-52 (A.D. 1338-51).

خواهد آمدن که بهتر داند ؟ گفت حاجي بيگ رومي بهتر داند دیگر بارهٔ سوال کرد که در باب طبع جانور شناختن و دارو دادن که بهتر داند ؟ گفت سرباد هندي نیک داند * دیگر بارهٔ خواجه پرسید که در باب کریز دادن و کریز خانه ساختن و اگر پر بیندازد بجهت آن معالجه کردن و تدبیر کریزخانه موافق مزاج جانور کردن و پیخل شناختن در کریز که بهتر داند ؟ گفت خواجه عبدالله نیکو داند * پس خواجه نظام الملک هر یکی از استادان را تحسین نمود و بران همه اتفاق کردند ; و خواجه را سخنان ایشان بغایت پسندیدهٔ آمد و ایشانرا بسیار نوازش فرمود *

بعد از آن بحرمت و تکریم تمام همه جماعت را پیش بادشاه آورد و آنچه را از ایشان در بحث علم و تجربهٔ هنر معلوم کرده بود و دریافت نموده بود به محل عرض رسانید *

سلطان بغایت پسندیدهٔ داشت و آن روز ابو الجوارح خواجه علي بن محمد جهت سلطان یکدست باز سپید لازقي [1] سه کریزه که در عمرها چنان بازی بدست نیافتادهٔ بود آورد و بنظر اشرف اقدس حضرت شاهنشاه گذرانید * بغایت منظور افتاد *

پس روی بجانب خواجه علي بن محمد کرد و گفت "چنان خواهم که از کار و کردار باز و یوز و چرغ و بحري و باشه و عیب و هنر و کردار ایشان و گوهر و نژاد جانوران بیاگاهاني و بر احوال آنها واقف گرداني " *

خواجه علي بن محمد رمزي چند بحضور حضرت بادشاه بعنوان شائسته بیان نمود * سلطان از وضوح مُدعا و لطافت طبع خواجه ابو الجوارح

[1] Lāziqī, "white," from [illegible], a species of jasmine: the epithet [illegible] is applied to a light variety of several species of falcon.

از ترکستان و خواجه زنگي را از اصفهان و عبدالعزیز را از مصر و صدقلوس را از مغرب طلبیده از ایشان سوالها وبحثها کرد و از کتب وتجربات خود هر کس جوابی گفتند ومدت بیست روز درین باب مکالمه نمودند *

پس خواجه فرمود که شمارا چندگاه شد که از اطراف عالم جمع کردهام و با یکدگر مدتی مصاحب بوده اید و بحثها کرده و راه و دست همدگر معلوم کرده اید * اکنون میخواهم که بدانم از شما همه جماعت درین علم که بهتر داند * پس همهٔ جماعت باتفاق گفتند که اُستاد ما در علم جانور داري علمی و عملی هیچکدام از ابوالجوارح علي بن محمد نیشاپوري بهتر نیست ، ودر باب باز و یوز [1] و چرغ [2] و بحري و انواع اینها و شناختن گوهر و نژاد جانور و گرفتن و چشم کشادن و طیار کردن و گیرانیدن و پرانیدن و دریافت بیماري وصحت وشناخت امراض و علاج کردن وبکریز افکندن و کریز خانه ساختن و از کریز برداشتن و هر چه درین باب بکار آید هیچ آفریدهٔ بهتر ازو نداند ، و اورا بدین سبب سلاطین ابوالجوارح کنیت داده اند *

پس خواجه نظام الملک حکم کرد و کتاب برداشت و ازو سوال نمود که این جماعت اُستادان که حاضر اند هر ایک در چه فن استاداند و زحمت بیشتر کشیده اند ؟ خواجه علي بن محمد نیشاپوري هر ایک از ایشانرا تحسین میکرد در هر بابی *

پس خواجه ازو سوال کرد که درباب طعمه دادن و کشاد کردن و پیخال [3] شناختن که بهتر داند ؟ گفت خواجه زکي عراقي نیکو داند * و دیگر بار پرسید که درباب علت شناختن و علتی که بر جانور پدید

---

[1] *Yūz*, the cheeta or hunting leopard.

[2] *Chargh* the Sāker Falcon (F. cherrug); vide *Jl. and Proc As. Soc. Beng.* Vol. III No. 3, 1907.

[3] *Paykhāl*, the 'mutes' of birds generally: in mod. Pers. *chilghūz*.

کني ، و استادان و میر شکاران که در مملکت و ممالک دیگر باشند و مشهور چوند بعضی را از پیش بادشاهان بالتماس طلب داري ، و برخی را امیدوار گرداني بالطاف شاهانه ؛ و از کتب و تحریر حکما و تجربه و تقریر استادان آنچه مجرّب و معتبر دانند علمي و عملي کتابی جمع کني چنانچه درین فن بهتر از آن کتابي نساخته باشند ؛ تا بر کلّي و جزوي این وقوفی حاصل گردد *

پس خواجه رسولان با تحف و هدایا باطراف و اکناف عالم فرستاد و از پادشاهان و حکما و حکّام و اکابران ممالک کتب و استادان این علم را طلب فرموده حاضر گردانید *

بعد از آن به خدمت حضرت سلطان عرض نمود که " کتب و استادان جمع شده اند " * سلطان فرمود که اول نزد خواجه مجلس بیارایند و کتب حاضر گردانند که او باستادان بحثها و سوالها فرماید و بداند که از ایشان کدام ماهر و اُستاد تر است و این علم را بهتر داند و در عمل آورده باشد *

پس برموجب حکم، خواجه بنشست و کتب بنهاد ؛ و حکما و دانشمندان چون استاد عالم ابو الجوارح خواجه علي محمد نیشاپوري را (که یگانهٔ روزگار خود بود و درین علم مثل او نبود و هیچکس بهتر ازو ندانست ، و بعد از هم کمتر اتفاق افتاد) از نیشاپور و استاد ابوالملک سهیل بلخي را از بلخ و ابوالعباس بن فضل را از ترمذ [1] و عبدالله بن خالد را از مرو و تاشاد را از هرات و علي بن عبدالله را از خوارزم و حاجي بیگ را از روم و خواجه زکي را از عراق عرب و افضل الدین را از فارس و خواجه محمدي را از تبریز و اسمعیل اثل را از سیستان و سرباد را از هندوستان و تالش ترک را

[1] Termez, N.E. of Balkh; on the Oxus.

در گذشت ؛ و خواست که بازنامهٔ نوشیروان را از زبان پهلوي بزبان فارسي ترجمه کند *

وزیر خودرا حکم کرد " چنان خواهم که بازنامهٔ نوشیروان را حاضر کني و بفرمائي تا از زبان پهلوي بفارسي ترجمه کنند "؛ و استاد روزگار ابوالتجري به زبان فارسي کرد و جوارح‌نامهٔ شهنشاهي نام نهاد * وبعد ازو خلف شاه[1] که بادشاه سیستان بود و درین باب استادی بود کامل ، و این علم را نیکو دانست ، به بخارا نزد حضرت شهنشاه آمد * التماس نمود تا جوارح‌نامهٔ شاهنشاهي را پیش او آوردند * مطالعه نمود ؛ پسندیده داشت ، و یکباب در شناخت بحري[2] بهمرسانید و اضافت کرد و منظور شد *

چون زمان شاهي و جهانداري بسلطان ملک شاه[3] رسید هوس جانورداري در خاطر او پیدا شد ، و چنان در ضمیر او جای گرفت که پیوسته شب و روز مشغول جانوران بودی ، و در هر منزل که نزول کردی جانوران را نیکو درپیش خود داشتي وایشانرا مونس خود دانستي ؛ و تمامي امرایان وآقایان و شاهزادگان و وزیران او جانور دار بودی *

پیوسته درمجلس او بازنامهٔ نوشیرواني و جوارحنامهٔ ابو التجري خواندندی ؛ و میر شکاران و جانورداران بحثها کردندی * پس سلطان خواست که کتابی تصنیف نمایند درین علم و بنام او موسوم گردانند *

خواجه نظام الملک[4] را فرمود که رسولان باطراف و اکناف عالم فرستي و کتب و رسالاتي که در علم جانور داري پرنده و درنده ساخته باشند جمع

---

[1] *Khalaf Shāh*, son of *Aḥmad Shāh*, ruler of *Sīstān*, came to the throne A.H. 331 or A.D. 942. He is said to have reigned 612 years.

[2] *Baḥrī*, the female of the peregrine falcon: the tiercel is in India called *baḥrī bachcha*.

[3] *Malik Shāh*, one of the *Saljūqiyān* kings.

[4] *Niẓāmu 'l-Mulk*, minister of *Malik Shāh-i Saljūqī* and school-fellow of *'Umar-i Khayyām*. He is said to have been born in A.D. 1017.

سلاطین ماضي تصانیف کرده اند، تا در زمان بادشاهي نوشیروان عادل [1] که هوس او درین فن از بادشاهان و سلاطین و خوانین ما تقدّم در گذشته، او بغایت کمال و مرتبهٔ اعلی رسانید؛ چنانکه علی الدوام بشکار جانوران مشغول بودی، و پیوسته بتفحّص احوال جانوران غور فرمودی؛ و همواره در صحبت او همچنین ذکر بمیان آمدی؛ و امرا و اکابر و ارکان و اعیان دولت او ذوقی تمام و استعداد کمال درین کسب داشتندي- اَلنَّاسُ عَلَی دِیْنِ مُلُوکِهِمْ*

روزی جمعی از میرشکاران در پیش تخت او بحث جانور میکردند از کتاب جالینوس و بقراط آنچه ایشانرا معلوم بود* پس نوشیروان بزرجمهر [2] حکیم را طلب فرمود و گفت چنان خواهم که کس باطراف عالم فرستي و کتب و رسائلی که درین باب ساخته باشند جمع گرداني و بزبان پهلوي ترجمه کني و آنچه خواجه [3] را از روی حکمت معلوم شده باشد و استادان روزگار ما دانند اضافت کني تا بر روی روزگار یادگاری بماند، و اگر مشکلی آفتد بدان رجوع نمایند*

موجب فرموده، خواجه بزرجمهر آنچه دانست و از استادان معلوم نمود و اصل نسخ از آن خالي بود، جمع کرد؛ و آن کتاب را بازنامهٔ نوشیرواني نام نهاد، و مدّتها بر آن کار فرمودند؛ دستوری شد بر روی روزگار*

بعد ازان شهنشاه ابوالفوارس عبدالملک بن نوح [4] که بادشاه خراسان بود هوس این علم بهمرسانید؛ چنانکه از ملوک ما تقدّم

[1] Nūshīrwān-i 'Ādil, the 20th king of the 4th dynasty of Persia. Muḥammad was born in his reign.

[2] (Buzurjmihr) [illegible], Ar[illegible] Persian Buzurg Mihr; was the son of [illegible]. He was the chief minister of Nūshīrwān who gave him a golden seat in front of his throne.

[3] Khwāja, i.e., [illegible].

[4] [illegible] reigned from A.H. 343 to 350, i.e., A.D. 954 to 961.

و حفظ صحت هر یک از ایشان بهم رسانیده و بعد از تصفّح کتب سلف و خلف و تتبع علاج آنها بطریق مختلفهٔ ایرانیان و انحاء متنوعهٔ تورانیان و آراء متباینهٔ هندوستانیان، چون تعیین ننمودن قدر دوای هر یک، و عدم ترتیب ابواب و فصول، و تخلّل در ضوابط فروع و اصول را مشاهده نمود خواست که همه را نسق جدید باهم مربوط نموده و آنچه خود بتجربه رسانیده با او الحاق کرده تالیف کتابی نماید که مردم از کتب و رسائل متعددهٔ متفرقهٔ سابقه مستغنی گردند؛ لهذا این حقیر باین امر خطیر مبادرت نموده این کتاب را که مسمی است بجوارحنامه امامیه في قوانین الصیاد ترتیب نموده مجموع را برسي باب و خاتمه مقرر کرد ولازم دانست که از احوال ملوک وسلاطین سابقه و استادان ماضیهٔ ماهر این فن غریب تیمناً ذکری درین مختصراً درج نماید تا بر مبتدیان این هنر بوضوح انجامد *

چنانکه از کتب و تواریخ معلوم شد که اول کتابی که درین فن ساخته اند شاه جمشید[1] ساخت، و او بادشاهی بود بغایت دانا و زیرک و تمامي ربع مسکون را تصرّف داشت * اکثری از مرغان جوارح و ددان و حیوانات وحشي را مسخّر کرده نزد او بردندی، و او بر هر کدام نامی مقرر کردی، و هیچ کار بهتر از جانور داري پیش او نبودی؛ و میخواست که این علم ازو یادگار باقي ماند * اول کتابی که درین فن ساخته اند او ساخته بود، و بعد از آن حکما و استادان این فن زحمتها کشیده و بریاضت و فکر در مزاجهای مرغان جوارح تصرفها نموده اند، و مرض و صحت و معالجت آن معلوم کرده و بزبانهای عربي و یوناني جهت مهارت

---

1 *Jamshīd*, the grandson of *Tahmūras* the 4th king of the *Pīshdādiyān* dynasty; said to have lived 2,419 years after Adam and 800 years before Christ. He founded Persepolis and instituted the solar year.

نباشد تا جانور فوراً تواند دید * و البته بی زنده بصحرا نرود که اگر بی زنده بصحرا رود بی شکره باز آید * و شکره در اصطلاح هرجانوری که شکار گیرد همه را شکره نامند * و خریطه جهت زنده همراه بردن توان ساخت و چنان باید که ریسمان برپای کبوتر بندی که دو شاخ و نرم باشد چنانکه پای کبوتر زحمت نه بیند ; و طنابی ده گز بود و چوبکی چهار انگشت بر سر طناب بندی تا چون کبوتر بیرون اندازند بدست آوردن او آسان شود * اگر جانور وحشی باشد و چون میرشکار را نزدیک بیند زنده نیز بگذارد و بگریزد آنرا گرفتن از مشکلات شمرده اند : حیلهٔ او آنست که وقرهٔ[1] چند از موی دم اسپ بتابد (و در زبان هندی آنرا پهانده گویند) و بر کبوتر بندد و میخ بند کند کبوتر را ، و خود پنهان شود تا شکره اش آن کبوتر را بگیرد ، و دران وقره‌ها بند گردد * و باید که قوشچی چکس[2] و نشیمن جانور داند که چگونه باید ساخت *

نشیمن و چکس باز[3] و باشه و ترمتا[4] دراز و باریک باید چنانکه پای ایشان نیکو فراهم تواند آمد که اینها درخت نشین و گیرنده اند ; و از آن شنقار و شاهین و چرغ و بحری و امثال ایشان بطور تخته و گرد باید ، که ایشان کلوخ نشین و لگد زننده اند تا پای ایشان پهن باشد و در زدن آسان توانند زد *

اما بعد چنین گوید محرّر این مقدمات و مقرّر این مقالات اضعف العباد احوجهم الی رحمة الغفور الغنی الودود ابن یار محمد فقیر داؤد (احسن الله احواله) که معرفت تمام در مزاج شکرگان یعنی جانور شکاری و طریق صید و اصطیاد و کیفیت صیاد و تشخیص امراض و ازالهٔ اعراض

---

[1] وقره here "a noose." In Arabic وقرة means "a cavity in a rock where water collects."

[2] *Chakas* is a hawk's perch: the exact pattern distinguished by this term is not now known.

[3] *Bāz*, a general term for the goshawk but especially for the female. The male or 'tiercel' is called *jurra* or *jurra-bāz*.

[4] In India *turumtī* is the female of the Red-headed Merlin (*Falco chicquera*) and *turumtā* the male, but in Persia *turumtā* is the English Merlin (*Falco regulus*).

و نگرفتن بدین سبب اُفتد که باز دار نادان و حسود باشد ؛ و هیچ علت
جانور دار را بد تر ازان نباشد که چون جانور را بر گیرد گوید که این چیزی
نیست و عیبی چند نا دانسته برو دهد ؛ و از غایت نادانی و عاجزی
و اعتماد نداشتن بر خود که جانور را بجائی رساند، اول عیبی چند بر گوید
تا اگر باز را بجائی نرساند بگوید "تقصیر از باز است نه از من"؛ و اگر نیک
آید گوید "که من اورا بدین مرتبه رسانیده‌ام"؛ و این بدترین خصلتهای
قوشچیانه باشد، وملوک و اُستادان این صنعت این را عیبی تمام دانند، چه
هر جانور را از خورد و بزرگ حدّ کار او پیدا است * هر کس که جانوری نیکو
کشاد کند و بکار رساند همه کس نیکو گویند و تحسین آن بجا آرند و اگر
تقصیری رفته هم بدانند * و جانور دار باید که پر سخن ولاف زن نباشد و چنان
باید که اول جامهٔ خود را از آلودگی نگاهدارد ؛ و هیچ عیبی جانور دار را
بدتر ازین نباشد که جامهٔ او آلودهٔ پیخال و خون بود * باید که بر شکره
بغایت مهربان و مشفق باشد و پر و دم جانور را از شکستن نگهدارد، و بند
و کلاه و دستوانهٔ جانور بغایت پاک و پاکیزه دارد، و بریدن و دوختن بند
و بهله وطوماغه [1] داند، و ریسمان و چالغو [2] بافتن بیاموزد، و در آن باب سعی کند
تا بغایت پاک و نازک بند نهد تا او را بدیگری احتیاج نباشد ؛ چه هر
بزرگی که جانوری از جانور دار طلب دارد اول پر و دم جانور را باحتیاط ملاحظه
نماید ؛ بعد از آن بند و کلاه و دستوانه نهد *

و آستین بهله چست تر باید جهت چرغ، و دستوانهٔ باز
و شاهین را آستین کوتاه و فراخ، تا اگر ضرور شود از دست زود
بیرون توان کرد و قرالقو [3] بستن داند، و قرالقو کمتر از پنج جفت بال

[1] *Band*, one of the author's words for "jesses."
Bahla, a falconer's glove. In India *dastāna* is used, and in Persia *dast-kash*.
Tūmāgha T., an obsolete word for a hawk's hood.

[2] *Chalghū* or *jalqū*, a 'halsband': amongst Panjab falconers *jaghanli* or *chaghanli*.

[3] *Qarālqū*, the author's word for a lure. Can this be the same word as قرالتغو "a black scarecrow"; *vide* Zenker. In the Panjab the lure is usually made of crows' wings.

القصه این کلمهٔ چند از آن سبب در قلم آمد، تا معلوم شود که حق سبحانه و تعالی این خاصیت در نهاد شکرگان نهاده است، و ایشان را این کیاست و فراست هست که بدانند که ایشانرا از برای این کار تربیت میکنند * واما چنان باید که مهوسان این فن تمامی همت برین کار مصروف نه نمایند، وعلی الدوام بشکار مشغول نباشند، تا از طاعت و عبودیت حق سبحانه و تعالی باز نمانند (قوله تعالی وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ[1]) ومهمات دنیوی و اخروی ایشان معطل نگردد * هرچند این کار پسندیده‌تر است فاما بدان نیرزد که امور دنیا و عقبی بدین سبب انصرام پذیرد * بهمه حال مرتبهٔ اعتدال نگاهدارند، که افراط و تفریط در امور مذموم است، و مداومت برین کار دو طائفه را میسر شود یکی حکام و اعاظم را که اسباب معیشت ایشان ساخته و آماده باشد و خدام و نوابانرا بررونق میدارند، تا ایشان بفراغت مباشر این شغل باشند؛ یا کسی را که حرفت شکره‌داری باشد که اورا بدین مهم قیام ضرور است. وخواب و آسایش بر خود حرام داند. و یک لحظه و نیم لحظه از جانور غافل نباشد تا جانور بکار رساند وکار فرماید، تا بتربیت مخصوص گردد و معیشت او بآسانی حاصل شود؛ چه اگر زحمتی اختیار کند هم آن تماشا و هم آن فائده بیند * و خداوند شکره را باید که اسپ و باوی وما یحتاج برای او ساخته و آماده دارد و اورا جهت این اسباب زحمتی زیاد نباید کشید * وقوشچی چنان باید که خوش نفس و کشاده روی باشد. چه از قوشچی تنگدل وحاسد جانوررا علتها افتد؛ و باید که هر جانور که بدست او برسد اورا بنوازد. ونیکو گوید بیشتر از آنچه باشد، و بد نگوید و فال بد نزند؛ و بجانور دیگران حسد نبرد که اثری از علتها

[1] Qur. LI. 56.

منفعت مسخّر گردانند، و بعضی را کار فرمایند، و بعضی را مرکّب سازند که قوله تعالی الخَیْلَ والبِغَالَ والحَمِیرَ لِتَرْکَبُوهَا وَ زِینَةً،[1] و بعضی را خدا از برای دفع مضرّت آورده و منتشر گردانیده که ازان احتراز نمایند چون سباع و ددان موذیات که قوله تعالی وَلَا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَةِ[2] *

بنابرین مقدمات، در باب جانوران شکار کننده، و طریقهٔ بدست آوردن و آموختن ایشان، بانواع، فکرها کردند و باران گردن کش و شنقاران سرافراز و شاهینان بلند پرواز را بدست آوردند، و مذبوحات[3] ایشان را قوت خود ساختند؛ قوله تعالی أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللهُ فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ[4] * و چون بازان بلند همت و شنقاران و شاهینان با شوکت، مرکز و نشیمن خود بر دست ملوک و سلاطین یافتند، از غایت بلند همتي که در طبیعت ایشان است گردن به فرمان برداري نهادند و مُطیع و منقاد گشتند؛ و آنچه مراد بود از ایشان بهر بهجت خاطر ملوک و سلاطین و مهوّسان این فن حاصل آمد * و هیچ شبهه نیست در تسخیر وحوش و بهائم، و استیلاءِ آدمي بر سائر انواع ایشان؛ اما هیچ کدام عجب تر از متابعت و مطاوعت مرغان جوارح نیست، چه فرمان برداري حیوانات و مرغان اهلي سبب آنست که اگر از آدمي بگریزند ایشانرا بعنف یا بلطف بدست توان کرد ولی اگر شکره[5] بگریزد اورا قطعاً بدست نتوان آورد * پس مُطاوعت ایشان شگفتی عظیم است که[6] چون ایشانرا بصید فرستند بروند و نگریزند، و هر چند ازیشان باز ستانند دیگر بگیرند، و چون آواز دهند باز آیند *

---

1 Qur., XVI. 8. 2 Qur., II. 191.
3 *Mazbūḥāt* apparently the quarry taken by hawks. 4 Qur., V 6.
5 *Shikara*, an old unusual term for 'birds of prey.' In Hindi *shikra* is the female of the Indian Sparrow-hawk (*Astur badius*), the male being styled *chippak*. Indian poets, however, have erroneously made the latter word feminine.
6 *Kichūn* for *chūnki*.

عقاب کوشنده و یکی چون خروس خروشنده ; یکی چون هما [1] مبارک و کم آزار و یکی چون کبک [2] خندان در کوهسار ; یکی چون بوم روز کور و بیمار و یکی بر لب دریا نشسته چون بوتیمار [3] ; یکی چون باشه [4] چالاک و زنگین . و یکی چون گنجشک [5] عاجز و مسکین ; یکی چون شیر [6] پردل و غرّان و یکی چون گوزن بد دل و گریزان ; یکی چون پلنگ [7] جنگ آور و کامران و یکی چون نخچیر بر کوهسار پاسبان ; یکی چون یوز ترش روی و خونخوار و یکی چون آهو [8] سیاه چشم و کم آزار ; یکی چون سگ شکم بنده و یکی چون خوک بی حمیّت و گنده ; یکی چون خر زشت آواز و ناخوش و یکی چون شتر حمّال و بارکش ; یکی چون استر شموس و بد خوی و یکی چون اسب محبوب و مبارک روی * و بر اکثر موجودات بفضیلت و مزیّت نطق آدمي را فضيلتي ارزاني داشت قوله تعالی وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً [9] و بالهام الهي و قواي عقلي ايشانرا در بيشتري از موجودات تصرفات ارزاني داشت , ومسخّر ايشان گردانيد ; كما قال الله تعالى وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ [10] تا ايشان بدين واسطه در مزاجهای بهائم و وحوش و طیور مدخل سازند , و بدانند که کدام است از ایشان که با مردم بسازند و فرمان برداري كنند . و كدام است كه بپرهيزند و ناسازگاري كنند , تا بعضی را که حق تعالی بر ایشان حلال گردانیده قوم کنند و قوت خود سازند , قوله تعالی أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ [11] و بعضی را از برای جذب

1 [illegible], "the Lammergeyer"; vide Journal Asiatic Society of Bengal, Vol. I, No. [illegible]
2 [illegible], the [illegible] of India.
3 [illegible], the common Heron.
4 [illegible]
5 [illegible]
6 [illegible]
7 [illegible]
8 [illegible]
9 [illegible], XVII 72. 10 [illegible], XLV 12. 11 [illegible] V 1.

قائل (قوله تعالی) أُحِلَّ لَكُم صَيدُ البَرِّ وَالبَحرِ [1] و بصید کردن رخصت فرمود ، وَإِذَا حَلَلْتُم فَاصطَادُوا [2] *

سلاطین اعاظم و اشراف جهان و کسانی که طبیعت راست داشته اند و هوشناک بوده اند بیشتری بدین کار قیام نموده اند * و حکما گفته اند که جانوران پرانیدن و صید کردن بدیشان امراض مزمنه و انواع علل را زائل گرداند و نافع است؛ و هیچ آفریده را بدین اعتراضی و ننگی و عاری نه * و یقین است که آدمي و سائر حیوانات که حق سبحانه و تعالی از کتم عدم بحیّز وجود آورد مزاج هر یک را برای جذب منفعتی و دفع مضرتی ایجاد کرد ، و بقدر هر یک را اختیار در کارها داد ، تا بدان واسطه نیکی از بدی فرق توانند کرد ؛ و در صورت و سیرت هریک اختلافی هرچه تمام‌تر ظاهر گردانید - بعضي متغلب و زورمند وبرخی از حیله و فریب بهره‌مند - بعضی تازه روی و خندان - بعضی ترش روی و گریان ؛ یکی چون باز منظور نظر بادشاهان و یکی چون تدرو [3] بحال خویش نازان ؛ یکی چون شنقار [4] سر فراز در کار و یکی چون کلنگ [5] زیرک و هوشیار ؛ یکی چون شاهین [6] دلاور و بلند پرواز و یکی غوغا کننده و شناور چون قاز ؛ یکی چون چرغ [7] با تحمّل و دوربین و یکی چون خرگوش همه روز در خواب و اندوهگین ؛ یکی چون بحري [8] سخت کوش و دلاور و یکی چون کلاغ [9] عاجز و از دشمن پر حذر ؛ یکی چون

---

[1] Qur., V. 97. [2] Qur., V. 3.

[3] *Tazarv* or *tadarv* (Arabicized into *tadarj*) is an almost obsolete Persian name for the pheasant (*Phasianus colchicus*), now better known by its Turki name of *qar-qāvul*. In Mazenderan it is called *tūrang*.

[4] *Shunqār*, a species of ger-falcon: *vide* also Journal Asiatic Society of Bengal, Vol. III, No. 2, 1907.

[5] *Kulang*, the common crane; in modern Persian usually known by its Turki name *durnā*.

[6] *Shāhīn* is in India the name of *Falco peregrinator* and its varieties or species. In Persia and Arabia the term includes the Peregrine; *vide* Jl. As. Soc. Beng. Vol. III, 1907.

[7] *Chargh*, "the Saker Falcon," especially the female; *vide* Jl. As. Soc. Beng. Vol. III, No. 3, 1907.

[8] *Baḥrī*, the Peregrine Falcon.

[9] *Kulāgh*, a name applied to several species of crow and also to the raven. Here the common Indian crow is probably meant.

مَنْ عَادَاهُ و اُنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ * و بعد ازو یازده فرزند معصوم اورا از امیرالمؤمنین[1] حسن، تا بمولانا محمد مهدي علیهم السلام امام خلقان و حُجج خویش گردانید ; و پیغمبر در حق ایشان فرمود اَلْاَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِي اِثْنَا عَشَرَ اولهم عَلِيٌّ وَآخِرُهُم مَهْدِيٌّ ; و طاعت ایشان با طاعت پیغمبر خویش ضم کرد، و کافهٔ برایا را بطاعت ایشان فرمود که اَطِيعُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ[2] تا به یمن عصمت وعلم وحکمت مآثر سعادات تا به انقراض عالم به بندگان خدا برسانند و ایشانرا بطاعت خداوند عزّ وجلّ و متابعت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بفرمایند و از معصیت باز بدارند *

بعد از محامد حق سبحـــانه و تعالی هزاران هزار صلوات زاکیات، و تحف تحیات نامتناهیات، بروح مُطهّر و قالب معطّر خواجهٔ کائنات، خلاصهٔ موجودات، هادي سبیل، محمد مصطفی و آل و اولاد او، آن پاکان و پاکیزگان، باد * بعده هیچ شک و شبهه نیست که هر هنری که ارباب فطنت و کیاست، و اصحاب مکنت و فراست، دران شروع نمایند، بعد از علوم دیني، بهتر از سواري و تیر انداختن وشکار کردن شیح نیست، که شجاعت عبارت از آن است ; و از کارهائی که براي تماشا و تنعّم اختیار کنند، بهتر از جانور داري و صید با ایشان کردن چیزي نیست ; چه بسیار درویش و مسکین از فضلهٔ ایشان بیاسایند، و آن نیز از باب سخاوت نوعیست ; و این طریقه ایست بنزدیک سلاطین و امراء و اکابر و اشراف و ارباب هنر، پسندیده ; و حق جلّ وعلا حلال گردانیده کما قال عزّ من

1 Amír-ul-Múminín is a laqab given by Shí'ahs to 'Alí.
2 Qur. IV. 62.

نبي الانبياء پيغمبر محمد مصطفى عليه الصلوة والسلام را (كه دنيا و مافيها بوجود او آفريد، و در شأن او ميفرمايد لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ) از ميان انبياء برگزيد، و برو اكمليّت و افضليّت پيغمبري ختم گردانيد تا خلقانرا از طاعت برحمت اميدوار گرداند و از معصيت بعذاب بيم كند كما قال عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَائِلٍ (قوله تعالى) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا [1]؛ وهر گابرگ داعي را ممرورود ناله وآه و محل شهود كلمهٔ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وقائل مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ ساخته * و درود نامحدود و صلوة نامعدود بر محمد احمد لقب عاقبت محمود، و بر آل و اصحاب مسعود اوباد الى يوم التناد، خصوصاً برشاه اوليا، سيّد اوصيا، امير المؤمنين، اسدالله الغالب، علي بن ابي طالب عليه الصلوة والسلام كه او را از ميان اوليا برگزيده ولي خويش خواند و وصي پيغمبر گردانيد، [2] چنانكه در حق او ميفرمايد قوله تعالى إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ [3]؛ وروز غدير خم كه پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلّم از حجّة الوداع باز گشته بود، جبرئيل عليه السلام آمد - و آيهٔ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ - وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ [4] را فرود آورد، وبه پيغمبر ما رسانيد * پيغمبر صلى الله عليه و آله وسلّم بفرمان حق سبحانه و تعالى اورا وصي و قائم مقام خود گردانيده در حق او ميفرمايد - مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ

[1] Qur., XXXIII. 44 and 45.

[2] From this and a later reference to "*Duāzdu Imām*" it appears that the writer is a *Shī'ah*.

[3] Qur., V. 60. [4] Qur., V. 71.

BĀZ-NĀMA.

AUTHOR'S PREFACE.

بسم الله الرحمن الرحيم

دیباچه

حمد بیحد و ثنای بیعد مالک الملکی را سزد که سیمرغ وهم و شهسوار عقل دواسپه بسرحد عدّ و احصای آن نرسد. حضرت منزّه خداوندی را جلّت نَعماؤهٗ و تقدّست و تبارکت أسماؤهٗ که بنابر ارادت ابداع انواع و اجناس و اختراع قوی و حواس ظلمات طلسم آدم خاکی را مخزن ابداع و منبع آبحیات گردانیده. و شهباز دل الهام منزل انسانرا بر دست قلب المؤمنین بین إصبعین من أصابع الرحمن نشانیده. و هر لحظه از غایت شفقت باو نظری دارد. و اورا بتربیت و تقویت آن نظرات عنایت آیات صیّاد مرغان اولی اجنحة ارادات و الهامات غیبی میگرداند. و چون او که بلبل گلستان وجود است بر گلبن حمد و ثنای خود بهزار دستان مترنّم ساخته. و بنی آدم را بخلعت کرامت ولقد کرّمنا بنی آدم وحملناهم فی البرّ والبحر مخلّع و مکرّم گردانیده. و دلهای ایشان بنور معرفت و توحید بیاراست. و پیغمبران را از میان ایشان برگزید و تاج نبوّت را بر سر ایشان نهاد تا خلائق را از کفر و ضلالت برهانند و براه و جلالت رسانند. خصوصاً

twenty times daily since she was tall enough to reach their perches. Not to love hawking was a proof of the grossest vulgarity of disposition, and of many drops of churlish blood."

However, though in reality, the East has ever been the stronghold of falconry, it is dying out there as in the West. In Japan, so Japanese friends tell me, it is dead. In Persia and India it is certainly moribund. Twenty years ago, there were in the Punjab a few enthusiastic falconers; but their number has dwindled and is dwindling, and none steps forward to fill a vacant place. His Highness Mīr 'Alī Murād, of Sindh; Nawab Fawj-dār K͟hān, of Dera Ismail Khan; and Sher Jang, of Attock, have died. Miyān Fayẕ Muḥammad, of Jallandhur (son of Wazīr G͟hulām Jilānī) has given up the sport. Miyān Maḥmūd Ṣāḥib, of the Shrine of Taunsa, and Malik I'tibar K͟hān, of Pindi Gheb, are perhaps the only two Indian gentlemen left in the Panjab who keep up anything like a hawking establishment. Nawāb Muḥammad Afẓal K͟hān, Khati K͟hayl, of Tank, does indeed keep up an establishment, but like that of the late Kālā Singh, of Amritsar (formerly barber of Maharaja Ranjit Singh) it is for show alone. The pupils of Sayyid Fatḥ Shāh, a famed and really skilled professional falconer formerly in the service of the Nawabs of Dera, and afterwards in that of the writer, are now old men who have taken to other employments.

The Corps of Guides at Hoti Mardan kept up a regimental establishment of hawks till the Swat Canal, irrigating the desert round the Cantonment, drove the hubara out of the immediate district; and then modern polo with its exactions proved too formidable a rival. When the British officers ceased to interest themselves in hawking, the native ranks naturally followed their example. In Chhach Hazara, where the splashes of water just outside the villages make duck-hawking an easy and profitable pursuit, a few of the inhabitants still keep some peregrines and shahins. Still, of falconry in India, as in Persia, little remains but to say "*Innā l'illāh wa innā ilayhi rāji'ūn.*"

D. C. P.

INDIAN MUSEUM CALCUTTA:
January 1, 1908.

on the proper admixture of the elements—heat, cold, moisture, dryness. From a faulty proportion arise distempers, which, if not diseases, are the cause of diseases. Importance is also attached to the faulty mixtures of the blood. By a combination of such morbid predispositions with deleterious influences from without, all diseases are produced.

The same theories prevail as regards drugs; they contain the same elementary qualities of heat, cold, moisture, and dryness; and on the principle of curing by contraries, hot diseases must be treated by cold remedies.

Such is the belief and practice of Persian and Indian *ḥakīms* of the present day. The simple Indian villager admits, indeed, that quinine is a specific for fever; but he argues, there must be something wrong, as the disease and the drug are both hot. Therefore, if you desire him to place any faith in your modern European method, you must direct him to sit in the sun with a pat of butter[1] on his head so that it may soak into his brain and remove the heating effects of the quinine. Before, however, we permit ourselves to smile at his credulity, let us pause and recollect that fæcal pills were esteemed a very potent remedy by our ancestors.

Though in the open plains of India, where hawks and quarry alike abound, falconry was universally practised, even schoolboys training *shikras* and shrikes, it does not seem to have become such a passion with the people as it did in Europe. It did not affect the language as might have been expected, and even the numerous Turki technical terms introduced by the Moguls have nearly all died out amongst falconers, though Sawdā,[2] the Urdu poet, who flourished in the reign of Shah 'Alam of Delhi, did write a satire on the *Chipak* (the male of the Shikra Sparrow-hawk) in which he used many falconry terms. In England, stringent laws were made on falconry, especially by Edward the III; but let me again quote from Freeman and Salvin's delightful work:—

"Europe was inflamed with it. Monarchs, nobles, and knights, disdaining the moderate demands of its pleasures, drained them to intoxication, and lived for them as for their fame. If a gallant were in prison, he would carve falcons upon the walls; if in a court or in a church, he would bear them on his glove; if in the grave, they would be figured on his tombstone; [illegible] took a merlin to the altar on her wedding-day, and conversed with her bird in terms which became positively figurative, [illegible] favourite twist of the head, or movement of the wings, or stretching out of the feet, proper to the birds which she had caressed [illegible]

[1] Butter is cooling, but ghi is heating [illegible]

[2] He was born A.D. 171[illegible], and died 178[illegible].

sport "[1] has, even in India, ceased to be popular, is the prevailing modern disease of restlessness and want of leisure.

It must not be supposed that all who keep hawks are keen falconers. Every Indian gentleman has a number of retainers who, when the crops are sown or cut, are idle; and these, while they sit and smoke or run messages, might as well carry hawks (the insignia of rank) as do nothing. Hawks, too, are convenient presents for friends when it is desired to place them under an obligation before preferring a request. Visits also have very occasionally to be paid to outlying lands, and the owner might as well hawk while on the way. Now, hawks kept in a happy-go-lucky fashion and rarely flown, are naturally not in proper condition, and so the lazy and good-for-nothing Indian rabble that carry the hawks, resort to artificial means to increase the hunger and courage of their charges. Consequently, drugs assume an extraordinary importance, not only in the eyes of servants but in those of their masters also. As books or other means of diversion are generally wanting, hawks naturally furnish the chief topic of conversation. It is not the prowess of a bird that is discussed, but its health. Every ignorant falconer claims to possess one or two highly complicated receipts for the cure of certain obscure ailments, and discourses learnedly on humours and complexions and the colour of the pulse in health and disease. A falconer is engaged, not because he is skilled at keeping a hawk in flying condition and in taking quarry, but because, perhaps, it is rumoured that he has performed the delicate operation of opening the stomach or sewing up the crop. Hence it is that the *Bāz-Nāmas* consist chiefly of a collection of receipts for powders, pastes, pills, decoctions, boluses, electuaries, draughts, infusions, purges, intoxicants, and emetics, etc., etc., not only for the cure but for the prevention of disease. One MS. quaintly closes its list with "A sure and proved remedy for a hawk that is sick from too much physicking."

The system of medicine followed is the Greek system—the system of Hippocrates and Galen. In the system of the former, the dominating theory is the humoural. The body contains four humours—blood, phlegm, yellow bile, and black bile. When the humours are properly balanced in the body, the subject is in a state of health; when any one humour unduly preponderates, the subject is diseased.

The theory of Galen, based on that of the former author, is one of temperaments. The normal condition or temperament of the body depends

[1] Freeman and Salvin.

The Arabs probably learnt the art of falconry from the Persians; for not only do many Arabic MSS. state that the first falconer was a Persian, but the technical terms are often borrowed from the Persian language. For instance, *shawāhīn* is a broken Arabic plural of the Persian *shāhīn*, while *gusht-i pusht-i mīsh* is a term not uncommon in Arabic MSS. for the meat near the backbone, or the saddle in mutton.

Learned Pandits maintain that hawking is referred to in the Vedas.[1] One of the words quoted in support of this statement is *Syena jīvī*, which is said to mean one who lives by selling or training hawks. If hawking was known in India before the Muslim conquest, it is probable that the practical Hindus confined themselves to training the short-winged hawks, more especially the goshawk.

On the ancestry of Falconry, Freeman and Salvin, in "Falconry, Its Claims, History and Practice," have written :—

> "So much for antiquity and its value! My own opinion is, that few men exist who do not, so to speak, take off their hats mentally to so respectable an acquaintance. A friend of mine, it is true, once told me that his love for the sport of falconry was perfectly independent of any feeling for antiquity and the middle ages, for which he cared nothing; but I believe he was mistaken. If I could have twisted the *grûdi* [illegible] into a wand, and touched him with it on the heart, he would probably have discovered a light leash that bound him to the bells and jesses of another age.
>
> "Falconry is certainly of high descent, if that be considered a recommendation. It boasts a long line of ancestors, and has claimed and received homage from the chivalry and beauty of many countries. * * * *"

Now, the pride of ancestry is nowhere stronger than in India. Although, as in the West, the sport has ever been aristocratic, yet Eastern writers on the subject have generally been far from literate. Persian writings on the subject are indeed fantastic, but they are by no means worthy of the noble art they should describe. Little is said of the past history and practice of the sport, and still less of modern usage. The science, too, was [illegible], and in India, as in Europe, falconers had their own peculiar jargon. Had I not been a practical falconer of more than twenty years' experience of falconry in the East, I would not have ventured to edit the present text. The Persian, as in the case of all Indian [illegible], is of the worst description, and is further disfigured by Panjabi and Sindhi idioms and technical terms; but the fact that the language is [illegible] in no way detracts from the interest attaching to [illegible] fast dipping into [illegible]. [illegible]

[1] [illegible]

In the preface, this treatise is stated to have been composed by Yar Muḥammad Dā*ūd *'urf* Khudā Yār Khān 'Abbāsī, who lived during the time of Ṭughān Tīmūr Khān, a king of Khurāsān that reigned between A.H. 737 and 753 (A.D. 1336—1352). It is worthy of remark that the author makes no mention of the merlins, which, according to one *Bāz-Nāma*, were not trained in India till Mughal times, *i.e.*, probably not till the days of Akbar. The work is stated to be a simplified translation of the *Shikār-Nāma-yi Īlkhānī*, which was itself based on the *Ṣayd-Nāma-yi Malik Shāhī* [1] of 'Alī bin Manṣūr. In the Preface and Introduction, the work is variously named by the author, *Qawānīn*[u] *'ṣ-Ṣayyād* and *Jawāriḥ-Nāma-yi Imāmīya fī Qawānīn*[i] *'ṣ-Ṣayyād*. I have adopted the former title.

My acknowledgments are due to Koṭ Dafa'dār Dost Muḥammad Khān, 23rd Cavalry, F.F., for making a copy of my MS. for the press; and to Muḥammad Kāẓim Shīrāzī, Persian Instructor of, and Mr. R. F. Azoo, Arabic Instructor of, the Board of Examiners, for continuous help in seeing the work through the press.

The date of the origin of falconry is impossible to discover. Harting, in his "Essays on Sport and Natural History," states that it was practised in China 2,000 years before Christ.

Persian MSS. on falconry maintain that the first falconer was a prehistoric Persian king; but it is possible that the only authority for this statement are the lines from Firdausi's [2] *Shāh-Nāma*:—

رمنده ددانرا همه بنگرید　　سیه گوش و یوز از میان بر گزید
بچاره بیاوردش از دشت و کوه　　به بند آمدند انکه بد زانگروه
ز مرغان هم آنکه بد و نیک ساز　　چو باز و چو شاهین گردنفراز
بیاورد آموختنشان گرفت　　جهانی بدو مانده اندر شگفت

"He [*Tahmūraṣ* [3]] first regarded the wild beasts
And chose from them the lynx and the cheeta.
By devices he caught them in the plains and hills;
Various species of them were snared.
From the birds, too, good and bad,
He chose the goshawk and the proud *Shāhīn*.
He began to train them;
A world was lost in astonishment at him."

---

[1] Malik Shāh, one of the Saljuk kings, reigned A.H. 465 to 485, and presumably this is the king referred to.

[2] Written A.D. 1009.

[3] Vide note 1, p. x, of Persian Preface.



EDITOR'S INTRODUCTION.

The MS. from which the present treatise is edited, was copied in A.D. 1873 from one (date unknown) in the possession of H.H. the late Mīr 'Ali Murād, Balūch, of Sindh, and was collated with another copy in the possession of Nawāb Muḥammad Afẓal Khān, Katti Khayl, of Tank, Dera Ismail Khan. It is the most complete treatise of its kind that has as yet come under my notice. The language is corrupt, being bad Indian Persian mixed with a little Panjabi and Sindhi. Portions of the appendices which are obviously of a much later date than the rest of the work, especially that on *kabuls*, are quite unintelligible: and such, therefore, have been omitted

THE

QAWĀNĪNU 'Ṣ-ṢAYYĀD

OF

KHUDĀ YĀR KHĀN 'ABBĀSĪ

EDITED IN THE ORIGINAL PERSIAN

WITH ENGLISH NOTES

BY

LIEUTENANT-COLONEL D. C. PHILLOTT,
Secretary, Board of Examiners; Fellow of the Calcutta University,
Translator of the Bāz-Nāma-yi-Nāṣirī, etc.

CALCUTTA:
[illegible] SOCIETY OF BENGAL [illegible]
[illegible] MISSION PRESS [illegible]

1908.

قوانين الصياد بازنامه

Date	No.	Date	No.